

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره مُهذَّب و محقَّق
مكتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مَطَلَعِ أَنْوَارِ

جلد نهم

كلام (اهل بیت عليهم السّلام)

مؤلف:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني
قدّس الله نفسه الزكيّة

با مقدمه و تعليقات:

سيّد محمد محسن حسيني طهراني

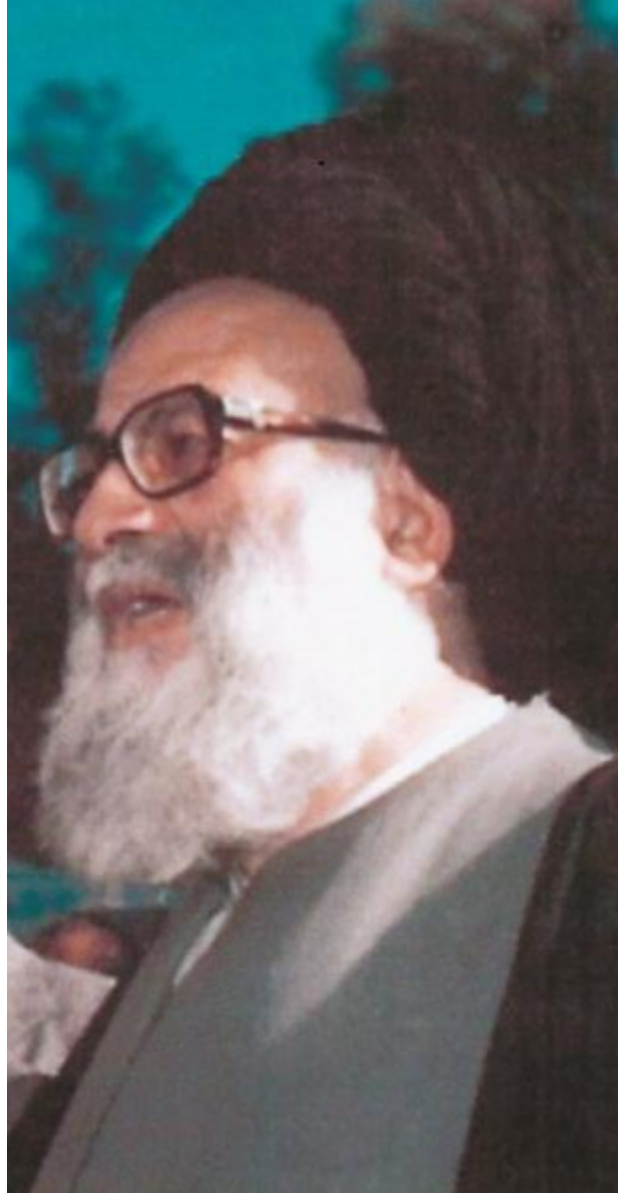
وقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ حَفِظَنِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا.»

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که توصیه مرا درباره اهل بیتم رعایت نماید، عهد خویش را با پروردگار محکم نموده است.»

ينابيع المودة لذوي القربى، ج ٢، ص ١١٥



تصویر علامه طهرانی رضوان الله علیه چند سال قبل از ارتحال در ایوان منزل (مشهد مقدّس)



تصویر علامه طهرانی رضوان الله علیه هنگام سکونت در طهران

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

جلد نهم

صفحه	عنوان
۲۳ - ۷۴	مقدمات
۲۵	[روایت وارده در فضیلت و محبت اهل بیت علیهم السلام]
۲۶	قول الرضا علیه السلام بمحمد بن كعب القرظي: «لو زادك جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله لزدناك»
۲۷	[محبت نداشتن به عترت رسول خدا ریشه در سه امر دارد]
۲۷	کلام ابن جوزی در حرمت صلوات بدون عطف آل
۲۸	ابن حجر عسقلانی در کتاب هایش آل را عطف کرده است
۳۱	خطبة نهج البلاغة راجع به آل محمد علیهم السلام
۳۲	[درباره احادیث معرفت‌هم صلوات الله علیهم بالتورانیة]
۴۳	[مزایای اختصاصی ذریه طاهره به نظر حافظ قسطلانی]
۴۵	[در فضیلت روضه‌خوانی برای اهل بیت علیهم السلام]
۴۹	تاریخ موالید و وفیات ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین
۵۲	[جدول بیان ولادت و وفات ائمه طاهرین علیهم السلام توسط مرحوم عسکری طهرانی]
	[جدول تعیین مقدار امامت و خلافت ائمه طاهرین علیهم السلام و تطبیق با خلافت خلفای
۷۰	غاصبه]

- ۷۴ [مجموع خلافت بنی العباس]
- ۷۵ - ۱۲۷ **برگزیده احوالات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم**
- ۷۷ نسب و خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۷۸ [اجداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا عدنان]
- ۷۸ ازواج و اولاد و غزوات رسول الله
- ۷۹ زندگی رسول الله، ازدواج در ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه (بیوه زن ۴۰ ساله دو شوهر نموده)
- ۸۰ درباره معنای کبش و لقب رسول الله ابن ابی کبشه که قریش به او داده بودند
- ۸۱ [حدیثی در خصائص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۸۵ پنج چیز از اختصاصات رسول الله است
- ۸۶ خصوصیات اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۸۶ [قصیده بوصیری در مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۸۷ [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: إني لم أبعث لَعَانًا و لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا و رَحْمَةً]
- ۸۹ [مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از مجمع البحرین]
- ۸۹ [مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از السنّة قبل التّدوین]
- ۹۱ کفیه تعلّم الأصحابِ الأحکامِ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۹۲ کفیه سؤالی المسلمین مسألتهم عن رسول الله
- ۹۳ لیّن کلامه و حسن معاشرته صلی الله علیه و آله و سلم مع الأعراب و البدویّین منهم
- ۹۴ کفیه تعلیم الرسول أصحابه أحکامهم و مسألتهم
- ۹۵ مجییء ضمام بن ثعلبة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سؤاله بقوله: «أیکم محمد؟!»
- ۹۶ نصائحه صلوات الله علیه و وصایاه و تعلیمه السیر من الأفعال لا العسر
- ۹۷ تعلیمه الأحکام درجّة فدرجّة
- ۹۸ سنن رسول الله صلی الله علیه و آله یجب العمل بها كما یجب العمل بالقرآن
- ۹۹ معاویة فی الشّام عمل برأیه خلافًا للسنّة؛ و عمّر مع علمه بما عمل أبقاءه علی إمارته و ولایته
- ۱۰۰ [کلام رسول خدا به معاذ در باب حق خداوند بر بندگان و بالعکس]
- ۱۰۱ مطالبی از علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره بعضی از سنن رسول الله
- ۱۰۶ [پنج عملی که رسول خدا فرمود تا آخر عمر ترک نمی کنم]

- ۱۰۶ [گاهی پیامبر خدا جهت یادآوری نخی به انگشتر خود می‌بستند]
- ۱۰۷ در اینکه اگر حضرت موسی در زمان رسول الله بود، از آن حضرت متابعت می‌کرد
- ۱۰۸ اهل سنت می‌گویند: «رسول خدا در امور دنیوی خطا می‌نمود، نه در وحی و تبلیغ آن»
- ۱۰۸ قاضی عیاض مواردی را از خطاهای رسول خدا در امور دنیا می‌شمرد
- پیغمبر در مرافعات طبق بیّنه و یمین حکم می‌کردند و تصریح داشتند که حکم من بر اساس
ظواهر است ۱۱۰
- ۱۱۱ مجموع مکاتیب رسول الله به شاهان و امراء و حکام
- ۱۱۲ اولین سیره را در اوایل قرن دوم ابن اسحاق و سپس مختصرش را ابن هشام نوشت
- ۱۱۲ [مدیحه‌ای در وصف رسول خدا]
- ۱۱۴ از اشعار شیخ صالح حلّی
- ۱۱۵ [اشعاری از شافعی در حبّ اهل بیت علیهم السّلام]
- ۱۱۶ قصیده کوثریّه آقا سید رضا هندی عرب در مدح رسول الله و امیرالمؤمنین علیهما السّلام
- ۱۲۵ قصیده غرّای ملام مهرعلی درباره عشق به خدا؛ و درباره مدح خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
- ۱۲۶ آیات فی مدح خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التّحیّة و الثّناء
- برگزیده احوالات حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ۲۰۴ - ۱۲۹**
- ۱۳۱ ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصّلاة و السّلام
- ۱۳۲ [تنها مولود کعبه]
- ۱۳۲ [روایتی مفصّل از روضه کافی راجع به اهمّیت ولایت اهل بیت]
- ۱۳۴ [فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام]
- ۱۳۵ [تعداد فرزندان و همسران حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام]
- ۱۳۵ راجع به مودّت و حبّ آل محمّد از دیوان حمیری
- ۱۳۷ [راجع به حبّ علی بن ابی طالب علیه السّلام]
- ۱۳۹ امیرالمؤمنین علیه السّلام در چند جای نهج البلاغه خود را از اهل بیت رسول الله شمرده‌اند
- ۱۴۰ [صلوات ملائکه بر رسول خدا و امیرالمؤمنین در هفت سال متوالی]
- ۱۴۰ امیرالمؤمنین اوّل من آمن و صلّی
- ۱۴۳ [تصریح رسول خدا به جانشینی امیرالمؤمنین علیهما السّلام در اوان بعثت]
- ۱۴۳ [تعیین خلیفه بدون اطلاع اهل بیت علیهم السّلام]

- ۱۴۴ [راجع به وصایای رسول خدا در وصایت علی علیهما السلام]
- ۱۴۵ [راجع به حدیث غدیر و اشعار حسّان بن ثابت]
- ۱۴۷ خطبه امیرالمؤمنین درباره مناقب خود و ذکر ده فضیلت از فضائل خود
- الرّوايات الواردة في فضل مجالس يُذكر فيها الله و ذكر فضائل علي بن أبي طالب و الأئمة عليهم السلام ۱۴۸
- ۱۵۰ [اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود]
- ۱۵۰ «لا وحقّ الذي إذا ذكرتموه بكيتم!» قالها خادمته لا تعرف الولاية فصارَتْ بسببها من أهل البيت
- روایاتی از ابن عساکر در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۰
- ۱۵۲ [روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل تفسیر ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾]
- ۱۵۲ [رسول خدا بی وضو نام حضرت علی را نمی بردند]
- ۱۵۳ [توصیف عدی بن حاتم از کمالات امیرالمؤمنین علیه السلام]
- ۱۵۵ [راجع به تفسیر آیه نور]
- ۱۵۶ [کلام اعمش به ابوحنیفه هنگام موت درباره روایت: «أنا قسيم النار»]
- ۱۵۷ [قصه دارمیة الحجونیة با معاویه]
- ۱۵۸ [منع نمودن عمر از آوردن دوات و قلم]
- ۱۵۹ [احتجاج ابن عباس به معاویه راجع به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام]
- ۱۶۰ [قضایای بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۱۶۰ در اینکه ابوبکر و عمر راضی نبودند به هیچ وجه خلافت به امیرالمؤمنین برسد
- ۱۶۳ [شواهدی از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به تعدی قریش به حق آن حضرت]
- ۱۶۴ [وجوه عدم قیام امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]
- ۱۶۵ [علت عدم قیام امیرالمؤمنین بعد از رحلت رسول خدا]
- ۱۶۶ [نجوای امیرالمؤمنین با رسول خدا هنگام دفن حضرت زهرا]
- ۱۶۷ خطبه شقشقیه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۳ کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام مع مالک الأشر إلى أهل مصر
- ۱۷۵ [تاریخ بعضی از وقایع مهم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام]
- ۱۷۶ مطالبی از کتاب تحقیق درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و نهج البلاغه، تألیف آقای ایرج زند
- ۱۷۷ درباره افرادی که رسول الله بین آنها عقد اخوت بستند

ابتلائات و معجزات أميرالمؤمنين عليه السلام که مشابه با هريك از معجزات انبياء سلف	
بوده است	۱۷۸
دربارهٔ تكملم خورشيد با أميرالمؤمنين عليه السلام	۱۸۱
[دربارهٔ تحديت مردگان]	۱۸۲
اعجاز أميرالمؤمنين عليه السلام و شفای دختر يهوديه	۱۸۲
[کلام أميرالمؤمنين به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در جنگ صفین]	۱۸۲
[وصييت نامه أميرالمؤمنين عليه السلام]	۱۸۳
[وصييت أميرالمؤمنين بعد از ضربت خوردن]	۱۸۶
[کلام أميرالمؤمنين عليه السلام قبل از شهادت]	۱۸۷
[وصييتی از أميرالمؤمنين عليه السلام در آخرين لحظات حیات]	۱۸۸
[احوال أميرالمؤمنين عليه السلام در شب بيستم ماه مبارک رمضان]	۱۸۸
أميرالمؤمنين عليه السلام بدون شک، شعر می سروده‌اند	۱۸۹
[کلام أميرالمؤمنين عليه السلام: «فِي الْعَدْلِ قِوَامُ الْعَالَمِ!»]	۱۹۱
[اشعاری در مدح أميرالمؤمنين عليه السلام]	۱۹۱
[شعری در وصف أميرالمؤمنين عليه السلام]	۱۹۲
[اشعاری از ديوان حميری]	۱۹۲
اعجاز أميرالمؤمنين عليه السلام	۱۹۳
[اشعاری از سيد حميری در مدح أميرالمؤمنين عليه السلام]	۱۹۴
[اشعاری از شافعی در مدح أميرالمؤمنين عليه السلام]	۱۹۷
[اشعار حسن بن ثابت در وصف غدیر خم]	۱۹۸
اشعاری در وصف مولى الموالى أميرالمؤمنين عليه السلام	۱۹۸
أشعار ملا مهرعلی تيريزی متخلص به فدوی: «ها عَلَى بَشَرٍ كَيْفَ بَشَرٍ»	۲۰۲
برگزیده احوالات حضرت فاطمه زهراء عليها السلام	
۲۰۵ - ۲۳۲	
اخبار وارده دربارهٔ حضرت زهراء عليها السلام	۲۰۷
[عدم إذن رسول خدا به تزويج دختری از بنی هاشم بن مغیره با أميرالمؤمنين]	۲۰۸
راجع به مناقب سيدة النساء حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها	۲۰۸
احاديث دالّه بر آنکه فاطمه افضل زنان عالميان و أميرالمؤمنين أشرف أمت رسول خدا بوده‌اند	۲۱۱
از جمله مواردی که در صحيح بخاری نام فاطمه را با عليها السلام آورده است	۲۱۲

- ۲۱۳ مصادر خطبة فاطمة الزهراء سلام الله عليها
- ۲۱۴ خطبة فاطمة الزهراء سلام الله عليها در مسجد پس از رحلت رسول الله صلى الله عليه وآله
- ۲۱۶ [کلام حضرت فاطمه به أمير المؤمنين عليهما السلام: «اشتملت شملة الجنين»]
- ۲۱۶ فاطمة زهراء عليها السلام خط داشته اند
- ۲۱۷ [هل يُعرَف للآن قبر السيِّدة فاطمة عليها السلام؟]
- ۲۱۷ وصاياي حضرت زهراء سلام الله عليها
- ۲۱۸ [اختلاف در تاريخ شهادت حضرت صديقه سلام الله عليها]
- ۲۱۹ راجع به نوشته روى قبر فاطمه زهراء سلام الله عليها
- ۲۲۰ [راجع به حديث: «فاطمة مهجة قلبى»]
- ۲۲۲ [اشعاري در مدح حضرت فاطمه سلام الله عليها]
- ۲۲۳ از اشعار حكيم صفا در مدح حضرت زهرا عليها السلام
- ۲۳۱ [اشعاري در مدح حضرت زهرا سلام الله عليها از خصائص الفاطمية]
- ۲۴۰ - ۲۳۳ برگزیده احوالات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام**
- ۲۳۵ [وصیت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به جنادة بن أبي امية]
- ۲۳۷ [و كان في لسان الحسن بن علي ثقل كالفأفة]
- ۲۳۸ [ازدواج امام حسين با زوجه امام حسن مجتبی علیهما السلام، بعد از شهادت برادر]
- ۲۳۸ [مطالبی در ردّ كثير الزواج بودن امام حسن مجتبی از الشيعة والتشیع، محمد جواد مغنیه]
- ۲۳۹ سم معاویه توسط جعدة دختر أشعث بن قیس
- ۳۱۸ - ۲۴۱ برگزیده احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام**
- ۲۴۳ روایت کامل الزيارة درباره حضرت سید الشهداء علیه السلام
- ۲۴۵ [کشتی گرفتن امام حسن و امام حسين علیهما السلام در محضر رسول خدا]
- ۲۴۶ [قسمتی از شجره نامه فرزندان حسن مثنی و فاطمه بنت الحسين]
- ۲۴۸ راجع به ازدواج فاطمه بنت الحسين با عبدالله بن عمرو [بن عثمان عثمانی]
- ۲۴۹ [اقوال در ازدواج حضرت سکینه بنت الحسين علیه السلام]
- [ازدواج حضرت أمير المؤمنين و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسين علیهم السلام
- ۲۵۰ با دختران امرئ القیس]
- ۲۵۱ قضیه اعرابی و احسان سید الشهداء به او]

- ۲۵۲ [اخبار رسول خدا به شهادت امام حسین در کربلا]
- ۲۵۳ [اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا]
- ۲۵۴ [کلام امام حسین علیه السلام قبل از ورود به کربلا]
- ۲۵۵ [پیامبر: «المُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ»]
- ۲۵۵ [خریداری زمین کربلا توسط امام حسین علیه السلام از اهالی آن]
- ۲۵۶ [دعای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در صبح عاشورا]
- ۲۵۶ [آخرین ندای حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا]
- ۲۵۷ [شهادت سیدالشهداء علیه السلام و برادران آن حضرت در کربلا]
- ۲۵۸ [تعداد شهدای کربلا]
- ۲۵۸ [علت حمرة آسمان پس از قتل سیدالشهداء علیه السلام]
- ۲۵۸ [توصیف رأس بریده سیدالشهداء علیه السلام]
- ۲۵۹ [نعل اسبان را که بر بدن سیدالشهداء تاختند، از روی تبرک به درهای منزلشان نصب کردند]
- ۲۶۰ [لعنت فرستادن گروهی از کبوتران بر کشندگان امام حسین علیه السلام]
- ۲۶۰ [أسرای اهل البيت در مجلس یزید]
- ۲۶۱ [ترسیم امام سجّاد علیه السلام از اسارت در شام]
- ۲۶۱ [خطبه حضرت امام زین العابدین علیه السلام در شام]
- ۲۶۴ [روایت علماء شیعه از حکایات و قصص دهشت‌انگیز کربلا]
- ۲۶۵ [افتضاح قاتلین سیدالشهداء در همان زمان]
- ۲۶۶ [مذمت اهل بیت آنان را بالا برد، و مدح بنی‌امیه آنان را ساقط نمود]
- ۲۶۷ [قیام بر علیه بنی‌امیه به عنوان قیام و دعوت به اهل بیت بود]
- ۲۶۸ [نور قبور اهل بیت در شام جلوه‌گر است و قبر معاویه و یزید خراب]
- ۲۶۸ [فتوای آیه الله سید محسن امین عاملی به حرمت قمه‌زنی و امثال ذلک در عزاداری]
- ۲۶۹ [کلام سید محسن امین درباره اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام]
- ۲۷۰ [شباهت حضرت زینب با حضرت فاطمه زهراء علیهما السلام]
- ۲۷۰ [تمثّل حضرت سیدالشهداء علیه السلام به اشعاری در مقابل محمد بن حنفیه و حرّ بن یزید ریاحی]
- ۲۷۱ [اشعار سید حمیری در رثاء سیدالشهداء علیه السلام در محضر حضرت امام صادق علیه السلام]
- ۲۷۳ [راجع به اشتباه در تفسیر شعر حمیری از راوی شعر]

- [اشعاری از آقای احمد حسینی فیروزآبادی در مدیحه حضرت سیدالشهداء علیه السلام] ۲۷۳
- [اشعاری را که مرشد عبدالله در مسجد قائم خوانده است] ۲۷۴
- [شعری در رثای حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام] ۲۷۵
- شاعری راجع به حضرت أبالفضل علیه السلام هنگامی که دست‌های خود را پر از آب نمود،
سروده است ۲۷۶
- [زبان حال حضرت عباس علیه السلام] ۲۷۷
- [در مدح حضرت علی اکبر علیه السلام] ۲۷۷
- [زبان حال حضرت أباعبدالله با بدن بی‌رمق حضرت علی اکبر علیهما السلام] ۲۷۹
- [مرثیه‌ای در مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام] ۲۸۰
- شاعری این اشعار را برای شاهزاده قاسم بن الحسن هنگام ورود او به میدان سروده ۲۸۱
- [شعری در رثای عبدالله بن الحسن علیهما السلام] ۲۸۱
- راجع به وداع حضرت با اهل بیت ۲۸۲
- [زبان حال حضرت زینب با حضرت سیدالشهداء علیه السلام] ۲۸۳
- [زبان حال حضرت سیدالشهداء علیه السلام] ۲۸۴
- [اشعاری از مرحوم عمان سامانی در وداع حضرت زینب با امام حسین علیهما السلام] ۲۸۵
- [اشعاری از انصاری قمی و فقه الله تعالی] ۲۸۶
- [اثری منظوم از آقای شیخ موسی دبستانی] ۲۹۱
- اشعاری راجع به رزم حضرت در رزمگاه ۲۹۵
- مناجات حضرت سیدالشهداء علیه السلام با حق تعالی ۲۹۵
- [اشعاری در رثای أباعبدالله علیه السلام] ۲۹۸
- [أشعار فی مقتل الحسین علیه السلام] ۲۹۹
- [سرخ شدن درّی سفید به واسطه خون گلوی حضرت أباعبدالله علیه السلام] ۲۹۹
- [ابیاتی از مرحوم ناصرالدین شاه] ۲۹۹
- [اشعاری از دوازده بند محتشم کاشانی علیه الرحمة، در رثای امام حسین علیه السلام] ۳۰۰
- [به قتلگاه آمدن اهل حرم أباعبدالله الحسین علیه السلام] ۳۰۱
- [زبان حال حضرت زینب علیها السلام با پیکر به خون غلطیده برادر] ۳۰۲
- [تضمین اشعار حضرت زینب علیها السلام خطاب با سر بریده برادر] ۳۰۴
- خطاب زن خولی با سر حضرت أباعبدالله علیه السلام ۳۰۵

- [اشعار کفرآمیز یزید در مجلس اسراء] ۳۰۵
- [اشعار یزید علیه اللعنة، در پیشگاه رأس مقدّس] ۳۰۵
- [اشعاری در رثای سالار شهیدان و غربت اسراء] ۳۰۷
- [زبان حال اسرای کربلا] ۳۰۸
- شعری در راهی شدن کاروان اسراء به شام ۳۰۸
- [زبان حال حضرت رقیه در خرابه شام] ۳۰۹
- [زبان حال حضرت زینب با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم] ۳۱۰
- اشعار بشیر بن جذلم رو به روی قبر رسول خدا و اخبار از شهادت سیدالشهداء ۳۱۱
- از اشعار نیر تبریزی در مصیبت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ۳۱۱
- [فلک با عترت خیرالبشر قدری مدارا کن] ۳۱۶
- رجز مسلم بن عوسجه ۳۱۷
- [شعر یکی از تابعین هنگام مواجهه با رأس مطهر امام حسین علیه السلام در شام] ۳۱۷
- برگزیده احوالات حضرت امام سجاد علیه السلام ۳۳۶ - ۳۱۹**
- [شمه‌ای از احوالات امام سجاد علیه السلام (ت)] ۳۲۱
- کرامات و عظام اخلاق حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۳۲۳
- راجع به امر یزید بن معاویه به بیعت حضرت سجاد علیه السلام ۳۲۴
- فرزدق و کثیر عزة از هواداران حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودند ۳۲۵
- قصیده فرزدق درباره امام سجاد علیه السلام ۳۲۶
- روایات غیر صحیح وارد در تفسیر منسوب به امام عسکری، و وارد در کافی کلینی ۳۳۴
- روایة روضة الکافی فی تهدید یزید لعنه الله علی بن الحسین علیهما السلام علی القتل ۳۳۴
- برگزیده احوالات حضرت امام محمد باقر علیه السلام ۳۴۲ - ۳۳۷**
- [ترجمة ابوجعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام] ۳۳۹
- [علت ملقب شدن امام پنجم به باقر العلوم] ۳۴۰
- روایت جابر درباره حضرت امام محمد باقر علیه السلام از لسان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۳۴۰
- [کرامتی از امام باقر علیه السلام] ۳۴۲
- برگزیده احوالات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ۳۵۴ - ۳۴۳**
- امام صادق علیه السلام: «وَلَدْنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ» ۳۴۵
- [مطالبی از ملل و نحل شهرستانی درباره معنی تولیت و در فضائل امام صادق علیه السلام] ۳۴۵

- ۳۴۶ [مطالبی از حیات الحیوان دمیری درباره حضرت صادق علیه السلام]
- ۳۴۹ [وصیت حضرت امام جعفر صادق به حضرت موسی کاظم علیهما السلام]
- ۳۵۰ [فضائل حضرت صادق علیه السلام از إحصاء خارج است]
- ۳۵۱ [أولاد الإمام جعفر الصادق علیه السلام]
- ۳۵۲ [كان جعفر بن محمد علیه السلام يُعطى حتّى لا یبقی لعیاله شیئاً]
- ۳۵۳ [تنبیّه مهمّ فی سرّ اختلاف الأئمّة فی صفاتهم و ظهوراتهم]
- ۳۵۳ [شهادت حضرت صادق علیه السلام با سمّ منصور]
- ۳۵۴ [أشعار أبوهیره عجلی هنگام حمل جنازه امام صادق علیه السلام]
- ۳۵۵ - ۳۵۸ برگزیده احوالات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام**
- ۳۵۷ [مطالبی از حیات الحیوان دمیری درباره حضرت کاظم علیه السلام]
- ۳۵۸ [سعایت بنی اعمام امام کاظم علیه السلام نزد هارون الرشید از ایشان]
- ۳۵۹ - ۴۱۰ برگزیده احوالات حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام**
- ۳۶۱ [علوم و معارف حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام]
- ۳۶۲ [حدیث یزید بن سلیط زیدی راجع به نصّ بر امامت حضرت رضا علیه السلام]
- ۳۶۸ [ترجمه یزید بن سلیط راوی روایت تصریح بر امامت امام رضا علیه السلام]
- ۳۷۰ [در معنی غوث و غیاث و ...]
- ۳۷۱ [راجع به غربت حضرت امام رضا علیه السلام]
- ۳۷۷ [احوال علی بن ابی حمزه بطائنی]
- ۳۸۸ [زیارت حضرت امام رضا علیه السلام در رجب]
- ۳۹۵ [حدیث امام رضا علیه السلام: «لا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قَبْرِنا»]
- ۳۹۵ [در فضیلت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام]
- ۳۹۶ [کرامت حضرت امام رضا علیه السلام در استجابت دعای دختر مرحوم حیدری]
- ۳۹۸ [خدعه مأمون در تفویض ولایت به حضرت رضا]
- ۳۹۹ [اخبار امام رضا علیه السلام به مأمون از کید و خدعه او در بیعت]
- ۳۹۹ [مذاکرات بین امام رضا علیه السلام و مأمون]
- ۴۰۱ [کشتن مأمون فضل بن سهل و به شهادت رساندن حضرت رضا علیه السلام را]
- ۴۰۴ [شعری که بر فراز قدمگاه امام رضا علیه السلام نوشته شده است]

- اشعار دَعْبِلِ خُزَاعِي در خدمت حضرت رضا عليه السَّلام ۴۰۴
- قصيدة معروفة للسَّيدِ إِسْمَاعِيلِ الحَمِيرِي ۴۰۴
- [اشعاری از نیر تبریزی در توسَّل به حضرت ثامن الائمه عليه السَّلام] ۴۰۹
- برگزیده احوالات حضرت امام جواد عليه السَّلام** ۴۱۵ - ۴۱۱
- راجع به حضرت جواد الأئمة عليه السَّلام ۴۱۳
- قتل معتصم حضرت جواد عليه السَّلام را با سمّ توسَّط زوجه اش دختر مأمون ۴۱۴
- برگزیده احوالات حضرت امام هادی عليه السَّلام** ۴۲۲ - ۴۱۷
- عداوت شدید متوکل با حضرت هادی و اذیت‌های پی در پی ۴۱۹
- الإمام علی بن محمَّد الهادی عليه السَّلام و تبعید به سامراء و جنایات متوکل ۴۲۱
- [شهادت یعقوب بن سکیت به دست متوکل عباسی] ۴۲۲
- برگزیده احوالات حضرت امام حسن عسکری عليه السَّلام** ۴۲۹ - ۴۲۳
- [سیر علوم و تاریخ شیعه در عصر امام حسن عسکری عليه السَّلام] ۴۲۵
- جعفر کذاب از حضرت عسکری و شیعیانش نزد متوکل و غیره سعایت می نمود و آنها را
مورد حبس و شکنجه و تبعید می ساخت ۴۲۷
- [وصایای امام حسن عسکری عليه السَّلام به علی بن الحسین بن بابویه القمّی] ۴۲۷
- برگزیده احوالات حضرت حجّة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی**
- فرجه الشَّریف** ۴۶۱ - ۴۳۱
- [ولادة الإمام الحجّة محمَّد بن الحسن عليه السَّلام] ۴۳۳
- [سفرای اربعة امام زمان عليه السَّلام] ۴۳۳
- [خواجه پارسا تصریح به روایت امام زمان دارد] ۴۳۴
- محبی الدین عربی در فتوحات تصریح به امام زمان پسر امام حسن عسکری علیهما السَّلام
کرده است ۴۳۵
- احادیثی درباره حضرت مهدی از طریق عامّه ۴۳۶
- دلیل بر وجود مهدی و روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۴۳۸
- خلاصه گفتار آقای حلبی دامت إفاداته، راجع به امام زمان ارواحنا فداه ۴۳۸
- غیبت صغری از روز تولّد حضرت امام زمان بوده است ۴۴۸
- غیبت کبری از سنه ۳۲۹ بوده است ۴۴۹

- ۴۵۰ راجع به عدم ایراد رُقاع وارده از ناحیه، در فقه جعفریّ
- ۴۵۱ راجع به علّت عدم ایراد توقیعات و رُقاع وارده از ناحیه در کتب اربعه
- ۴۵۲ راجع به علّت عدم ایراد توقیعات و رُقاع صادره از ناحیه در احکام فقهیه
- ۴۵۳ [شعری راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه از نجم الثاقب]
- ۴۵۴ [اشعاری از جناب خواجه حافظ شیرازی در مدح حضرت ولیّ عصر علیه السّلام]
- ۴۵۶ [شعر حافظ در وصف امام زمان عجل الله تعالی فرجه]
- ۴۵۷ [اشعاری در مدح حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشّریف]
- ۴۵۹ در استمداد از حضرت امام زمان ارواحنا فداه
- ۴۶۰ در مدح حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه
- ۴۶۳ - ۴۷۲ آثار منتشره

مقدمات

۱. در فضیلت و محبت اهل بیت علیهم السّلام
۲. در فضیلت روضه خوانی برای اهل بیت علیهم السّلام
۳. تاریخ موالید و وفیات ائمه علیهم السّلام

[روایت وارده در فضیلت و محبت اهل بیت علیهم السلام]

- [امام رضا علیه السلام]: «النَّظْرُ إِلَى ذُرِّيَّتِي عِبَادَةٌ مَا لَمْ يَتَلَوَّثُوا بِالْمَعَاصِي.»^۲
- [روی عن أبي عبد الله عليه السلام]: «لا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ، اتِّكَالًا عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ، اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.»^۳

۱- در *عیون أخبار الرضا* علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱؛ و *وسائل الشیعة*، ج ۱۲، ص ۳۱۱ این روایت نقل شده است:

«عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام قال: "النَّظْرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ" فقليل له يا بن رسول الله! النَّظْرُ إِلَى الْأُمَّةِ مِنْكُمْ عِبَادَةٌ أَوْ النَّظْرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: "بَلِ النَّظْرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جِهَةً وَلا يَتَلَوَّثُوا بِالْمَعَاصِي."» (محقق)

۲- جنگ ۱، ص ۱۰.

۳- *فقه الرضا* علیه السلام، ص ۳۳۸؛ *بحار الأنوار*، ج ۷۵، ص ۳۴۷:

«لا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالإِجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ، اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، لا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ، اتِّكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.» (محقق)

۴- جنگ ۱، ص ۱۳۵.

• و أخرج محب الدين الطبري في الرياض، مجلد ٢، صفحة ١٨٩ عن أبي بكر: «رأيت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم خيم خيمة، و هو متكئ على قوسٍ عربيّة، و في الخيمة عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين، فقال: "معشر المسلمين أنا سلم لمن سالم أهل الخيمة، حرب لمن حاربهم، ولي لمن والاهم. لا يحبهم إلا سعيد الجد، طيب المولد؛ و لا يبغضهم إلا شقي الجد، رديء الولادة"»^١.

قول الرضا عليه السلام بمحمد بن كعب القرظي: «لو زادك جدّي

رسول الله صلى الله عليه و آله لزدناك»

[مستدرک الوسائل، طبع سنگی، جلد ٢، صفحہ ٤٠٠]:

«و عن الحاكم أبي عبد الله الحافظ بإسناده [عن محمد بن عيسى] عن أبي حبيب الساجي، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام، و حدثني محمد بن منصور السرخسي بالإسناد، عن محمد بن كعب القرظي [القرظي] قال: كنت في جحفة نائماً فرأيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المنام، فأتيته فقال لي: "يا فلان! سررت بما تصنع مع أولادي في الدنيا."

فقلت: لو تركتهم فبمن أصنع؟!

فقال صلى الله عليه و آله: "فلا جرم تُجزى منّي في العقبى."

فكان بين يديه طبق فيه تمرٌ صيحانيٌّ، فسألته عن ذلك، فناولني قبضةً فيها ثمان عشرة تمرّة، فتأولت ذلك أن أعيش ثمان عشرة سنة.

فنسيت ذلك، فرأيت يوماً ازدحام الناس، فسألتهم عن ذلك، فقالوا: أتى علي بن

موسى الرضا عليها السلام، فرأيته جالساً في هذا الموضع، و بين يديه طبق فيه تمرٌ صيْحانيٌّ، فسألته عن ذلك، فناولني قبضةً فيها ثمانى عشرة تمرّة، فقلت له: زدنى منه! فقال: "لو زادك جدّى رسول الله صلّى الله عليه و آله لزدناك!"^۱

[محبّت نداشتن به عترت رسول خدا ریشه در سه امر دارد]

[مستدرک الوسائل، طبع سنگی، جلد ۲] صفحه ۴۰۰:

«و عن يوسف بن الحارث، عن محمد بن جعفر الأحمر، عن إسماعيل بن عباس، عن يزيد بن جبيرة، عن داود بن الحصين، عن أبي رافع، عن أمير المؤمنين عليه السلام، أنّه قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: "من لم يُحبّ عترتي و العرب فهو من إحدى الثلاث: إمّا منافقٌ، أو وُلِدَ من زنى، أو حمَلته أمُّه و هى حائض."^{۲ و ۳}

کلام ابن جوزی در حرمت صلوات بدون عطف آل

«أصل آل: أهل، قلبت الهاء ألفاً بدليل تصغيرها على أهيل، لأنّ الهاء و الألف يُقلَب كلُّ منهما إلى الآخر؛ كما في حكاية بعضهم: أل فعلت؟ أصله: هل فعلت؟ و كما في قول الشاعر:

لَهْنَك سَمْحٌ ذَا يَسَارٍ و مُعِدِمًا كما قد أَلِفَتَ الحِلْمَ مَرْضَى و مُغْضِبًا
أصله: لأنك سمح.

۱- مستدرک الوسائل، طبع حروفی، ج ۱۲، ص ۳۷۴.

۲- همان مصدر، ص ۳۷۶.

۳- جنگ ۲۴، ص ۲۲۲.

و كما في ماءٍ أصله: ماء، بدليل جمعِهِ على مياه.
 و حيثُ كان أصلُ آلٍ "أهل" فيكونان متَّحدَيْن معنًى.
 قال في القاموس: "أهل الرجل: عشيرته و ذُؤوا قُرباه و أقرباه. ثمَّ قال: آل الله
 و رسوله: أوليائُهُه."

و في المصباح: "الآل: أهل الشَّخص و هم ذُؤوا قَربته و قد أُطلق على أهل
 بيته و على الأتباع." - انتهى.

فإطلاقه على غير القَرباة مجازٌ، و بذلك اعتذر عن تركِ ذكر الصَّحابة في الصلاة
 على النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم. و قيل: إنَّنا تركوا اقتداءً بالنبي صَلَّى اللهُ عليه و
 آله و سلَّم، حيثُ قال في تعليم الصلاة عليه: "قولوا اللهم صلِّ على محمد و آل محمد."
 و هو الذي جرى عليه أئمةُ أهل البيت عليهم السَّلام و شيعتُهُم خلفاً عن سلفٍ، و
 الذي أوجبه الشَّرعُ في الصَّلوات المَفروضة و المَسنونة؛ و قد نهى صَلَّى اللهُ عليه و
 آله و سلَّم عن الصَّلاة، البتَّاء و هي إفرادُهُ بالصَّلاة عن الآل. و ينبغي عدمُ تركِ
 التَّسليم مع الصَّلاة، للأمر به في الآية و إن لم يُذكر في هذه الرواية.

و من العَجيب مع هذا كلُّه ما جرى عليه جمهورُ علماء أهل السَّنة من عدم
 ذكرهم الآل معه صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم عند الصَّلاة عليه، فإن ذكروهم ذكروا
 معهم أصحابه. اللهمَّ إلَّا نفرًا قليلاً، منهم الحافظُ بنُ حجر العسقلاني في كُتبه كُلتها
 كالإصابة و غيره، و لا نجدُ لهم في ذلك عذرًا كاعتذارهم عن تسنيم القبور مع ورود
 السَّنة بالتسطيح، و اعتذارهم عن تركِ التَّحنُّك مع ورودِ النهي عن العمامة القَطاء، و
 صرفِ آية التَّطهير و غيرها إلى غيرهم مع ورودِ الروايات في صحاحهم بأنَّها نُزلت
 فيهم؛ و غير ذلك.

أما قوله تعالى ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ فلا يقتضى ذلك؛ فإنه أمر بالصلاة عليه ولم يبيّن كيفيتها وبيّنها هو عليه السلام بقوله: "قولوا اللهم صلّ على محمدٍ و آلِ محمدٍ"، و لا شك أن اللازم أتباع المأثور عنه صلى الله عليه وآله وسلم في كيفية التّصليّة. نعم، لا بأس بإضافة أصحابه المنتجّين إلى الآل، بل هو أكمل. و لا يُنافيه الإقتصار على الآل في الحديث المذكور؛ فإنه لبيان التّصليّة المأمور في الآية الشّريفة و أنّ المطلوب فيها هذا المقدار لا بشرط عدم الزيادة؛ و الصلاة من الله تعالى المغفرة و الرحمة و رفع الدرجة فتصح بالنسبة إلى كلّ أحدٍ من المؤمنين، فضلاً عن الصحابة المنتجّين؛ كما قال تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾^۲، ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۳، ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^۴، و قال عليه السلام: "اللهم صلّ على آل فلان".^۵

قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة:

"إلا أنّها صارت مخصوصة في العرف بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم، و لا تُطلق على غيره إلا معه، فلا يُقال في العرف: اللهم صلّ على فلان، إلا أمير المؤمنين عليه السلام، فإنهم يقولون صلوات الله عليه".^۶ - انتهى.

۱- سورة الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۵۶.

۲- سورة الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۴۳.

۳- سورة التوبة (۹) قسمتی از آیه ۱۰۳.

۴- سورة البقرة (۲) صدر آیه ۱۵۷.

۵- *عوالی اللئالی*، ج ۲، ص ۳۹؛ و لیکن در *مستدرک الوسائل*، ج ۷، ص ۱۳۶ این حدیث شریف را از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرده‌اند. (محقق)

۶- شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۱۴۵.

و في الأدعية المأثورة عن الأئمة أهل البيت عليهم السلام - وكفى بهم قدوة -
 الصلاة على جميع الأئمة عليهم السلام، و على الزهراء عليها السلام، و ابني
 رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم، و ابنته رقية؛ و ذلك يفوت حد الإحصاء.
 ثم إن في ذكرهم معه حين تعليمه الصلاة عليه و عدم ذكر أصحابه، إشارة إلى
 أنهم منه و هو منهم، و أن الصلاة عليهم من جملة الصلاة عليه؛ فإن نورهم واحد و
 طينتهم واحدة، كما أفصح عنه قوله تعالى في آية المباهلة: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^١ و
 قوله عليه السلام يوم أحد في حق علي عليه السلام: "إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ"^٢، و مؤاخاته
 له، و قوله: "عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْجَسَدِ"^٣، "عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الذُّرَاعِ مِنَ
 الْعَصْدِ"^٤، "عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الصَّنُوِّ مِنَ الصَّنُوِّ"^٥، "حَسِينٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسِينٍ"^٦،
 "فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي"^٧ - إلى غير ذلك.

و لِّلَّ دُرُّ الْقَائِلِ:

يا أهل بيت رسول الله حُبُّكم
 يكفيكم من قديم الفخر أنكم
 فرض من الله في القرآن أنزله
 من لا يصلي عليكم لا صلاة له^٨

١- سورة آل عمران (٣) قسمتي از آیه ٦١.

٢- الكافي، ج ٨، ص ١١٠.

٣- مشارق انوار اليقين، ص ٢٥٦.

٤- أعيان الشيعة، ج ١، ص ٣٧.

٥- همام مصدر، ص ١٩٠.

٦- كشف الغمّة، ج ٢، ص ١٠.

٧- أمالي للصدوق، ص ٤٨٦.

٨- این شعر از شافعی در مصادر متعدّد با اختلاف در مصراع سوّم آمده است. *إعانة الطالبين*،

ج ١، ص ٢٠٠: *المراجعات*، ص ٨٥.

و عن الكسائي: منع إضافة آل إلى المضمَر، و لم يُوافقهُ غيرُهُ؛ إذ لا قياس يعُضدُهُ و لا سماعٌ يؤيِّدُهُ.^۱

خطبة نهج البلاغة راجع به آل محمد عليهم السلام

خطبة ۲۳۷ از طبع عبده مصر، صفحه ۴۶۷ از جلد ۱:

«هم عيش العلم و موت الجهل، يُخبركم حلمهم عن علمهم و صمتهم عن حكيم منطقيهم، لا يُخالفون الحق و لا يُختلفون فيه، و هم دعائم الإسلام و ولائج الاعتصام. بهم عاد الحق إلى [في] نصابه، و انزاح الباطل عن مقامه، و انقطع لسانه عن منبته. عقلوا الدين عقل و عاية و رعاية، لا عقل سماع و رواية؛ فإن زواة العلم كثير و رعاته قليل.»^۲

و در منتهی الآمال، جلد ۱، صفحه ۸۹ آورده است که:

«قال الثوري لجعفر بن محمد عليه السلام: يا بن رسول الله! اعتزلت الناس؟ فقال: "يا سفيان! فسد الزمان و تغير الإخوان. فرأيت الانفراد أسكن للفؤاد." ثم قال عليه السلام:

"ذهب الوفاء ذهاب أمس الداهب و الناس بين محاتل و موارب^۳
يفشون بينهم المودة و الصفا و قلوبهم محشوة بعقارب^۴"

در منتهی الآمال، جلد ۱ صفحه ۹۰ گوید:

۱- جنگ ۲۰، ص ۱۶۳.

۲- نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳- خاتله: خدعه. الموارب: المخاتل. (محقق)

۴- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۳۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۶۰.

«قال أمير المؤمنين عليه السلام: "الناس أبناء الدنيا ولا يُلامُّ الرَّجُلُ على حُبِّ أُمَّه."»^۱

و نیز فرموده است: «إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ؛ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.»^۲

[درباره احادیث معرفت‌هم صلوات الله عليهم بالنورانیة]

در جلد سابع بحار الأنوار، صفحه ۲۷۴ در باب [۱۴] نادرٌ فی معرفت‌هم صلوات الله عليهم بالنورانیة، حدیثی مرحوم مجلسی از مرحوم والدش نقل می‌کند که آن مرحوم در بعضی از کتب عتیق که بعضی از محدثین از اصحاب جمع‌آوری نموده‌اند، نقل می‌کند و خود مرحوم مجلسی می‌فرماید:

«این حدیث را خود من نیز در کتاب عتیقی که مشتمل بر اخبار کثیره‌ای بود یافتیم.»

این حدیث دارای مضامین بسیار مهم و عجیبی است، چون بسیار مفصل بود در این جا ذکر نمودم و هر که بخواهد به آن نشانی فوق در خود کتاب بحار الأنوار مطالعه نماید^۳.

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۳۶۳.

۲- جنگ ۱۴، ص ۵۳.

۳- جنگ ۵، ص ۱۳۵.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱:

«أقول ذكر والدي - رحمه الله - أنه رأى في كتاب عتيق، جمعه بعض محدثي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام هذا الخبر؛ ووجدته أيضًا في كتاب عتيق مشتمل على أخبار كثيرة، قال: روى عن محمد بن صدقة أنه قال: سأل أبوذر الغفاري سلمان الفارسي - رضى الله عنها -: يا أبا عبد الله! ما معرفة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام بالنورانية؟

﴿ قَالَ: يَا جُنْدَبُ! فامضِ بنا، حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنِ ذَلِكَ. قَالَ: فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ. قَالَ: فانتظروا حَتَّى جَاءَ. قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا جَاءَ بِكُمْ؟ قَالَا: جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَسْأَلُكَ عَنِ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ. قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَرَحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمْ بِمَقْصَرِينَ، لَعَمْرِي! إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قال عليه السلام: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمَلُ أَحَدٌ الْإِيْمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيْمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا، وَ مَنْ قَصَرَ عَنِ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! قَالَا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!

قال عليه السلام: مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^١ يَقُولُ: مَا أُمِرُوا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ السَّمْحَةُ. وَ قَوْلُهُ: يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، فَمَنْ أَقَامَ وَ لَا يَتَى فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِقَامَتُهُ وَ لَا يَتَى صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيْمَانِ؛ فَالْمَلَكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَ النَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ، وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَحَنَّنًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ.

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا نَهَيْتَهُ وَ مَا حَدَّهُ حَتَّى أَعْرِفَهُ؟

قال عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: لَبَّيْكَ، يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ!

قال: الْمُؤْمِنُ الْمُتَمَحَنُّ هُوَ الَّذِي لَا يُرَدُّ مِنْ أَمْرِنَا إِلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا شُرِحَ صَدْرُهُ لِقَبُولِهِ وَ لَمْ يَشْكُ وَ لَمْ يَرْتَب.

اعلم يا أبا ذرٍّ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَ كُنْهَ مَا فِيْنَا وَ لَا نَهَيْتَهُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَ أَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَ أَصْفُكُمْ أَوْ يَحْطُرُّ عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَأَنْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ.

قال سلمان: قُلْتُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ! وَ مَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَ لَا يَتَى؟

﴿

قال: نَعَمْ، يا سلمان! تصديقُ ذلك قولُهُ تعالى في الكتاب العزيز: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾؛^١ فالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَلَايَتِي، فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ و لَمْ يَقُلْ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ، لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمَلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَ الْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقْوَابِلِ مِنَ الْمُرْجَةِ وَ الْقَدْرِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ يُقِرُّونَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ وَ هُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَلَايَتِي مِنْكَ وَ لَدَيْكَ، جَاحِدُونَ بِهَا إِلَّا الْقَلِيلُ وَ هُمُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾. وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ فِي وَلَايَتِي، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَبَرٍّ مُعْتَلَّةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾؛^٢ فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ وَ الْبَرُّ الْمَعْتَلَّةُ وَلَايَتِي عَطَّلُوهَا وَ جَحَدُوهَا، وَ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلَايَتِي لَمْ يَنْفَعُهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَهْمًا مَقْرُونًا، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي". وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا؛ فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقَيِّمِ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ وَ سَابِقٌ ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قال: كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يُشَقَّ، فَقَالَ لِلنَّصَفِ: "كُنْ مُحَمَّدًا!" وَ قَالَ لِلنَّصَفِ: "كُنْ عَلِيًّا؛ فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ". وَ قَدْ وَجَّهَ أَبَا بَكْرٍ بِرَاءَةً إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ!" قَالَ: "لَبَّيْكَ" قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤَدِّيَهَا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ عَنْكَ." فَوَجَّهَنِي فِي اسْتِرْدَادِ أَبِي بَكْرٍ، فَزَدْتُهُ فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: "لَا، وَ لَكِنْ لَا يُؤَدِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ." يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ!

قالا: لَبَّيْكَ، يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ!

قال عليه السَّلَامُ: مَنْ لَا يَصْلُحُ لِحَمَلِ صَحِيفَةٍ يُؤَدِّيها عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ! فَأَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنَّا نُورًا وَاحِدًا صَارَ رَسُولُ اللَّهِ

﴿ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى وَصِرْتُ أَنَا وَصِيَّةَ الْمُرْتَضَى، وَصَارَ مُحَمَّدٌ النَّاطِقَ وَصِرْتُ أَنَا الصَّامِتَ؛ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنَ الْأَعْيَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَصَامِتٌ. يَا سَلْمَانَ! صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنذِرَ وَصِرْتُ أَنَا الْهَادِيَ، وَذَلِكَ، قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدٌ وَأَنَا الْهَادِيَ ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ * سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِأَلِيلٍ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُ مِعْقَبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ تَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^٥

قَالَ: فَضَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ عَلَى أُخْرَى، وَقَالَ: صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّشْرِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ، أَقُولُ لَهَا: خُذِي هَذَا وَذَرِي هَذَا! وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدْيَةِ، وَأَنَا صَاحِبُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، أَلْهَمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَ مَا فِيهِ. نَعَمْ، يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﴿يَسَّ * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ﴾^٦، وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﴿تِ وَالْقَلَمَ﴾^٧، وَصَارَ مُحَمَّدٌ ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^٨، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ، وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ وَالْآيَاتِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَصِرْتُ خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَا الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَأَنَا ﴿النَّبِيُّ الْعَظِيمُ * الَّذِي هُرِّفَ فِيهِ مَخْتَلِفُونَ﴾ وَلا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَلَايَتِي، وَصَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السَّيْفِ، وَصَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَصِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَلْقَى الرَّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^٩ وَهُوَ رُوحُ اللَّهِ لَا يُعْطِيهِ وَلا يَلْقَى هَذَا الرَّوحَ إِلَّا عَلَى مَلَكٍ مُقَرَّبٍ أَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ وَصِيٍّ مُتَّجِبٍ، فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الرَّوحَ فَقَدْ أَبَانَهُ مِنَ النَّاسِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَأَحْيَا الْمَوْتَى، وَعِلْمٌ بِمَا كَانَ وَما يَكُونُ وَسَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَمِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فِي لَحْظَةٍ عَيْنٍ، وَعِلْمٌ مَا فِي الصَّائِرِ وَالْقُلُوبِ، وَعِلْمٌ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ! وَصَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾^{١٠} إِنْ أُعْطِيَ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَفَصَلَ الْخُطَابِ وَاسْتَوْدَعْتُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَما هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقَامَ الْحُجَّةَ حُجَّةً لِلنَّاسِ وَصِرْتُ أَنَا حُجَّةً لِلنَّاسِ عَزَّ وَجَلَّ، جَعَلَ اللَّهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، لَا لِنَبِيِّ مُرْسَلٍ وَلا لِمَلَكٍ مُقَرَّبٍ. يَا سَلْمَانَ! يَا جُنْدَبُ!

﴿ قال: لبيك، يا أمير المؤمنين! ﴾

قال عليه السلام: أنا الذي حملتُ نُوحًا في السفينةِ بِأمرِ رَبِّي، و أنا الذي أخرجتُ يونسَ من بطنِ الحوتِ بِإذنِ رَبِّي، و أنا الذي جاوزتُ بِموسىَ بنِ عمرانَ البحرَ بِأمرِ رَبِّي، و أنا الذي أخرجتُ إبراهيمَ مِنَ النَّارِ بِإذنِ رَبِّي، و أنا الذي أجزيتُ أنهارها و فجرتُ عُيونها و غرستُ أشجارها بِإذنِ رَبِّي، و أنا عذابُ يومِ الظُّلَّةِ، و أنا المُنَادِي مِنَ مَكَانٍ قَرِيبٍ قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ الجِنُّ و الإنسُ و فَهِمَهُ قَوْمٌ إِنْ لَأَسْمَعُ [لَأَسْمِعُ] كُلَّ قَوْمٍ - الجَبَّارِينَ و المُنَافِقِينَ - بِلُغَاتِهِمْ، و أنا الخِضْرُ عَالِمُ مُوسَى، و أنا مُعَلِّمُ سُليمانَ بنِ داوُدَ، و أنا ذو القَرْنَيْنِ، و أنا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

يا سلمانُ و يا جُنْدَبُ! أنا مُحَمَّدٌ و مُحَمَّدٌ أنا و أنا مِنْ مُحَمَّدٍ و مُحَمَّدٌ مِنِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^{١١} يا سلمانُ و يا جُنْدَبُ!

قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين!

قال: إِنَّ مَيِّتَنَا لَمْ يَمُتْ و غَائِبِنَا لَمْ يَغِبْ، و إِنَّ قَتْلَانَا لَنْ يُقْتَلُوا. يا سلمانُ و يا جُنْدَبُ!

قالا: لبيك، صلواتُ الله عليك.

قال عليه السلام: أنا أميرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ و مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى و مِمَّنْ بَقِيَ، و أُيِّدْتُ بِرُوحِ العَظَمَةِ، و إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنَ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تُسَمُّونَا أربابًا و قولوا في فضلنا ما شئتم؛ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِن فَضْلِنَا كُنْهَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا و لا مِعْشَرَ العُشْرِ، لِأَنَّ آيَاتِ اللَّهِ و دَلَائِلُهُ و حُجُجَ اللَّهِ و خُلُفَاؤُهُ و أَمَنَّاؤُهُ و أَيْمَنَتُهُ و وَجْهَ اللَّهِ و عَيْنُ اللَّهِ و لِسَانُ اللَّهِ، بِنَا يُعَدُّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ و بِنَا يُثَبِّبُ و مِن بَيْنِ خَلْقِهِ طَهَّرَنَا و اخْتَارَنَا و اصْطَفَانَا، و لَوْ قَالَ قَائِلٌ: لِمَ و كَيْفَ و فِيمَ؟ لَكَفَرَ و أَشْرَكَ، لِأَنَّهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ و هُمْ يُسْأَلُونَ. يا سلمانُ و يا جُنْدَبُ!

قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين! صلواتُ الله عليك.

قال عليه السلام: مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ و صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ و فَسَّرْتُ و شَرَحْتُ و أَوْصَحْتُ و نَوَّرْتُ و بَرَهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُتَمَحِّنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيْمَانِ و شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ و هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبِصِّرٌ قَدْ انْتَهَى و بَلَغَ و كَمَلَ، و مَنْ شَكَّ و عَنَدَ و جَحَدَ و وَقَفَ و تَحَيَّرَ و ارتابَ فَهُوَ مُقْصِرٌ و ناصِبٌ. يا سلمانُ و يا جُنْدَبُ!

﴿

قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين! صلواتُ الله عليك.

﴿ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَحْيَىٰ وَأُمَيَّتٌ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا أُتْبِئْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي، وَأَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ، وَالْأَيْمَةُ مِنْ أَوْلَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَأَرَادُوا لِأَنَّا كُلُّنَا وَاحِدٌ وَأَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ، فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا! وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَإِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ، الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ! لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَخُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَبَّنَا، لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَشِيَّتَهُ فِينَا. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ!﴾

قالا: لبيك، يا أمير المؤمنين! صلوات الله عليك.

قال عليه السلام: لقد أعطانا الله ربنا ما هو أجل وأعظم وأعلى وأكبر من هذا كله.

قلنا: يا أمير المؤمنين! ما الذي أعطاكم ما هو أعظم وأجل من هذا كله؟

قال: قد أعطانا ربنا عز وجل علمنا للإسم الأعظم الذي لو شئنا خرقت السماوات والأرض والجنة والنار، ونعرج به إلى السماء وهبط به الأرض ونغرب ونشرق ونتهي به إلى العرش، فنجلس عليه بين يدي الله عز وجل ويطيعنا كل شيء حتى السماوات والأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب والبحار والجنة والنار. أعطانا الله ذلك كله بالإسم الأعظم الذي علمنا وخصنا به ومع هذا كله نأكل ونشرب ونمشي في الأسواق ونعمل هذه الأشياء بأمر ربنا، ونحن عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون وجعلنا معصومين مظهرين وفضلنا على كثير من عباده المؤمنين فنحن نقول: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^{۱۲} و ﴿حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^{۱۳} أعني الجاحدين بكل ما أعطانا الله من الفضل والإحسان.

يا سلمان ويا جندب! فهذا معرفتي بالنورانية، فتمسك بها راشدًا؛ فإنه لا يبلغ أحد من شيعتنا حد الاستبصار، حتى يعرفني بالنورانية فإذا عرفني بها كان مستبصرًا، بالغًا كاملاً قد خاض بحرًا من العلم وارتقى درجة من الفضل واطلع على سر من سر الله و مكنون خزائنه. «

محمد بن صدقه نقل کرد: اباذر غفاری از سلمان فارسی پرسید: معرفت امام امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت چگونه است؟ سلمان گفت: با هم برویم از خود مولا سؤال کنیم، امیدم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را نیافتیم. مدتی منتظر شدید تا آمد.

◀ سؤال فرمود: برای چه آمده‌اید؟

گفتند: آمده‌ایم بپرسیم: شما را چگونه با نورانیت می‌توان شناخت؟

فرمود: مرحبا به شما دو دوست متعهد که در راه دین کوتاهی ندارید. به جان خود سوگند یاد می‌کنم که این مطلب بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است! آنگاه فرمود: ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین!

فرمود: ایمان شخص کامل نمی‌شود مگر مرا به کنه معرفت با نورانیت بشناسد. وقتی به این صورت شناخت آنگاه دلش را خدا به ایمان آزمایش نموده و شرح صدر برای اسلام به او عنایت کرده و در این صورت است که عارف و بینا و مستبصر می‌شود، و هر که کوتاهی از این عرفان بنماید در حال شک و ارتیاب است. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّيْكَ ای امیرالمؤمنین!

فرمود: شناخت من با نورانیت شناخت خدا است، و شناخت خدا معرفت من است با نورانیت، این است همان دین خالص که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْوَأُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ».

(دستور داده نشده به آنها مگر اینکه ایمان به نبوت حضرت محمد آورند که همان دین حنیف محمدی ساده و آسان است.) این قسمت آیه: «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»، یعنی هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد نماز را به پای داشته است، به پا داشتن ولایت من دشوار و سنگین است که تاب آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزمایش کرده باشد. فرشته اگر مقرب نباشد تاب تحمل آن را ندارد، و پیامبر نیز اگر مرسل نباشد تحمل ندارد، و مؤمن هم اگر مورد آزمایش و اعتماد نباشد تاب آن را ندارد.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! مؤمن کیست و حد و نهایت ایمان چیست تا بتوان او را شناخت؟

فرمود: یا ابا عبدالله! عرض کردم: لَبَّيْكَ، ای برادر پیامبر!

فرمود: مؤمن امتحان شده، کسی است که هر چه از جانب ما به او برسد دلش برای پذیرش وسعت دارد و شک و تردید در آن ندارد.

بدان ای اباذر! که من بنده خدا و خلیفه او بر بندگانم. ما را خدا قرار ندهید، ولی در فضل ما هر چه می‌خواهید بگویید! باز هم به کنه و نهایت فضل ما نخواهید رسید؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگ‌تر از آنچه ما می‌گوییم و یا برخی می‌گویند، یا به قلب یکی از شما خطور نماید، عنایت فرموده. وقتی ما را این طور شناختید آن وقت مؤمن هستید.

◀

« سلمان گفت: عرض کردم: ای برادر پیامبر! هر کسی نماز به پا دارد ولایت تو را به پا داشته؟ فرمود: آری. دلیل این مطلب آیه قرآن است ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (کمک بگیر از صبر و نماز و آن سنگین و دشوار است مگر برای خشوع‌کنندگان) صبر پیامبر است و نماز اقامه ولایت من است؛ به همین جهت خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ و فرموده ﴿إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ (آن دو سنگین است)، چون حمل ولایت سنگین است مگر برای خاشعین که آنها شیعیان بینا و روشنند؛ زیرا صاحبان عقاید از قبیل: مرجئه و قدریه و خوارج و دیگران از قبیل ناصبی‌ها اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارند و در این مورد اختلافی ندارند، ولی هم ایشان درباره ولایت من اختلاف دارند و منکر آن هستند، مگر تعداد کمی؛ آنهایند که خداوند در قرآن ایشان را توصیف نموده ﴿إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾.

در جای دیگر قرآن راجع به نبوت حضرت محمد و ولایت من می‌فرماید: ﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾. ﴿قَصْرٍ﴾: محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. ﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ﴾ (چاه واگذار شده) ولایت من است که آن را رها کرده‌اند و منکر شده‌اند. هر که اقرار به ولایت من نداشته باشد اقرار به نبوت پیامبر برای او سودی نخواهد داشت، این دو با هم قرین و همراهند؛ زیرا پیامبر اکرم نبی مرسل و امام مردم است، علی پس از او امام مردم و وصی محمد است؛ چنانچه پیامبر اکرم فرمود: «أَنْتَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد است، هر کس معرفت مرا کامل داشته باشد او بر دین قیّم و استوار است؛ چنانچه در این آیه می‌فرماید: ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ این مطلب را به توفیق خدا و کمک او توضیح می‌دهم. اینک می‌گویم: ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لیبک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: من و محمد یک نور از نور خداوند بودیم، خداوند دستور داد به آن نور که دو قسمت شود، به نیمی از آن فرمود: محمد باش! و به نیم دیگر فرمود: علی باش! به همین جهت پیامبر اکرم فرموده است: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ» (علی از من و من از علی هستم و این کار را نمی‌تواند انجام دهد مگر علی).

ابابکر را با سوره برائت به مکه فرستاد، جبرئیل نازل شد گفت: ای محمد! خداوند می‌فرماید: باید این کار را تو انجام دهی یا مردی از خودت، آنگاه مرا فرستاد تا از ابابکر بگیرم، از او گرفتم اما او ناراحت شد، از پیامبر اکرم پرسید: آیا در این مورد آیه قرآن درباره من نازل شده؟

فرمود: نه، ولی نباید این کار را انجام دهد مگر من یا علی. ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لیبک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: اینک فکر کنید کسی که صلاحیت نداشته باشد چند آیه را به مردم برساند از جانب پیامبر چگونه صلاحیت برای امامت دارد؟ من و پیامبر یک نور بودیم، او محمد مصطفی گردید و من وصی او علی مرتضی شدم، محمد ناطق شد و من ساکت، باید در هر زمان ناطق و صامت باشد. ای سلمان! محمد منذر است و من هادی. این است معنی آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ پیامبر اکرم منذر است و من هادی.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ * سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ * وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ * لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾.

در این موقع علی علیه السلام دست خود را بر دست دیگر زده گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب جمع شد و من صاحب نشر، محمد صاحب بهشت شد و من صاحب جهنم، به جهنم می گویم: این را بگیر و این یک را واگذار! محمد صاحب لرزش شد و من صاحب ریزش، و من صاحب لوح محفوظم که خدا به من الهام نموده آنچه در آن است.

باری، ای سلمان و ای اباذر! محمد ﴿يَسْ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ شد. محمد ﴿رَبِّ الْقَلَمِ﴾ شد و محمد ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ شد. محمد صاحب دلالات شد، و من صاحب معجزات و آیات. محمد خاتم النبیین شد و من خاتم الوصیین و صراط مستقیم، و من ﴿النَّبِیِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُوَ فِيهِ يُخْتَلَفُونَ﴾ هستم، هیچ کس اختلاف ندارد مگر درباره ولایت من. محمد صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر. محمد پیامبر مرسل شد و من صاحب امر پیامبر.

خداوند می فرماید: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾، او روح الله است که خدا عطا نمی کند و القا نمی نماید آن روح را مگر بر ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده. خداوند به هر کس این روح را عنایت کند او را از مردم جدا نموده و به او قدرت تفویض کرده و مرده زنده می کند، اطلاع از گذشته و آینده دارد، از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق در یک چشم بهم زدن می رود، از دلها و قلبها خبر دارد و آنچه در آسمانها و زمین است می داند.

ای سلمان و ای اباذر! محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان ذکری شد که در قرآن فرموده: ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾. به من علم مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب

﴿در هر جا چه باید گفت و هر مسأله چه جوابی دارد﴾ داده‌اند، و به من علم قرآن و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد واگذارده‌اند. محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجّت را تعیین نمود، تا برای مردم حجّت باشد و من حجّة الله شدم، خداوند به من مقامی عنایت کرده که برای هیچ‌یک از گذشتگان و آیندگان - چه پیامبر مرسل و چه فرشته مقرب - قرار نداده. ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین.

فرمود: منم آن کس که نوح را در کشتی به اذن خدا بردم، من یونس را با اذن خدا از شکم نهنگ خارج کردم، من با اذن خدا موسی را از دریا گذراندم، من ابراهیم را با اذن خدا از آتش نجات دادم، من نهرها و چشمه‌هایش را با اذن خدایم جاری و درخت‌هایش را کاشتم. من عذاب یوم الظّله هستم (شاید منظور قیامت باشد)؛ من فریاد می‌زنم از مکان نزدیکی که تمام جن و انس آن را می‌شنوند و گروهی می‌فهمند؛ من با هر گروهی - چه ستمگران و چه منافقین - به زبان خودشان صحبت می‌کنم، من آن خضرم که دانشمند همراه موسی بود، من معلم سلیمان بن داوودم و من ذوالقرنین و قدرت الله‌ام.

ای سلمان و ای اباذر! من محمد و محمد منم، من از محمدم و محمد از من است؛ خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾. ای سلمان و ای اباذر! گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: مرده ما نمرده و غائب ما دور نشده و کشته‌های ما هرگز کشته نشده‌اند. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین!

فرمود: من امیر هر مرد و زن مؤمنم، چه گذشتگان و چه آیندگان. مرا با روح عظمت تأیید کرده‌اند. من یکی از بندگان خدایم، مبادا ما را خدا بنامید! درباره فضل ما هر چه مایلید بگویید به کنه فضل ما نخواهید رسید و حتی به مقداری از یک دهم آن نمی‌رسید.

چون ما آیات و دلائل خداییم و حجّت و خلیفه و امین و امام، وجه الله و عین الله و لسان الله هستیم. به وسیله ما بندگان خدا عذاب می‌شوند، و به وسیله ما پاداش داده می‌شوند. ما را از میان بندگان خود پاک نموده و انتخاب کرده و برگزیده. اگر کسی بگوید: به چه جهت و چگونه و در کجا چنین شده‌اند؟ کافر و مشرک می‌شود؛ زیرا خدا از کاری که انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، بلکه دیگران مسئول هستند و بازخواست می‌شوند. ای سلمان و ای اباذر!

﴿گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین، صلوات و درود خدا بر شما!﴾

﴿ فرمود: هر کس به آنچه بیان کرده و تفسیر نمودم و شرح داده و روشن ساخته و استدلال نمودم ایمان بیاورد، او مؤمنی است که آزمایش شده قلبش برای ایمان و سینه‌اش وسعت یافته برای اسلام، او عارف روشن بین است که به هدف رسیده و کامل شده، و هر کس شک نماید و دشمنی ورزد و منکر شود و متحیر باشد و تردید نماید او مقصر و ناصبی است. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین، صلوات خدا بر شما!

فرمود: من زنده می‌کنم و می‌میرانم به اذن خدا، من به شما خبر می‌دهم چه می‌خورید و چه ذخیره در خانه‌های خود کرده‌اید به اذن خدا، من از دل‌های شما مطلع‌ام؛ و ائمه از اولاد من نیز همین کارها را می‌کنند و این اطلاعات را دارند، هر وقت بخواهند و اراده کنند؛ چون ما همه یکی هستیم. اول ما محمد، آخر ما محمد، و وسط ما محمد است، همه ما محمدیم؛ بین ما جدایی نیندازید! ما وقتی بخواهیم خدا می‌خواهد، وقتی نخواهیم خدا نمی‌خواهد.

وای، پس وای بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خدا به ما عنایت کرده باشد، زیرا هر کسی منکر یکی از چیزهایی باشد که خدا به ما عنایت کرده منکر قدرت خدا و مشیت اوست درباره ما. ای سلمان و ای اباذر!

گفتند: لَبَّیک ای امیرالمؤمنین، صلوات خدا بر شما!

فرمود: خدا به ما چیزهایی داده که بزرگ‌تر و عظیم‌تر و عالی‌تر از همه اینها است.

پرسیدیم: چه چیز به شما داده که بهتر از همه اینها است؟

فرمود: ما را مطلع از اسم اعظم نموده، که اگر بخواهیم آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را از جای برکنیم و به آسمان رویم و به زمین آییم، به مغرب و مشرق رویم و منتهی به عرش شویم، در آنجا می‌نشینیم در مقابل خدا و همه چیز مطیع ما هستند، حتی آسمان‌ها و زمین و شمس و قمر و ستارگان و کوه‌ها و درخت‌ها و جنبندگان و دریاها و بهشت و جهنم؛ این مقام را خداوند به واسطه اسم اعظم به ما عنایت نموده و بخشیده است.

با تمام این امتیازات، ما غذا می‌خوریم و در بازارها راه می‌رویم و این کارها را به امر خدا انجام می‌دهیم. ما بندگان گرامی خدا هستیم که اظهار نظر در مقابل او نداریم و به دستورش عمل می‌کنیم. ما را معصوم و پاک قرار داده و برتری بخشیده بر بسیاری از بندگان مؤمنش. پس ما می‌گوییم:

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴾ خدا را ستایش که ما را به این مقام هدایت نموده که اگر او راهنمای ما نبود، راه به این مقام نمی‌یافتیم. ﴿ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾ و ثابت است عذاب بر کافران که منظور منکران الطاف خدا به ما هستند.

[مزایای اختصاصی ذریه طاهره به نظر حافظ قسطلانی]

در الغدير، جلد ۶، صفحه ۳۵۴ و ۳۵۵ گوید:

«قال الحافظُ القسطلانی فی المواهب اللدنیة، كما فی شرحه، مجلد ۷، صفحه ۲۱: فهذه الذریة الطاهرة قد خُصّوا بمزايا التّشريف، و عُمّوا بواسطة السیّدة فاطمة بفضلٍ ضیفٍ، و ألبسوا رداء الشرف، و مُنحوا بمزید الإکرام و التّخف، و قد وقع الإصطلاح علی اختصاصهم من بین الشرف کالعباسیین و الجعافرة (ذریة جعفر بن أبی طالب) بالشُّطفة^۱ الخضراء لمزید شرفهم، و السبب فی ذلك كما قیل: أنّ المأمون الخلیفة العباسیّ أراد أن يجعل الخلافة فی بنی فاطمة، فاتّخذ لهم شعارًا أخضرًا و ألبسهم ثيابًا خضراء، لكون السواد شعار العباسیین، و البیاض

← ای سلمان و ای اباذر! این است معرفت من به نورانیت! وقتی کسی مرا با این مقام شناخت، روشن بین و به هدف رسیده و کامل است، در دریای علم فرو رفته و به مقام فضل رسیده و مطلع بر سری از اسرار و گنجینه علوم خدا شده است.» (محقق)

۱. سوره البیّنة (۹۸) آیه ۵.
 ۲. سوره البقرة (۲) آیه ۴۵.
 ۳. سوره الحج (۲۲) ذیل آیه ۴۵.
 ۴. سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۷.
 ۵. سوره الرعد (۱۳) آیات ۸ الی ۱۱.
 ۶. سوره یس (۳۶) آیه ۱ و ۲.
 ۷. سوره القلم (۶۸) صدر آیه ۱.
 ۸. سوره طه (۲۰) آیه ۱ و ۲.
 ۹. سوره غافر (۴۰) قسمتی از آیه ۱۵.
 ۱۰. سوره الطلاق (۶۵) ذیل آیه ۱۰ و صدر آیه ۱۱.
 ۱۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۱۹ و ۲۰.
 ۱۲. سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۴۳.
 ۱۳. سوره الزمر (۳۹) آیه ۷۱.
- ۱- الشُّطفة بضم المعجمة: القطعة.

شِعَارَ ساير المسلمين في جمعهم و نحوها، و الأحمرُ مختلفٌ في كراهته، و الأصفرُ شِعَارُ اليهودِ بآخره؛ ثم انثنى^١ عزمه عن ذلك و ردّ الخلافةَ لبني العباس، فبقى ذلك شِعَارًا لأشراف العلويين من الزهراء، لكنهم اختصروا الثيابَ إلى قطعةٍ من ثوبٍ أخضرٍ توضع على عمامتهم هي المسماة (بالشُطْفَة) شِعَارًا لهم؛ ثم انقطع ذلك إلى أواخر القرن الثامن.

قال في حوادث سنة ثلاث و سبعين و سبع مائة (٧٧٣) من إنباء العُمَرَاءِ بآبناء

العُمَرَاءِ:

و فيها أمرَ السلطانُ الأشرفُ أن يمتازوا عن الناس بعصائب (جمع عصابة) خُضِرَ على العمام، ففعل ذلك بمصرَ و الشام و غيرهما. و في ذلك يقول الأديبُ أبو عبد الله بن جابر الأندلسي (و ذكر البيتين المذكورين)^٣ و الأديبُ شمس الدين الدمشقي:

أَطْرَافُ تِجْجَانٍ أَتَتْ مِنْ سُنْدُسٍ

خُضِرَ بِأَعْلَامٍ عَلَى الْأَشْرَافِ

و الْأَشْرَفُ السُّلْطَانُ خَصَّصَهُمْ لَهَا

شَرْفًا لِيُقَرِّقَهُمْ مِنَ الْأَطْرَافِ

و الأشرف هو شعبان بن حسن بن الناصر، خنق سنة ٧٧٨هـ - انتهى.^٤

١- أقرب الموارد: «انثنى فلانٌ عنه: انصرف.» (محقق)

٢- اسمُ كتابٍ للحافظ ابن حجر العسقلاني. (محقق)

٣- جعلوا لأبناء الرسول علامةً إن العلامة شأنٌ من لم يُشهر

نور النبوة في كريم وجوههم يُغني الشريف عن الطراز الأخضر

و هذان البيتان لأبي عبد الله شمس الدين المالكي الأندلسي النحوي، المعروف بإبن جابر الأعمى، من أهل مريّة مدينة كبيرة من أعمال أندلس.

٤- جنك ١٦، ص ١٩٢.

[در فضیلت روضه خوانی برای اهل بیت علیهم السّلام]

۱. در صفحه ۳ از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمودند به عبدالله بن حمّاد بصری:

«بلغنی أنّ قومًا یأتونه، یعنی الحسینَ علیه السّلام، من نواحی الکوفة و ناسًا من غیرهم و نساءً یندبّنه و ذلك فی التّصف من شعبان؛ فمِنَ بین قارئٍ یقرء و قاصٍّ یقُصُّ و نادٍ یندُبُّ و قائلٍ یقول المراثی.»

فقلت له: نعم، جعلت فداک، قد شهدتُ بعض ما تصف.

فقال: «الحمد لله الذی جعل فی الناس مَنْ یفدُ إلینا و یمدحنا و یرثی علینا [لنا] و جعلَ عدوّنا مَنْ یطعنُ علیهم من قرائبتنا [قرابتنا] أو من غیرهم؛ یهدّدونهم و یقبّحون ما یصنعون.»^۱

۲. و در صفحه ۴ از عیون صدوق از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده است که به حسن بن علی بن فضال فرمودند:

«مَنْ ذَكَرَ [تذکّر] مُصَابِنَا و أَبِکَى، لم تَبْکَ عینُهُ یومَ تَبْکِی العیون.»^۲

۳. و در کامل الزیارة^۳ و ثواب الأعمال^۴ و أمالی^۵ از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که به ابی عماری مُنشد (یعنی شعر خوان) فرمودند:

«مَنْ أَنشَدَ فی الحسین بن علی صلوات الله علیه فأبکی خمسين فله الجنة، و مَنْ أَنشَدَ

۱- کامل الزیارات، ص ۳۲۵.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳- کامل الزیارات، ص ۱۰۴.

۴- ثواب الأعمال، ص ۸۴.

۵- الأمالی، ص ۱۴۱.

في الحسين عليه السلام شعراً فابكى ثلاثين فله الجنة، و من أنشد في الحسين عليه السلام فابكى عشرين فله الجنة، و من أنشد في الحسين عليه السلام شعراً فابكى واحداً فله الجنة، و من أنشد في الحسين فبكى فله الجنة و من أنشد في الحسين فتباكى فله الجنة.»^١

٤. و در صفحه ٥ از كامل الزياره از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده است كه به ابي هارون مكفوف (يعنى نابينا) فرمودند:

«يا اباهارون! من أنشد في الحسين عليه السلام فابكى عشرة، ثم جعل ينقص واحداً واحداً حتى بلغ الواحد؛ فقال: من أنشد في الحسين عليه السلام فابكى واحداً فله الجنة.»^٢

٥. و در ثواب الأعمال از حضرت صادق عليه السلام مروى است كه به ابي هارون فرمودند:

«من أنشد في الحسين عليه السلام [شعراً] فبكى و أبكى عشرة كتبت لهم الجنة، و من أنشد في الحسين عليه السلام [شعراً] فبكى و أبكى خمسة كتبت لهم الجنة، و من أنشد في الحسين عليه السلام [شعراً] فبكى و أبكى واحداً فلها الجنة.»^٣

٦. و در صفحه ٦ گوید كه: «در ثواب الأعمال^٤ از حضرت صادق عليه السلام مروى است كه به صالح بن عقبه فرمودند:

”من أنشد في الحسين عليه السلام بيتاً من شعر فبكى و أبكى عشرة فله و لهم

١- قابل ذكر است كه اين روايت شريف در *أمالي* شيخ صدوق، ص ٢٠٥؛ *لواعج الأشجان*، ص ٤، با زيادت: «و من أنشد في الحسين عليه السلام فابكى عشرة فله الجنة» آمده است. (محقق)

٢- *كامل الزيارات*، ص ٢١١.

٣- *ثواب الأعمال*، ص ٨٤.

٤- *ثواب الأعمال*، ص ٨٥، با قدرى اختلاف: *بحار الأنوار*، ج ٤٤، ص ٢٨٨.

الجنّة، و من أنشد في الحسين عليه السّلام بيتاً من شعر فبكي و أبكى تسعةً فله و لهم الجنّة؛ فلم يزل حتّى قال: و من أنشد في الحسين عليه السّلام بيتاً فبكي، و أظنّه قال: أو تباكي فله الجنّة.»

۷. و در صفحه ۷ از رجال شیخ کشی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

«چون جعفر بن عفّان پس از آنکه در محضر آن حضرت اشعاری در مرثیه قرائت کرد و آن حضرت را گریانید، به او فرمودند:

”و لقد أوجبَ اللهُ تعالى لك - يا جعفرُ! - في ساعةِ الجنّةِ بأسرها و غفَرَ اللهُ لك فقال: يا جعفرُ! ألا أزيدُك؟“

فقال: نعم، يا سیدی!

قال: ”ما من أحدٍ قال في الحسين عليه السّلام شعراً فبكي و أبكى به إلا أوجبَ اللهُ له الجنّة و غفَرَ له.“^۱

۸. و در صفحه ۸ گفته است که:

«یکی از علمای اعلام می فرمود: کار روضه خوانی به جایی رسیده است که داخل در علوم شده و علمی خاصّ گشته که باید در تعریف آن گفت: ”علمٌ یُبَحِّثُ فيه عن عوارض أجساد الشّهداء و ما يتعلّق بها.“»

۹. و در صفحه ۱۵ از کافی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که به ابی النعمان در ضمن وصایای خود فرمودند:

«و لا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بنا فَتَفْتَقِرَ.»^۲

۱- رجال الکشی، ص ۲۸۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۹۳.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۱۰. و شیخ مفید در *أمالی* خود این روایت را به این عبارت روایت نموده است:

«يا أبا النعمان! لا تستأكل بنا الناس فلا يزيدك الله بذلك إلا فقراً.»^۱

۱۱. و شیخ کشی در *رجال* خود روایت کرده از قاسم بن عوف که حضرت

امام زین العابدین علیه السلام به او فرمودند:

«وإياك أن تستأكل بنا فيزيدك الله فقراً.»^{۲ و ۳}

۱- *الأمالی*، ص ۱۸۲: *مستدرک الوسائل*، ج ۹، ص ۹۳.

۲- *وسائل الشیعة*، ج ۲۰، ص ۳۰۱.

۳- *جنگ ۷*، ص ۵۶.

تاريخ مواليد و وفيات ائمة معصومين سلام الله عليهم أجمعين

شهادت حضرت سيّد الشهداء عليه السّلام (مورد اتفاق كتب)	١٠ محرّم الحرام
شهادت حضرت امام زين العابدين عليه السّلام (بحار الأنوار، ج ١١؛ و في غيره أيضاً)	٢٥ محرّم الحرام
شهادت حضرت امام حسن مجتبي عليه السّلام (توضيح المقاصد؛ و تقويم المحسنين)	٧ صفر الخير
ولادت حضرت موسى بن جعفر عليه السّلام (بحار الأنوار، ج ١٢)	٧ صفر الخير
أربعين حضرت سيّد الشهداء عليه السّلام	٢٠ صفر الخير
رحلت حضرت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم (اغلب كتب اماميه)	٢٨ صفر الخير
شهادت حضرت امام رضا عليه السّلام (إثبات الوصية)	٣٠ صفر الخير
شهادت حضرت امام حسن عسكري عليه السّلام (بحار الأنوار، ج ١٢)	٨ ربيع الأوّل
ولادت حضرت رسول الله و ولادت حضرت صادق عليهما السّلام (البداية و النهاية، ج ٢، ص ٢٦٠؛ و الكافي أيضاً)	١٧ ربيع الأوّل
ولادت حضرت امام حسن عسكري عليه السّلام (جنّات الخلود)	٨ ربيع الثّاني
شهادت حضرت زهراء سلام الله عليها (الإصابة، ج ٨، ص ١٥٩ و ص ٩٥)	٣ جمادى الثّانية

ولادت حضرت زهراء سلام الله عليها (وقایع الأيام، و اغلب کتب الإمامیه)	۲۰ جمادی الثانیه
ولادت حضرت امام باقر علیه السلام (بحار الأنوار، ج ۱۱)	۱ رجب
ولادت حضرت امام علی النقی علیه السلام (جَنَاتِ الْخُلُود)	۲ رجب
شهادت حضرت امام علی النقی علیه السلام (وفیات الأعیان، و غیره)	۳ رجب
ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام (کتب الإمامیه)	۱۰ رجب
ولادت حضرت أمير المؤمنین علیه السلام (در کتب بسیاری وارد است)	۱۳ رجب
شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (بحار الأنوار، ج ۱۲)	۲۵ رجب
بعثت حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم ولادت حضرت امام حسین علیه السلام (در کتب بسیاری و در بحار، ج ۱۰، ص ۱۴۶؛ و در نامه ای که به وکیل امام منتظر علیه السلام خارج شده است)	۲۷ رجب ۳ شعبان المعظم
ولادت حضرت سجاد علیه السلام (دروس شهید)	۵ شعبان المعظم
میلاذ حضرت قائم آل محمد، محمد بن الحسن علیه السلام (وفیات الأعیان؛ و الکافی؛ و بحار الأنوار، ج ۱۳؛ و مدینه المعجز)	۱۵ شعبان المعظم
میلاذ حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام (در اغلب تواریخ؛ و در بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۴)	۱۵ رمضان المبارک

۲۱ رمضان المبارک	شہادت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام	(اغلب کتب امامیہ)
۲۵ شوال المکرم	شہادت حضرت صادق علیہ السلام	(جنات الخلود)
۱۱ ذوالقعدة الحرام	ولادت حضرت امام رضا علیہ السلام	(دروس شہید اول)
۳۰ ذوالقعدة الحرام	شہادت حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	(روضۃ الواعظین)
۷ ذوالحجّة الحرام	شہادت حضرت باقر علیہ السلام	(جنات الخلود)
۱۸ ذوالحجّة الحرام	عید سعید غدیر ^۱	

[جدول بیان ولادت و وفات ائمه طاهرین علیهم السلام توسط مرحوم

عسکری طهرانی]

جداول این صفحه و صفحات دیگر از روی بعضی از نوشتجات علامه خبیر، دایی زاده محترم، حضرت آقای آقا میرزا نجم الدین، شریف عسکری طهرانی برداشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

بعد عام الفیل	بسیعین سنة (سنة ۷۰)	سیرة الحلیة، ج ۱، ص ۶۵
بعد عام الفیل	بأربعین سنة (سنة ۴۰)	بحار الأنوار، ج ۶، ص ۷۵
بعد عام الفیل	بثلاثین سنة (سنة ۳۰)	الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۳
بعد عام الفیل	بثلاث وعشرین سنة (سنة ۲۳)	سیرة الحلیة، ج ۱، ص ۶۵
بعد عام الفیل	بعشرین سنة (سنة ۲۰)	سیرة الحلیة، ج ۳، ص ۴۰۴
بعد عام الفیل	بخمسة عشر سنة (سنة ۱۵)	سیرة الحلیة، ج ۳، ص ۴۰۴
بعد عام الفیل	بعشر سنین (سنة ۱۰)	سیرة الحلیة، ج ۳، ص ۴۰۴
بعد عام الفیل	بسیعین يوماً	سیرة الحلیة، ج ۳، ص ۴۰۴
بعد عام الفیل	بشهرین و ستة أيام	كشف الغمة، ص ۶
بعد عام الفیل	بخمس و خمسين يوماً	سیرة الحلیة، ج ۳، ص ۴۰۴
بعد عام الفیل	بخمسين يوماً	الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۳
بعد عام الفیل	بأربعین يوماً	الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۳
بعد عام الفیل	شهر واحد	الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۳

مولده صلى الله عليه وآله وسلم بالأشهر الرومية

بحار الأنوار، ج ٦، ص ٥٧	في عشرين شباط	بعد عام الفيل
بحار الأنوار، ج ٥، ص ٥٧	٢١ نيسان	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ١٦١	٢٠ نيسان	بعد عام الفيل
سيرة الحلبية، ج ١، ص ٦٣	٢١ نيسان	بعد عام الفيل

مولده صلى الله عليه وآله وسلم بحسب الأشهر العربية

سيرة الحلبية، ج ١، ص ٦٤	١٠ محرم الحرام	بعد عام الفيل
سيرة الحلبية، ج ٣، ص ٤٠٤	صفر من غير تعيين	بعد عام الفيل
الإستيعاب، ج ١، ص ١٣	١ ربيع الأول	بعد عام الفيل
أسد الغابة، ج ١، ص ١٤	٢ ربيع الأول	بعد عام الفيل
تقويم الشريعة	٦ ربيع الأول	بعد عام الفيل
أسد الغابة، ج ١، ص ١٤	٨ ربيع الأول	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ٢٦٠: الكافي	١٠ ربيع الأول	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ٢٦٠: الكافي	١٢ ربيع الأول	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ٢٦٠: الكافي	١٧ ربيع الأول	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ٢٦٠: الكافي	١٨ ربيع الأول	بعد عام الفيل
البداية والنهاية، ج ٢، ص ٢٦٠: الكافي	٢٣ ربيع الأول	بعد عام الفيل
سيرة الحلبية، ج ٣، ص ٤٠٤	ربيع الثاني من غير تعيين	بعد عام الفيل
سيرة الحلبية، ج ٣، ص ٤٠٤	رجب من غير تعيين	بعد عام الفيل
سيرة الحلبية، ج ١، ص ٦٣	٨ شهر رمضان	بعد عام الفيل
تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ٤	١٢ شهر رمضان	بعد عام الفيل
و سيرة الحلبية، ج ١، ص ٦٣	١٢ شهر رمضان	بعد عام الفيل

يوم مولوده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فجر الجمعة، أو طلوع الشمس و به
قال الإمام الصادق [عليه السلام] أو الزوال؛ وقيل: يوم الإثنين عند الغروب، سيرة
الحليّة؛ وكشف الغمّة؛ و جنّات الخلود.

يوم وفاته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

قيل: يوم الإثنين	٢ صفر سنة ١١ هـ	جنّات الخلود
قيل: يوم الإثنين	٢٨ صفر سنة ١١ هـ	أغلب كتب الإماميّة
قيل: يوم الإثنين	١ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	سيرة الحليّة، ج ٣، ص ٣٩١
قيل: يوم الإثنين	٢ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	سيرة الحليّة، ج ٣، ص ٣٩١
قيل: يوم الإثنين	٨ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	بحار الأنوار، ج ٦، ص ٨٠٣
قيل: يوم الإثنين	١٠ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	بحار الأنوار، ج ٦، ص ٨٠٣
قيل: يوم الإثنين	١٢ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	سيرة الحليّة، ج ٣، ص ٣٩١
قيل: يوم الإثنين	١٣ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	عقد الفريد، وغيره
قيل: يوم الإثنين	١٨ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	كشف الغمّة
قيل: يوم الإثنين	٢٢ ربيع الأوّل سنة ١١ هـ	بحار الأنوار، ج ٦، وغيره

* * *

مولد حضرت علي بن أبي طالب عليهما السلام يوم الجمعة

قبل البعثة	بثلاث و عشرين سنة	
قبل البعثة	بخمسة عشر سنة	
قبل البعثة	بستة عشر سنة	
قبل البعثة	٨ رجب المرجّب	جنّات الخلود
قبل البعثة	١٠ رجب المرجّب	ينابيع المودّة

قبل البعثة	١٣ رجب المرجب	في كتب عديدة، و عليه الإمامية
قبل البعثة	٢٣ رجب المرجب	مسار الشيعة
قبل البعثة	٧ شعبان	دروس، الشهيد عليه الرحمة
قبل البعثة	٢٣ شعبان	بحار الأنوار، ج ٦
قبل البعثة	١٥ رمضان	كنز، الكراچكي عليه الرحمة

يوم شهادته عليه السلام، و ما قيل في مقدار عمره: ٥٧ سنة، ٥٨ سنة، ٦٣

سنة، ٦٥ سنة، ٦٨ سنة؛ تاريخ الخميس، مجلد ٢، صفحة ٢٩١:

يوم شهادته عليه السلام	٩ رمضان سنة ٤٠	بحار الأنوار، ج ٩ و ج ٢٠
يوم شهادته عليه السلام	١٧ رمضان سنة ٤٠	بحار، وغيره
يوم شهادته عليه السلام	٢١ رمضان سنة ٤٠	أغلب كتب الامامية
يوم شهادته عليه السلام	٢٣ رمضان سنة ٤٠	عقد الفريد
يوم شهادته عليه السلام	٢٢ رمضان سنة ٤٠	بحار، ج ٩

توفى عليه السلام و له من العمر: ٥٧، أو ٥٨ أو ٦٣ أو ٦٥ أو ٦٨؛ مروياته في

كتب الجمهور: ٥٨٦ حديثاً؛ تاريخ الخميس، مجلد ٢، صفحة ٣١٦.

* * *

مولد سيّدة النساء، فاطمة عليها السلام: سنة الخامسة من البعثة

مولد سيّدة النساء	١٥ جمادى الثاني	وقايع الأيام، وغيره
مولد سيّدة النساء	١٦ جمادى الثاني	وقايع الأيام، وغيره
مولد سيّدة النساء	٢٠ جمادى الثاني	وقايع الأيام، و أغلب كتب الامامية
مولد سيّدة النساء	٢٥ جمادى الثاني	معرفة التقويم، للمصطفى

سنة وفاتها و يومه	٧ صفر	معرفة التقويم، للمصطفوى
-------------------	-------	-------------------------

* * *

مولد الإمام الثّاني، الحسن المجتبي عليه السّلام: يوم الجمعة، سنة ٢، أو سنة ٣ هـ في المدينة.

مولد الامام الثّاني	٣ شعبان	جنّات الخلود
مولد الامام الثّاني	١٥ شعبان	تاريخ ابن عساكر، ج ٣، ص ١٩٩
مولد الامام الثّاني	١٥ رمضان	في أغلب التّواريخ ^١

يوم وفاته عليه السّلام، كان في المدينة سنة ٤٩ أو ٥٠، ٥١.

يوم وفاته عليه السّلام	٧ صفر	توضيح المقاصد
يوم وفاته عليه السّلام	٢٨ صفر	تقويم المحسنين ^٢
يوم وفاته عليه السّلام	٢٩ صفر	روضه الواعظين
يوم وفاته عليه السّلام	٣٠ صفر	روضه الواعظين
يوم وفاته عليه السّلام	٥ ربيع الأوّل	مستدرك الحاكم
يوم وفاته عليه السّلام	٢ ربيع الأوّل	مستدرك الحاكم
يوم وفاته عليه السّلام	٧ ربيع الأوّل	مستدرك الحاكم، ج ٣، ص ١٧٣
يوم وفاته عليه السّلام	٤ جمادى الأولى	جنّات الخلود

عدد زوجاته عليه السّلام، قيل: ٦٤، و ٧٠، و ٩٠، و ٢٥٠؛ بحار الأنوار، مجلد ١٠.

١- بحار، ج ١٠، ص ١٤٧، قال: «لا مستند لهذا القول من الأخبار.» (مرحوم علامه طهراني، قدّس سرّه)
 ٢- در تقويم المحسنين، وفات حضرت امام حسن مجتبي [عليه السّلام] را نيز در ٧ صفر ذكر کرده است و در ٢٨ صفر ذكر نکرده، بلکه فقط رحلت رسول الله [صلّى الله عليه و آله و سلّم] را ذکر کرده. (مرحوم علامه طهراني، قدّس سرّه)

أولاده عليه السلام، قيل: ١٥؛ وقيل: ٢٠ ذكرًا وأنثى.

مولد الحسين عليه السلام: سنة ٣ أو ٤ هـ.

جَنّات الخلود	٥ ربيع الأوّل	مولد الحسين
توضيح المقاصد؛ و مشير الأحران؛ و أعلام الوري؛ بحار، ج ١٠، ص ١٤٦	٣٠ ربيع الأوّل	مولد الحسين
مشير الأحران، لابن نما	٣ جمادى الأولى	مولد الحسين
مشير الأحران؛ بحار، ج ١٠، ص ١٤٦	٥ جمادى الأولى	مولد الحسين
مدينة المعاجز، ص ٢٣٥	١٢ رجب	مولد الحسين
في كتب عديدة؛ و بحار، ج ١٠، ص ١٤٦؛ و في كتابٍ خرج إلى وكيل الامام عليه السلام	٣ شعبان	مولد الحسين
تاريخ الخميس، ج ١، ص ٥٢٢	٤ شعبان	مولد الحسين
في كتب عديدة للسنة و الشيعة؛ بحار، ج ١٠، ص ١٤٦	٥ شعبان	مولد الحسين
نور الأخبار	١٠ شعبان	مولد الحسين
نور الأخبار	١٥ شعبان	مولد الحسين
نور الأخبار	٢٥ شعبان	مولد الحسين
بحار، ج ١٠، عن دروس، الشهيد(ره)	١٣ رمضان	مولد الحسين

مولد الإمام السجّاد عليه السلام: سنة ٣٦ أو ٣٧ أو ٣٨ هـ؛ و إسم أمّه

عليه السلام: شهر بانو.

نور الأخبار	٢ جمادى الأولى	قيل: كان
نور الأخبار	٥ جمادى الأولى	قيل: كان
جامع الأخبار	١٥ جمادى الأولى	قيل: كان
تقويم الشريعة	١٤ جمادى الثانية	قيل: كان
جنّات الخلود	١٥ جمادى الثانية	قيل: كان
جنّات الخلود	١١ رجب	قيل: كان
عمدة الزائر	١٥ رجب	قيل: كان
الدروس	٥ شعبان	قيل: كان
بحار الأنوار، ج ٢٠	٧ شعبان	قيل: كان
بحار الأنوار، ج ٢٠	٨ شعبان	قيل: كان
روضه الواعظين ^١	٩ شعبان	قيل: كان

توفّي الإمام السجّاد في المدينة سنة ٩٥ هـ؛ و دفن في بقعة عمّه الحسن المجتبي عليها السّلام.

يوم وفات الإمام الرّابع، علىّ بن الحسين عليها السّلام؛ قيل: إنّه توفّي شهر محرّم الحرام:

جلاء العيون، وغيره	١١ محرّم سنة ٩٥	يوم وفات الامام
توضيح المقاصد؛ و جنّات الخلود، يوم الإثنين	١٢ محرّم سنة ٩٥	يوم وفات الامام
مطالب السّؤل، يوم الإثنين	١٨ محرّم سنة ٩٥	يوم وفات الامام

١- روضة الواعظين قال: «ولد زين العابدين عليه السّلام يوم الجمعة لتسع خلون من شعبان سنة ٣٨ هـ». (مرحوم علامه طهراني قدّس سرّه)

وقايح الأيَّام	١٩ محرم سنة ٩٥	يوم وفات الامام
جنّات الخلود	٢٢ محرم سنة ٩٥	يوم وفات الامام
بحار الأنوار، ج ١١؛ و في غير البحار أيضاً	٢٥ محرم سنة ٩٥	يوم وفات الامام

* * *

يوم مولد الإمام الخامس، محمد الباقر عليه السلام: ولد في المدينة سنة ٥٧ هـ؛
إسم أمّه عليه السلام: فاطمة بنت الحسن.

تقويم المحسنين، للفيض (ره)	٢ صفر الخير	يوم مولد الامام
كشف الغمّة، للإربلي (ره)	٣ صفر الخير	يوم مولد الامام
بحار الأنوار، ج ١١	١ رجب	يوم مولد الامام
نور الأخبار	٥ رجب	يوم مولد الامام
نور الأخبار	١٠ رجب	يوم مولد الامام
نور الأخبار	٢٠ رجب	يوم مولد الامام

يوم وفاته عليه السلام: سنة ١١٩، في عصر مروان الحمار، آخر بني أمية.

جلاء العيون، وغيره	١٧ صفر	قيل: كان يوم
وفيات الأعيان	١٨ صفر سنة ١١٩	و قيل: كان في
وفيات الأعيان	٢٣ صفر سنة ١١٩	و قيل: كان في
جنّات الخلود	٧ ربيع الأوّل	و قيل: كان في
بحار الأنوار، ج ١١	٧ ربيع الثاني	و قيل: كان في
جنّات الخلود، يوم الإثنين	٧ ذى الحجّة	و قيل: كان في

* * *

يوم ولادة الإمام السادس، جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: ولد في المدينة سنة ٨٣ هـ؛ إسم أمه عليه السلام: أم فروة

قيل: كان في	١٧ ربيع الأول	جنّات الخلود، وغيره؛ وعليه الامامية
قيل: كان في	٢٠ ربيع الأول	صحاح الأخبار
قيل: كان في	٨ رمضان المبارك	وفيات الأعيان

يوم وفاته عليه السلام: كان في المدينة سنة ١٤٨ في أيام المنصور العباسي.

قيل: كان في	١٥ رجب	نور الأخبار، وغيره
قيل: كان في	٢٥ رجب	جنّات الخلود، وغيره
قيل: كان في	١٥ شوال	جلاء العيون
قيل: كان في	١٦ شوال	تقويم الشريعة
قيل: كان في	٢٥ شوال	جنّات الخلود، يوم الإثنين

* * *

يوم ولادة الإمام السابع، موسى الكاظم عليه السلام: كان خارج المدينة بالأيواء، سنة ١٢٨ هـ؛ قرب المدينة المنورة. إسم أمه: حميدة المصفاة.

قيل: ولد في يوم	٧ صفر الخير	بحار الأنوار، ج ١٢
قيل: ولد في يوم	١٧ صفر الخير	نور الأخبار
قيل: ولد في يوم	٢٥ صفر الخير	نور الأخبار
قيل: ولد في يوم	٢٧ صفر الخير	نور الأخبار

يوم وفاته عليه السلام في حبس هارون ببغداد، وله من العمر أربع وخمسين سنة.

قيل: كان يوم الخميس	٥ رجب سنة ١٨٣	تاريخ الخميس، ج ٢، ص ٣٢٠
قيل: كان يوم الخميس	٦ رجب سنة ١٨٣	بحار الأنوار، وغيره

قيل: كان يوم الخميس	٢١ رجب سنة ١٨٣	نور الأخبار، وغيره، ج ٢٢
قيل: كان يوم الخميس	٢٣ رجب سنة ١٨٣	نور الأخبار، وغيره، ج ٢٢
قيل: كان يوم الخميس	٢٤ رجب سنة ١٨٣	بحار الأنوار، ج ١١
قيل: كان يوم الخميس	٢٥ رجب سنة ١٨٣	بحار الأنوار، ج ١٢

* * *

يوم ولادة الإمام الثامن، علي بن موسى الرضا عليه السلام: سنة ١٥٣ في المدينة؛ إسم أمه عليه السلام: نجمة.

قيل: ولد عليه السلام في	١١ ربيع الأول، سنة ١٥٣	المناقب، وغيره
قيل: ولد عليه السلام في	١١ ربيع الثاني	تاريخ الخميس، ج ٢، ص ٣٢٠
قيل: ولد عليه السلام في	٦ شوال	وفيات الأعيان
قيل: ولد عليه السلام في	٧ شوال	وفيات الأعيان
قيل: ولد عليه السلام في	٨ شوال	توضيح المقاصد
قيل: ولد عليه السلام في	١٠ ذي القعدة	كتاب الإمام الرضا، طبع بغداد
قيل: ولد عليه السلام في	١١ ذي القعدة	الدروس، للشهيد (ره)
قيل: ولد عليه السلام في	١٥ ذي القعدة	جنات الخلود
قيل: ولد عليه السلام في	٢٣ ذي القعدة	نور الأخبار
قيل: ولد عليه السلام في	١١ ذي الحجة	مطالب السؤول
قيل: ولد عليه السلام في	١٥ ذي الحجة	جنات الخلود

يوم وفاته عليه السلام بطوس خراسان سنة ٢٠٣، وله من العمر ٤٩ سنة.

قيل: توفي عليه السلام	٤ صفر	نور الأخبار
قيل: توفي عليه السلام	٧ صفر	عمدة الزائر
قيل: توفي عليه السلام	١٤ صفر	بحار الأنوار، ج ١٢

بحار الأنوار، ج ١٢	١٧ صفر، سنة ٢٠٣	قيل: توفى عليه السلام
الدروس	٣٠ صفر، سنة ٢٠٣	قيل: توفى عليه السلام
نور الأخبار	٣٠ ربيع الأول	قيل: توفى عليه السلام
بحار الأنوار، ج ٢٠	١ رمضان المبارك	قيل: توفى عليه السلام
نور الأخبار	٧ رمضان المبارك	قيل: توفى عليه السلام
نور الأخبار	١٧ رمضان المبارك	قيل: توفى عليه السلام
عيون الأخبار	٢١ رمضان المبارك	قيل: توفى عليه السلام
المناقب	٢٤ رمضان المبارك	قيل: توفى عليه السلام
نور الأخبار	١٣ ذى القعدة	قيل: توفى عليه السلام
نور الأخبار	٢٣ ذى القعدة	قيل: توفى عليه السلام
وفيات الأعيان	٥ ذى الحجة	قيل: توفى عليه السلام
إثبات الوصية	٣٠ ذى الحجة	قيل: توفى عليه السلام

* * *

يوم ولادة الإمام التاسع، محمد الجواد عليه السلام: يوم الجمعة سنة ١٩٥؛ ولد في المدينة المنورة؛ إسم أمه عليه السلام: ریحانة؛ وقيل: سكينه.

ولد عليه السلام يوم الجمعة؛ وعليه عمل الإمامية	١٠ رجب سنة ١٩٥	قيل: ولد في يوم
روضة الصفا	١١ رجب سنة ١٩٥	قيل: ولد في يوم
جنات الخلود	١٥ رجب سنة ١٩٥	قيل: ولد في يوم
وفيات الأعيان	٥ رمضان	قيل: ولد في يوم
أخبار الدول	٩ رمضان	قيل: ولد في يوم
إعلام الوري	١٥ رمضان	قيل: ولد في يوم
نور الأخبار	١٢ رمضان	قيل: ولد في يوم

قيل: ولد في يوم	١٨ رمضان	نور الأخبار
قيل: ولد في يوم	١٩ رمضان	إثبات الوصية، للمسعودي

و كان مقامه مع أبيه سبع سنين و ثلاثة أشهر و عشرين يوماً (الموالي، صفحة ٦)؛
و كان عمره الشريف خمسا و عشرون سنة و أربعة أشهر و عشرين يوماً.
و يوم وفاته عليه السلام:

قيل: توفى عليه السلام يوم	٢٨ محرم سنة ٢٢٠	نور الأخبار
قيل: توفى عليه السلام يوم	١٠ رجب	نور الأخبار
قيل: توفى عليه السلام يوم	٥ رمضان	عيون الأخبار
قيل: توفى عليه السلام يوم	١ ذى القعدة	جنات الخلود
قيل: توفى عليه السلام يوم	١١ ذى القعدة	بحار الأنوار، ج ١٢
قيل: توفى عليه السلام يوم	٣٠ ذى القعدة	روضة الواعظين
قيل: توفى عليه السلام يوم	٣ ذى الحجة	بحار الأنوار، ج ١٢
قيل: توفى عليه السلام يوم	٥ ذى الحجة	وفيات الأعيان
قيل: توفى عليه السلام يوم	٦ ذى الحجة	الكافي، وغيره
قيل: توفى عليه السلام يوم	٣٠ ذى الحجة	بحار الأنوار، ج ١٢

توفى عليه السلام سنة ٢٢٠ ببغداد، و دفن مع جدّه الإمام الكاظم عليه السلام
في البقعة التي بناها لقبره الإمام موسى بن جعفر في حياته، كما في الدرّ النظيم.

* * *

الإمام العاشر، عليّ بن محمد الهادي عليه السلام: ولد عليه السلام بصريا قرية
على ثلاث أميال من المدينة المنورة في شهر رجب سنة ٢١٤؛ إسم أمّه عليه السلام:
سنانة؛ و قيل غير ذلك. و قد اختلف في يوم ولادته عليه السلام على أقوال:

قيل: ولد في يوم	١٥ جمادى الثانية سنة ٢١٤	جنّات الخلود
وقيل: ولد في يوم	٢ رجب	جنّات الخلود
وقيل: ولد في يوم	٣ رجب	درّ النّظيم
وقيل: ولد في يوم	٥ رجب سنة ٢١٢	جنّات الخلود
وقيل: ولد في يوم	١٣ رجب سنة ٢١٢	الفرق والمذاهب
وقيل: ولد في يوم	١٧ رجب سنة ٢١٢	جنّات الخلود
وقيل: ولد في يوم	٩ ذى حجة	وفيات الأعيان
وقيل: ولد في يوم	١٥ ذى حجة	المجالس السنّية؛ و در أعيان الشّيعّة از كلينى در كافى نقل کرده است
وقيل: ولد في يوم	١٧ ذى حجة	جنّات الخلود
وقيل: ولد في يوم	٢٧ ذى حجة	مسار الشّيعّة
وقيل: ولد في يوم	٢٩ ذى حجة	ديوان الشّيخ حرّ (ره)

أولاده عليه السّلام ثمانية: الحسن، و الحسين، و محمّد، و جعفر، و موسى، و
عبدالله، و زيد؛ و في فصول المهمّة قال: كان له بنتاً: عايشة.
بنى المعتصم سامراء، سنة ٢٢١، و سكن فيها مع جنوده؛ و لما ولى المتوكّل
أحضر الإمام الهادى عليه السّلام بسامراء ... و بقى بها ... و توفّي فيها سنة ٢٥٤، و
دفن في داره بسرّ من رأى.

و قد اختلف في يوم وفاته على أقوال لا تزيد على اثني عشر:

قيل: توفّي يوم	٢٧ جمادى الأولى	تاريخ الخطيب البغدادي
قيل: توفّي يوم	٤ جمادى الثانية	توضيح المقاصد
قيل: توفّي يوم	٢٥ جمادى الثانية	جلاء العيون

وفيات الأعيان؛ وجنات الخلود، يوم الإثنين	٢٦ جمادى الثانية	قيل: توفى يوم
نور الأخبار	٢٧ جمادى الثانية	قيل: توفى يوم
عملة الزائر	٢٨ جمادى الثانية	قيل: توفى يوم
وفيات الأعيان و غيره	٣ رجب	قيل: توفى يوم
تاريخ سامراء، للشيخ ذبيح الله، ج ٢	٥ رجب	قيل: توفى يوم
كشف الغمة؛ ونور الأخبار؛ والصواعق، يوم الإثنين	٢٥ رجب	قيل: توفى يوم
وفيات الأعيان؛ و تاريخ الطبري، يوم الإثنين	٢٦ رجب	قيل: توفى يوم
نور الأخبار	٢٧ رجب	قيل: توفى يوم

تذكرة خواص الأئمة قال:

«توفى على الهادي بن محمد في جمادى الثانية، سنة ٢٥٤ بسر من رأى، و مولده في رجب، سنة ٢١٤، و كان عمره يوم مات أربعين سنة، و كان وفاته في أيام المعتز، و دفن بسر من رأى؛ و قيل: إنه مات مسموماً.»

و في الفصول المهمة:

«ذهب كثير من الشيعة إلى أن أبامحمد الحسن العسكري مات مسموماً، و كذلك أبوه أو جدّه و جميع الأئمة الذين من قبلهم خرجوا كلهم من الدنيا على الشهادة؛ و استدلوا على ذلك بما روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: «ما منّا إلا مقتول أو شهيد.»»

الإمام الحادي عشر، أبو محمد، المشهور: أنه ولد في المدينة سنة ٢٣١؛ و في

تذكرة الخواص لسبط ابن الجوزي قال:

«إنه عليه السلام ولد في سامراء سنة ٢٣١، وتوفي فيها سنة ٢٦٠، ودفن مع

أبيه في حجرة واحدة.»

و قد اختلفوا في يوم ولادته على أقوال تسعة؛ و كان إسم أمه عليها السلام:

سوسن .

٢٢ ج و ج ١٢	بحار الأنوار، ج ١٢ و ج ٢٢	٤ ربيع الثاني	قيل: ولد في يوم
وفيات الأعيان		٦ ربيع الثاني	وقيل: ولد في يوم
جنات الخلود		٨ ربيع الثاني	وقيل: ولد في يوم
جنات الخلود		١٠ ربيع الثاني	وقيل: ولد في يوم
وفيات الأعيان		١٣ رجب	وقيل: ولد في يوم
نور الأخبار		١٧ رجب	وقيل: ولد في يوم
الإتحاف بحسب الأشراف، ص ١٧٨		٨ ربيع الأوّل	وقيل: ولد في يوم
ينابيع المودة، ص ٤٥١		٦ ربيع الأوّل	وقيل: ولد في يوم
جنات الخلود		١٠ رمضان	وقيل: ولد في يوم
بحار الأنوار، ج ١٢		٤ ربيع الأوّل	وقيل: ولد في يوم

أولاده عليه السلام: في مواليد الأئمة، لابن النجار البغدادي، طبع نجف، سنة

١٣٧٠، قال:

«ولد للحسن بن علي عليهما السلام: محمد و موسى و فاطمة و عايشة.»

يوم وفات الإمام أبي محمد الحسن عليّ العسكريّ عليهما السلام، قد ذكر فيه

أقوال مختلفة:

١ ربيع الأوّل	بحار، ج ١٢؛ وغيره	قيل: إنه توفي يوم
---------------	-------------------	-------------------

قيل: إنه توفي يوم	٦ ربيع الأول	مرآة الجنان، ج ٢، ص ١٧٢
قيل: إنه توفي يوم	٤ ربيع الأول	مسار الشيعة
قيل: إنه توفي يوم	٨ ربيع الأول	بحار الأنوار، ج ١٢
قيل: إنه توفي يوم	١٠ ربيع الأول	نور الأخبار
قيل: إنه توفي يوم	١٢ ربيع الأول	دمعة الساكبة
قيل: إنه توفي يوم	٨ جمادى الأولى	وفيات الأعيان
قيل: إنه توفي يوم	١٦ رجب	وقائع الأيام، للشيخ غلامحسين (ره)

مطالب السؤل، صفحة ٨٨، لمحمد بن طلحة الشافعي، قال:

«اعلم أن المنقبة العليا و المزية الكبرى التي خصه الله تعالى بها و قلده فريدها و منحه تقليدها و جعلها صفة دائمة لا يُبلى الدهر جديدتها و لا تنسى الأنسية تلاوتها و ترويتها، إن المهدي محمد من نسله المخلوق منه و ولده المنتسب إليه، بضعة المنفصلة عنه.» - إنتهى.

* * *

الإمام الثاني عشر و الحجّة المنتظر، عجل الله فرجه و سهّل الله مخرجه، و جعلنا من أنصاره:

ولد عليه السلام في سامراء، في دار أبيه العسكري عليه السلام، في ليلة النصف من شعبان سنة ٢٥٦؛ و قيل: غير ذلك. أمّه عليه السلام: نرجس؛ و قيل: صيقل؛ و قيل: حكيمة.

قيل: ولد في يوم	٩ ربيع الأول	وفيات الأعيان: سنة ٢٥٨
و قيل: ولد في يوم	٨ شعبان	مدينة المعاجز: سنة ٢٥٧؛ و بحار الأنوار، ج ١٣: سنة ٢٥٦

وقيل: ولد في يوم	٩ شعبان	نور الأخبار
وقيل: ولد في يوم	١٣ شعبان	نور الأخبار؛ وجنات الخلود
وقيل: ولد في يوم	١٤ شعبان	نور الأخبار؛ وجنات الخلود
وقيل: ولد في يوم	١٥ شعبان	وفيات؛ والكافي؛ وبحار، ج ١٣: ليلة الجمعة؛ ومدينة المعجز: سنة ٢٥٧
وقيل: ولد في يوم	٣ شعبان	عند طلوع الفجر سنة ٢٥٤؛ و قيل: سنة ٢٥٥
وقيل: ولد في يوم	٤ شعبان	وقيل: سنة ٢٥٦؛ وقيل: سنة ٢٥٨؛ سنة ٢٥٧، مدينة المعجز
وقيل: ولد في يوم	١ رمضان	(٣) و (٤). بحار، ج ١٣؛ و نور الأخبار؛ و وقايع الأيام؛ وعمدة الزائر
وقيل: ولد في يوم	٢٣ رمضان	وقايع الأيام من مطالب السؤل؛ و في بحار الأنوار، ج ١٣ كذلك

و كان إسم أبيه عليهما السّلام: عبد الله؛ وإسم آخر معروف و هو: الحسن بن علي؛ كما ذكره في جنّات الخلود، صفحة ١٨٥؛ و في الصواعق، صفحة ٦.

* * *

سنة وفات خديجة عليها السّلام: سنة عشر من البعثة، عاشر رمضان المبارك، بعد خروج بنى هاشم من الشّعب، و دفنت بالحجون و لم تكن الصّلاة شرّعت على الجنائز، فنزل النّبىّ صلّى الله عليه وآله و سلّم في قبرها و دعا لها (ينابيع المودّة، صفحة ١٧١).

سنة وفاتها و يومه عند الإماميّة و السنّة، سنة ١١ هـ.

قيل: توفيت عليها السّلام	٧ صفر	معرفة التّقويم
--------------------------	-------	----------------

عملية الزائر: ٤٠ يوم [بعد الخروج من الشعب]	٨ ربيع الثاني	قبل: توفيت عليها السلام
نور الأخبار: ٤٥ يوم	١٣ ربيع الثاني	قبل: توفيت عليها السلام
البدائية و النهاية، ج ٦، ص ٣٣٣	٢٨ ربيع الثاني	قبل: توفيت عليها السلام
تذكرة خواص الأئمة، ص ١٨١: يوم ٧٠	٨ جمادى الأول	قبل: توفيت عليها السلام
الإستيعاب، ج ٢، ص ٧٧٢: ٧٥	١٣ جمادى الأول	قبل: توفيت عليها السلام
نزل الأبرار و غيره: ٩٠	٢٨ جمادى الأول	قبل: توفيت عليها السلام
الإصابة، ج ٨، ص ١٥٩: ٩٥	٣ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
الإختيارات: ٩٧	٥ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
كشف الغمة: ١٠٠	٩ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
دلائل الإمامة: ١١١	٢٠ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
نور الأخبار: ١٢٠	٢٨ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
وقايح الأيام: ١٢٢	٢٩ جمادى الثانية	قبل: توفيت عليها السلام
بحار الأنوار، ج ١	٢١ رجب	قبل: توفيت عليها السلام
جنات الخلود	٢٥ رجب	قبل: توفيت عليها السلام
وقايح الأيام، شيخ غلامحسين	٢٨ شعبان	قبل: توفيت عليها السلام
وقايح الأيام، شيخ غلامحسين	٢٩ شعبان	قبل: توفيت عليها السلام
وقايح الأيام، شيخ غلامحسين	٣٠ شعبان	قبل: توفيت عليها السلام
جنات الخلود، و عليه أهل السنة	٣ رمضان	قبل: توفيت عليها السلام
مستدرك الحاكم، ج ٣، ص ١٦٢	٢٨ شوال	قبل: توفيت عليها السلام
مستدرك الحاكم، ج ٣، ص ١٦٢	٢٩ شوال	قبل: توفيت عليها السلام
مستدرك الحاكم، ج ٣، ص ١٦٢	٣٠ شوال	قبل: توفيت عليها السلام

[جدول تعیین مقدار امامت و خلافت ائمه طاهرين عليهم السلام و تطبيق
با خلافت خلفای غاصبه]

اول سال دهم هجری

خلافت و امامت مولى الموحدين و أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه و على أولاده سلام الله أجمعين ٤٠ هجرى			
أبو بكر	عمر	عثمان	خلافت ظاهرية حضرت امير
١١ هجرى	١٣ هجرى	٢٣ هجرى	٣٥ هجرى
امامت و خلافت حضرت امام حسن مجتبی عليه السلام			
٤٠ هجرى			
معاوية بن أبى سفيان =			

اول پنجاهم هجری

امامت حضرت سيد الشهداء حسين بن على عليهم السلام			
٦١ هجرى			
معاوية بن أبى سفيان =			
يزيد بن معاوية =			
٦٠ هجرى			
امامت و خلافت حضرت سيد الساجدين و زين العابدين:			
= يزيد بن معاوية	معاوية بن يزيد	مروان بن حكم	عبد الملك بن مروان =
٦٤ هجرى	٦٤ هجرى	٦٥ هجرى	٦٥ هجرى

اول هشتادم هجری

على بن الحسين عليه الصلاة و السلام			
٩٥ هجرى			
= عبدالملك بن مروان		ولييد بن عبدالملك	
٨٦ هجرى			
امامت و خلافت حضرت باقر العلوم: محمد بن على =			
٩٥ هجرى			
= وليد بن عبدالملك	سليمان بن عبدالملك	عمر بن عبدالعزيز بن مروان	يزيد بن عبدالملك
٩٦ هجرى	٩٩ هجرى	١٠١ هجرى	١٠٥ هجرى
هشام بن عبدالملك =			

اول صد و دهم هجری

= ابن الحسين عليه السلام					
۱۱۴ هجری					
= هشام بن عبدالملک					
امامت و خلافت حضرت امام صادق: جعفر بن محمد =					
۱۱۴ هجری					
= هشام بن عبدالملک	ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن یزید ۱۲۶	۱۲۵	۱۲۷	۱۳۲	۱۳۶ هجری
	ابو جعفر =		ابراهیم بن یزید بن عبدالملک	مروان بن محمد بن مروان حکم	۱۳۶ هجری
				ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد	۱۳۶ هجری

صد و چهلم هجری

= ابن علی علیه السلام		
۱۴۸ هجری		
منصور: عبدالله بن محمد دوانیقی		
امامت و خلافت حضرت امام کاظم: موسی بن =		
۱۴۸ هجری		
= منصور: عبدالله بن محمد دوانیقی	۱۵۸ هجری	۱۶۹ هجری
	مهدی: محمد بن منصور	موسی بن مهدی: هادی
		۱۷۰ هجری

صد و هفتاد هجری

= جعفر عليه السلام		
۱۸۳ هجری		
هارون الرشید: هارون بن محمد بن منصور، برادر موسی بن مهدی (هادی)		
امامت و خلافت حضرت امام رضا =		
۱۸۳ هجری		
هارون الرشید: هارون بن محمد بن منصور، برادر موسی بن مهدی (هادی)	۱۹۳ هجری	۱۹۶ هجری
	محمد امین	مأمون

مستشار عبدالحلیم جندی که از ارکان مجلس اعلاى شئون اسلامیه مصر است، در تعلیقہ صفحه ۵۱ از کتاب ارزشمند خود: الإمام جعفر الصادق، خلفای

بنی‌امیه و بنی مروان و مدّت حکومتشان را بدین صورت ذکر نموده است:

«بنوأمیّة: معاویة (۶۰ - ۶۱)، یزید: (۶۴ - ۶۰)، معاویة بن یزید ثلاثة أشهر فی سنة ۶۴؛ بنومروان: مدّة الخلافة: مروان بن حکم (۶۵ - ۶۴)، عبدالملک بن مروان (۸۶ - ۶۵)، الولید بن عبدالملک (۹۶ - ۸۶)، سلیمان بن عبدالملک (۹۹ - ۹۶)، عمر بن عبدالعزیز بن مروان (۱۰۱ - ۹۹)، یزید بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۰۱)، هشام بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۰۵)، الولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۶ - ۱۲۵)، یزید بن الولید بن عبدالملک (۱۲۶)، إبراهیم بن الولید بن عبدالملک (۱۲۶)، مروان بن محمد بن مروان (۱۳۲ - ۱۲۷) أو ۷۵۰ میلادی.»

و در مروج الذهب مدّت خلافت بنی‌امیه را دقیقاً ذکر کرده است^۱ و ما در جُنگ شماره ۹، صفحه ۸۶ [دست‌نویس] ملخّص آن را طبق تعلیقهُ صفحه ۲۷۰، از دیوان حمیری آورده‌ایم، و با حساب دقیقی آن را ألف شهر دانسته است.

مجلسی در [جلد] نهم بحار، صفحه ۵۹۴ در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره مروان حکم: «أما إنَّ له إمرةً کلَّعقّة الكلب» گوید:

«و التشبیه لمُدّة ملکه بلعقّة الكلب أنفه، للتنبیه علی قصر أمرها و كانت مدّة إمرة أربعة أشهرٍ و عشرًا و رُوی ستّة أشهر.»^۲

۲۰۰ از هجرت

حضرت رضا علیه السلام	۲۰۳ هجری
امامت و خلافت حضرت جواد الأئمة: امام محمد =	
دوران حکومت مأمون الرشید: عبد الله =	

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۵۵.

[جدول تعیین مقدار امامت و خلافت ائمه طاهرين عليهم السلام و تطبيق با خلافت خلفای غاصبه] ۷۳

امامت و خلافت حضرت هادی: =		= تقی علیه السلام
هجری		۲۱۹
حکومت واثق	حکومت معتصم برادر مأمون: ابراهیم	= بن هارون
هجری	۲۲۷	۲۱۸ هجری

۲۳۰ از هجرت

= إمام علی النقی صلوات الله =						
حکومت جعفر متوکل: ابن محمد بن هارون =					واثق: هارون	
۲۴۷ هجری					۲۳۲ هجری	
امامت حضرت امام حسن عسکری			= و سلامه علیه			
۲۶۰ هجری			۲۵۴ هجری			
معتد علی الله =		مهتدی بالله =	معتز بالله زبیر بن متوکل	مستعین بالله	مستنصر	محمد منتصر
۲۵۶		محمد بن واثق	۲۵۵	احمد بن محمد بن معتصم	۲۴۸	بن متوکل
						۲۴۷

۲۶۰ از هجرت

غیبت صغری		امامت و خلافت حضرت بقیة الله تعالی	
معتد: احمد بن جعفر متوکل			
حجّة ابْن الحسن العسکری:			
معتد: احمد بن جعفر متوکل		معتد بالله: احمد بن طلحة	
۲۷۹ هجری		۲۸۹	
		مکتفی	

۲۹۰ از هجرت

محمد بن الحسن، قائم آل محمد	
مکتفی بالله: علی بن معتد	
۲۹۵ هجری	
عجل الله تعالی فرجه الشریف	
= جعفر بن معتد	

۳۲۰ از هجرت

اول غیبت کبری		و جعلنا من أنصاره =	
= و شیعه		حسین بن روح نایب ۳۲۹، ۳ هجری	
القاهر بالله محمد بن معتضد	۳۲۲ هجری	حکومت راضی بالله: محمد بن جعفر	۳۲۹ هجری
متقی بالله: ابراهیم بن مقتدر	۳۳۳ هجری	مستکفی عبدالله بن علی	۳۳۴ هجری
و موالیه و الی ذابین عنیه؛			
حکومت مطیع لله: فضل بن مقتدر			

۳۵۰ از هجرت

اللَّهُمَّ أَيُّ لَدِهِ وَأَيُّ لَدُ بِيٍّ وَأَنْصُرْهُ	
حکومت مطیع بالله: فضل بن مقتدر	۳۶۳
و أَنْصُرْ بِبِيٍّ، وَاجْعَلْ لِي سُلْطَانًا نَصِيرًا	
حکومت طایع بالله: عبدالکریم بن مطیع بالله	۳۸۰ هجری ^۱

[مجموع خلافت بنی العباس]

بنی العباس ۵۲۴ سال خلافت کردند و مجموعاً ۳۷ تن بودند. بدو خلافت آنها در ۱۳ ربیع الأول ۱۳۲ بود که سَفَّاح به خلافت نشست و آخرین آنها مستعصم بالله است.^۲

۱- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۴۴؛ جنگ ۱۵، ص ۱۶۹. مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - این جدول را در نسخه خطی به گونه‌ای تنظیم فرموده‌اند که هر ساتی متر از طول آن، نمودار یک سال است. لذا جهت حفظ امانت، تا آنجا که مقدور بود به همان شکل کتابت موجود در نسخه خطی باقی گذاریم. (محقق)

۲- جنگ ۱۴، ص ۴۶.

برگزیده احوالات

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

نسب و خویشاوندان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله

[السَّيعة و التَّشيع للشيخ محمد جواد المغنية] صفحة ٢٢٨:

« مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى

أبوه: عبدالله، و جدُّه لأبيه عبدالمطلب، وأُمُّه آمنه، و جدُّه لأُمِّه وَهَب.

أعمامُه تسعة: الحارث، و الزُّبير، و أبوطالب و اسمه عبد مناف، و حمزة و الغيداق، و ضرار، و المقوم، و أبولهب و اسمه عبد العزى، و العباس؛ و جميع أعمامه إخوةٌ لأبيه من جهة الأب فقط، ما عدا أباطالب فإنه أخٌ لأبيه من جهة الأب و الأُم.

عمَّاته ستَّة: أُميمة، و أمّ حكيم، و برة، و عاتكة، و صفية، و أروى.

ليس لآمنة بنتِ وَهَب أخٌ أو أختٌ ليكونَ للنبيِّ خالاً أو خالَّةً، و لم تلد آمنه

غيره، ليكونَ هو عمًّا أو خالاً لغيره.

أبناءُ عمِّه: لم يُعقَّب من أعمامه التسعة إلا أربعة: الحارث، و أبوطالب، و

العباس، و أبولهب؛ و أبناءُ أبي طالب أربعة: طالب، و عقيل، و جعفر، و عليٌّ؛ و أبناءُ

الحارث خمسة: أبوسفیان، و المُغيرة، و نوفل، و ربيعة، و عبد شمس، و قد سمَّاه النبيُّ

عبدالله؛ و أبناءُ العباس تسعة: عبدالله و عبيدالله و الفضل، و قُثم، و معبد، و عبدالرحمن،

و تميم، و كثير و الحارث؛ و أبناء أبي لهب أربعة: عْتَبَةَ، و مُعْتَبٌ، و عُتْبَةَ، و عُقْبَةَ و أمهم أمُّ جمیل أُخْتُ أَبِي سَفِيَانٍ؛ فالمجموع ٢٢ من الذُّكُور.

و يلتقى نَسَبُ النَّبِيِّ مع نَسَبِ أَبِي سَفِيَانٍ عَدُوَّهُ الْأَلَدَّ فِي عِبْدِ مَنْفٍ، فَإِنَّهُ جَدُّ لَجْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ فِي الْوَقْتِ جَدُّ لَجْدِ أَبِي سَفِيَانٍ. فَالنَّبِيُّ هُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ أَبُو سَفِيَانٍ هُوَ صَخْرُ بْنُ حَرْبِ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسِ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ.»^١

[اجداد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا عدنان]

اجداد گرامی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

«محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.»^{٢٣}

ازواج و اولاد و غزوات رسول الله

[الشَّيْخَةُ وَ التَّشْيِيعُ] صفحة ٢٢٩:

«زوجاته: اختاره الله، و عنده تسع: عائشة، و حفصة، و أم سلمة، و أم حبيبة، و زينب بنت جحش، و ميمونة، و صفية، و جویریة، و سودة، و كان قد تزوج زينب بنت خزيمة الهلالية، و ماتت قبله؛ و أول زوجاته و سيدهن السيدة خديجة. تزوجها و

١- جنگ ٢٣، ص ٥٦.

٢- منتهی الآمال، ج ١، ص ٢٥.

٣- جنگ ١، ص ٨٥.

هو ابن ۲۵ سنة و هي بنت ۴۰، و لم يتزوج غيرها حتى ماتت، و بقي بعدها سنة بدون نساء و تزوج غير من ذكرنا، و حصل الفراق بينه و بينهن قبل الدخول؛ هذا، و كان عنده من السراى^۱ غير الزوجات مارية القبطية أمًا لولده إبراهيم، و ميمونة بنت سعد، و أميمة، و ریحانة بنت زيد بن بنی النضير.

أولاده: جاء ثلاثة ذكور، و أربع إناث، و الذكور هم القاسم، و عبد الله من السيدة خديجة، و إبراهيم من مارية القبطية، و ماتوا أطفالاً.

و الإناث: زينب، و أم كلثوم، و رقية، و فاطمة، أسلمن و تزوجن، ثم تُوفين في حياته ما عدا الزهراء سيدة النساء.»

صفحة ۲۳۰: «و جميع غزواته ۶۲، منها ۳۶ لم يخرج النبي معها، و ۲۶ كان معها، و الغزوات التي حدث فيها قتال بقيادته تسعة: بدر، أحد، و الخندق، و بنو قريظة، و المصطلق، و خيبر، و فتح مكة، و حنين، و الطائف.»^۲

زندگی رسول الله، ازدواج در ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه (بیوه زن ۴۰ ساله دو شوهر نموده)

[يوم الإسلام] صفحة ۴۴:

«و يظهر أنه أبيع للقبائل المختلفة أن تتلوه بلهجاتها، و من ذلك نشأت القراءات المختلفة و قد أجاز الرسول ذلك، و أجاز الصحابة من بعده.»

صفحة ۴۶: «بل كانت أفعال النبي صلى الله عليه و آله و سلم في جمعه كبار

۱- جمع السرية و هي الأمة التي أنزلت بيتًا. (محقق)

۲- جنگ ۲۳، ص ۵۶.

الصَّحَابَةِ وَ سؤَالِهِ بَعْضَهُمْ فِي مَسَائِلَ دِينِيَّةٍ تَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ هَذَا الْإِجْتِهَادِ كَالَّذِي فَعَلَ
مَعَ عُمَرَ فِي اسْتِشَارَتِهِ فِي الْأَذَانِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.»

صفحة ٤٧: «وَلَمَّا بَلَغَ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ رَحَلَ مَعَ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الشَّامِ، فَقَابَلَ
فِي أَثْنَاءِ رِحْلَتِهِ رَاهِبًا مَسِيحِيًّا اسْمُهُ بُحَيْرَا، وَ تَزَوَّجَ وَ هُوَ فِي الْخَامِسَةِ وَ الْعَشْرِينَ مِنْ
خَدِيجَةَ وَ هِيَ سَيِّدَةٌ قُرَشِيَّةٌ تُنَاهِزُ الْأَرْبَعِينَ مِنْ بَنِي أُسَدٍ، وَ كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ قَبْلَ النَّبِيِّ
بِزَوْجَيْنِ وَ كَانَتْ ذَاتَ ثَرْوَةٍ وَ جَاهٍ فَكَانَتْ مِنْ أَوْفَرِ أَهْلِ مَكَّةَ غَنِيًّا وَ كَانَتْ تَسْتُخْدَمُ
رِجَالًا مِنْ قُرَيْشٍ كَانُوا آخِرُهُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ لَمْ يَتَزَوَّجْ غَيْرَهَا فِي
أَثْنَاءِ حَيَاتِهَا فَكَفَاهُ اللَّهُ مَوْنَةَ الْيَتِيمِ وَ الْفَقْرِ.»

صفحة ٤٨: «وَ لَيْسَ أَدَلُّ عَلَى صِدْقِ الرَّجُلِ مِنْ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ
كَخَدِيجَةَ وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.»

صفحة ٤٩: «وَ رَفَعَ مِنْ شَأْنِ نِصْفِ الْمَجْتَمَعِ وَ هُوَ الْمَرْأَةُ وَ لَاقَى فِي سَبِيلِ
ذَلِكَ كَثِيرًا فَلَمْ يَبْأَس.»^١

درباره معنای کَبَش و لقب رسول الله ابن ابی کبشه که قریش به او داده بودند

در نهاییه ابن اثیر، جلد ٤، صفحه ١٤٤ وارد است:

«كَبَشُ فِي حَدِيثِ أَبِي سَفْيَانَ "لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ" كَانَ الْمَشْرُوكُونَ يَنْسُبُونَ
النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى أَبِي كَبْشَةَ؛ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ خِزَاعَةَ خَالَفَ قُرَيْشًا فِي عِبَادَةِ
الْأَوْثَانِ وَ عَبْدَ الشُّعْرَى^٢ الْعَبُورَ فَلَمَّا خَالَفَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي عِبَادَةِ

١- جنگ ٢٣، ص ٨١.

٢- أقرب الموارد: الشُّعْرَى: الكوكب الذي يطلع في الجوزاء و طلوعه في شدة الحر، و يقال له:
الشُّعْرَى الْيَمَانِيَّةُ وَ تَلَقَّبَ بِالْعَبُورِ. (محقق)

الأوثان شبهوه به.

و قيل: إنه كان جدَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِ أُمَّهُ، فَأَرَادُوا أَنَّهُ نَزَعَ فِي الشَّبَّهِ إِلَيْهِ.^۱

و در جلد ۳، صفحه ۲۴۹ در ماده عصم گوید:

«فيه "من كانت عصمته شهادة أن لا إله إلا الله" أي ما يعصمه من المهالك يوم القيامة؛ و منه شعر أبي طالب: "ثيال اليتامى عصمة للأرامل"^۲ أي: يمنعهم من الضياع والحاجة.^۳

[حدیثی در خصائص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم]

«بروایة الحسن و الحسین علیهما السلام فی کتاب مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ إِسْحَاقِ الطَّالِقَانِيِّ، عَنْ ثِقَاتِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ التَّمِيمِيِّ، وَكَانَ وَصَافًا عَنِ حَلِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ يَصِفَ لِي مِنْهَا شَيْئًا أَتَعَلَّقُ بِهِ؛ فَقَالَ:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله فخماً مَفَخْماً، يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ تَلَأَلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَ أَقْصَرَ مِنَ الْمُسْتَدْبِ، عَظِيمَ الْهَامَةِ، رَجُلَ الشَّعْرِ، إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيصَتُهُ قَرَنَ، وَ إِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَفَّرَهُ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ،

۱- *النهاية*: يقال: نزع إليه في الشبه، إذا أشبهه. (محقق)

۲- شعر حضرت ابوطالب در مدح و وصف رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه
ثيال اليتامى: غياثهم. الأرمال: المساكين من رجال و نساء و هو بالنساء أخص و أكثر استعماله في من مات زوجها. (محقق)

۳- جنگ ۱۸، ص ۸۶.

وَاسِعَ الْجَبِينِ، أَرْجَحَ الْحَوَاجِبِ، سَوَابِغَ فِي غَيْرِ قَرْنٍ، بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدْرُهُ الْغَضَبُ، أَقْنَى الْعَرْنِينَ، لَهُ نُورٌ يَعْلُوهُ، يَحْسَبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ أَشَمَّ، كَثَّ اللَّحِيَّةِ، سَهَلَ الْحَدَّيْنِ، أَدْعَجَ، ضَلِجَ الْفَمَ، أَشْنَبَ، مَفْلَجَ الْأَسْنَانِ، دَقِيقَ الْمَسْرَبَةِ، كَأَنَّ عُنُقَهُ جِيدٌ دُمِيَّةٌ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ، مُعْتَدَلُ الْخَلْقِ، بَادِنًا مُتَمَاسِكًا، سَوَاءَ الْبَطْنِ وَالصَّدرِ، عَرِيضَ الصَّدرِ، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، ضَخَمَ الْكَرَادِيسِ، أَنْوَرَ الْمُتَجَرِّدِ، مَوْصُولٌ مَا بَيْنَ اللَّبَّةِ وَالسَّرَّةِ بِشَعْرِ يَجْرِي كَالْحَطِّطِ، عَارِي الثَّدْيَيْنِ وَالْبَطْنِ مِمَّا سِوَى ذَلِكَ، أَشْعَرَ الذَّرَاعَيْنِ وَالْمَنْكِبَيْنِ، وَ أَعْلَى الصَّدرِ، طَوِيلَ الزَّنْدَيْنِ، رَحْبَ الرَّاحَةِ، شَشْنَ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، سَائِلَ الْأَطْرَافِ، خَمَصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ، مَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْمَاءُ، إِذَا زَالَ زَالَ قَلْعًا، يَخْطُو تَكْفِيًا [تَكْفُؤًا] وَيَمْشِي هَوْنًا، سَرِيعَ الْمَشْيَةِ، إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ وَإِذَا التَّفَتَّ التَّفَتَّ جَمِيعًا، خَافِضَ الطَّرْفِ، نَظَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ الْمُلَاحَظَةُ، يَسُوقُ أَصْحَابَهُ وَيُدْرُ مَنْ لَقِيَ بِالسَّلَامِ...» - الخ.^۱

بعضی از معانی لغات حدیث هند بن ابی مرّة [هاله] التّمیمی، راجع به اوصاف رسول الله صلی الله علیه و آله:

- فَخَم: جلیل القدر.
- مُفَخَّم: بزرگ داشته شده.
- مَرْبُوع: وسیط القامة.
- مُشَدَّب: طویل القامة.
- الرَّجُلُ مِنَ الشَّعْرِ: ما بین الجُعُودَة و الاسترسال.

۱- مکارم الأخلاق، الفصل الأول (فی خلقه و خلقه و سيرته)، ص ۱۱؛ و با قدری اختلاف در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

- قَرْنٌ: می یافت و متصل می کرد.
- وَفَّرَهُ: کثره.
- الْوَفْرَةُ: ما سال من الشعر.
- أَزْهَرُ اللَّوْنِ: صافی اللون، المشرق الوجه.
- أَرْجٌ: طویل.
- سَوَابِغٌ جَمْعٌ سَابِغٌ: بمعنی الوسیع.
- أَدْرَّ الْعَضْبُ الْعِرْقَ: امتلأته دمًا.
- فَنَى - فَنَّا الْأَنْفَ: ارتفع وسطُ قَصْبَتِهِ و ضاق مَنْخَرَاهُ، فهو أَفْنَى.
- الْعَرِينِ: الْأَنْفُ كُلُّهُ أَوْ مَا صَلَبَ مِنْهُ.
- سَمَّ الْأَنْفُ أَوْ الْجَبَلُ: ارتفع أعلاه، فهو أَشَمٌّ و شَمِيمٌ.
- الْكَثُّ: بمعنی الكثیف، یعنی غلیظ و پر پشت.
- سَهْلُ الْوَجْهِ: قَلِيلٌ لِحْمُهُ.
- دَعَجَتْ - دَعَجَا الْعَيْنَ: صارت شديدة السواد مع سَعَتِهَا، فصاحبها أدعج.
- ضَلِيعُ الْفَمِ: عَظِيمُهُ.
- شَنِيبٌ - شَنِيبَا الرَّجُلُ: كان أبيض الأسنان حسنها، فهو أَشْنَبٌ.
- فَلَجٌ - فَلَجًا: شَقُّهُ و قَسَمُهُ.
- فَلَجٌ - فَلَجًا و فَلَجَةً: تباعد ما بين قدميه أو يديه أو أسنانه.
- الْمَسْرَبَةُ و الْمَسْرَبَةُ: الشَّعْرُ وَسَطُ الصَّدْرِ إِلَى الْبَطْنِ.
- الدُّمِيَّةُ: الصَّوْرَةُ الْمَزِينَةُ فِيهَا حَمْرَةٌ كَالدَّمِ.
- بَدَنٌ - بُدْنًا: عَظْمٌ بَدْنُهُ بِكَثْرَةِ لِحْمِهِ، فهو بَادِنٌ.
- تَمَّاسِكٌ: مَلِكٌ نَفْسَهُ.

- الكُردوس: الفِقرَةُ من فِقرِ الكاهِل؛ كَلُّ عَظَمَينِ التَّقِيا في مَفصَل، جَمع كَرادِيس.
- تَجَرَّد: أَى: تَعَرَّى، يَعمى خالِى شَد؛ و شايِد در حَدِيث بَه مَعى خَلوَأَاز كَدورات و كِثافات باشَد؛ كِما أَنكَه عَطف اِين كِلمه بَه كِلمه «أَنوَر» مُؤيِد اِين مَعى اسَ.
- اللَّبَّة: مَوضِع القِلاَدَة مِن الصَدِر.
- الأَشعَر: الكَثِير الشَّعَر الطَويِلَة.
- شَشَن و شَشَل: بَه مَعى غَليظ و درشَت و پَرگوشَت.
- الطَّرَف، جَمع أَطراف: بَمعنى أَطراف البَدن؛ و مَعى سائِل الأَطراف اِينكَه: اطراف بَدن حَضرت افتادَه بوَد.
- حَمَّصان: ضامِر البَطن؛ أَحْمَص القَدَم: ما لا يَصيب الأَرْض مِن باطنِها. و رَبِّها يَراَد بَها القَدَم كَلِّها؛ أَحْمَص البَدَن: وَسَطُه.
- المَسِيح: حَسَن الوَجه.
- زال: تَحَرَّك.
- قَلَع - قَلَعًا: انْتزَعَه مِن أَصلِه.
- صَبَبٌ: سَرازِيرى.
- ساقٍ - الهاشِية: حَثَّها على السَّير مِن خَلْف (عَكس قادَها).
- دَمَثٌ - دَمائَةٌ: سَهَل خُلِقُه، فَهو دَمَثٌ.
- الجافى: الغَليظ؛ جافى الخُلُق: غَليظ العِشَرة.
- المَهين: الحَقير الضَعيف - القَليل الرأى و التَمييز.
- الدَّواق: طَعَم؛ يَقال «ذواقه طَيِّبٌ» أَى: حَسَن.
- تَحَدَّث: تَكَلَّم.
- احْتَرَسَ [مِنه]: تَحَفَّظ و تَوَقَّى.

- البِشْر: بشاشة الوجه.
- تَفَقَّدَهُ: طلبه عند غيبته.
- العِتَاد: آلة الحرب^۱.

پنج چیز از اختصاصات رسول الله است

در جامع الصغیر سیوطی، صفحه ۴۶ و ۴۷ از رسول خدا به روایت بخاری و مسلم و نسائی از جابر صحیحاً آورده است که:

«آن حضرت گفته‌اند: "أُعْطِيتُ حَسًّا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ؛ وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا؛ فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتَهُ الصَّلَاةُ فَلْيُصَلِّ؛ وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَ لَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي؛ وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ؛ وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً؛ وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً."^۲

و در مغازی واقدی، جلد ۳، صفحه ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ از عبدالله بن عمر در غزوة تبوک آورده است که:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أُعْطِيتُ حَسًّا مَا أُعْطِيَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: بُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً؛ وَإِنَّمَا كَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ؛ وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، أَيَّمَا أَدْرَكْتَنِي الصَّلَاةُ تَيَمَّمْتُ وَصَلَّيْتُ؛ وَكَانَ مَنْ قَبْلِي يُعْظَمُونَ ذَلِكَ وَ لَا يُصَلُّونَ إِلَّا فِي كِنَائِسِهِمْ وَ الْبَيْعِ؛ وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ أَكُلُّهَا، وَكَانَ مَنْ قَبْلِي يُحْرَمُونَهَا؛ وَ الْخَامِسَةُ هِيَ مَا هِيَ؟ هِيَ مَا هِيَ؟ هِيَ مَا هِيَ؟ ثَلَاثًا."^۳

۱- جنگ ۳، ص ۱۰۲.

۲- قابل ذکر است که از لغت دُمْتُ تا لغت العتاد از کلمات مذکور در ادامه این روایت شریف است که حضرت علامه آن را نیاورده‌اند. (محقق)

۳- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۷۷، رقم ۱۱۷۴.

قالوا: و ما هی یا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «قيل لي: سل! فكلُّ نبيٍّ قد سأل، فهي لكم و لمن شهد أن لا إله إلا الله»^۱ و^۲

خصوصیات اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله

[التَّسْبِيحُ وَ التَّسْبِيحُ] صفحه ۲۳۰:

«من أخلاقه:

كان يجلس على الأرض، و ينام عليها، و يَخِصِفُ النَّعْلَ، و يَرَقَعُ الثَّوبَ بيده، و يَجْلِبُ الشَّاءَ، و يَعْقِلُ البعيرَ، و يَطْحَنُ مع الخادم، و كان يُعَصِّبُ الحَجَرَ على بطنه من الجوع، و يأكل ما يجِدُ، و يركب ما أمكنه من فرسٍ أو بعيرٍ أو بَغْلَةَ أو حمار، و يُرْدِفُ خلفه، و ربما ركبهُ عارياً بلا سرج، و يمشي راجلاً، و يجالس الفقراء، و يؤاكل المساكين، و كان لا يثبَّت بصره في وجه أحد، و يغضب لربه، و لا يغضب لنفسه، و كان أكثر الناس تَبَسُّماً، و ربَّما ضحك من غير قَهْقَهَةٍ، و لم يكن شيء أبغض إليه من الكذب، إلى غير ذلك من الفضائل، و كريم الشَّائِلِ»^۳

[قصیده بوصیری در مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]

در سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۴۱۱، در مکارم اخلاق حضرت رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم مطالبی نفیس آورده است.^۴ از آن جمله مقداری از

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این متن و ترجمه آن به امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۷ مراجعه شود. (محقق)

۲- جنگ ۱۶، ص ۱۸۰.

۳- جنگ ۲۳، ص ۵۹.

۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۹.

قصیده بوصیری را آورده است و چند بیت فارسی :

و لم یُدانوه فی عِلْمٍ و لا کَرَمٍ	فأقّ النبیّین فی خُلُقٍ و فی خُلُقٍ
عَرَفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّیَمِ	و کُلُّهُم مِّن رَّسُولِ اللَّهِ مَلْتَمَسٌ
ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِیبًا بَارِئُ النَّسَمِ	فَهُوَ الَّذِی تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صَوْرَتُهُ
فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِیهِ غَیْرُ مَنْقَسَمِ	مَنْزَرُهُ عَنِ شَرِیکٍ فِی مَحَاسِنِهِ
وَ أَنَّهُ خَیْرُ خَلْقِ اللَّهِ کُلِّهِمْ	فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِیهِ أَنَّهُ بَشَرٌ
خَتَمَ رَسُلَ خَاتَمِ یَغْمَبِرَانَ	شَمَّةٌ نُّهَ مَسْنَدٌ وَ هَفَّتْ اخْتِرَانَ
هَر دُو جِهَانَ بَسْتَهُ فَتَرَاکِ اَوْسْتِ	اِحْمَدَ مَرْسَلٍ کِهَ خَرْدِ خَاکِ اَوْسْتِ
اَز اَلْفِ اَدَمِ وَ مِیْمِ مَسِیْحِ	اُمِّیْ گُویَا بَه زَبَانِ فَصِیْحِ
اَوَّلِ وَ اٰخِرِ شَدَه بَر اَنْبِیَاءِ	هَمْ چُو اَلْفِ رَاسْتِ بَه عَهْدِ وَ وِفَا
تَازَه تَرنجِی ز سَرایِ بَهشْتِ	بُود دَر اِیْنِ گَنْبِدِ فِیروزَه خَشْتِ
پِیش دَهْدِ مِیوَه پَس اَرْدِ بَهَارِ	رَسْمِ تَرنجِ اسْتِ دَر اِیْنِ رُوزگَارِ

[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: اِنِّیْ لَمْ اُبْعَثْ لَعَانًا و لکنِّیْ بُعِثْتُ

دَاعِیًا و رَحْمَةً]

و در [سفینه البحار، جلد ۱] صفحه ۴۱۲ گوید:

«قال القاضي عياض في الشفاء: و رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا كَسِرَتْ رَبَاعِيَّتُهُ وَ شُجَّ وَ جَهَّهَ يَوْمَ أُحُدٍ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِهِ شَدِيدًا، وَ قَالُوا: لَوْ دَعَوْتَ عَلَيْهِمْ! فَقَالَ: "إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَانًا و لکنِّیْ بُعِثْتُ دَاعِیًا و رَحْمَةً، اَللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِيْ! فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ." ثُمَّ قَالَ الْقَاضِي بَعْدَ رَوَايَةِ أُخْرَى قَرِيبَةً مِنْ ذَلِكَ: اَنْظُرْ مَا فِي هَذَا الْقَوْلِ مِنْ جَمَاعِ الْفَضْلِ وَ دَرَجَاتِ الْاِحْسَانِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ كَرَمِ النَّفْسِ وَ غَايَةِ الصَّبْرِ وَ الْحَلَمِ، اِذْ لَمْ يَقْتَصِرْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى السَّكُوتِ عَنْهُمْ، حَتَّى عَفَا عَنْهُمْ ثُمَّ اَشْفَقَ عَلَيْهِمْ وَ رَحِمَهُمْ وَ

دعا و شفّع لهم، فقال: "اللّهُمَّ اغْفِرْهُ أَوْ اهْدِهِ." ثم أظهر بسبب الشفقة و الرحمة بقوله:
 "لقومى" ثم اعتذر عنهم بجهلهم فقال: "فإيهم لا يعلمون."^١
 و در صفحه ٤١٧ گوید:

«و عن أبي أمّامة قال: خرج علينا رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متوكِّئًا على عصا، فقمنا له فقال: "لا تقوموا كما تقوم الأعاجم! يُعْظَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا."^٢
 و در صفحه ١٤٨ از جلد ٦ بحار الأنوار، از تفسیر علی بن ابراهیم با اسناد خود از عبدالله بن سنان، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:
 «قال عليه السلام: كان رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ في بيت أمِّ سلمة في ليلتها فقَدته من الفراش، فدخلها في ذلك ما يدخل النساء، فقامت تطلبه في جوانب البيت، حتى انتهت إليه وهو في جانب من البيت، قائمٌ رافعٌ يديه يبكي وهو يقول: "اللّهُمَّ لا تنزع مِنِّي [عني] صالح ما أعطيتني أبدًا! اللّهُمَّ لا تُشِمِتْ بي عدوًّا و لا حاسدًا أبدًا! اللّهُمَّ و لا تَرُدَّنِي في سوء استنقذتني منه أبدًا! اللّهُمَّ و لا تكلني إلى نفسي طرفة عينٍ أبدًا!"
 قال: فانصرفت أمُّ سلمة تبكي، حتى انصرف رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ليكائها، فقال لها: "ما يبكيك يا أمِّ سلمة؟"

فقلت: بأبي أنت و أمي يا رسول الله! و لِمَ لا أبكي و أنت بالمكان الذي أنت به من الله؟! قد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخر، تسأله أن لا يُشِمِتْ بك عدوًّا أبدًا، و أن لا يرُدَّكَ في سوء استنقذك منه أبدًا، و أن لا ينزع منك صالحًا أعطاك أبدًا، و أن لا يكلِّك إلى نفسك طرفة عينٍ أبدًا.
 فقال: "يا أمِّ سلمة! و ما يؤمنني و إننا وكلّ الله يونس بن متى إلى نفسه طرفة

١- سفينة البحار، ج ٢، ص ٦٨١.

٢- همان مصدر، ص ٦٩٥ (تواضعه صلی الله علیه و آله و سلم).

عَيْنٍ وَ كَانَ مِنْهُ مَا كَانَ؟!»^۱ اور^۲

[مكارم اخلاق رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به نقل از مجمع البحرين]

در مجمع البحرين فى مادة كرم وارد است كه:

«و مكارم الأخلاق التى خصَّ النبىُّ صلى الله عليه و آله و سلم بها عشرة: اليقين و القناعة و الصبر و الشكر و الحلم و حسن الخلق و السخاء و الغيرة و الشجاعة و المروءة.

و فى الحديث "امتحنوا أنفسكم بمكارم الأخلاق، فإن كانت فيكم فاحمدوا الله تعالى، و إن لم يكن فيكم فاسألوا الله و ازغبوا إليه فيها".

ثم أنه عليه السلام ذكر العشرة السالفة؛ و فيه و قد سُئِلَ عن مكارم الأخلاق فقال: "العفو عمن ظلمك، و صلة من قطعك و إعطاء من حرمك، و قول الحق و لو على نفسك."^۳ اور^۴

[مكارم اخلاق رسول خدا صلى الله عليه و آله به نقل از السنة قبل التدوين]

[السنة قبل التدوين] صفحة ۳۳:

«بُعِثَ لِيَتَمَّ مكارم الأخلاق، فلم يكن صلى الله عليه (و آله) و سلم فاحشاً و لا متفحشاً، و كان يقول: "إنَّ من خياركم أحسنكم أخلاقاً."^۵ كان أشدَّ حياءً من

۱- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۲- جنگ ۵، ص ۲۳۴.

۳- مجمع البحرين، ج ۶، ص ۱۵۳.

۴- جنگ ۵، ص ۱۷۹.

۵- صحيح البخارى، ج ۴، ص ۱۶۶.

العذراء في خدرها، وإذا كره شيئاً عرف في وجهه، وإذا سر استنار وجهه، حتى كأنه قطعة قمر، و كان أصحابه يعرفون ذلك منه؛ و لم يحقد على إنسان قط لنفسه، و ما انتقم لنفسه، إلا أن تنتهك حرمة الله فينتقم لله بها.»

صفحة ٣٨: «فقال صلى الله عليه (و آله) و سلم: "لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله مالا فسلطه علىهلكته في الحق، و آخر آتاه الله حكمة، فهو يقضي بها و يعلمها."^١ ما رواه عبد الله بن عباس: أن رجلاً أصابه جرح في عهد رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، قد أصابه احتلام، فأمر بالاغتسال فمات، فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم فقال: "قتلوه! قتلهم الله! ألم يكن شفاء العي السؤال؟!"^٢

[صفحة ٣٩]: «و لم يقتصر حص رسول الله لأصحابه على طلب العلم الشرعي من خلال القرآن و السنة الطاهرة، بل دعاهم إلى كل علم يفيد المسلمين، حتى أنه أول ما قدم المدينة و سمع من زيد بن ثابت بضع عشرة سورة من القرآن، و هو صغير السن أعجب به، و أمره أن يتعلم لغة اليهود، فقال: "يا زيد! تعلم لي كتاب يهود، فإني و الله! ما آمن يهود على كتابي؛" و في رواية: "إني أكتب إلى قوم فأخاف أن يزيدوا علي أو ينقصوا، فتعلم السريانية؛" قال زيد: فتعلمتها في سبعة عشر يوماً.»^٣

صفحة ٤٢: «فقال [صلى الله عليه و آله]: "ليس من أمتي من لم يجل كبيرنا، و يرحم صغيرنا، و يعرف لعالمنا حقه."»^٤

١- مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٤٣٢.

٢- همان مصدر، ص ٣٣٠.

٣- تاريخ دمشق لابن عساکر، ج ٦، ص ٢٨٠؛ و طبقات ابن سعد، ج ٢، قسم ٢، ص ١١٥؛ و للاستزادة راجع كتابنا زيد بن ثابت، ص ٤ و ١٧. (السنة قبل التدوين)

٤- مسند أحمد بن حنبل، ج ٥، ص ٣٢٣.

كيفية تعلم الأصحاب الأحكام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

[السنة قبل التدوين] صفحة ٤٨ :

«وإلى جانب هذا كانت له مجالس علمية كثيرة يتخول^١ فيها أصحابه بالموعظة، فإذا جلس جلس إليه أصحابه حلقًا حلقًا.^٢ ويقول أنس رضي الله عنه: "إنما كانوا إذا صلوا الغداة قعدوا حلقًا حلقًا، و يقرؤون القرآن، و يتعلمون الفرائض و السنن."^٣ و من تاريخ الصحابة و حياتهم العلمية نعلم أن الرسول الكريم لم يكن يضمن على مسلم بالعلم، و أنه كان يكثر مجالسة أصحابه يعلمهم و يزيكهم، و سيظهر لنا ذلك من البحث.»

صفحة ٤٩ : «رواه أبوهريرة قال: جاء رجل من بني فزارة إلى النبي صلى الله عليه وآله و سلم فقال: إن امرأتى ولدت غلامًا أسود و إنى أنكرته، فقال له النبي صلى الله عليه وآله و سلم: "هل لك من إبل؟"

قال: نعم.

قال: "فما ألوانها؟"

قال: حمرة.

قال: "هل لك من أوزق؟"

قال: إن فيها لوزقًا.

قال: "فأني أتأها ذلك؟"

١- أى: يتفقدهم و يتحفظ بهم، يجدد العهد بهم. (محقق)

٢ و ٣- انظر مجمع الزوائد، ص ١٣٢، ج ١، و إن كان في بعض رجالها مقال، فإن الطرق الكثيرة

التي رواها بها تؤيد صحة الاستشهاد بهما. (السنة قبل التدوين)

٤- الأوزق: الذى فيه سواد ليس بصفاف. (السنة قبل التدوين)

قال: عسى أن يكون نزعهُ عِرْقٌ.^٢

قال: "و هذا عسى أن يكون نزعهُ عِرْقٌ."^٣

كَيْفِيَّةُ سُؤَالِ الْمُسْلِمِينَ مَسَائِلَهُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ

[السَّنة قبل التدوين، صفحة ٤٩]:

«و من ذلك أن فتى من قريش أتى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِي الرَّنَا، فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ وَ زَجَرُوهُ فَقَالُوا: مَهْ مَهْ!!

فقال: "اِذْنُهُ"، فَذَنَا مِنْهُ قَرِيبًا، فقال: "أُحِبُّهُ لِأُمَّكَ؟"

قال: لا و الله، جعلني فداك!

قال: "و لا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأُمَّهَاتِهِمْ" قال: "أُحِبُّهُ لِابْنَتِكَ؟"

قال: لا و الله، يا رسول الله! جعلني الله فداك!

قال: "و لا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبنَاتِهِمْ"

ثم ذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أُخْتَهُ وَ عَمَّتَهُ وَ خَالَتَهُ، وَ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ الْفَتَى مَقَالَتَهُ:

لا و الله يا رسول الله! جعلني الله فداك.

قال: فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَ قَالَ: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ! وَ طَهِّرْ قَلْبَهُ! وَ حَصِّنْ فَرْجَهُ!"

قال (الراوى): فلم يكن بعد ذلك الفتى يلتفت إلى شيء.^٥

١- قال النووي: معنى «نزعهُ» أشبهه و اجتذبه إليه و أظهر لونه عليه. (محقق)

٢- المراد بالعرق هنا الأصل من النسب. (السنة قبل التدوين)

٣- صحيح مسلم، ج ٢، ص ١١٣٧ من الحديثين ١٨ و ٢٠. (السنة قبل التدوين)

٤- مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٢٩، عن أبي أمامة الباهلي، رجاله رجال الصَّحيح، و قد رواه الطبراني

في الكبير. (السنة قبل التدوين)

٥- جنگ ٢٣، ص ١٥٣.

لينُ كلامه و حسنُ معاشرته صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم مع الأعراب و البدويين منهم

[السنة قبل التدوين، صفحة ٥٠]:

«و كان يخاطب القوم بلغتهم و لهجتهم؛ و من هذا ما رواه الخطيب البغدادي بسنده عن عاصم الأشعري قال سمعتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم يقول: "ليس من امرئ امصيام في امسفر." أراد ليس من البر الصيام في السفر، و هذه لغة الأشعريين يقلبون اللام ميماً.»^١

صفحة ٥٢: «رواه أبوهريرة رضي الله عنه، قال: دخل أعرابي المسجد فصلَّى ركعتين. ثم قال: اللهم، ارحمني و محمدًا و لا ترحم معنا أحدًا! فالتفت (إليه) النبي صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم، فقال: "لقد تحجرت واسعًا" ثم لم يلبث أن بال في المسجد! فأسرع الناس إليه، فقال لهم رسولُ الله عليه الصلاة و السلام: "إنها بعثتم ميسرين و لم تبعثوا معسرين، أهريقوا عليه دلوًا من ماءٍ أو سجلاً من ماءٍ."»^٢

١- الكفاية، ص ١٨٣؛ و قد أخرجه الإمام أحمد؛ و أخرج الشيخان و مالك و أبو داود و النسائي «ليس من البر الصوم في السفر»؛ تيسير الموصول، ج ٢، ص ٣١٢. (السنة قبل التدوين)
٢- القسم الثاني من الحديث - أي: بول الأعرابي في المسجد - ذكره البخاري عن أنس و عن أبي هريرة؛ انظر فتح الباري، ج ١، ص ٣٣٥ و ٣٣٦. و قصة الدعاء في موضع آخر. و الحديث المذكور أخرجه الإمام أحمد بإسناده صحيح في مسنده؛ انظر المسند، ج ١٢، ص ٢٤٤، حديث ٧٢٥٤؛ ج ١٤، ص ٢٠٩، حديث ٧٧٨٦؛ قوله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلَّم: «تحجرت واسعًا» أي: ضيقت ما وسعه الله، يقال: حجرت الأرض و احتجرتها إذا ضربت عليها منارًا تمنعها به عن غيرك. و يرد الأستاذ أحمد محمد شاكر على المستشرق بروكلمان لفهجه هذا الحديث فهما خاطئًا، راجع هامش ص ٢٤٥، ج ١٢، منه. (السنة قبل التدوين)
٣- مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٢٣٩.

كيفية تعليم الرسول أصحابه أحكامهم و مسائلهم

[السنة قبل التدوين] صفحة ٥٢:

«فعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم أنه قال: «علموا و يسروا و لا تعسروا، و إذا غضب أحدكم فليسكت»^١

و عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم: «خير دينكم أيسره، و خير العبادَةِ الفقه»^٢

صفحة ٥٣: «و مشهورٌ عن معلّم الخير صلى الله عليه (و آله) و سلم أنه: ما خيّر بين الأمرين إلّا أخذ أيسرهما ما لم يكن إثماً؛ فإن كان إثماً كان أبعد الناس منه. و ما انتقم رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم لنفسه إلّا أن تُنتهك حرمة الله فينتقم لله بها.»

صفحة ٥٨: «فقال [صلى الله عليه و آله و سلم]: «ارجعوا إلى أهليكم فعلموهم و مروهم، و صلّوا كما رأيتموني أصلي، و إذا حضرت الصلاة فليؤذّن لكم أحدكم، ثم ليؤمّكم أكبركم.»^٣

صفحة ٦٠: «و مثال ذلك ما رواه القاسم بن محمد أنّ عائشة أخبرته: أنّ

١- مسند الإمام أحمد، ج ٤، ص ١٢، حديث ٢١٣٦ و ص ١٩١، حديث ٢٥٥٦؛ ج ٥، ص ١٥٠، حديث ٣٤٤٨؛ و مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٣١؛ و راجع فتح الباري ج ١، ص ١٩٦: فيه غضبة ممن يطول الصلاة و في المصلين الضعيف و ذو الحاجة، و طلب ممن يصلي بالناس التحفيف لذلك. (السنة قبل التدوين)

٢- جامع بيان العلم و فضله، ج ١، ص ٢١؛ و قال: رواه البخاري في الأدب المفرد. (السنة قبل التدوين)

٣- صحيح البخاري بحاشية السندی، ج ٤، ص ٥٢ و سنن الدارمی، ص ١٤٨، طبعة كانفور، سنة ١٢٩٣. (السنة قبل التدوين)

رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم دخل عليها وهي مُستترَةٌ بِقِرَامٍ فيها صورة تماثيل؛ فتلون وجهه، ثم أهوى [إلى القِرَامِ] القِرَامَ، فهتكته بيده، ثم قال: «إن أشدَّ الناس عذاباً يوم القيامة الَّذِينَ يشبّهون بِخَلْقِ الله عزّ وجلّ.»^٢

صفحة ٦٢: «و قد ينجَل الصّحابُ من الرّسول صلى الله عليه (وآله) وسلم فيكلّف غيره عبء السّؤال، من ذلك ما يرويه عليّ بن أبي طالب (عليه السّلام) قال: «كنت رجلاً مذاءً فكنت أستحيى أن أسأل رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم لمكان ابنته، فأمرت المقداد بن الأسود، فسأله فقال: يغسل ذكركه ويتوضأ.»^٣

مجيبىء ضمام بن ثعلبة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسؤاله بقوله:

«أيكم محمد؟!»

[السنة قبل التدوين] صفحة ٦٣:

«كما حدث لضمام بن ثعلبة و قومه حين جاءهم رسول الله يبلغهم الرسالة، فانطلق ضمام إلى رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم، وكان حوله أصحابه، فدخل المسجد على جهل، قال أنس: ... فأناخه في المسجد، ثم عقّله، ثم قال لهم: أيكم محمد؟! والنبيُّ مُتّكئٌ بين ظهريهم. فقلنا: هذا الرجل الأبيّض المتّكئُ. فقال له الرجل (ضمام):

١- مصباح المنير: «القِرَام: السّتر الرّقيق، وبعضهم يزيد: وفيه رَقْمٌ و نقوشٌ.» (محقّق)

٢- معرفة علوم الحديث للحاكم، ص ١٢٩؛ ونحوه في صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٦٦٧، حديث ٩١. (السنة قبل التدوين)

٣- مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٣٩، حديث ٦٠٦ بإسناد صحيح و ص ٤٦، حديث ٦١٨؛ وفتح الباري، ج ١، ص ٢٩٤ و ٣٩٤؛ وصحيح مسلم، ج ١، ص ٢٤٧، حديث ١٧ - ١٩. (السنة قبل التدوين)

٤- أى: وسطهم و في معظمهم. (محقّق)

ابن عبدالمطلب، فقال له النبي صلی الله علیه (و آله) و سلم: "قد أجبتك."
فقال الرجل للنبي صلی الله علیه (و آله) و سلم: إني سأئلك فمُشدّد عليك في
المسألة، فلا تجد عليّ في نفسك.

فقال: "سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ!"

قال: أسألك بربك و ربّ من قبلك! الله أرسلك إلى الناس كلهم!؟

فقال: "اللهم! نعم."

قال: أنشدك بالله، الله أمرك أن تصلّي الصلوات الخمس في اليوم و الليلة؟

قال: "اللهم، نعم..."

فقال الرجل: آمنت بما جئت به و أنا رسول من ورائي من قومي، و أنا ضيأم بن

ثعلبة أخو بني سعد بن بكر.^١

نصائحه صلوات الله عليه و وصاياه و تعليمه اليُسر من الأفعال لا العُسر

[السنة قبل التدوين] صفحة ٦٦:

«و من ذلك ما رواه علي بن أبي طالب رضی الله عنه قال: "أوتر رسول الله صلی

الله عليه (و آله) و سلم من أوّل الليل و آخره و أوّسطه، فانتهى وثره إلى السحر."^٢

[و من ذلك ما رواه سالم بن عبدالله عن أبيه عبدالله بن عمر: أنّه رأى رسول

الله صلی الله عليه (و آله) و سلم و أبابكر و عمر يمشون أمام الجنّازة.]^٣

١- فتح الباري، ج ١، ص ١٥٩؛ ونحوه في معرفة علوم الحديث، ص ٥. (السنة قبل التدوين)

٢- مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٦٤، حديث ٦٥٣ بإسناد صحيح. (السنة قبل التدوين)

٣- المرجع السابق، ج ٦، ص ٢٤٧، حديث ٤٥٣٩، بإسناد صحيح. (السنة قبل التدوين)

و من ذلك ما رواه عليُّ بن أبي طالب رضى الله عنه قال: بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم نُصَلِّي، إذ انصَرَف و نحن قيامٌ، ثم أقبل و رأسه يَقَطُرُ، فصَلَّى لنا الصَّلَاةَ، ثم قال: "إني ذكرتُ أنّي كنتُ جُنُبًا حينَ قمتُ إلى الصَّلَاةِ، لم أغتَسِلِ، فمَن وجد منكم في بطنه رِزًّا^١ أو كان على مثل ما كنتُ عليه فليَنصَرِفِ، حتّى يفرِّغَ من حاجته أو غُسلِهِ، ثم يعود إلى الصَّلَاةِ."^٢

و ما رواه أيضًا فقال: كان آخرُ كلام رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم: "الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، اتَّقُوا اللهَ فيها مَلَكَتْ أيمانكم!"^٣

تعليمه الأحكام درجة فدرجة

[السنة قبل التدوين] صفحة ٧١:

«و من ذلك وصيته لمعاذ بن جبل و لأبي موسى الأشعريّ عند ما وجهها إلى اليمَن،^٤ قال عليه الصَّلَاة و السَّلَام: "يَسِّرَا و لا تُعَسِّرَا و بَشِّرَا و لا تُنْفِرَا."^٥

و قال لمعاذ رضى الله عنه: "إنك ستأتى قومًا من أهل الكتاب، فادعهم إلى شهادة أن لا إله إلا الله، و أنّي رسولُ الله، فإن هم أطاعوا لذلك فأعلمهم أنّ الله افترض عليهم خمس صلواتٍ في كلِّ يومٍ و ليلةٍ، فإن هم أطاعوا لذلك فأعلمهم أنّ الله افترض عليهم صدقةً تُؤخذ من أغنيائهم فترُدُّ في فقرائهم، فإن هم أطاعوا لذلك

١- الرِّز: صوت البطن. (محقق)

٢- مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٧٤، رقم ٦٦٨. (السنة قبل التدوين)

٣- جنگ ٢٣، ص ١٥٥.

٤- انظر صحيح البخارى بحاشية السندی، ج ٣، ص ٧٢، و كان ذلك في السنة التاسعة للهجرة.

(السنة قبل التدوين)

فِيَاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَآتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ.^١
وكان يُشَجِّعُ عُمَّالَهُ وَقُضَاتَهُ، قالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:

بعثني رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم إلى اليمن، فقلت: يا رسول الله! إنك تبعثني إلى قوم هم أسنُّ مني لأفضي بينهم، قال: "أذهب، فإن الله تعالى سيثبت لسانك و يهدي قلبك."^٢

و في سنة السادسة كثرت بُعوثُه صلى الله عليه (و آله) و سلم، فقد وجَّه بعد صلح الحديبية رُسله إلى الملوك، يحملون إليهم كُتبه؛ ففي يوم واحد انطلق ستَّة نفرٍ إلى جهات مختلفة يتكلم كل واحدٍ منهم بلسان القوم الذين بُعث إليهم.^٣
صفحة ٧٢: «و يُبينون لهم الإسلام و غاياته على ضوء ما يزودهم به الرسول عليه الصلاة و السلام من التوجيه و الإرشاد، و كان عليه الصلاة و السلام يؤلَّى على كل قوم قبلوا الإسلام كبيرهم، و يُمدِّهم بمن يُفقههم و يُعلمهم.»

سنن رسول الله صلى الله عليه و آله يجب العمل بها كما يجب العمل بالقرآن

[السنة قبل التدوين] صفحة ٧٢:

«ثم قام خطيباً في ألوف المسلمين و المشركين فعفا عن أعدائه الذين اضطهدوه و آذوه، ثم أعلن كثيراً من الأحكام؛ منها "ألا يُقتل مسلمٌ بكافرٍ، و لا يتوارث أهل ملتين مختلفين، و لا تُنكح المرأة على عمِّتها أو خالِّتها..." ثم أقبل الناس يبايعون رسول الله عليه الصلاة و السلام...»

١- صحيح مسلم، ج ١، ص ٥٠، حديث ٢٩ و ٣٠. (السنة قبل التدوين)

٢- مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ٧٣، حديث ٦٦٦، بإسناد صحيح. (السنة قبل التدوين)

٣- انظر المصباح المضيء، ص ٤٠. (السنة قبل التدوين)

صفحة ٧٨: «قوله عليه الصّلاة و السّلام: "يُوشِكُ الرَّجُلُ مُتَّكِنًا عَلَى أَرِيكَتَيْهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ وَ مَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ، أَلَا! وَ إِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ مِثْلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ."^١

صفحة ٨٤: «و عن مَيْسَرَةَ بن يعقوب الطَّهَوِي قال: رَأَيْتُ عَلِيًّا يَشْرَبُ قَائِمًا. قال فقلتُ له: تَشْرَبُ قَائِمًا؟! فقال: "إِنْ أَشْرَبْتُ قَائِمًا فَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ يَشْرَبُ قَائِمًا، وَ إِنْ أَشْرَبْتُ قَاعِدًا فَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ يَشْرَبُ قَاعِدًا."^٢

معاوية في الشّام عمل برأيه خلافاً للسُّنة؛ وُعْمَرُ مع علمه بما عمل أبقاه على إمارته و ولايته

[السُّنة قبل التدوين] صفحة ٨٨:

«و هذا عُبَادَةُ بن الصّامِت الأنصاريّ، النّقيب، صاحبُ رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ، غَزَا مع معاويةَ أرضَ الرّوم، فنظَرَ إلى النّاسِ وَ هم يتباعدون كِسَرَ الذَّهَبِ بالدنانير، وَ كِسَرَ الفِضَّةِ بالدراهم،^٣ فقال: يا أيّها النّاسِ! إنَّكم تأكلون الرِّبَا،

١- سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥؛ سنن البيهقي، ج ١، ص ٦، رواه المقدم بن معدى كرب. (السُّنة قبل التدوين)

٢- مسند الإمام أحمد، ج ٢، ص ١٧٩، حديث ٩١٦ بإسناد حسن؛ و من طريق زاذان: «أنَّ عليَّ بن أبي طالب شَرِبَ قَائِمًا فنظَرَ إليه النّاسُ كأنَّهم أنكروه، فقال: "ما تنظرون؟ إنَّ أشْرَبُ قَائِمًا..." - الحديث..» بإسناد صحيح، نفس المرجع، ج ٢، ص ١٣٠، حديث ٧٩٥. (السُّنة قبل التدوين)

٣- كِسْرَةُ الذَّهَبِ كَالْقِطْعَةِ لَفْظًا وَ مَعْنَى، وَ جَمَعَهَا كِسْرَ كَقِطْعَ: نَظْرَةٌ: انْتِظَارٌ أَيْ: أَجَلٌ. (السُّنة قبل التدوين)

سمعتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:

”لَا تَبْتَاغُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، لَا زِيَادَةَ بَيْنَهُمَا، وَلَا نَظْرَةً.“

فَقَالَ لَهُ مَعَاوِيَةُ: يَا أَبَا الْوَلِيدِ! لَا أَرَى الرَّبَّاءَ فِي هَذَا إِلَّا مَا كَانَ مِنْ نَظْرَةٍ، فَقَالَ عُبَادَةُ: أَحَدَّثَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتُحَدِّثُنِي عَنْ رَأْيِكَ، لِيُنْ أَخْرَجَنِي اللَّهُ لَا أَسَاكِنُكَ بِأَرْضٍ لَكَ عَلَيَّ فِيهَا إِمْرَةٌ، فَلَمَّا قَفَلَ لِحَقِّ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَا أَقْدَمَكَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ؟! فَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، وَ مَا قَالَ مِنْ مُسَاكِنَتِهِ. فَقَالَ: ارْجِعْ يَا أَبَا الْوَلِيدِ إِلَى أَرْضِكَ، قَبِّحَ اللَّهُ أَرْضًا لَسْتَ فِيهَا وَ أَمْثَالُكَ! وَ كَتَبَ إِلَى مَعَاوِيَةَ، لَا إِمْرَةَ لَكَ عَلَيْهِ، وَ أَجْمَلَ النَّاسَ عَلَى مَا قَالَ، فَإِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ.^١

[كلام رسول خدا به معاذ در باب حق خداوند بر بندگان و بالعكس]

صفحة ١٠٣: «عن معاذ قال: كنتُ رَدَفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عَلَى حِمَارٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ: عَفِيرٌ، فَقَالَ: ”يَا مَعَاذُ! أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟! وَ مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟!“

فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: ”فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ حَقَّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ.“

قُلْتُ: أَفَلَا أُبَشِّرُ النَّاسَ؟

قَالَ: ”لَا، فَيَتَّكِلُوا.“

صفحة ١١١: «و يُوَكِّدُ هَذَا مَا قَالَهُ ابْنُ عَبْدِ بَرٍّ: ”إِنَّمَا عَابُوا الْإِكْتَارَ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَرْتَفِعَ التَّدَبُّرُ وَ التَّفَهُّمُ.“

١- سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٧. (السنة قبل التدوين)

ألا ترى إلى ما حكاه بشر بن الوليد عن أبي يوسف؟! قال: "سألني الأعمش عن مسألة و أنا و هو لا غير، فأجبتُه. فقال لي: من أين قلتَ هذا يا يعقوب؟ فقلتُ: بالحديث الذي حدّثتني أنت، ثم حدّثتُه، فقال لي: يا يعقوب! إنني لأحفظ هذا الحديث من قبل أن يُجمَعَ أبواك^۱ ما عرفتُ تأويله إلى الآن."^۲ و روى نحو هذا: أنه جرى بين الأعمش و أبي يوسف و أبي حنيفة، فكان من قول الأعمش: "أنتم الأطباء و نحن الصيادلة."^۳

مطالبی از علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره بعضی از سنن رسول الله

و در [تفسیر المیزان] جلد ۶، صفحه ۳۲۶، فرموده اند:

«و في التّهديب بإسناده عن إسحاق بن جعفر، عن أخيه موسى، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام، قال: "سمعتُ النّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُول: بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا."^۴

«و في الكافي [مجلد ۲، صفحه ۱۲۲] بإسناده عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يذكر: "أنه أتى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [و سَلَّمَ] مَلَكٌ فقال: إِنَّ اللَّهَ يُحَيِّرُكَ أَنْ تَكُونَ عَبْدًا رَسُولًا مُتَوَاضِعًا أَوْ مَلَكًا رَسُولًا. قال: فنظر إلى جبرئيل و أوما بيده أَنْ تَوَاضِعْ! فقال: عَبْدًا رَسُولًا مُتَوَاضِعًا. فقال الرَّسُول: مع أنه لا

۱- أی: من قبل أن یخلق، کنایه عن أنه حَفِظَهُ مِنْذُ زَمَنِ بَعِيدٍ. (السنة قبل التدوين)

۲- هكذا النَّصُّ وَ الصَّوَابُ أَنْ تَكُونَ إِلَّا. (السنة قبل التدوين)

۳- جامع بيان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۳۰. (السنة قبل التدوين)

۴- جنگ ۲۳، ص ۱۵۹.

۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۰۷.

ينقصك مما عند ربك شيئاً، قال: و معه مفاتيح خزائن الأرض. ^١»
 «و في الكافي [مجلد ٢، صفحة ٤٣٨] بإسناده عن زيد الشحام، عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال: "كان رسول الله صلى الله عليه وآله [و سلم] يتوب إلى الله في كل
 يوم سبعين مرة".

قلت: أكان يقول: أستغفر الله و أتوب إليه؟

قال: "لا، و لكن كان يقول: أتوب إلى الله."

قلت: كان رسول الله صلى الله عليه وآله [و سلم] يتوب و لا يعود؛ و نحن
 نتوب و نعود.

قال: "الله المستعان." ^٢

و در صفحه ٣٢٩ فرموده اند:

«و في إحياء العلوم [مجلد ٧، صفحة ١٠٩] إلى أن قال: و كان له عيب و إمام
 من غير أن يرتفع عليهم في مأكلي و لا ملبسٍ.»

«و فيه [مجلد ٧، صفحة ١٢٠] قال: و كان صلى الله عليه (و آله) و سلم إذا
 سُرَّ و رَضِيَ فهو أحسن للناس رضى، فإن وَعَظَ وَعَظَ بِجِدِّ، و إن غَضِبَ - و لا يَغْضَبُ
 إِلَّا لِلَّهِ - لم يَقم لِعَظْبِهِ شَيْءٌ؛ و كذلك في أمورهِ كُلِّهَا، و كان إذا نزل به الأمرُ فَوَضَّ
 الأمرَ إلى الله، و تبرأ من الحول و القوَّة، و استنزل الهدى. ^٣

و در صفحه ٣٣١ گوید:

«و في الكافي [مجلد ٢، صفحة ٦٦١] بإسناده عن عبد العظيم بن عبد الله

١- همان مصدر، ص ٣٠٨.

٢- همان مصدر، ص ٣٠٩.

٣- همان مصدر، ص ٣١٠.

الحسنی رفعه، قال: «كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم [يجلس ثلاثاً: القرفصاء و هو: أن يقيم ساقيه ويستقبلها بيده ويشد يده في ذراعه، و كان يجثو على ركبته، و كان يُثنى رجلاً واحدة و يبسط عليها الأخرى، و لم ير مَثْبَعاً قطَّ.»^۱

و در صفحه ۳۳۴ فرماید:

«و في الإحياء [مجلد ۷، صفحه ۱۱۴]: و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يُؤثر الداخل عليه بالوسادة التي تحته، فإن أبي أن يقبلها عزم عليه، حتى يفعل.»^۲

«و في الكافي [مجلد ۴، صفحه ۵۵] بإسناده عن عجلان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام، فجاء سائل فقام عليه السلام إلى مكيل فيه تمر فمأأ يده فناوله؛ ثم جاء آخر، فسأله فقام فأخذ بيده فناوله؛ ثم جاء آخر فسأله فقام فأخذ بيده فناوله؛ ثم جاء آخر فقال عليه السلام:

«الله رازقنا وإياك.» ثم قال: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان لا يسأله أحد من الدنيا شيئاً إلا أعطاه؛ فأرسلت إليه امرأة ابناً لها؛ فقالت: انطلق إليه فاسأله! فإن قال: ليس عندنا شيء، فقل: أعطني قميصك! قال: فأخذ قميصه فرمى به (و في نسخة أخرى: فأعطاه) فأدبه الله على القصد، فقال:

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا﴾.^۳»^۴

در جلد ۶ صفحه ۳۳۱ فرماید:

۱- همان مصدر، ص ۳۱۲.

۲- همان مصدر، ص ۳۱۵.

۳- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۲۹.

۴- همان مصدر، ص ۳۱۵.

«... و لا خَيْرَ بين أمرين إِلَّا أخذ بأشدّهما؛ و ما انتصر لنفسه من مَظْلَمَةٍ حَتَّى يُنتَهك محارمُ الله، فيكون حينئذ غضبه لله تبارك و تعالی.»^١

و در صفحه ٣٣٥ فرماید:

«و فی الفقیه [مجلد ١، صفحه ١٣٠]: قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله [و سلم]: "إِنَّ المَجُوسَ جَزَّوْا لِحَاهِم و وَفَّرُوا سُورَابِهِمْ و إِنَّا نَحْنُ نَجْزُ السُّورَاب و نُعْفِي اللُّحَى."»^٢

و در صفحه ٣٣٨ فرماید:

«و فی إحياء العلوم [مجلد ٧، صفحه ١٣٤]: ... و كان يتختم؛ و ربما خرج و فی خاتمه الحيط المربوط يتذكر بها الشيء، و كان يختم به على الكتب، و يقول: "الخاتم على الكتاب خيرٌ من التهمة."»^٣

و در صفحه ٣٤٠ فرماید:

«و فی المكارم [صفحة ٣٨]: كان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءةً، و كانت مرفقته من آدم حشوها ليفٌ، فثنيت ذات ليلة فلما أصبح قال: "لقد منعتني الليلة الفراش الصلاة." فأمر أن يجعل له بطاق واحد؛ و كان له فراش من آدم حشوه ليفٌ، و كانت له عباءة تُفرش له حيثما انتقل و ثنى ثنتين.»^٤

و در صفحه ٣٤١ فرماید:

«و فی تفسیر العیاشی [مجلد ١، صفحه ٣٧١]: عن الحسين بن بنت إلياس قال:

١- همان مصدر، ص ٣١٣.

٢- همان مصدر، ص ٣١٦.

٣- همان مصدر، ص ٣١٩.

٤- همان مصدر، ص ٣٢٢.

سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: «إنَّ الله جعل اللَّيْلَ سَكَنًا وجعل النَّساءَ سَكَنًا؛ و من السُّنَّةِ التَّزْوِيجُ بِاللَّيْلِ و إطعام الطَّعام.»^۱
و در صفحه ۳۴۳ فرماید:

«و فی الکافی [مجلد ۶، صفحه ۲۸۸] بإسناده إلى محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: عِشَاءُ النَّبِيِّينَ بَعْدَ الْعَمَةِ، فَلَا تَدَعُوا الْعِشَاءَ، فَإِنَّ تَرْكَ الْعِشَاءِ خَرَابُ الْبَدَنِ.»

«و فی الکافی و صحیفه الرضا [صفحة ۷۵] بإسناده عن آبائه عليهم السلام قال: «كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و سلم] إِذَا أَكَلَ التَّمْرَ يَطْرَحُ النَّوْءَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ، ثُمَّ يَقْدِفُ بِهِ.»^۲
و در صفحه ۳۴۴ فرماید:

«و فی المكارم [صفحة ۲۷] عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ كَانَ لَا يَأْكُلُ الْحَارَّ، حَتَّى يَبْرُدَ و يقول: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا، إِنَّ الطَّعَامَ الْحَارَّ غَيْرُ ذِي بَرَكَةٍ.» ... و لَا أَكَلَ عَلَى خُوانٍ،^۳ حَتَّى مَاتَ. ... و كَانَ إِذَا فَرَّغَ لَعَقَ أَصَابِعَهُ الثَّلَاثَ الَّتِي أَكَلَ بِهَا وَاحِدَةً وَاحِدَةً؛ و كَانَ يَغْسِلُ يَدَهُ مِنَ الطَّعَامِ، حَتَّى يَنْقِيَهَا، و كَانَ لَا يَأْكُلُ وَاحِدَةً.»^۴
و در صفحه ۳۴۹ فرماید:

«أقول: و روى قريباً من صدره في الكافي [مجلد ۶، صفحه ۳۸۶] و المحاسن [مجلد ۲، صفحه ۵۷۷] و فيه: و يُعْجِبُهُ أَنْ يَشْرَبَ فِي الْقَدَحِ الشَّامِي و كَانَ يَقُولُ: «هِيَ

۱- همان مصدر، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

۲- همان مصدر، ص ۳۲۵.

۳- أقرب الموارد: «الخوان و الخوان ما يوضع عليه الطعام ليؤكل.» (محقق)

۴- الميزان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۳۲۶.

أَنْظِفُ أَنْيَتِكُمْ.»^۲

[پنج عملی که رسول خدا فرمود تا آخر عمر ترک نمی‌کنم]

در بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۴۹، از خصال صدوق با اسناد خود از اسماعیل بن زیاد روایت می‌کند از حضرت جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی علیه السلام، قال:

«قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم: "خمسٌ لستُ بِتارکهنَّ حتّی المماتِ: لباسی الصّوفَ، و زکوی الجمار مؤکّفاً، و أکلی مع العبیّد، و خصّفتی النعل بیّدی، و تسلیمی علی الصّبیان، لتکون سنّةً من بعدی.»^۳

[گاهی پیامبر خدا جهت یادآوری نخی به انگشتر خود می‌بستند]

در تاسع بحار، صفحه ۱۵۵، در بیان خواتیم پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] آورده است که:

«و کان رُبّما خرّج علی أصحابه و فی خاتمِهِ خَیْطٌ مَرَبُوطٌ لَیَسْتَذکَرَ بِهِ الشَّیْءَ.»
استذکر الشیء بمعنی ذکره؛ و استذکر الرجل: ربط فی إصبعِهِ خَیْطًا لَیذکر به حاجته.^۴

۱- همان مصدر، ص ۳۲۷.

۲- جنگ ۱۶، ص ۲۷۱.

۳- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۴- جنگ ۵، ص ۲۳۵.

۵- بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۵۲.

۶- جنگ ۱۴، ص ۵۶.

در اینکه اگر حضرت موسی در زمان رسول الله بود، از آن حضرت

متابعت می‌کرد

در جلد ۱، صفحه ۲۶۴، از سیره حلبیه آورده است:

«فقد قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ:

”وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَوْ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ

يَتَّبِعَنِي.“

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ^۱ وَغَيْرُهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ:

[قَالَ:] جَاءَ عُمَرُ [بِ بْنِ الْخَطَّابِ] إِلَى رَسُولِ اللَّهِ [النَّبِيِّ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي مَرَرْتُ بِأَخِي لِي مِنْ قُرَيْظَةَ، فَكَتَبَ لِي جَوَامِعَ مِنَ التَّوْرَةِ

لَأَعْرِضَهَا [أَلَا أَعْرِضُهَا] عَلَيْكَ! [قَالَ:] فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ.

فَقَالَ عُمَرُ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ رَسُولًا. [قَالَ:] فَسُرِّيَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ [النَّبِيِّ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [ثُمَّ]

قَالَ: ”وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ [نَفْسِي] بِيَدِهِ! لَوْ أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى، ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ [و

تَرَكَتُمُونِي] لَضَلَلْتُمْ؛ إِنَّكُمْ حَظَّيْتُمْ مِنَ الْأُمَّمِ وَأَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ.“^۲

سُرِّيَ عَنْهُ: زَالَ عَنْهُ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنَ الْغَضَبِ أَوْ الْهَمِّ.

الْحَظُّ: النَّصِيبُ وَالسَّهْمُ.^۳

۱- مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲- السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳- جنگ ۱۴، ص ۵۵.

اهل سنت می گویند: «رسول خدا در امور دنیوی خطا می نمود، نه در وحی و تبلیغ آن»

[أضواءٌ على السنة المحمدية] صفحة ۴۲:

«و ما ذكره العلماء في ذلك إنما هو لأنَّ الرُّسُلَ غيرُ معصومين في غير التَّبليغ.

قال السِّفاريُّ في شرح عقيدته:

”قال ابن حمدان في نهاية المبتدئين:

و إثمهم معصومون فيما يؤدُّونه عن الله تعالى و ليسوا بمعصومين في غير ذلك من الخطأ و النسيان و الصغائر.

و قال ابن عقيل في الإرشاد:

إثمهم عليهم السلام لم يعتصموا في الأفعال، بل في نفس الأداء و لا يجوز عليهم الكذب في الأقوال فيما يؤدُّونه عن الله تعالى.

و هذا يُنكره علماء الشيعة؛ فإنهم أجمعوا على أنَّ الأنبياء لا يخطئون و لا يعترِبهم السُّهُوُّ و النسيان، و هم مُجمعون على أنَّهم معصومون في الكِبَر و الصَّغَر، حتَّى في أمور الدُّنيا. و قد ثَبَت أنَّ النبيَّ كان يصدِّق بعض ما يفتريه المنافقون، كما وقَّع في غزوة تبوك و غيرها و صدِّق بعض أزواجه، و تردَّد في حديث الإفك و ضاق صدره به زمنًا، حتَّى نزل عليه آيات البراءة، فكشفت له الغطاء عن الحقيقة.“

قاضی عیاض مواردی را از خطاهای رسول خدا در امور دنیا می شمرد

[أضواءٌ على السنة المحمدية، صفحة ۴۳]:

«قال القاضي عياض:

أما أحواله في أمور الدنيا فقد يعتقد الشيء على وجهه و يظهر خلافه، أو يكون

منه على شك أو ظن بخلاف أمور الشرع.^۱

عن رافع بن خديج قال: قَدِمَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلّم المدينة و هم يأبرون النخل، فقال: "ما تصنعون؟" قالوا: كُنّا نصنعه.

قال: "لعلكم لو لم تفعلوا كان خيراً." فتركوه فنفضت، فذكروا ذلك له، فقال: "إنما أنا بشرٌ إذا أمرتكم بشيءٍ من دينكم فخذوا به، و إذا أمرتكم بشيءٍ من رأيي فإنما أنا بشرٌ."^۲ و في رواية أنس: "أنتم أعلمٌ بأمرِ دنياكم." و في حديثٍ آخر: "إنما ظننتُ ظناً فلا تؤاخذوني بالظنّ."

و في حديث ابن عباس في قصة الخرص^۳، فقال رسول الله: "إنما أنا بشرٌ، فما حدّثتكم عن الله فهو حقٌّ، و ما قلتُ فيه من قبل نفسي فإنما أنا بشرٌ أخطئُ و أصيب." و هذا على ما قرّرنا فيما قاله من قبل نفسه في أمور الدنيا و ظنّه من أحوالها. و لما نزل بأدنى مياه بدرٍ، قال له الحباب بن المُنذر: أ هذا منزل أنزله الله ليس لنا أن نتقدّمه أم هو الرأى و الحرب و المكيدة؟

قال: "لا، بل هو الرأى و الحرب و المكيدة."

قال: فإنه ليس بمنزل! انهض، حتى نأتى أدنى ماءٍ من القوم، فننزله ثم نغور

۱- الشفاء، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- هذه الأحاديث رواها مسلمٌ في كتابه، بألفاظٍ مختلفةٍ و ظاهرها هو في الضابط القطعي بين ما قاله الرسول رأياً و إرشاداً، و بين ما قاله تشريعاً.

۳- الخرص: الحدس والقول بالظن؛ يقال: خرص النخلة: إذا قدر ما عليها. (محقق)

۴- كانوا قد مروا بشجرٍ مُثمرٍ يخرصونه يجربون حدسهم، و خرصها النبي صَلَّى اللهُ عليه (و آله) و سلّم فجاءت على خلاف خرصه.

ماوراء من القلوب^١، فنشرب و لا يشربون. فقال: "أشرت بالرأى." و فعل ما قاله.
و أراد مصالحةً بعض عدوّه على ثلث تمر المدينة، فاستشار الأنصار، فلمّا
أخبروه برأيهم رجّع عنه. فمثل هذا و أشباهه من أمور الدنیا الّتی لا مدخل فیها لعلم
دیانة و لا اعتقادها و لا تعلیمها يجوز علیه فیها ما ذكرناه.»

پیغمبر در مرافعات طبق بینہ و یمین حکم می کردند و تصریح داشتند که
حکم من بر اساس ظواهر است

[أضواءٌ على السنّة المحمّدية، صفحة ٤٤]:

«و قال: ^٢ و أمّا ما يعتقده في أمور أحكام البشر الجارية على يديه و قضاياهم و
معرفة المَحَقِّق من المَبْطَل، و علم المَصْلَح من المَفْسَد فبهذه السبيل، لقوله صلی الله
عليه (و آله) و سلم: "إنّما أنا بشرٌ و أنتم تختصمون إليّ، و لعلّ بعضكم أن يكون ألحنُ
بحجّته من بعضٍ فأقضى له على نحو ما أسمع، فمن قضيت له من حقّ أخيه بشيءٍ فلا
يأخذ منه شيئاً؛ فإنّما أقطع له قطعةً من النار." (عن أمّ سلمة).

و في رواية الزهري عن عروة: "فلعلّ بعضكم أن يكون أبلغ من بعضٍ، فأحسب
أنّه صادقٌ فأقضى له." و هو صلی الله عليه (و آله) و سلم يجري أحكامه على الظاهر و
موجب غلبات الظنّ بشهادة الشاهد و یمین الحالف و مراعاة الأشبه... إلخ.

و قال: ^٣ "فأمّا ما تعلق منها (أى: معارف الأنبياء) بأمر الدنیا فلا يُشترط في حقّ
الأنبياء العصمة من عدم معرفة الأنبياء ببعضها أو اعتقادها على خلاف ما هي عليه، و

١- القلب و القلوب جمعاً القليب بمعنى البئر. (محقّق)

٢- الشفاء، ج ٢، ص ١٨٠.

٣- نفس المصدر، ص ١٠٧.

لا وَصَمَ عَلَيْهِمْ فِيهِ.

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنِي رَبِّي.» و قال موسى للخضر: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾.^١ و^٢

مجموع مكاتيب رسول الله به شاهان و أمراء و حکام

[الشَّيْخَةُ وَالتَّشْيِيعُ، مغنيه] صفحة ٢٣٠:

«كتب النبيُّ إلى ملوك زمانه يدعوهم إلى الإسلام، و لَمَّا وَصَلَ كِتَابُهُ إِلَى النَّجَاشِيِّ مَلِكِ الْحَبَشَةِ، وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ، وَنَزَلَ عَنْ سَرِيرِهِ تَوَاضِعًا، وَاسْلَمَ. أَمَّا قَيْصَرُ مَلِكِ الرُّومِ فَأَيَّقَنَ بِالْحَقِّ وَاعْتَقَدَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَارَادَ أَنْ يُسَلِّمَ، فَخَافَ قَوْمَهُ، وَآثَرَ الْمُلْكَ. أَمَّا كَسْرِيُّ مَلِكِ الْفُرسِ فَمَزَّقَ الْكِتَابَ، وَطَرَدَ رَسُولَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَتَمَزَّقَ مُلْكُهُ، وَطَرَدَ مِنْهُ. وَ أَمَّا الْمُقَوْقِسُ مَلِكُ الْقِبْطِ فِي مِصْرَ فَكَتَبَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ جَوَابًا قَالَ فِيهِ: قَدْ أَكْرَمْتُ رَسُولَكَ، وَ أَهْدَيْتُ إِلَيْكَ جَارِيَتَيْنِ لهما مَكَانٌ عَظِيمٌ فِي الْقِبْطِ، وَ كِسْوَةٌ وَ بَعْلَةٌ تَرْكَبُهَا، وَ لَمْ يُسَلِّمَ، وَ الْجَارِيَتَانِ هُمَا مَارِيَّةُ الْقِبْطِيَّةُ، وَ تَزَوَّجَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ وُلِدَتْ لَهُ إِبْرَاهِيمُ، وَ الثَّانِيَةُ سِيرِينُ، وَ هَبَّهَا النَّبِيُّ لِشَاعِرِهِ: حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ.

و مَن كَتَبَ لَهُ الْحَارِثُ الْغَسَّانِيُّ، وَ كَانَ فِي سُورِيَّةٍ تَابِعًا لِمَلِكِ الرُّومِ، فَأَرَادَ أَنْ

١- سورة الكهف (١٨) ذيل آيه ٦٦.

٢- الشفاء، ج ٢، ص ١٠٩.

٣- جنگ ٢٤، ص ١٠.

یجیش الجیوش، و یجارب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فنهاه سیّدہ قیصر.
و کتب النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلى هودّة صاحب الیّامة، فاشترط
لإسلامه أن يجعل له النبی صلی الله علیه و آله شیئاً، فرفض و بقی هودّة علی الکفر.
و کتب إلى جیفر و عبد ابنی الجئلندی، و هما أمیرا عمّان فی الیمن، فأسلما.
و کتب إلى المنذر العبدی بالبحرین، فأسلم و حسن إسلامه.^۱

اولین سیره را در اوایل قرن دوم ابن اسحاق و سپس مختصرش را

ابن هشام نوشت

[یوم الإسلام] صفحه ۵۱:

«كما وردت أحاديثٌ صحيحة كثيرة لبيان بعض أخلاقه صلی الله علیه و آله و سلم، و ربّما كانت سيرته في المدينة التي تُعرض لها القرآن و الأحاديث أَوْصَحَ مِنْ سيرته في مكّة، و مع ذلك فلم يُبدأ في تدوين سيرته إلا في أوائل القرن الثاني الهجری حين كتب محمد بن إسحاق تاريخه و اختصره ابن هشام في سيرته و المتبع للسير في العصور المختلفة يتجلّى له أنّها عظمت و كبرت على مرور الزّمان، حتّى كأنّها هرّم مقلوبٌ و كلُّ متأخّرٍ يجتهد في زيادة الأوصاف و الأحداث عن المتقدّم.»^۲

[مدیحه ای در وصف رسول خدا]

چه خوب در وصف خاتم انبیاء سروده است:

ای قمر طلعت و مکی مطلع مدنی مهّد و یمانی برقع

۱- جنگ ۲۳، ص ۵۸.

۲- جنگ ۲۳، ص ۸۲.

شُقَّةُ بَرَقِ تَو بَرَقِ افروز
 لیلۃ القدر ز مویت تاری
 با تو آنان که در جنگ زدند
 گوهرین جام لبّت را خستند
 در دندانت به خون پنهان شد
 گوئیا صیرفی مُلک و مُلک
 لا جرم حُقّه‌ات از ضربت سنگ
 لمعة نور رخت برقع سوز
 وحی منزل ز لبّت گفتاری
 در دندان تو را سنگ زدند
 ساغر دولت خود بشکستند
 رشته لؤلؤ تو مرجان شد
 زد از آن سنگ زرت را به محک
 اهد قومی بیرون داد آهنگ^۱

* * *

ای ختم پیامبران مرسل
 ای خاک تو توتیای بینش
 ای سید بارگاه کونین
 ای صدر نشین عقل و جان هم
 ای شش جهت از تو خیره مانده
 سرخیل تویی و جمله خیلند
 سلطان سریر کایناتی
 ای کنیه و نام تو مؤبد
 حلّوای پسین و ملح اول
 روشن به تو چشم آفرینش
 نسّابه شهر قاب قوسین
 محراب زمین و آسمان هم
 بر هفت فلک جنبیه^۳ رانده
 مقصود تویی همه طفیلند
 شاهنشاه کشور حیاتی
 بوالقاسم و احمد و محمد (ص)^۴

۱- هفت اورنگ جامی، تحت عنوان: «چهره شاهد سخن به زیور خطاب آراستن و مهر ختم بر سعادت از خاتم نبوت خواستن».

۲- جنگ ۵، ص ۹۴.

۳- جنبیه: به تقدیم نون بر باء؛ در لغت نامه دهخدا/ گوید: «نام سلاحی است که آن را «جَمْدَر» گویند، و در هندوستان «کنار» خوانند.» - انتهی؛ و علی هذا بر وزن «تشیّه» است.

۴- دیوان نظامی گنجوی، منتخبی از لیلی و مجنون تحت عنوان: «نعت پیغمبر اکرم».

۵- جنگ ۱، ص ۱۴۰.

از اشعار شیخ صالح حلّی

الوائِبِينَ لِظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مُلْقَى بِلا تَكْفِينِ
 وَ الْقَائِلِينَ لِفَاطِمٍ آذَيْنَا فِي طَوْلِ نَوْحِ دَائِمٍ وَ حَنِينِ
 وَ الْقَاطِعِينَ أَرَاكَةَ كَيْمَا تَقَى بِظُلِّ أَوْرَاقِ لَهَا وَ غُصُونِ
 وَ مُجْمَعِي حَطَبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي لَمْ يَجْتَمِعَ لَوْلَاهُ شَمْلُ الدِّينِ
 وَ الْهَاجِمِينَ عَلَى الْبَتُولِ بَيْتِهَا وَ الْمُسْقِطِينَ لَهَا أَعَزَّ جَنِينِ
 وَ الْقَائِدِينَ إِمَامَهُمْ بِبِنِجَادِهِ وَ الطُّهْرُ تَدْعُوا خَلْفَهُ بِرَيْنِ
 خَلُّوا ابْنَ عَمِّي أَوْ لَأَكْشِفُ فِي الدُّعَا رَأْسِي وَ أَشْكُوا لِلإِلَهِ شُجُونِي
 مَا كَانَ نَاقَةَ صَالِحٍ وَ فَصِيلُهَا بِالْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ إِلا دُونِي
 وَ دَنْتُ إِلَى الْقَبْرِ الشَّرِيفِ بِمُقْلَةٍ عَابِرِي وَ قَلْبِي مُكَمَدٍ مَحْزُونِ
 قَالَتْ وَ أَظْفَارُ الْمُصَابِ بِقَلْبِهَا عَوَّثَاهُ قَلَّ عَلَى الْعُدَاةِ مُعِينِي
 أَبْتَاهُ هَذَا لَسَامِرِيٌّ وَ عِجْلُهُ تُبْعَا وَ مَالُ النَّاسِ عَن هَارُونِ
 أَيُّ الرِّزَايَا أَتَّقَى بِتَجَلُّدِي هُوَ فِي النَّوَائِبِ مُذْ حَيِّتُ قَرِينِي
 فَقَدِي أَبِي أَمْ غَضَبَ بَعْلِي حَقَّهُ أَمْ كَسَرَ ضِلْعِي أَمْ سُقُوطَ جَنِينِ
 أَمْ أَخَذَهُمْ إِرْثِي وَ فَاضِلَ نِحْلَتِي أَمْ جَهْلَهُمْ حَقِّي فَقَدَ عَرَفُونِي
 قَهَرُوا يَتِيمِيكَ الْحُسَيْنَ وَ صِنْوَهُ وَ سَأَلْتُهُمْ حَقِّي وَ قَدَ نَهْرُونِي

[لغت]

• شَجْنٌ، جمع: شُجُونٌ: بِمَعْنَى الْحُزْنِ.

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این اشعار و ترجمه آن به *امام شناسی*، ج ۱۰، ص ۴۰۴ مراجعه شود. (محقق)

● الفَصِيل: وَلَدُ النَّاقَةِ أَوْ الْبَقْرَةِ.

● مُقَلَّةٌ: شَحْمُ الْعَيْنِ.

● أَكْمَدُهُ: [الْغَمُّ]: أَمْرَضَ قَلْبَهُ.

● التَّجَلَّدُ: الصَّبْرُ.^۱

[اشعاری از شافعی در حبّ اهل بیت علیهم السّلام]

از شافعی:

لَوْ شَقَّ قَلْبِي لَيُرَى فِي وَسْطِهِ خَطَّانِ قَدْ خُطَّ بِإِلا كَاتِبِ
السُّرْعُ وَالتَّوْحِيدُ مِنْ جَانِبِ وَحُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ جَانِبِ^۲
از شافعی:

لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ
وَهُمْ سُفْعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَمَوْقِفِي إِذَا مَا بَدَتِ لِلنَّاظِرِينَ خُطُوبُ
شافعی:

لَوْ كَانَ الرَّفْضُ حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي^{۳و۴}

۱- جنگ ۲، ص ۱۱.

۲- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۹۶ به نقل از ینابیع المودّة، طبع نجف اشرف (۱۳۸۴)، ص ۵۶۸
این گونه آورده است:

لَوْ فَتَشَّوْا قَلْبِي لِأَلْفَوَا بِهِ سَطْرَيْنِ قَدْ خُطَّ بِإِلا كَاتِبِ
الْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فِي جَانِبِ وَحُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبِ (محقق)

۳- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۹۰، این بیت را همراه با دو بیت دیگر به نقل از ابن صباغ
مالکی در الفصول المهمّة با کمی اختلاف آورده است. (محقق)

۴- جنگ ۲، ص ۱۷.

قصیده کوثریه آقا سید رضا هندی عرب در مدح رسول الله و أمير المؤمنين
عليهما السلام

۱. اُمْفَلَجٌ ^۱ تُغْرِكُ ^۲ أُمَّ جَوْهَرٍ ^۳	و رَحِيْقٌ رُضَابُكَ ^۴ أُمَّ سَكَّرٍ
۲. قَدْ قَالَ لِتُغْرِكَ صَانِعُهُ	﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾
۳. وَالْخَالُ بِخَدِّكَ أُمَّ مِسْكَ	نَقَطْتَ بِهِ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ
۴. أُمَّ ذَاكَ الْخَالُ بِذَاكَ الْحَدِّ	فَقَيَّتَ ^۵ النَّدَّ عَلَى جَمْرٍ
۵. عَجَبًا مِنْ جَمْرَتِهِ تَذَكُّو ^۶	و بِهَا لَا يَحْتَرِقُ الْعَنْبَرُ
۶. يَا مَنْ تَبْدُو لِي وَفَرْتُهُ ^۷	فِي صُبْحِ حَيَّاهُ ^۸ الْأَرْهَرُ
۷. فَأَجْنُ ^۹ بِهِ فِي اللَّيْلِ إِذَا	يَغْشَى وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ
۸. إِرْحَمِ أَرْقًا ^{۱۰} لَوْ لَمْ تَمْرَضُ	بِنُعَاسٍ ^{۱۱} جُفُونِكَ لَمْ يَسْهَرُ
۹. تَبْيِضُ لِهَجْرِكَ عَيْنَاهُ	حَزْنًا وَ مَدَامُعُهُ تَحْمَرُّ

۱- فَلَجَه: قَسَمَهُ؛ مُفْلَجٌ: قَسَمْتَ شَدَهُ وَ جَدَا شَدَهُ.

۲- تُغْر: دَنْدَانِ هَايِ جَلُو.

۳- جَوْهَر: سَنَگِ هَايِ ذِي قِيَمَتِي كِه اَز اَن مَنفَعَت بَرِنْد وَ دَر پَارِس بِه اَن گَوْهَر وَ جَوَاهِر گَوِيْنْد.

۴- رُضَاب: الرِّيقُ المَرشُوف. رَشَفَه: مَصَّه بِشَفْتِيَه.

۵- قَيَّتِي وَ تَقَّتِي، قُتِيَتِ البِنْت وَ تَفَّتَت: خُدَّت وَ سُرَّت وَ اَمْتَنَعَت مِنَ اللَّعْبِ مَعَ الصَّبِيَان.

۶- النَّدَّ وَ النَّدَّ: العُودُ يُتَبَخَّرُ بِهِ.

۷- ذِكِي يَذْكُو المِسْكَ: اَنْتَشَرَتْ رَائِحَتَه.

۸- الوَفْرَةُ: مَا سَالَ مِنَ الشَّعْرِ عَلَى الْأَدْنِيْن، ج وَفَار.

۹- المُحِيَا: الوَجْه.

۱۰- أَجْنُ اللَّيْلِ: سَتَرَه وَ أَخْفَاه.

۱۱- أَرْق: ذَهَبَ عَنْهُ النُّومُ فِي اللَّيْلِ فَهوَ أَرْق.

۱۲- النُّعَاسُ: فَتْرَةٌ فِي الحَوَاسِّ أَوْ مِقَابِرَةُ النُّومِ.

۱۰. يَا لِلْعُشَّاقِ لِمَفْتُونٍ^۱ بِهَوَارِشَاءٍ^۲ أَحْوَى^۳ أَحْمَرُ
 ۱۱. إِنْ يَبْدُ لِيذِي طَرْبٍ غَنَّى أَوْ لَاحَ لِيذِي نُسُكٍ كَبَرُ
 ۱۲. أَمَنْتُ هَوَى بِنُبُوتِهِ وَبِعَيْنِيهِ سِحْرُ يُؤَثِّرُ
 ۱۳. أَصْفَيْتُ الْوُدَّ لِيذِي مَلَلٍ عَاشِي بِقَطِيعَتِهِ كَدَّرُ
 ۱۴. يَا مَنْ قَدْ أَثَرَ هِجْرَانِي وَعَلَى بَلْقِيَاهُ اسْتَأَثَّرُ
 ۱۵. أَقَسَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا أَوْلَتْكَ النَّظْرَةَ مِنْ حُسْنِ الْمَنْظَرُ
 ۱۶. وَبِوَجْهِكَ إِذِ يَحْمَرُّ حَيًّا وَبِوَجْهِهِ مُحِبِّكَ إِذِ يَصْفَرُّ
 ۱۷. وَبِلَوْلُؤِ مَبْسَمِكَ الْمَنْظُومِ وَلَوْلُؤِ دَمْعِي إِذِ يَنْثَرُ
 ۱۸. أَنْ تَتْرَكَ هَذَا الْهَجَرَ فَلَيْسَ يَلِيْقُ بِمِثْلِي أَنْ يَهْجَرَ
 ۱۹. فَاجْلِ الْأَقْدَاحِ بِصَرْفِ الرَّاحِ عَسَى الْأَفْرَاحِ بِهَا تُنَشَّرُ
 ۲۰. وَأَشْغَلْ يُمْنَاكَ بِصَبِّ الْكَأِ سِ وَخَلَّ يُسْرَاكَ لِلْمَزْهَرُ
 ۲۱. فَدَمَّ الْعُنُقُودِ وَلَحْنُ الْعُودِ يُعِيدُ الْخَيْرَ وَيَنْفِي الشَّرُّ
 ۲۲. بَكَّرُ لِلشُّكْرِ قُبَيْلَ الْفَجْرِ فَصَفُو الدَّهْرَ لِمَنْ بَكَّرُ
 ۲۳. هَذَا عَمَلِي فَاسْأَلْكَ سُبُلِي إِنْ كُنْتَ تَقَرُّ عَلَي الْمُنْكَرُ
 ۲۴. فَلَقَدْ أَسْرَفْتُ وَمَا أَسْلَفْتُ لِنَفْسِي مَا فِيهِ أَعْدَرُ
 ۲۵. سَوَدْتُ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي وَوَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَى حَيْدَرُ
 ۲۶. هُوَ كَهْفِي مِنْ نَوْبِ الدُّنْيَا وَشَفِيعِي فِي يَوْمِ الْمَحْشَرُ

۱- المفتون: المجنون.

۲- الرشاء: ولد الطيبة.

۳- أحوى: سواد إلى الخضرة أو حمرة إلى السواد.

۴- خ ل: ووكلت أمري إلى حيدر. (محقق)

٢٧. قَد تَّمَّتْ لِي بَوْلَايَتَهُ
 ٢٨. لِأَصِيبَ بِهَا الْحِظَّ الْأَوْفَى
 ٢٩. بِالْحِفْظِ مِنَ النَّارِ الْكُبْرَى
 ٣٠. هَلْ يَمْنَعُنِي وَهُوَ السَّاقِي
 ٣١. أَمْ يَطْرُدُنِي عَنِ مَائِدَةٍ
 ٣٢. يَا مَنْ قَدْ أَنْكَرَ مِنْ آيَاتِ
 ٣٣. إِنْ كُنْتَ لِحُجْلِكَ بِالْأَيَّامِ
 ٣٤. فَاسْأَلْ بَدْرًا وَاسْأَلْ أَحَدًا
 ٣٥. مَنْ دَبَّرَ فِيهَا الْأَمْرَ وَمَنْ
 ٣٦. مَنْ هَدَّ حُصُونَ الشَّرِكِ وَمَنْ
 ٣٧. مَنْ قَدَّمَهُ طُهُهُ وَعَلَى
 ٣٨. قَاسُوكَ أَبَا حَسَنِ بِسِوَاكَ
 ٣٩. أَنَّى سَاوُوكَ بِمَنْ نَاوُوكَ
 ٤٠. مَنْ غَيْرُكَ مَنْ يُدْعَى لِلْحَرْبِ
 ٤١. أَفْعَالُ الْحَيْرِ إِذَا انْتَشَرَتْ
 ٤٢. وَإِذَا ذُكِرَ الْمَعْرُوفُ فَمَا
 ٤٣. أَحْيَيْتَ الدِّينَ بِأَبْيَضٍ قَدْ
 ٤٤. قُطِبًا لِلْحَرْبِ يُدِيرُ الضَّرْبَ
 ٤٥. فَاصْدَعْ بِالْأَمْرِ فَنَاصِرُكَ التَّبَارُ^١
- نَعَمْ جَمَّتْ عَنْ أَنْ تُشَكَّرَ
 وَأَخْصَصَ بِالسَّهْمِ الْأَوْفَرَ
 وَالْأَمْنِ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرَ
 أَنْ أَشْرَبَ مِنْ حَوْضِ الْكَوْثَرِ
 وَضَعْتَ لِلْقَانِعِ وَالْمُعْتَرِّ
 أَبَا حَسَنِ مَا لَا يُنْكَرُ
 جَحَدْتَ مَقَامَ أَبِي شُبَيْرٍ
 وَسَلِّ الْأَحْزَابَ وَسَلِّ خَيْبَرَ
 أَرْدَى الْأَبْطَالَ وَمَنْ دَمَّرَ
 شَادَ الْإِسْلَامَ وَمَنْ عَمَّرَ
 أَهْلَ الْإِيْمَانِ لَهُ أَمْرُ
 وَهَلْ بِالطُّودِ يُقَاسُ الدَّرُّ
 وَهَلْ سَاوُوا نَعْلَى قَنْبَرٍ
 وَلِلْمِحْرَابِ وَلِلْمَنْبَرِ
 فِي النَّاسِ فَأَنْتَ لَهَا مَصْدَرُ
 لِسِوَاكَ بِهِ شَيْءٌ يُذَكَّرُ
 أَوْدَعْتَ بِهِ الْمَوْتَ الْأَحْمَرُ
 وَيَجْلُوا الْكَرْبَ بِيَوْمِ الْكَرِّ
 الْبِتَّارُ^٢ وَشَانِيكَ الْأَبْتَرُ

١- تَبَرَهُ: أَهْلَكَهُ؛ التَّبَارُ: هَلَكَ كَنَدَهُ.

٢- بَتْرَةٌ: قَطْعُهُ؛ الْبِتَّارُ: قَطَعَ كَنَدَهُ.

۴۶. لَوْلَمْ تُؤْمَرْ بِالصَّبْرِ وَ كَظْمِ
 ۴۷. مَا نَالَ الْأَمْرَ أَخْوَاتِيمِ
 ۴۸. لَكِنَّ أَعْرَاضَ الْعَاجِلِ مَا
 ۴۹. أَنْتَ الْمُهْتَمُّ بِحِفْظِ الدِّينِ
 ۵۰. أَفْعَالُكَ مَا كَانَتْ فِيهَا
 ۵۱. حُجَجًا أَلْزَمَتْ بِهَا الْخُصَمَاءَ
 ۵۲. آيَاتُ جَلَالِكَ لَا تُحْصَى
 ۵۳. مَنْ طَوَّلَ فِيكَ مَدَائِحَهُ
 ۵۴. فاقْبَلْ يَا كَعْبَةَ آمَالِي
 الْغَيْظِ وَ لَيْتَكَ لَمْ تُؤْمَرْ
 وَ لَا تَتَنَاوَلَهُ مِنْهُ حَبْتًا
 عَلَقْتَ بِرِدَائِكَ يَا جَوْهَرَ
 وَ غَيْرِكَ بِالدُّنْيَا تَغْتَرَّ
 إِلَّا ذِكْرِي لِمَنْ أَدَّكَرُ
 وَ تَبْصِرَةً لِمَنْ اسْتَبَصَّرُ
 وَ صِفَاتُ كَمَالِكَ لَا تُحْصَرُ
 عَنْ أَدْنَى وَاجِبِهَا قَصْرُ
 مِنْ هَدْيِ مَدِيحِي مَا اسْتَيْسَرَ

این قصیده شیوا را از روی نسخه جناب آیه الله آقای حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - در اینجا استنساخ نمودم و ترجمه کردم تا بعضی از دوستان فارسی زبان از آن بهره مند گردند.

۱. این دندان‌های پیشین توست که جدا جدا شده و به طور منظم قسمت شده است یا آنکه گوهری است نهاده شده؟! و این آب دهان مکیده شده تو، شراب پاک و خالص است و یا آنکه شکر شیرین است؟!

۲. در وصف دندان‌های پیشین تو، آفریدگارش آن را چشمه کوثر خواند؛ و آیه ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ نازل فرمود.

۳. و اینکه بر روی گونه تو در روی چهره توست، خالی است که گذاشته شده و یا آنکه مشکی است که با آن گل سرخ را نقطه گذاری کرده‌ای؟!

۴. یا آنکه آن خال بر روی آن گونه، تو گویی عودی است که در مجمره آتش نهاده‌ای؟!

۱-خ ل: مَا أَلَّ الْأَمْرُ إِلَى التَّحْكِيمِ وَ زَايَلٌ مَوْقِفَهُ الْأَشْتَرُ

۵. در شگفتم که چگونه از آن مجمره آتش پیوسته لهب و شعله از جمره و سرخی‌های آتشش ساطع است؛ ولی مع ذلک آن قطعه عطر عبری که در آن نهاده شده است محترق نمی‌شود و گداخته نمی‌گردد؟
۶. ای آن کسی که با گیسوان آویخته شده از دو سوی بناگوش در اطراف سیمای درخشان و چهره تابناک که همچون سپیده صبح نورانی است، بر من ظاهر و آشکار شد.
۷. پس به سبب آن گیسوان است که شب تار که جهان را می‌پوشاند من مختفی می‌شوم، و با آن چهره رخشان است که سپیده صبح که نقاب از رخ پرده بر می‌دارد نمایان می‌گردد.
۸. ترحم آور بر مریضی که از چشمان خمارآلوده تو، شب را تا به صبح بیدار مانده است؛ و اگر هر آینه آن چشمان فتان و جادوی تو نبود هر آینه مریض نمی‌شد.
۹. از غصه و اندوهی که از هجران تو بر او وارد شده است، دو چشمانش نابینا و سفید رنگ؛ و مجاری اشک در آن چشمان، قرمز رنگ شده است.
۱۰. ای جماعت عاشقان بیابید و بفریاد این من مجنون و دیوانه برسید، که در عشق بچه آهوی قرمز رنگی که قرمزی آن به سیاهی می‌زند، گرفتار آمده است.
۱۱. (که از فرط حسن و جمال) اگر برای شخصی که مشغول طرب است ظاهر شود، به رقص در آید و آواز سر دهد؛ و اگر برای شخصی که مشغول به عبادت و توجه به خداست نمایان گردد، صدای الله اکبرش بلند شود.
۱۲. من از روی فرط محبت و عشق به او به نبوت او ایمان آوردم؛ در حالتی که سحر و جادوی قوی و برگزیده از دو چشم او ظاهر بود.
۱۳. من مراتب محبت و عشق خود را برای کسی که در او حال ضجرت و ملامت پدیدار شده است، پاک و خالص گردانیده‌ام. او عیش مرا به فراق و بریدن از ما، تیره و مکدر ساخت.
۱۴. ای کسی که هجران و دوری مرا از خودش در نظر گرفته و اختیار کرده

- است و در ملاقات و زیارتش غیر مرا بر من برگزیده و انتخاب نموده است.
۱۵. سوگند یاد می‌کنم بر تو به آن زیبایی رخسار و حسن منظری که به تو هیئت زیبا و چشم انداز نیکو داده است.
۱۶. و سوگند به چهره و سیمای تو در آن زمانی که از شرم و حیا سرخ می‌شد، و به چهره و سیمای دوست تو در آن زمانی که زرد می‌شد.
۱۷. و سوگند به لؤلؤ دندان پیشین تو که به یک رشته درآمده، و به لؤلؤ اشک سرازیر من در آن زمانی که بر چهره‌ام می‌ریزد و پخش می‌شود.
۱۸. اینکه دست از این اعراض و دوری باز داری! و این هجران را ترک کنی! زیرا که سزاوار همچو منی نیست که مهجور گردد.
۱۹. پس قدح‌ها را برای نوشیدن شراب به گردش درآور؛ که امید است با این قدح‌ها سرور و شادمانی پخش شود و انتشار یابد.
۲۰. دست راست خود را برای ریختن شراب در کاسه نگاهدار، و دست چپ خود را برای نواختن عود و به صدا درآوردن تار، به کار انداز!
۲۱. زیرا که خون سرخ خوشه انگور و صدای دلنواز عود، خیر و خوبی می‌آورد و شرّ و بدی را می‌برد.
۲۲. قدری قبل از طلوع صبح صادق برای مستی برخیز و بر مستی بشتاب! زیرا که زمان پاک و صافی و خالص روزگار برای کسی است که در این امر شتاب ورزد و سرعت کند.
۲۳. این است عمل من، پس تو هم اگر از کسانی هستی که در کارهای منکر ثابت قدم می‌باشی، از همین راه‌هایی که من رفته‌ام برو، و در این مسالک گام بردار!
۲۴. پس حقاً من در کارهای خود زیاده‌روی و اسراف کرده‌ام، و برای خود چیزی پیش نفرستاده‌ام که در آن برای من مایه عذری باشد.
۲۵. من نامه اعمال خود را سیاه کردم، و امر خود را به حیدر سپرده‌ام.
۲۶. اوست پناهگاه من در نوائب و مصائب دنیا؛ و اوست شفیع من در روز

رستاخیز.

۲۷. در پرتو ولایت او نعمت‌های فراوانی به من ارزانی شده است، که از شکر و سپاس برتر است.

۲۸. برای آنکه در اثر آن نعمت‌های ولّائی، من به نصیب فراوان‌تر برسم و به سهمیه بیشتر اختصاص یابم.

۲۹. در مصونیت از بزرگ‌ترین آتش‌های قیامت، و امان از بزرگ‌ترین فزع و دهشت روز باز پسین.

۳۰. آیا می‌شود او مرا از آشامیدن آب حوض کوثر منع کند، در حالی که خود او ساقی کوثر است؟!

۳۱. آیا می‌شود او مرا از سفره‌ای که برای هر مسکین سائل متذلل و برای هر مسکین غیر سائل گسترده شده است، جلوگیری نماید و مرا دور سازد؟!

۳۲. ای کسی که تو درباره ابوالحسن انکار آیات و شواهدی را می‌نمایی، که ابدأ قابل انکار نیست!

۳۳. اگر تو از روی جهل به تاریخ وقایع و حوادث روزگار، مقام اَبوشبّر (علی بن ابی طالب) را انکار می‌کنی.

۳۴. پس درباره مقام و منزلت او از بدر سؤال کن! و از احد سؤال کن و از احزاب پپرس و از خیبر پپرس!

۳۵. چه کسی در این وقایع و جنگ‌ها تدبیر امور را نمود؟ و چه کسی شجاعان روزگار را به زمین انداخت؟ و چه کسی آنان را هلاک نموده و به دیار عدم و نیستی فرستاد؟

۳۶. چه کسی قلعه‌های مستحکم شرک و کفر را واژگون ساخته و فرو ریخت؟ و چه کسی کاخ اسلام را مُشید و بلند و رفیع نمود؟ و چه کسی اسلام را آباد کرد و حیات بخشید؟

۳۷. چه کسی او را رسول الله (طه) بر همه مردم مقدم داشت؟ و او را بر

جميع اهل ایمان امیر و سید و سالار نمود؟

۳۸. ای ابوالحسن، تو را با غیر تو مقایسه کردند؛ مگر می شود کوه را با ذره

مقایسه کرد؟!

۳۹. چگونه تو را با کسانی که با تو دشمنی کردند و در مقابل تو قرار گرفتند،

مساوی و برابر شمردند؟! و آیا ایشان چنان منزلتی دارند که با دو لنگه نعل قنبر

غلام تو برابر شوند؟!

۴۰. چه کسی غیر از تو بود که هم برای جنگ و محاربه، و هم برای عبادت

و محراب، و هم برای منبر و خطابه خوانده شود و برگزیده گردد؟!

۴۱. چون تمام کارهای معروف و شایسته در میان مردم انتشار یابد، از تو

سرچشمه گرفته است، و مصدر و مؤلّد آن تو بودی!

۴۲. و چون تمام کارهای نیکو و پسندیده را نام ببرند، همه اش برای توست!

و برای غیر تو چیز قابل ذکری نیست!

۴۳. دین خدا را زنده کردی با شمشیر برآنی که مرگ سرخ را در آن به

ودیعت نهفته بودی!

۴۴. شمشیر تو قطب مدار جنگ بود، که برای زدن و بریدن و جدا کردن

پیوسته در دوران و گردش بود؛ و در روز حمله، غصّه و اندوه را می زدود.

۴۵. پس با صدای بلند اعلان به امر خود کن! چون یاری کننده تو اینک

هلاک کننده و برنده و کوبنده و قطع کننده است؛ و مذمت کننده تو مقطوع الذنب و

دم بریده است.

۴۶ و ۴۷. چنانچه تو مأمور به صبر و شکیبایی و فرو نشانیدن خشم و غضب

نبودی - و ای کاش که مأمور نبودی به امر ولایت بر مردم و خلافت - أخوتیم

(أبوبکر) نائل نمی شد، و سپس حَبَّتْ (عمر) به ولایت از ناحیه أبوبکر نمی رسید.^۱

۱- خ ل: پس مال و بازگشت امر به تحکیم حکمین منتهی نمی شد؛ و مالک اشتر از موقف خود ←

۴۸. و لیکن أعراض و طواری این دنیای عاجل به ردای تو نچسبید و تعلق نگرفت، ای جوهر عالم وجود!
۴۹. تو یگانه فردی بودی که برای دین خدا اهتمام نمودی؛ و غیر تو به دنیا مغرور شد!
۵۰. هیچ‌یک از افعال و کردار تو نیست مگر آنکه برای افراد متذکر و حق‌جو، موجب تذکر و یادآوری شود!
۵۱. آن افعال، حجت‌هایی است که با آن دشمنان را ملزم کرده‌ای؛ و موجب بیداری و هشیاری است برای کسانی که مستبصر باشند.
۵۲. نشانه‌های جلال و آیات عظمت تو به شمارش در نمی‌آید! و صفات کمال تو نیز قابل شمردن نیست!
۵۳. کسی که درباره تو مدیحه‌های خود را طولانی کند و سخن به درازا کشاند، باز هم از عهده آداء حق کوچک‌ترین مدائح واجب تو کوتاهی کرده است!
۵۴. پس ای کعبه آمال من! بپذیر از مدائح من، این مقدار مختصر و میسوری را که به عنوان قربانی خود به پیشگاه تو هدیه آورده‌ام!
- و لا یخفی: آنکه آقا سید علی نقی طوسی در کتاب خود بنام التحصیل فی آیام التعطیل از صفحه ۳۴۲ تا صفحه ۳۴۴ این قصیده را آورده‌اند.
- أقول: من بعضی از فضلاء را دیده‌ام که می‌گویند تمام این قصیده در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام است و از شعر اول: **أَمُفَلِّجُ ثَغْرُكَ**، خطاب به آن حضرت است؛ ولی این سخن اشتباه است و شواهد کلام ما بسیار است:
- اولاً: همه رسول الله را **مُفَلِّجُ الْأَسْنَانِ** شمرده‌اند.
- ثانیاً: در بیت دوم است: **﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾** که درباره رسول الله است.

ثالثاً: در بیت دوازدهم می‌فرماید: «أَمَنْتُ هَوَىٰ بِنَبْوَتِهِ»، و معلوم است که نبوت از رسول الله بوده است.

رابعاً: در بیت ۱۶ می‌گوید: «وَبِوَجْهِكَ إِذْ يَحْمَرُّ حَيًّا»، و این سرخ شدن رو و چهره را از روی شرم، از حالات رسول الله شمرده‌اند؛ و هو رَجُلٌ حَيٌّ. و همچنین سایر ابیات همه به رسول الله أنسب است.

شاعر درباره رسول الله این قصیده را مرتباً ادامه می‌دهد تا می‌رسد به بیت بیست و پنجم:

۲۵. سَوَدْتُ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي وَوَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَىٰ حَيْدَرٍ
از اینجا تا آخر قصیده همه را در وصف مولی الموالی سروده است؛ و الحقّ
از قصائد نغز و جالب است.

گویند که به واسطه سرودن این قصیده در مسابقاتی که درباره سرودن اشعار درباره امیرالمؤمنین علیه السلام در عراق صورت گرفت، برنده شد و دریافت جایزه و سبق را نمود؛ رحمة الله عليه رحمةً واسعةً.^۱

قصیده غرّای ملاً مهرعلی درباره عشق به خدا؛ و درباره مدح خاتم الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وله أيضاً:

انقضی الأیام و تمّ اللیال	و انتهی الأوقات و ضاق المَجال
روز و شب و سال و مهّم شد ز کف	حیف از آن روز و شب و ماه و سال
جاء ماتی کمجیء السُّموم	مَرَّ حیاتِ کمرور الشَّمال
منکر عشق تو ندانی که کیست؟!	آن که ندانسته یمین از شمال

أَنَسَنِي الْعَشَقُ وَمِنْ نَارِهِ إِحْتَرَقَ الْقَلْبُ وَ ذَابَ الطَّحَالُ
 مَا لَكَ وَالْمَرَهَمَ يَا مُهَجَّتِي؟! أَيْنَ جَرَا حَاتُّكَ وَالْإِنْدِمَالُ
 مَقْصِدُنَا وَصَلُّكَ فِي كُلِّ آن قَبِلْتُنَا وَجْهَكَ فِي كُلِّ حَالُ
 خَابَ مَنِ اسْتَصْحَبَ أَهْلَ الْهَوَى أَفْلَحَ مَنْ مَالَ إِلَى الْإِعْتِزَالُ
 قَدْ أَمِنَ الْمُتَكَلِّمُونَ عَلَيْهِ أَيَّتْهَا النَّفْسُ عَلَيْكَ اتِّكَالُ

آیات فی مدح خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ

لا استعاره‌ای ز جلال محمد است
 إلا کنایه‌ای ز جمال محمد است
 این عین و شین و قاف که عشق است نام آن
 محصول میم و حاصل دال محمد است
 از عقل و روح و لوح و قلم مدعای دوست
 تحریر فضل و شرح کمال محمد است
 روح القدس به زمرة ارواح جبرئیل
 با مصحف از یمین و شمال محمد است
 عمری که اوست باعث ایجاد ماه و سال
 ایام عمر شصت و سه سال محمد است
 اندر مقطعات سُورِ گَرِ مُعَطَّلِي
 تفسیر آن محمد و آل محمد است
 نزد مفسری که بود ز اهل ذوق و حال
 قرآن همه حکایت حال محمد است
 ناری که طور داشت شعاع رخ علی است
 آبی که خضر خورد زلال محمد است

تسبیح سنگریزه و معراج و شَقُّ ماه
 از صد یکی ز سِحْرِ حلالِ مُحَمَّد است
 از بهر واجب آنکه محال است مثل او
 خواهی اگر مثال، مثالِ مُحَمَّد است
 گر نغمه‌ای به گوش خدا آشناستی
 آوازهٔ اذانِ بلالِ مُحَمَّد است
 خوانم چگونه طوطی باغ فصاحتش
 طوطی کجا به حسنِ مقالِ مُحَمَّد است
 حُسنی که داشت یوسف نمونه‌ای
 از حسن بی حدِّ خطِّ و خالِ مُحَمَّد است
 بوی عبیر و نِکْهَتِ مشک و شمیم گل
 از اعتدال و خُلُقِ و خِصالِ مُحَمَّد است
 رفتار آهوی و روش کبک خوش حرام
 پامال قدِّ تازه نهالِ مُحَمَّد است
 هر کس مراد او ز خدا جَنَّت است و حور
 إِلَّا مراد من که وصالِ مُحَمَّد است
 مستی من خمار ندارد که سُکر من
 ز آب حیاتِ غنِج و دلالِ مُحَمَّد است
 آسایش مرا فِدوی نیست در جهان
 و هست منحصر به خیالِ مُحَمَّد است^۱

برگزیده احوالات

حضرت أمير المؤمنين عليه السلام

ولادت حضرت امیرالمؤمنین علیہ الصلّٰة و السّلام

منتہی الآمال، صفحہ ۱۰۳:

«گشته پیدا مثال معنی لفظ خانه زاد خدا ز بیت الله
شده تاریخ سال عام الفیل مبدأ لا إله إلا الله

هنگامی که فاطمه بنت اسد از بیت الله الحرام خارج شد و در دست او نور دیده [اش] علی بود، حضرت ابوطالب دست او را گرفته و به سمت ابطح آمدند و ندا کرد به این اشعار:

يا رَبِّ يا ذا الْعَسَقِ الدَّجِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُبْتَلِجِ الْمُضِيِّ
يَبِّئْ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَقْضِيِّ ما ذا تَرَى فِي اسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

ناگاه مانند ابر چیزی از آسمان فرود آمد، حضرت ابوطالب او را در بر گرفت و با علی به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت، چون صبح شد دید لوح سبزی است و در آن نوشته است:

حُصِّصَتْهَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُتَجَبِّ الرَّضِيِّ
فاسمُه من شامخِ عَلِيٍّ عَلِيٌّ اشْتَقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

حضرت ابوطالب این لوح را در خانه خدا آویزان نموده و این لوح آنجا بود

تا زمان هشام بن عبد الملک، که او آن را پایین آورد و بعد ناپدید شد.^۱ و^۲

[تنها مولود کعبه]

از حاکم نیشابوری نقل است که راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است: «لم یولد فی جوف الکعبه قبل علی و لا بعده مولودٌ سواه، إکراماً له و إجلالاً لمحله». ^۴

[روایتی مفصل از روضه کافی راجع به اهمیت ولایت اهل بیت]

در صفحه ۱۳۸ از روضه کافی روایتی مفصل راجع به اهمیت ولایت اهل بیت نقل می کند.^۵ ^۶

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۴۷ إلى ۳۵۰.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون احوال امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه بنت اسد به امام شناسی، ج ۱، ص ۵۱ إلى ۵۸ مراجعه شود. (محقق)
۳- جنگ ۵، ص ۱۱.

۴- در الغدير، ج ۶، ص ۲۲ می فرماید:

«و حکى الحافظ الكنجدى الشافعى فى الکفاية من طريق ابن النجار عن الحاکم النيسابورى، أنه قال: "ولد أمير المؤمنين علی بن أبى طالب بمكة فى بيت الله الحرام ليلة الجمعة لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب سنة ثلاثين من عام الفيل، و لم یولد قبله و لا بعده مولودٌ فى بيت الله الحرام سواه، إکراماً له بذلك و إجلالاً لمحله فى التعظيم."»

۵- جنگ ۵، ص ۱۷۲.

۶- الکافی، ج ۸، ص ۳۷۹:

«علی بن محمد، عن علی بن العباس، عن علی بن حماد، عن عمرو بن شمر؛ عن جابر، عن أبى جعفر علیه السلام فى قول الله عزوجل: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ قال:

"مَنْ تَوَلَّى الْأَوْصِيَاءَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اتَّبَعَ آثَارَهُمْ فَذَلِكَ يَزِيدُهُ وَ لَايَةً مِنْ مَصَى مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ ⇐"

﴿الْأُولَىٰ، حَتَّىٰ تَصِلَ وَلَا يَتُّهُمَ إِلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ يَقُولُ: أَجْرُ الْمَوَدَّةِ الَّذِي لَمْ أَسْأَلْكُمْ غَيْرَهُ فَهُوَ لَكُمْ تَهْتَدُونَ بِهِ وَتَنْجُونَ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَقَالَ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ أَهْلِ التَّكْذِيبِ وَالْإِنْكَارِ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ يَقُولُ: مُتَكَلِّفًا أَنْ أَسْأَلَكُمْ مَا لَسْتُمْ بِأَهْلِهِ، فَقَالَ الْمُتَنَافِقُونَ عِنْدَ ذَلِكَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَمَا يَكْفَىٰ مُحَمَّدًا أَنْ يَكُونَ قَهْرَنَا عَشْرِينَ سَنَةً، حَتَّىٰ يُرِيدَ أَنْ يُحْمَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيَّ رِقَابِنَا؟! فَقَالُوا: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا وَمَا هُوَ إِلَّا شَيْءٌ يَتَّقُوهُ، يُرِيدُ أَنْ يَرَفَعَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيَّ رِقَابِنَا، وَكَيْفَ قُتِلَ مُحَمَّدٌ أَوْ مَاتَ لَنْزِعَتِهَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ لَا نُعِيدُهَا فِيهِمْ أَبَدًا؛ وَأَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُعَلِّمَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي أَخْفَوْا فِي صُدُورِهِمْ وَأَسْرَوْا بِهِ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَمْ يَقُولُونَ أَفَرَّيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ تُخْتَمِ عَلَيَّ قَلْبُكَ﴾ يَقُولُ: لَوْ شِئْتُ حَبَسْتُ عَنْكَ الْوَحْيَ فَلَمْ تَكَلِّمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِكَ وَلَا بِمَوَدَّتِهِمْ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحْيِي الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾ يَقُولُ: الْحَقُّ لِأَهْلِ بَيْتِكَ الْوَلَايَةُ ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ وَيَقُولُ بِمَا أَلْقَاهُ فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَالظُّلْمِ بَعْدَكَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾؛ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ قَالَ: أُقْسِمُ بِقُبْضِ مُحَمَّدٍ إِذَا قُبِضَ ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ بِتَضْيِئِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ﴾ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ يَقُولُ: مَا يَتَكَلَّمُ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِهِ بِهَوَاهُ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ قَالَ: لَوْ أَنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُعَلِّمَكُمُ الَّذِي أَخْفَيْتُمْ فِي صُدُورِكُمْ مِنْ اسْتِعْجَالِكُمْ بِمَوْتِي لِتُظْلِمُوا أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي، فَكَانَ مِثْلَكُمْ؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كَمِثْلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ﴾ يَقُولُ: أَضَاءَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ كَمَا تُضِيءُ الشَّمْسُ، فَضْرَبَ اللَّهُ مِثْلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الشَّمْسَ، وَمِثْلَ الْوَصِيِّ الْقَمَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ وَقَوْلُهُ: ﴿وَءَايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾؛ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلْمَتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ يَعْنِي: قُبْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَظَهَرَتِ الظُّلْمَةُ فَلَمْ يُبْصِرُوا فَضَلَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

[فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام]

در کتاب موسوعة آل النبی، صفحه ۶۴۶، در احوالات حضرت زینب سلام الله علیها گوید:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرزندی داشتند به نام محمد الأكبر معروف به ابن حنیفه از خوله بنت جعفر الحنیفه، و فرزند دیگری به نام محمد الأوسط از امامه بنت ابوالعاص بن ربیع که مادرش زینب بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، و دیگر فرزندی به نام محمد الأصغر و یحیی از أسماء بنت عمیس الخثعمیه و...»

در همین کتاب صفحه ۶۵۱ گوید:

«و آله و سلم وَصَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اللَّهُ نُورٌ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ يَقُولُ: أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيْتُهُ وَ هُوَ نُورِي الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ مَثَلُ الْمَشْكَاءِ، فِيهَا الْمِصْبَاحُ؛ فَالْمِشْكَاءُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ؛ وَ الْمِصْبَاحُ النُّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ، وَ قَوْلُهُ: ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ يَقُولُ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَقْبِضَكَ فَاجْعَلِ الَّذِي عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِي الزُّجَاجَةِ ﴿كَأَنَّهَا كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ فَأَعْلَمَهُمْ فَضَلَ الْوَصِيِّ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ﴾ فَأَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿لَا شَرِيفَةَ وَلَا غَرَبِيَّةَ﴾ يَقُولُ: لَسْتُمْ بِيَهُودٍ فَتَصَلُّوا قِبَلَ الْمَغْرِبِ، وَ لَا نَصَارَى فَتَصَلُّوا قِبَلَ الْمَشْرِقِ، وَ أَنْتُمْ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَكَادُ زَيْتُنَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ يَقُولُ: مَثَلُ أَوْلَادِكُمُ الَّذِينَ يُولَدُونَ مِنْكُمْ كَمَثَلِ الزَّيْتِ الَّذِي يُعَصَّرُ مِنَ الزَّيْتُونِ ﴿يَكَادُ زَيْتُنَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ يَقُولُ: يَكَادُونَ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِالنُّبُوَّةِ وَ لَوْ لَمْ يُنَزَّلْ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ.»

«حضرت جعفر بن ابی طالب از حبشه وقتی برگشت که تازه مسلمانان خیبر را فتح کرده بودند، فالتزمه الرسول معانقاً و جعل یقبّله بین عینیّه و هو یقول: "ما أدری بأیّهما أشدُّ فرحاً، بقُدوم جعفرٍ أم بفتح خیبر؟"»^۱

[تعداد فرزندان و همسران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام]

[الشّیعة و التّشیع] صفحه ۲۳۴:

«امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام:

و مجموع اولاده ۲۷؛ منهم ۱۴ ذکراً، و الباقی إناثٌ. و کان عنده یومَ استشهاده اثنتان و عشرون؛ منهنّ ۴ زوجات، و ۱۸ أمّهات اولاد.»^۲

راجع به مودّت و حبّ آل محمد از دیوان حمیری

صفحه ۵۲ و ۵۳ مجموعاً ۷ سطر، ابتدای آن:

و لقد عَجِبْتُ لِقائِلِ لی مرّةً عَلامَةً فَهَمُّ من الفهَماءِ

صفحه ۶۶ و ۶۷ مجموعاً ۱۱ سطر و ابتدای آن:

إلی أهل بیتِ أذهبَ الرّجسُ عنهم و صُفُّوا من الأدناس طُرّاً و طُیبُوا

در تعلیقه صفحه ۱۳۳ از دیوان حمیری آورده است:

«فی الباب التاسع و الخمسین من کتاب ینابیع المودّة^۳ نقلاً عن الصواعق

المحرقة صحّ أنّه صلی الله علیه (و آله) و سلّم قال: "إنی تاركٌ فیکم ما إن تمسکتُم به

لن تضلُّوا، کتاب الله و عترتی."

۱- جنگ ۶، ص ۵۰.

۲- جنگ ۲۳، ص ۶۰.

۳- ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۴۳۵.

و ذكر فخرالدين الرازى أنّ اهل بيته صلى الله عليه وآله وسلم يساونونه في خمسة أشياء: في "السلام"، قال: السلام عليك أيها النبي و قال: ﴿سَلِّمْ عَلَيَّ إِلَى يَاسِينَ﴾^١، و في "الصلاة عليه و عليهم في التشهد"، و في "الطهارة"، قال تعالى: ﴿وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾^٢، و في "تحريم الصدقة"، و في "المحبة"، قال تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^٣.

و عن أبي سعيد الخدرى، قال: ﴿وَقَفُوهُمْ إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^٤ عن ولاية عليٍّ، و كان هذا مراد الواحدى (صاحب كتاب أسباب النزول) بقوله ﴿إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ عن ولاية عليٍّ و أهل بيته.

و عنه صلى الله عليه وآله وسلم قال: "استوصوا بأهل بيتي خيرًا، فإنني أخاصمكم عنهم غدًا، و من أكن خصمه أخصمته، و من أخصمته دخل النار." و قال صلى الله عليه وآله وسلم: "من حفظني في أهل بيتي فقد اتخذ عند الله عهدًا." و الحديث في هذا الباب من ينابيع المودة طويل، نكتفى منه بما أوردناه. و در تعليقه صفحه ١٣٤ آورده است از مناقب جلد ٣، صفحه ٢٠٧ و ٢٠٨، بسنده عن أحمد بن حنبل:

«قال: سمعتُ الشافعي يقول: سمعتُ مالك بن أنس يقول: قال أنس بن مالك: "ما كنا نعرف الرجل لغير أبيه إلا ببغض علي بن أبي طالب." و عن أنس في خبر طويل: "كان الرجل من بعد يوم خيبر يحمل ولده على عاتقه،

١- سورة الصافات (٣٧) آيه ١٣٠.

٢- سورة الأحزاب (٣٣) آيه ٣٣.

٣- سورة الشورى (٤٢) آيه ٢٣.

٤- سورة الصافات (٣٧) آيه ٢٤.

ثمّ يقف على طريق عليّ عليه السّلام، فإذا نظر إليه أومى بإصبعه، و قال: يا بُنَيَّ! تُحِبُّ هذا الرَّجُلَ؟ فإن قال: نعم، قبّله و إن قال: لا، خرّق به الأرض و قال له: أَلِحِقْ بِأُمَّكَ!

و عن الهرويّ في الغريبيّن: قال عبادة بن الصّامت: «كنا نسير أولادنا بحبّ عليّ بن أبي طالب، فإذا رأينا أحداً لا يُحِبُّه علمنا أنّه لغير رشدة».

و عن الطّبري في الولاية: عن الأصمعيّ بن نباتة، قال عليّ عليه السّلام: «لا يُحِبُّني ثلاثة: ولدٌ زنا و منافقٌ و رجلٌ حملت به أمّه في بعض حيضها».

و لصاحب بن عبّاد في هذا المعنى و قد أجاد:

بحبّ عليّ تزول الشكوكُ و تصفو النفوس و يزكو النجارُ
فمهما رأيت محبّاله فثمّ العلاء و ثمّ الفخارُ
و مهما رأيت بغضّاله ففى أصله نسبٌ مستعارُ

[راجع به حبّ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام]

در تعلیقه صفحه ١٤١ از دیوان حمیری آمده است:

«في ينابيع المودة، الباب الثاني و الأربعين، نقلاً عن الإصباحة، عن يحيى بن عبد الرحمن الأنصاري قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ و مَمَاتِهِ كُتِبَ لَهُ الْأَمْنُ و الْأَمَانُ.»

و أخرج موفق بن أحمد الخوارزمي عن أنس بن مالك - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

«حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، و بُعْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.»

و أخرج ابن المغازلي عن الزهريّ، قال: سمعت أنس بن مالك يقول: و الله الذي لا إله الا هو! سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول:

”عنوان صحيفه المسلم [المؤمن] حُبُّ عليّ بن أبي طالب.“

و أخرج موفق الخوارزمي عن طاوس عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

”لو اجتمع الناس على حُبِّ عليّ بن أبي طالب لما خلق الله النار.“

و أخرج موفق عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

”يا عليّ! ما مثلك في الناس إلا كمثلي سورة قل هو الله أحد في القرآن، من قرأها مرّة، فكأنها قرأتك القرآن، و من قرأها مرتين، فكأنها قرأتك القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات، فكأنها قرأتك القرآن كلّهُ.“

و كذا: ”أنت يا عليّ! من أحبّك بقلبه فقد أخذ ثلث الإيوان، و من أحبّك بقلبه و لسانه فقد أخذ ثلثي الإيوان، و الذي بعثني بالحق نبياً! لو أحبّك أهل الأرض كما يحبّك أهل السماء لما عذب الله أحداً منهم.“

در تعلیقه صفحه ١٧٠ دیوان حمیری از ذخائر العقبی [صفحه ١٦]:

عن عبدالعزیز بسنده إلى النبیّ صلى الله عليه وآله وسلم قال: ”أنا و أهل بیّتی شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا، فمن تمسك بنا اتخذ إلى ربّه سبيلاً.“

و في صفحة ١٨ عن عليّ رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ”أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة، المكرم لذريّتي و القاضي لهم حوائجهم و الساعي في أمورهم عند اضطرارهم إليه، و المحبّ لهم بقلبه و لسانه.“

ديوان حمیری صفحه ١٩٢:

و إذا الرجال توّسّلوا بوسيلة فوسيلتي حُبّي لآل محمّد
 • راجع به كشته شدن عمرو بن عبدود به دست أميرالمؤمنين عليه السلام و

قضایای غزوه احزاب، در تعلیقه دیوان حمیری صفحه ۱۰۸ مطالبی از کتب معتبره آورده است.

• راجع به تسلیم شدن بنوقریضة به دست امیرالمؤمنین [علیه السلام] و حکم سعد بن معاذ طبق قانون تورات در میان آنها، در صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹، از تعلیقه دیوان حمیری مطالبی آورده است.

• راجع به مواسات امیرالمؤمنین با رسول خدا [علیهما السلام] در اُحد در صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴ از دیوان حمیری مطالب مفیدی است.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در چند جای نهج البلاغه خود را از اهل بیت رسول الله شمرده‌اند

۱. نهج البلاغه ملاً فتح الله،	صفحه ۴۱۰
۲. " " " "	صفحه ۱۷۹
۳. " " " "	صفحه ۲۱۷
۴. " " " "	صفحه ۱۷۴
۵. " " " "	صفحه ۳۶۶
۶. " " " "	صفحه ۵۳۸
۷. " " " "	صفحه ۴۱۶
۸. " " " "	صفحه ۳۸۸
۹. " " " "	صفحه ۴۹۸

از این نامه حضرت استفاده می‌شود که آن حضرت اهل رده را در زمان ابوبکر به اسلام برگردانیده‌اند.^۲

۱- جنگ ۹، ص ۶۲.

۲- تنبيه العافلين و تذكرة العارفين، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۱۰. نهج البلاغه ملا فتح الله، صفحه ۸۴:

در این خطبه می فرماید: که پس از رحلت حضرت رسول الله که خلافت را غصب کردند، برای من هیچ معینی غیر اهل بیت من نبود.^۱

۱۱. نهج البلاغه ملا فتح الله، صفحه ۳۵۴:

در این خطبه نیز حضرت شکایت از قریش نموده که حق آن حضرت را ربودند، و آن حضرت غیر از اهل بیتش یاری نداشت.^{۲، ۳}

[صلوات ملائکه بر رسول خدا و امیرالمؤمنین در هفت سال متوالی]

أسد الغابة، جلد ۴، صفحه ۱۸:

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم:

”لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يُصَلِّ مَعِيَ رَجُلٌ

غَيْرُهُ.“^۴

امیرالمؤمنین أوَّل مَنْ آمَنَ وَ صَلَّى

در الغدير، جلد ۳، از صفحه ۲۱۹ تا صفحه ۲۴۳، مطالبی و احادیثی و اشعاری نغز و دلنشین درباره آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام «أوَّل مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَ أوَّل مَنْ أَسْلَمَ وَ أوَّل مَنْ صَلَّى» آورده است.

۱- همان مصدر، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- همان مصدر، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳- جنگ ۵، ص ۱۷۷.

۴- أسد الغابة، ج ۱، ص ۷۹۰.

۵- جنگ ۹، ص ۱.

١. از جمله آنکه در صفحه ٢٣٧ گوید:

«و قال أبو جعفر الإسكافي المعتزلي المتوفى ٢٤٠ في رسالته: قد روى الناس كافة إفتخار علي عليه السلام بالسبق إلى الإسلام، و أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم استثنى يوم الإثنين و أسلم علي عليه السلام يوم الثلاثاء. و إنه كان يقول: "صليت قبل الناس سبع سنين." و إنه مازال يقول: "أنا أول من أسلم"؛ و يفتخر بذلك و يفتخر له به أولياؤه و مادحوه و شيعته في عصره و بعد وفاته. و الأمر في ذلك أشهر من كل شهر و قد قدمنا منه طرفاً و ما علمنا أحداً من الناس فيما خلا استخف بإسلام علي عليه السلام و لا تهاون به؛ و لا زعم أنه أسلم إسلام حدث غريب و طفل صغير.

و من العجب أن يكون مثل العباس و حمزة ينتظران أبا طالب و فعله ليصدرا عن رأيه، ثم يخالفه علي ابنه لغير رغبة و لا رهبة يؤثر القلة على الكثرة و الذل على العزة من غير علم و لا معرفة بالعاقبة؛ و كيف ينكر الجاحظ و العثماني أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم دعاه إلى الإسلام و كلفه التصديق؟!»

٢. و در صفحه ٢٣٨ گوید:

«و قال الحاكم النيسابوري صاحب المستدرک على الصحيحين في كتاب المعرفة، صفحة ٢٢:

و لا أعلم خلافاً بين أصحاب التواريخ أن علي بن أبي طالب رضی الله عنه أولهم إسلاماً، و إنما اختلفوا في بلوغه.

و قال ابن عبد البر في الاستيعاب [مجلد ٢، صفحة ٤٥٧]:

اتفقوا على أن خديجة أول من آمن بالله و رسوله و صدقه فيما جاء به، ثم علي بعدها.

و قال المقریزی فی الامتاع، صفحة ١٦، ما ملخصه:
 و أما علی بن ابی طالب فلم یُشْرِكْ بِاللَّهِ قَطًّا؛ وَ ذَلِكْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَرَادَ بِهِ الْخَيْرَ،
 فِجَعَلَهُ فِ كِفَالَةِ ابْنِ عَمِّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ؛ فَعِنْدَمَا
 اَتَى رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ الْوَحْيَ، وَ اَخْبَرَ خَدِيْجَةَ وَ صَدَقَّتْ، كَانَتْ
 هِيَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ يُصَلُّونَ مَعَهُ، اِلَى اَنْ قَالَ:
 فَلَمْ يَحْتَجْ عَلِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنْ يُدْعَى، وَ لَا كَانَ مُشْرِكًا حَتَّى يُوْحَدَ، فَيَقَالُ:
 اَسَلَّمَ؛ بَلْ كَانَ عِنْدَمَا اُوْحِيَ اللّٰهُ اِلَى رَسُوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ
 عُمُرُهُ ثَمَانِي سِنِيْنَ؛ وَ قِيْلَ: سَبْعٌ؛ وَ قِيْلَ: اِحْدَى عَشْرَ سَنَةً؛ وَ كَانَ مَعَ رَسُوْلِ
 اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ فِ مَنْزِلِهِ بَيْنَ اَهْلِهِ كَاْحِدِ اَوْلَادِهِ يَتَّبِعُهُ فِ
 جَمِيْعِ اَحْوَالِهِ. - الخ.»
 ٣. و در صفحه ٢٤٠ و ٢٤١ گوید:

«و ما عساني أن أقول و أبو جعفر الإسكافي المعتزلي البعيد عن عالم التشيع يقول:
 أما ما احتج به الجاحظ بإمامة أبي بكر بكونه أول الناس، فلو كان هذا
 احتجاجاً صحيحاً، لاحتج به أبو بكر يوم السقيفة؛ و ما رأيناه صنع ذلك،
 لأنه أخذ بيد عمر و يد أبي عبيدة بن الجراح، و قال للناس: "قد رضيت لكم
 أحد هذين الرجلين: فبايعوا منها من شئت!"
 ولو كان هذا احتجاجاً صحيحاً [لما قال عمر: "كانت بيعة أبي بكر فلتة و قى
 الله شرها." و لو كان احتجاجاً صحيحاً] لادعى واحد من الناس لأبي بكر
 الإمامة في عصره أو بعد عصره بكونه سبق إلى الاسلام؛ و ما عرفنا أحداً
 ادعى له ذلك.

على أن جمهور المحدثين لم يذكروا أن أبابكر أسلم إلا بعد عِدَّة من الرجال،
 منهم: علي بن أبي طالب و جعفر أخوه و زيد بن حارثة و أبودر الغفاري و
 عمرو بن عبسة السلمي و خالد بن سعيد بن العاص و خباب بن الأرت؛ و

إذا تأملنا الروایات الصّحیحة و الأساسید القویة الوثیقة، وجدناها كلّها ناطقةً بأنّ علیاً علیه السلام أوّل من أسلم.^۱

[تصریح رسول خدا به جانشینی امیرالمؤمنین علیهما السلام در اوان بعثت]

راجع به وصیّت به خلافت امیرالمؤمنین در روزی که در اوان بعثت رسول خدا خویشان نزدیک خود را جمع فرمود، و صریحاً به ایشان فرمود که: «هریک از شما در اجابت دعوت من سبقت گیرد وزیر و جانشین و وصی من است.» و علی علیه السلام پیش از همه مبادرت نمود و اسلام را پذیرفت، و پیغمبر ایمان او را پذیرفته و وعده‌های خود را درباره او تقبل نمود، در [شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، صفحه ۵، پاورقی] می‌فرماید:

«در ذیل این حدیث علی علیه السلام می‌فرماید: من که از همه کوچک‌تر بودم عرض کردم: من وزیر تو می‌شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته، فرمود: «این شخص برادر و وصی و جانشین من می‌باشد، باید از او اطاعت نمایید.» مردم می‌خندیدند و به ابی طالب می‌گفتند: تو را امر کرد که از پسر ت اطاعت کنی!» (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳؛ تاریخ ابی‌الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۱۶؛ البدایة و النهایة، جلد ۳، صفحه ۳۹؛ غایة المرام، صفحه ۳۲۰).

[تعیین خلیفه بدون اطلاع اهل بیت علیهم السلام]

در پاورقی صفحه ۸ شیعه در اسلام، علامه طباطبایی می‌فرماید:

«راجع به آنکه خلفای اوّل بدون اطلاع اهل بیت خلیفه معین نمودند و علی و یارانش را در مقابل کاری انجام یافته قرار دادند، به: شرح [نهج البلاغه] ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۵۸ و صفحه ۱۲۳ و صفحه ۱۳۵؛ و [تاریخ] یعقوبی، جلد ۲،

صفحه ۱۰۳؛ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۴۵ الی ۴۶۰ مراجعه شود.
و چون به آنها اعتراض کردند پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود؛ و راجع به این موضوع به تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۱۰۲ [الی] صفحه ۱۰۶؛ تاریخ ابی الفداء، جلد ۱، صفحه ۱۵۶ و ۱۶۶؛ مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۳۰۷ و صفحه ۳۵۳؛ [شرح نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۷ و صفحه ۱۳۴ مراجعه شود.»

در اینکه متخلفین از بیعت با ابوبکر را مخالف با اجتماع مسلمین شمردند، و گروه اقلی که خود را از حکم حق خارج نموده و به عنوان تخلف از جماعت مسلمانان نام می بردند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می کردند، در پاورقی صفحه ۸، علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام می فرماید:

«عمرو بن حریث به سعید بن زید گفت: آیا کسی با بیعت ابی بکر مخالفت کرد؟ پاسخ داد: هیچ کس مخالف نبود جز کسانی که مرتد شده بودند یا نزدیک بود مرتد شوند. (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۴۷)»

أقول: از این مطلب می توان برای مظلومیّت مالک بن نویره [که] به جرم تشیع او را مرتد قلمداد نموده، سر بریدند، استفاده نمود.^۱

[راجع به وصایای رسول خدا در وصایت علی علیهما السلام]

در شیعه در اسلام علامه طباطبایی - مد ظلّه - در پاورقی صفحه ۱۱۷ می فرماید:
«رسول خدا فرمود: "اگر علی را خلیفه و جانشین من قرار دهید - و گمان نمی کنم چنین کاری را انجام دهید - او را راهنمایی با بصیرت خواهید یافت، که شما را به راه راست و ادار می کند!" (حلیة الأولیاء، تألیف ابونعیم، جلد ۱، صفحه ۶۴؛ کفایة الطالب، طبع نجف، صفحه ۶۷)

ابن مردویه می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 «هر کس دوست دارد حیات و مرگش مانند من باشد و ساکن بهشت گردد،
 بعد از من دوستدار علی باشد و به اهل بیت من اقتدا کند؛ زیرا آنها عترت من و از
 گل من آفریده شده اند و علم و فهم من نصیب آنان گشته! پس بدا به حال کسانی که
 فضل آنها را تکذیب نمایند، شفاعتم هرگز شامل حالشان نخواهد شد!» (منتخب
 کنز العمال، که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده، جلد ۵، صفحه ۹۴)»^۱

راجع به حدیث غدیر و اشعار حسان بن ثابت

۱. در صفحه ۲۲۸ از کتاب سلیم بن قیس [الحديث التاسع و الثلاثون] فرماید:
 «سَمِعْتُ أَبَاسِعِيدَ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 دَعَا النَّاسَ بِغَدِيرِ خُمٍّ، فَأَمَرَ بِمَا كَانَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِنَ الشُّوكِ، فَقَامَ،^۲ وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ
 الْخَمِيْسِ؛ ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ وَأَخَذَ بَضِيعِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَفَعَهَا حَتَّى
 نَظَرْتُ إِلَى بِيَاضِ إِبْطِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ:
 «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ
 نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!»

قال أبو سعيد: فلم ينزل [عن المنبر]، حتى نزلت هذه الآية:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.^۳

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اللَّهُ أَكْبَرُ! على إكمال الدين و

۱- جنگ ۹، ص ۶.

۲- خ ل: فقم. مصباح المنير: «قَمَّ الْبَيْتَ قَمًّا: (من باب قتل) كَسَّه.» (محقق).

۳- سوره المائدة (۵) آیه ۳.

إِتْمَامِ النَّعْمَةِ! وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبَوْلَايَةِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي!“
 فقال حسانُ بن ثابت: يا رسولَ الله! ائذِنْ لِي لِأَقُولَ فِي عَلِيٍّ أَيْبَاتًا؟! فقال: ”قُلْ
 عَلِيٌّ بَرَكَةَ اللَّهِ!“ فقال حسانُ: يَا مَشِيخَةَ قَرِيشٍ! اسْمَعُوا قَوْلِي بِشَهَادَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ!

أَلَمْ تَعَلَّمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا	لَدَى دَوْحٍ خُمٍّ حِينَ قَامَ مُنَادِيًا
وَقَدْ جَاءَهُ جَبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ	بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تُكِّ وَأَنْيَا
وَبَلَّغَهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رُبُّهُمْ	وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَحَاذَرْتَ بَاغِيًا
عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنِ إِلَهِهِمْ	رِسَالَتَهُ إِنْ كُنْتَ تَخْشَى الْأَعَادِيَا
فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ	بِيَمْنَى يَدَيْهِ مُعَلِّنَ الصَّوْتِ عَالِيًا
فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ	وَكَانَ لِقَوْلِي حَافِظًا لَيْسَ نَاسِيًا
فَمَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَإِنِّي	بِهِ لَكُمْ دُونَ الْبَرِيَّةِ رَاضِيًا
فِيَارِبِّ مَنْ وَالِيًّا فَوَالِيهِ	وَكَُنْ لِلذِّي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا
وَيَارِبِّ فَاَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِنَاصِرِهِمْ	إِمَامَ الْهُدَى كَالْبَدْرِ يَجْلُو الدِّيَاجِيَا
وَيَارِبِّ فَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَكُنْ لَهُمْ	إِذَا وَقَفُوا يَوْمَ الْحِسَابِ مُكَافِيًا»

۲. در کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۲، صفحه ۳۳، در پاورقی گوید:

«حموینی در فرائد السمطين حديث غدیر و اشعار حسان بن ثابت را نقل

کرده که در بیت آخر گوید:

فقال له: قُمْ! يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا»

۳. در کتاب الغدير، جلد ۱، صفحه ۳۴ اشعار حسان را به نحوی دیگر نقل

کرده و تا صفحه ۴۱ در اطراف آن شرحی داده است.^۱

خطبة أمير المؤمنين درباره مناقب خود و ذکر ده فضیلت از فضائل خود

۱. در صفحه ۲۳۰ از کتاب سلیم بن قیس [الحديث الأربعون] قال:

«سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَشْرُ خِصَالٍ مَا يَسْتَرِنِي بِإِحْدَاهِنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ مَا غَرَبَتْ." فَقِيلَ لَهُ: بَيْنَهَا لَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ:

"قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْأَخُّ، وَ أَنْتَ الْخَلِيلُ، وَ أَنْتَ الْوَصِيُّ، وَ أَنْتَ الْوَزِيرُ، وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ أَعْيَبَهَا. وَ مَنْزَلْتُكَ مِنِّي كَمَنْزَلَتِي مِنْ رَبِّي. وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي أُمَّتِي. وَلِيَّتُكَ وَلِيَّتِي، وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي. وَ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي."

ثم أَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: "يَا مَعْشَرَ الصَّحَابَةِ! وَاللَّهِ! مَا تَقَدَّمْتُ عَلَى أَمْرٍ إِلَّا مَا عَهَدَ إِلَيَّ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَطَوَيْتُ لِمَنْ رَسَخَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي قَلْبِهِ لِيَكُونَ الْإِيْمَانُ أَثْبَتَ فِي قَلْبِهِ مِنْ جَبَلٍ أُحَدِّدُ فِي مَكَانِهِ! وَ مَنْ لَمْ تَصِرْ مَوْدَّتُنَا فِي قَلْبِهِ انْهَاتِ الْإِيْمَانُ فِي قَلْبِهِ كَانِمِيَاثِ الْمِلْحِ فِي الْبَاءِ."

وَاللَّهِ! [ثُمَّ وَاللَّهِ] مَا ذُكِرَ فِي الْعَالَمِينَ ذِكْرٌ أَحَبُّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ مِنِّي! وَ لَا صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ كَصَلَاتِي صَبِيًّا وَ لَمْ أَرَهُنَّ حُلْمًا! وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بَضَعَتْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] تَحْتِي! هِيَ فِي زَمَانِهَا كَمَرِيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فِي زَمَانِهَا! وَ أَقُولُ لَكُمْ الثَّلَاثَةَ: إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا مِنْ مُحَمَّدٍ كَمَا كَانَ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ! وَ أَمَّا أَنَا فَكَمَا كَانَ الْيَدَيْنِ مِنَ الْبَدَنِ! وَ أَمَّا فَاطِمَةُ فَكَمَا كَانَ الْقَلْبَ مِنَ الْجَسَدِ! مَثَلُنَا مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. «

۲. در صفحه ۷۳ از کتاب سلیم بن قیس [الحديث الثاني]، روایت مفصّلی نقل می‌کند راجع به آنکه حضرت رسول الله با امیرالمؤمنین علیهما الصّلاة و السّلام روزی در باغ‌های مدینه می‌رفتند:

«إلى أن قال أمير المؤمنين: "فلما خلا له الطريق اعتنقني، ثم اجهش باكيًا و قال: بأبي الوحيد الشهيد. فقلت: يا رسول الله ما يبكيك؟! فقال: ضغائن في صدور أقوام لا يريدونها لك إلا من بعدى."» - الخ.

۳. در صفحه ۲۴۵ از کتاب سلیم بن قیس [الحديث الخامس و الأربعون] قال: «كانت قريش إذا جلست في مجالسها فرأت رجلاً من أهل البيت قطعت حديثها، فبينما هي جالسة إذ قال رجلٌ منهم: ما مثلٌ محمدٍ في أهل البيت إلا كمثل نخلةٍ نبتت في كُناسةٍ، فبلغ ذلك رسولَ الله، فغضب، ثم خرج فأتى المنبرَ فجلس عليه، حتى اجتمع الناسُ ثم قال: ...» - الخ.

أقول: در ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، صفحه ۱۸۱ از طبرانی روایت کند که حضرت رسول الله فرمودند:

«مَثَلِي وَ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَنَخْلَةٍ تَنبَتُ فِي مَزْبَلَةٍ.»^۱

الرّوايات الواردة في فضل مجالس يُذكر فيها الله و ذكر فضائل عليّ بن

أبي طالب و الأئمّة عليهم السّلام

[مستدرک الوسائل، طبع سنگی، جلد ۲] صفحه ۴۰۴:

«دعائم الإسلام: عن أبي جعفر محمد بن عليّ عليهما السّلام، إنه أوصى رجلاً

۱- ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۸۰.

۲- جنگ ۹، ص ۹.

من أصحابه أنفذه إلى قومٍ من شيعته فقال له:

”بلِّغْ شيعتنا السلام! و أوصهم بتقوى الله العظيم!“ إلى أن قال: ”و يتلاقوا في بيوتهم! فإن لقاء بعضهم بعضًا حياةً لأمرنا، رَحِمَ اللهُ امرئًا أحميا أمرنا و عمِلَ بأحسنِهِ.“ - الخبر.

شاذان بن جبرئيل القُمِّي في كتاب الفضائل: بالإسناد يرفعه عن أم المؤمنين، أمِّ سَلَمَةَ رضى الله عنها، إنها قالت: سمعتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: ”ما اجتمع قومٌ يذكرون فضلَ عليّ بن أبي طالب عليه السلام إلا هبَّت عليهم ملائكةُ السماء، حتّى تحفَّ بهم، فإذا تفرَّقوا عرجتِ الملائكةُ إلى السماء، فيقول لهم الملائكةُ: إنا نشمُّ من رائحتكم ما لا نشمُّه من الملائكة، فلم نر رائحةً أطيَّب منها، فيقولون: كنّا عند قومٍ يذكرون محمّدًا و أهل بيته عليهم السلام، فعلق علينا من ريحهم فتعطرنا، فيقولون: اهبطوا بنا إليهم! فيقولون: تفرّقوا! و مضى كل واحدٍ منهم إلى منزله، فيقولون: اهبطوا بنا! حتّى نتعطر بذلك المكان.“

عِمَادُ الدِّينِ الطَّبْرِيُّ فِي بَشَارَةِ الْمُصْطَفَى: عن عليّ بن الحسين الرّازي، عن الحسين بن محمّد الخُلواني، عن الشّريف المُرْتَضَى عليّ بن الحسين الموسوي، عن أبيه الحسين بن موسى، عن موسى بن محمّد، عن أبيه محمّد بن موسى، عن أبيه موسى بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام، عن جابر بن عبد الله قال: قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

”زَيِّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام!“^١ و^٢

١- مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٣٩٣.

٢- جنگ ٢٤، ص ٢٢٤.

[اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود]

در پاورقی شیعه در اسلام علامه طباطبایی، صفحه ۵ می‌فرماید:
 «اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود، که سلمان و ابوذر و مقداد
 و عمار به این اسم مشهور شدند. (حاضر العالم الاسلامی، جلد ۱، صفحه ۱۸۸).»^۱

«لا و حقّ الذی إذا ذکرتّموه بکیتّم!» قالها خادمّة لا تعرّف الولاية فصارت

بسببها من أهل البيت

«أبو عمرو الكشي في رجاله: عن محمد بن مسعود، عن عبد الله بن محمد، عن
 الحسن بن عليّ الوشاء، عن عليّ بن عقیبة عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام:
 إنّ لنا خادمّة لا تعرّف ما نحن عليه؛ فاذا أذنبت ذنباً و أرادت أن تحلف بيمين، قالت:
 «لا و حقّ الذی إذا ذکرتّموه بکیتّم!» قال: فقال: «رحمکم الله من أهل بیت.»»^۲

روایاتی از ابن عساکر در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. تاریخ ابن عساکر، جلد سوم، از کتاب ترجمه الإمام علی بن ابی طالب
 علیه السلام، در صفحه ۲۸۵ از ابن میثا از پدرش از عاتشه آورده است که:
 «قالت: رأیت النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم التزم علیاً و قبّله و [هو]
 يقول: «بأبي الوحید الشّهد، بأبي الوحید الشّهد.»»^۳

۱- جنگ ۹، ص ۳.

۲- رجال الكشي، ص ۳۴۴، ح ۶۳۶.

۳- جنگ ۲۴، ص ۲۲۵.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۴۹.

۲. و نیز در همین مصدر، صفحه ۱۷۹ با إسناد خود از عثمان بن عثمان آورده است که:

«قال: جاء أناسٌ إلى عليّ بن أبي طالب من الشيعة فقالوا: يا أمير المؤمنين! أنت هو؟ قال: «من أنا؟» قالوا: أنت هو!! قال: «ويلكم من أنا؟» قالوا: أنت ربنا، أنت ربنا!! قال: «إرجعوا!!» فأبوا، فضرب أعناقهم ثم خدًا لهم في الأرض، ثم قال: «يا قنبر! اتتني بحزَم الحطَب فأحرقهم بالنار.» ثم قال:

«لَمَّا رَأَيْتُ الأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَوْقَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَنْبِرًا»^۲

۳. و نیز در همین مصدر، جلد ۲، از صفحه ۳۰۷ تا صفحه ۳۱۱، شش روایت آورده است که در روز طائف، حضرت رسول خدا با امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام نجوی کردند، و چون به واسطه طول این نجوی آثار کراهیت در صورت بعضی از اصحاب (أبوبکر و عمر) ظاهر شد، و چون از رسول خدا درباره علت این مناجات طولانی پرسش کردند، فرمود: «من با علی نجوی نکردم، بلکه خداوند با او نجوی کرد و او را هم راز و هم سر خود گرفت.»

و ما از این شش روایت، یکی را از باب نمونه می آوریم: ابن عساکر با سند متصل خود از جابر آورده است که:

«قال: لَمَّا كان يوم الطائف، ناجى رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم عليًا طويلاً، فلحق أوبكر و عمر فقالا: طالت مناجاتك عليًا يا رسول الله! قال: «ما أناجيه و لكن الله أنتجاه.»^۳»^۴

۱- خدّ في الأرض: جعل فيها حفرةً و شقّها. (محقق)

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۷۵.

۳- انتجى القوم: تساروا الرّجل أي: خصّه بمناجاته، اتّخذة نجياً.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۱۵.

[روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در ذیل تفسیر ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾]

در تفسیر المنار، جلد ۶، صفحه ۴۷۰ در ضمن تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾^۱ آورده است که:

«و من هذا الباب ما ثبت في الصحيحين و السنن من سؤال بعض الناس علياً
المرتضى:

هل خصّهم الرسول بشيء من الوحي أو علم الدين؟ يعني: أهل البيت؛ و قد
ورد في ذلك روايات متعددة بالفاظٍ مختلفةٍ. منها قول أبي جحيفة لعلّي:
هل عندكم شيء من الوحي إلا ما في كتاب الله؟ قال عليّ [عليه السلام]: «لا
والذي فلق الحبة و برأ التسمّة! إلا فهما يعطيه الله رجلاً في القرآن، و ما في هذه
الصّحيفة!»

قال السائل: قلت: و ما في هذه الصّحيفة؟ قال: «العقل و فكاك الأسير و أن
لا يقتل مسلم بكافر؛ و العقل أي دية القتل و فكاك الأسير.»^۲

[رسول خدا بی وضو نام حضرت علی را نمی بردند]

در صفحه آخر کتاب شهاب الثاقب فی ردّ النواصب، نظام العلماء حاج ملا
محمود تبریزی گوید:

«مروى است که جناب رسول خدا به منزل فاطمه زهراء تشریف آوردند، و

۱- سوره المائدة (۵) صدر آیه ۶۷.

۲- جنگ ۱۶، ص ۱۲۲.

فرمودند: ”پسر عمویت کجاست؟“ عرض کردم: چرا اسم پسر عمویم را نبردید؟ فرمود: ”آب بیاور!“ پس حضرت فاطمه آب آورد، آن جناب وضو گرفت. فرمود: ”ای پاره جگر! علی کجاست؟! ای دخترک من! چون بی وضو بودم نخواستم اسم علی را بی وضو به زبان بیاورم.“^۱

[توصیف عدی بن حاتم از کمالات امیرالمؤمنین علیہ السلام]

فی سفینة البحار، مجلد ۲، صفحه ۱۷۰ فی باب عدی:

«فی کتاب المحاسن والمساوی لإبراهیم بن محمد البیهقی، أحد أعلام القرن الثالث و هو کتابُ کتبه فی آیام المقتدر العباسی و یروی عن المدائنی بلفظ حدثنا، و عن ابن السکیت، و عن إبراهیم بن السندی بن شاهک الذی کان عند المأمون فی مقام أبیه السندی عند هارون الرشید؛ و کان من العلماء بأمر الدولة.

قال: و روى أن عدی بن حاتم دخل علی معاویة بن أبی سفیان فقال: یا عدی!

أین الطرقات؟ (یعنی: بنیه، طریفاً و طارفاً و طرفاً).

فقال: قتلوا یوم صفین بین یدی علی بن أبی طالب علیہ السلام.

فقال: ما أنصفتک ابن أبی طالب، إذ قدم بنیک وأخر بنیه!

قال: بل أنا ما أنصفتُ علیاً إذ قُتل وبقیت!

دور از حریم کوی تو شرمنده ماندهام شرمنده ماندهام که چرا زنده ماندهام

قال: صِفْ لی علیاً! فقال: إن رأیت أن تُعفینى. قال: لا أُعفیک.

قال: کان - و الله - بعید المدی وشدید القوی! یقول عدلاً و یحکم فصلاً، تنفجر

[تنفجر] الحکمة من جوانبه، والعلم من نواحیه، یستوحش من الدنيا و زهرتها، و

يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتِهِ، وَكَانَ - وَ اللَّهِ - غَزِيرَ الدَّمْعَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يُجَابِسُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَ يُقَلِّبُ كَفْيَهُ عَلَى مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيرِ، وَ مِنَ الْمَعَاشِ الْحَثِينِ، وَ كَانَ فِيْنَا كَأَحَدِنَا، يُجَيِّنُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَ نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْئَتِهِ، وَ لَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ، فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعَنَ اللَّوْلُؤُ الْمَنْظُومِ، يُعْظِمُ أَهْلَ الدِّينِ، يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظُلْمَهُ، وَ لَا يِيَّاسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ.

فَأَقْسِمُ! لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَقَدْ مَثَلَ فِي مَحْرَابِهِ، وَ أَرَخَى اللَّيْلَ سِرْبَالَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ، وَ دُمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ^١ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ^٢، وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

”يَا دُنْيَا! إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتِ؟ غُرِّيْ غَيْرِي، لَا حَانَ حِينِكَ، قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، فَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ، آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ قَلَّةِ الْأَنْبِيْسِ!“

قال: فَوَكَفَّتْ عَيْنَا مَعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يُنْشَفُهَا بِكُمِّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ! كَانَ كَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟

قال: كَصَبْرِ مَنْ دُبِحَ وَلَدُّهَا فِي حَجْرِهَا، فَهِيَ لَا تَرْقَى [تُرْفًا] دَمْعَتُهَا وَ لَا تَسْكُنُ عِبْرَتُهَا. قال: فَكَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟

قال: وَهَلْ يَتْرُكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أَنْسَاهُ.^٣ - انتهى.^٤

١- تَمَلَّمَل: تَقَلَّبَ عَلَى فِرَاشِهِ مَرَضًا أَوْ عَمًّا؛ الْجَالِسُ تَوَكَّأَ مَرَّةً عَلَى هَذَا الشَّقِّ وَ مَرَّةً عَلَى ذَلِكَ.

٢- السَّلِيم: (ج سَلَمَى) اللَّذِيغِ أَوْ الْجَرِيحِ الْمَشْرُفِ عَلَى الْهَلَاكِ، سَمَّوَهُ بِهِ تَفْأَلًا بِالسَّلَامَةِ.

٣- سَفِينَةُ الْبَحَارِ، ج ٦، ص ١٨٤.

٤- جَنْج ٥، ص ١٣١.

[راجع به تفسير آية نور]

در [ديوان حميرى] صفحه ١٨٩ گوید:

«غَرَسَتْ نَخِيلٌ مِنْ سُلَالَةِ آدَمَ شَرَفًا فَطَابَ بِفَخْرِ طَيْبِ الْمَوْلِدِ
زَيْتُونَةٌ طَلَعَتْ فَلَا شَرْقِيَّةٌ تُلْقَى وَلَا غَرْبِيَّةٌ فِي الْمَحْتَدِ
مَا زَالَ يَشْرُقُ نَوْرُهَا مِنْ زَيْتِهَا فَوْقَ السُّهُولِ وَفَوْقَ صَمِّ الْجَلْمَدِ
وَسِرَاجُهَا الْوَهَّاجُ أَحْمَدُ وَالَّذِي يَهْدِي إِلَى تَهْجِ الطَّرِيقِ الْأَزْهَدِ»
و قال فى التعليقة: «جاء فى كتاب المناقب، المجلد ١، صفحة ٢٨٠، نقلاً عن

كتاب التوحيد عن ابن بابويه بإسناده إلى الباقر عليه السلام فى تفسير قوله تعالى:

﴿كَمْشَكْوَةٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾^١.

قال: "نور: العلم فى صدرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾، الزُّجَاجَةُ: صدرُ عَلِيِّ عَلَّمَ النَّبِيُّ عَلِيًّا فَصَارَ عِلْمُ النَّبِيِّ إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ. ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ﴾: نورُ العلم. ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾: لا يهوديةٌ و لا نصرانيةٌ. ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، قال: يكاد العالمُ من آلِ مُحَمَّدٍ يتكلم بالعلم قبل أن يُسئل. ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾: أى: إمامٌ مؤيِّدٌ بنور العلم و الحكمة فى إثر إمامٍ من آلِ مُحَمَّدٍ و ذلك من لدنِ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَهَؤُلاءِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللهُ خُلَفَاءَهُ فى أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لَا تَحْلُوا الْأَرْضُ فى كُلِّ عَصْرِ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ." - انتهى.

١- سورة النور (٢٤) آية ٣٥.

و قد أورد العلامة الحلّيّ - رضوان الله عليه - في كتابه نهج الحق، هذه الرواية باختلافٍ بسيطٍ في اللفظ و المعنى عن الحسن البصرى، فلم يُنكرها الفضل بن رزبهان في كتابه إبطال الباطل، الذي وضعه للرد على نهج الحق؛ و أوردها العلامة المرحوم الشيخ محمد حسن المظفر في كتابه دلائل الصدق، مجلد ٢، صفحة ٢٠١ و ٢٠٢ مستنداً في إيرادها إلى عدّة مصادر.^١

[كلام أعمش به أبوحنيفة هنگام موت درباره روایت: «أنا قسيم النار»]

أمالي شيخ طوسي، جلد ٢، صفحة ٢٤١ با اسناد متصل خود روایت می کند از حسن بن سعيد نخعی ابن عم شریک:

«قال: حدّثنی شریک بن عبدالله القاضی، قال: حَضَرْتُ الأَعْمَشَ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا، فَبَيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ شُرْمَةَ وَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ أَبُو حَنِيفَةَ، فَسَأَلُوهُ عَنْ حَالِهِ فَذَكَرَ ضَعْفًا شَدِيدًا وَ ذَكَرَ مَا يَتَخَوَّفُ مِنْ خَطِيئَاتِهِ وَ أَدْرَكَتْهُ ذِمَّةٌ [رَنَّةٌ] فَبَكَى، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اتَّقِ اللَّهَ وَ انظُرْ لِنَفْسِكَ! فَإِنَّكَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الآخِرَةِ، وَ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَادِيثَ [بأحاديث] لَوْ رَجَعْتَ عَنْهَا كَانَ خَيْرًا لَكَ.

قال الأعمش: مثل ماذا يا نعمان؟

قال مثل حديث عباية "أنا قسيم النار".

قال: أو لِمِثْلِي تَقُولُ؟! يا يهودي! أقعدوني! سنّدوني! أقعدوني!

حدّثنى - و الذي إليه مصيرى - موسى بن طريف - و لم أر أسدياً كان خيراً منه -

قال: سَمِعْتُ عَبَّيَّةَ بْنَ رَبِيعٍ إِمَامَ الْحَيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

«أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّ دَعِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي خُذِيهِ.»^۱

روایت فوق را مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۸ آورده است.^{۲، ۳}

[قصه دارمیة الحَجَوْنیة با معاویه]

العقد الفريد، جلد ۲، صفحه ۱۱۳:

«قصه دارمیة الحَجَوْنیة مع معاویه»

محصل قصه آنکه معاویه چون حج نمود، در حجون منزل کرد و از دارمیة حجونیة، که زنی بود، سؤال کرد و علت حبّ امیرالمؤمنین و بغض خود را از او پرسید، آن زن مردانه جواب گفت؛ رجوع شود.^{۴، ۵}

۱- الأمالی للطوسی، ص ۶۲۸.

۲- مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۷.

۳- جنگ ۵، ص ۲۳۸.

۴- جنگ ۵، ص ۱۷۸.

۵- امام شناسی، ج ۹، ص ۹۵:

«معاویه چون حج کرد، فرستاد در پی زنی که به او دارمیة حجونیة می گفتند. دارمیة زن سیاه چهره و ضخیمی بود، و از شیعیان علی محسوب می شد.

معاویه به او گفت: حالت چطور است، ای دختر حام؟!

دارمیة گفت: خوب است، و من از قبیله حام نیستم؛ من زنی هستم از بنی کنانة!

معاویه گفت: راست گفتی! آیا می دانی: من تو را برای چه امری طلب کرده‌ام؟!

دارمیة گفت: سبحان الله، من علم غیب ندارم.

معاویه گفت: تو را طلبیده‌ام، تا از تو بپرسم: چرا علی را دوست داری، و مرا دشمن داری؟! و

چرا ولایت علی را داری، و با من سر عداوت و ستیزگی؟!

دارمیة گفت: آیا از پاسخ این سؤال در می گذری؟ معاویه گفت: نه! ⇐

[منع نمودن عمر از آوردن دوات و قلم]

در پاورقی صفحه ۱۱۷ شیعه در اسلام علامه طباطبایی - مد ظلّه - راجع به منع کردن عمر از آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر در مرض موت می فرماید:

«این مطلب از البدایة و النهایة، جلد ۵، صفحه ۲۲۷؛ شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۳۳؛ الکامل فی التاریخ، جلد ۲، صفحه ۲۱۷؛ تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۳۶ نقل شده است.»

و در صفحه ۱۱۸ از پاورقی گوید که:

«عمر از وصیت ابوبکر منع نکرد با آنکه ابوبکر در حال وصیت بی هوش

دارمیه گفت: حالا که تو دست بردار از شنیدن جوابت نیستی، فَإِنِّي أَحْبَبْتُ عَلِيًّا عَلَىٰ عَدْلِهِ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ قَسَمَهُ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَبْغَضْتُكَ عَلَىٰ قِتَالِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ مِنْكَ، وَ طَلَبَكَ مَا لَيْسَ لَكَ، وَ الْوَيْتُ عَلِيًّا عَلَىٰ مَا عَقَدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْوَلَايَةِ يَوْمَ حُمِّ بِمَشْهَدِ مِنْكَ، وَ حُبِّهِ لِلْمَسَاكِينِ، وَ إِعْظَامِهِ لِأَهْلِ الدِّينِ، وَ عَادِيَّتِكَ عَلَىٰ سَفْكِ الدَّمَاءِ، وَ شَقِّكَ الْعَصَا، وَ جَوْرِكَ فِي الْقَضَاءِ، وَ حُكْمِكَ بِأَهْوَى. - الحديث.*

”من علی را دوست دارم به جهت آنکه در میان رعیت به عدالت رفتار می کند، و بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کند؛ و تو را دشمن دارم به جهت آنکه جنگ کردی با کسی که او سزاوارتر است به امر ولایت و حکومت از تو، و طلب کردی چیزی را که حق آن را نداشتی! و من ولایت علی را دارم به جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خم در مرأی و منظر تو، عقد ولایت او را بست؛ و علی را دوست دارم به جهت آنکه مساکین را دوست دارد، و اهل دین را بزرگ می شمارد؛ و تو را دشمن دارم به جهت خون‌هایی که ریخته‌ای! و اجتماع مسلمین را شکستی و گسستی، و در قضاء و حکم ستم روا می داری، و از روی هوای نفس اماره خود حکم می رانی! تا آخر حدیث که دنباله دارد.“

*. الغدير، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹، از زمخشری در ربیع الأبرار، در باب چهل و یکم. و در پاورقی گوید: ”این احتجاج به ألفاظ دیگری در بلاغات النساء، ص ۷۲؛ و عقد الفرید، ج ۱، ص ۱۶۲، [عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵۲]؛ و صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۵۹ آورده شده است.“

شد! (الکامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۹۲؛ شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۵۴).

و گذشته از اینها خلیفه دوم در حدیث ابن عباس می گوید:
 ”من فهمیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد خلافت
 علی را تسجیل کند ولی برای رعایت مصلحت به هم زدم!“
 شرح [نهج البلاغه] ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۳۴ می گوید:
 ”خلافت از آن علی بود، ولی اگر به خلافت می نشست، مردم را به راه حق
 وادار می کرد، و قریش زیر بار آن نمی رفتند؛ از این روی وی را از خلافت کنار
 زدیم!“ (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۲۱۱).

شیعه در اسلام علامه طباطبایی، صفحه ۱۱۹:
 «أبو بکر با کسانی که از دادن زکات امتناع ورزیدند دستور جنگ داد، و
 گفت: ”اگر عقلی را که به پیغمبر خدا می دادند به من ندهند با ایشان می جنگم.“
 پاورقی: البدایة و النهایة، جلد ۶، صفحه ۳۱۱»^۱

[احتجاج ابن عباس به معاویه راجع به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام]

در صفحه ۲۳۶ از کتاب سلیم بن قیس، من جمله احتجاجات ابن عباس به
 معاویه را راجع به حقانیت امیرالمؤمنین، نقل می کند تا آنکه می گوید:
 «یا معاویة! أما علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حين بعث إلى
 مؤتة، أمر عليهم جعفر بن ابی طالب؟! ثم قال: ”إن هلك جعفر، فزيد بن حارثة. فإن
 هلك زيد، فعبدالله بن رواحة.“ و لم يرص لهم أن يختاروا لأنفسهم! أفكان يترك أمته
 لا يبين لهم خليفته فيهم؟! بلى - و الله - ما تركهم في عمياء! ولا شبهة...» - الخ.

[قضایای بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم]

در صفحه ۲۴۹ تا صفحه ۲۵۷ از کتاب سلیم بن قیس، راجع به قضایای وارده بعد از رحلت رسول الله و کشف بیت فاطمه و قضیه فدک مطالبی وارد است. و نیز از صفحه ۲۴ إلى صفحه ۸۹ راجع [به] برگرداندن خلافت از بنی هاشم بعد از رحلت [رسول خدا] و اشعار عباس: «ما كنت أحسب هذا الأمر منحرفاً» - الخ، مطالبی است.^۱

در اینکه ابوبکر و عمر راضی نبودند به هیچ وجه خلافت به

امیرالمؤمنین برسد

در کتاب شیعه در اسلام سبط، در پاورقی صفحه ۴۰، راجع به علت برگردانیدن خلافت از امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

«طبری در تاریخ [خود] جلد ۳، صفحه ۲۸۹، گفتگویی را میان عمر و ابن عباس نقل کرده تا آنکه گوید:

عمر گفت: «یا بن عباس! أتدری ما منع قومکم منکم بعد محمد؟!»

فکرهت أن أجيبه، فقلت: «إن لم أكن أدري فأمر المؤمنین يدري!»

فقال عمر: «كرهوا أن يجمعوا لكم النبوة و الخلافة، فتبجحوا على قومكم ببحاً ببحاً، فاختارت قريش لأنفسها فأصابت و وفقت!»

فقلت: «يا أمير المؤمنين! إن تأذن لي في الكلام و تمطأ عني الغضب، تكلمت.»

فقال: «تكلم يا بن عباس!»

فقلت: «أما قولك يا أمير المؤمنين! اختارت قريش لأنفسها فأصابت و

۱- جنگ ۹، ص ۷.

۲- أقرب الموارد: «ما ط عني يميط: تنحى و بعد؛ لازم و متعد.» (محقق)

وَفَقْتُ؛ فَلَوْ أَنَّ قَرِيشًا اخْتَارَتْ لَأَنْفَسَهَا حَيْثُ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا لَكَانَ الصَّوَابُ بِيَدِهَا غَيْرَ مُرَدُودٍ وَ لَا مَحْسُودٍ...» - الخ. «تمام مطالب در تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۲۸۹ است.

جرجی زیدان در تاریخ التمدن الاسلامی، جلد ۱، صفحه ۵۳ گوید:

«و الظاهر من أقوالِ عُمَرَ و غيره في مواقفَ مختلفةٍ، أنهم رأوا بنی هاشم قد اعتزوا بالنبوة، لأنَّ النبیَّ منهم؛ فلم يستحسنوا أن يضيفوا إليها الخلافة.»

در تاریخ ابن خلدون، جلد ۳، صفحه ۱۷۱ گوید:

«وفیما نقله أهل الآثار: إنَّ عُمَرَ قال يوماً لابن عباس: "إنَّ قومكم (یعنی قریشاً) ما أرادوا أن یجمعوا لكم (یعنی بنی هاشم) النبوة و الخلافة، فتحموا علیهم." و در صفحه ۴۱ در پاورقی گوید:

«ابن عبدربه در عقد الفرید، جلد ۳، صفحه ۷۷ گوید: و قال عبد الله بن عباس: ماشیتُ عُمَرَ بن الخطَّابِ يوماً فقال لی: "یا بن عباس! ما یمنع قومكم منكم و أنتم أهل البيت خاصّة؟!" قلتُ: لا أدری.

قال: "لكننی أدری؛ إنَّكم فضّلتموهم بالنبوة، فقالوا: إنَّ فضّلوا بالخلافة مع النبوة لم یبقوا لنا شیئاً؛ و إنَّ أفضلَ النّصیبین بأیدیكم! بل ما أخالها إلا مجتمعةً لكم و إن نزلت علی رَغم قریش!"

أقول: عمر در بسیاری از موارد می گفت که: قریش زیر بار علی نمی رفتند؛ و یا آنکه به انصار در سقیفه می گفت: هیچ گاه عرب راضی نیست خلافت در شما

۱- أقرب الموارد: «اعتزّ بفلانٍ: عدّ نفسه عزیزاً به؛ و أيضاً اعتزّ بفلانٍ: تشرّف.» (محقّق)

باشد و پیغمبر از قریش باشد!

البته مقصود عمر از قریش در جمله اول، و از عرب در جمله دوم خود اوست! او در بسیاری از موارد از رفیق خودش تعبیر به قریش یا تعبیر به عرب نموده است! و از روی مطالب فوق استفاده می‌شود که روایتی را که ابوبکر از رسول خدا نقل کرده که:

«هیچ‌گاه نبوت و خلافت در یک قوم جمع نمی‌شوند.» این روایت ساختگی خود آنهاست، روی حس عصبیت.

در صفحه ۵۵۲ از غایة المرام، سطر ۳ به بعد:

«ابوبکر به امیرالمؤمنین [علیه السلام] می‌گوید: لقد سمعتُ رسولَ الله يقول بعد هذا: «إنا أهل بیت اصطفانا الله تعالى و اختار لنا الآخرة على الدنيا؛ فإنَّ الله لم یکن یجمع لنا أهل البیت النبوة و الخلافة.»

فقال علیُّ علیه السلام: «هل أحدٌ من أصحاب رسول الله شهد هذا معك؟!»

فقال عمرُ: صدق خلیفةُ رسول الله قد سمعته منه كما قال!

قال: و قال أبو عبیده و سالم مولى حذیفة و معاذ بن جبل: قد سمعنا ذلك من

رسول الله.. الحدیث.^۱

قضیه بریده اسلمی که هنگام غصب خلافت ابوبکر در شام بود، پس از آن به مدینه برگشت و چون ابوبکر را متصدی دید، اعتراض کرد و گفت: «تو همان کسی نبودی که به علی بن ابی طالب به فرمایش پیغمبر با وصف به امیرالمؤمنین سلام کردی...» تا آنکه به او گفتند: خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی‌شود! و بریده این آیه را خواند: ﴿أَمْ تَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ فَقَدْ آتَيْنَا

۱- غایة المرام، ج ۵، ص ۳۱۸.

ءَالَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿۱﴾ بیان شد که: استدلال ابوبکر روز سقیفه علیه انصار به قرابت با رسول خدا بود؛ و این، معنایش اتحاد و وحدت نبوت و خلافت است. به صفحه ۸ از الإمامة و السیاسة مراجعه شود.

[شواهدی از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به تعدی قریش به حق آن حضرت]

شواهدی از کلمات و خطب مولا امیرالمؤمنین، راجع به تعدی قریش و تجاوز آنها به حق حضرت، بعد از رسول الله و رقابت قومی؛ و راجع به تجزیه و تحلیل این حدیث مجعول [ان الله لم یجمع لنا اهل البيت النبوة والخلافة]:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب سلیم بن قیس ادله ای اقامه می فرماید؛ به کتاب سلیم بن قیس، صفحه ۱۱۷ و صفحه ۱۱۹ و صفحه ۱۶۵ مراجعه شود.
۲. در پاورقی صفحه ۴۲، از کتاب شیعه در اسلام سبط، راجع به آنکه خلافت را بعد از رحلت رسول خدا از امیرالمؤمنین علیه السلام به غصب ربودند، از نهج البلاغه شواهدی آورده است. گوید:

«علی علیه السلام در نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۲۴ می فرماید:
”زَرَعُوا الفَجْوَرَ وَ سَقَوْا [سقوه] الغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ، لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ.“

تا آنکه فرماید: ”الآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَّقِلِهِ.“^۲
۳. و در [نهج البلاغه] جلد ۱، صفحه ۳۷ فرماید:

«فَوَ اللهُ! مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْتِرًا عَلَى مَنْذُ قَبْضِ اللهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ

۱-سوره النساء (۴) آیه ۵۴.

۲-نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۳۰.

علیه و آله، حتّی یوم الناس هذا.»^۱

۴. و در جلد ۲، صفحه ۴۸ فرماید:

«حتّی إذا قبض الله رسولَه صلّی الله علیه وآله، رجّع قومٌ علی الأعقاب، و غالتهم السُّبُلُ، و أتكلوا علی الولاّئح، و وصلوا غیر الرّحم، و هجروا السبب الّذی أمروا بمودّته، و نقلوا البناء عن رصّ أساسه فبنّوه فی غیر موضعه. معادن کلّ خطیئة، و أبواب کلّ ضاربٍ فی عمرة، قد ماؤوا فی الحیره و ذهلوا فی السکره، علی سنّة من آل فرعون، من منقطعٍ إلی الدنیا راکنٍ أو مفارقٍ للّذین مباین.»^۲

۵. و در جلد ۲، صفحه ۲۲۷ فرماید:

«اللّهم! إنّی استعیدک علی قریشٍ (و من أعانهم) فإثمهم قد قطعوا رجمی، و اکفؤوا إنائی، و أجمعوا علی منازعتی، حقًا کنتُ أولى به من غیری و قالوا: "ألا إنّ فی الحقّ أن تأخذہ و فی الحقّ أن تمنعه، فاضبر مغمومًا أو متأسفًا!" فنظرتُ فإذا لیس لی رافدٌ و لا ذابٌ و لا مساعدٌ إلاّ أهل بیتی، فضننتُ بهم عن المئیة، فأغضیتُ علی القذی، و جرعتُ ریقی علی الشجاء، و صبرتُ من کظم الغیظ علی أمرٍ من العلقم، و ألمّ لقلبٍ من حرّ الشفّار.»^۳

[وجوه عدم قیام امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم]

در شرح روضه کافی ملاً صالح مازندرانی (ره) در جلد ۱۱، صفحه ۲۸۱، هفت وجه و سبب بیان می کند، در جهت عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام با

۱- همان مصدر، ص ۴۲.

۲- نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۳۶.

۳- همان مصدر، ص ۲۰۲.

۴- جنگ ۹، ص ۱۰.

شمشیر بعد از رحلت رسول خدا؛ و وجه پنجم را عدم تمکّن آن حضرت قرار داده است؛ همچنان که رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] به عبدالله بن ابی که عاشره را قذف کرد، حدّ قذف جاری نمودند؛ و ملاً صالح چنین گوید:

«و أمّا خامساً: فلأنّ العیاض شارحٌ مُسلمٍ نقلٌ فی حدیث الإفک عن بعض علمائکم: أنّ النبیّ صلی الله علیه و آله إنّما لم یجدّ عبدَ الله بن أبی، رأسَ المنافقین بالافتراء علی زوجته عائشة؛ لأنّه كانت له منعةٌ منه، و یحسّی من إقامته افتراقَ الكلمة و ظهورَ الفتنة.

فإذا جاز للنبیّ صلی الله علیه و آله و سلم ترک الحدّ لخوف الفتنة مع كثرة أعوانه و أنصاره، فقد جاز لعلی علیه السلام ترک المحاربة و المقاتلة مع عدم المعاون لمثل ذلك.»^۱

[علت عدم قیام امیرالمؤمنین بعد از رحلت رسول خدا]

۱. در نهج البلاغه ملاً فتح الله، صفحه ۸۴، حضرت می فرماید:

«علت عدم قیام من بر علیه ابوبکر آن بود که غیر از اهل بیت هیچ معینی نداشتم.»^۲

۲. خطبه دیگری است در نهج البلاغه، صفحه ۲۴۳ و صفحه ۹۰ در ذم خوارج که دلالت دارد در صورت عدم تمکّن از تشکیل حکومت عدل انسان نباید اختلال کند و خروج از تحت حکومت جور در این صورت غلط است.

۳. در غایة المرام، صفحه ۵۵۰ ضمن روایت مفصّلی که از سلیم بن قیس نقل می کند، می گوید که:

۱- جنگ ۱۴، ص ۵۶.

۲- تنبیه العافلین و تذکرة العارفین، ج ۱، ص ۱۹۸.

«رسول خدا در مرض موت فرمودند: ... ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

”يا أخی! إِنَّكَ سَتَلْقَى بَعْدِي مِنْ قَرِيشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَظَلْمِهِمْ لَكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا عَلَيْهِمْ فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بِمَنْ وَافَقَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَكُفَّ يَدَكَ وَلَا تُتَلِّقْ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ! فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَكَأَدُوا يُقْتُلُونَنِي.“

۴. در غایة المرام، صفحه ۵۶۸، در این موضوع از طریق عامه، ۱۲ حدیث؛^۱ و در صفحه ۵۷۰ از طریق خاصه، ۱۰ حدیث آورده است.^۲

۵. در جلد ۲۰ از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید (۲۰ جلدی)، صفحه ۳۲۶، ضمن حکم منسوبه به امیرالمؤمنین علیه السلام، در تحت شماره ۷۳۶ می گوید که: «از جمله کلمات آن حضرت است: قال لی رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ”إِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ فَاصْنَعْ مَا أَمَرْتُكَ! وَإِلَّا فَالْصَبْرُ كُلُّكَ بِالْأَرْضِ! فَلَمَّا تَفَرَّقُوا عَنِّي جَرَرْتُ عَلَى الْمَكْرُوهِ ذَيْلِي، وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى جَفْنِي، وَأَلْصَقْتُ بِالْأَرْضِ كُلُّكَلِي.“ (كلكل: الصدر أو ما بين الترقوتين، من الفرس ما بين حزمه إلى ما مس الأرض منه، إذا ربض؛ ج كلاكل) با آن قوم کارزار کن! و الا اگر یار کافی پیدا نمودی، با آنها قتال مکن.»^۳

[نجوای امیرالمؤمنین با رسول خدا هنگام دفن حضرت زهرا]

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ، النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ

۱- غایة المرام، ج ۵، ص ۳۱۴.

۲- غایة المرام، ج ۶، ص ۲۴.

۳- جنگ ۹، ص ۳۸.

اللَّحَاقِ بِكَ، قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَنِ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَرَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي! إِلَّا أَنْ لِي فِي
التَّأْسَى بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ؛ فَلَقَدْ وَسَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ
فَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي نَفْسُكَ! ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾!

فَلَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ! أَمَا حُزْنِي فَسَرَمَدٌ، وَأَمَا لَيْلِي
فَمُسَهَّدٌ، إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُتَقِيمٌ؛ وَسَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ
عَلَى هَضْمِهَا، فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْرِهَا الْحَالَ؛ هَذَا وَكَمْ يَطُلُّ الْعَهْدُ وَكَمْ يَخُلُّ مِنْكَ
الذِّكْرُ!

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٍ لَا قَالٍ وَلَا سَائِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَاحِ عَنْ مَلَائِكَةٍ، وَإِنْ
أَقُمَ فَلَاحِ عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِهَا وَعَدَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. ^{٣٥٢}

خطبة شقشقيه أمير المؤمنين عليه السلام

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّقْشِقِيَّةِ:

«أَمَا وَاللَّهِ! لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ
مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ، فَسَدَلْتُ دَوْمًا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا
كَشْحًا. وَطَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَاءً أَوْ [أَصْبِرَ عَلَيَّ] طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ، يَهْرَمُ
فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ، حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ؛ فَرَأَيْتُ أَنَّ
الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى، فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا. أَرَى تُرَائِي مَهَبًا،
حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ.

١- سورة البقرة (٢) ذيل آية ١٥٦.

٢- نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ١٨٢؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ١٠، ص ٢٦٥.

٣- جنگ ٢، ص ١٢.

(ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعشى:)

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كورِهَا وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ
 فَيَا عَجَبًا! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ، إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ! لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا
 صَرَ عَيْنَهَا، فَصَيَّرَهَا فِي حَوْرَةِ حَشْنَاءَ، يَغْلُظُ كَلَامُهَا وَيَحْشُنُ مَسْهَا وَيَكْثُرُ الْعِنَارُ فِيهَا وَ
 الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا. فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَفَحَّمَ.
 فَمُنَى النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ! - بِخَبِطٍ وَشِاسٍ وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ. فَصَبَّرْتُ عَلَى طَوْلِ
 الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمُحَنَّةِ، حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ.
 فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ
 إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا.

فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِغْنِهِ، وَ مَالَ الْأَخْرُ لَصِغْرِهِ مَعَ هَيْنٍ وَ هَيْنٍ، إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ
 الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ
 الْإِبِلِ، نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتَلُهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.
 فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الصَّبِيعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى
 لَقَدْتُ وَطِيعَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِظْفَانِي، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا مَهَضْتُ بِالْأَمْرِ
 نَكَّتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ؛ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ:
 ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.^١
 بَلَى، وَ اللَّهُ! لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا، وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا!
 أَمَا! وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ
 النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارَّوْا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ،

لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ!»

قالوا: وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاوَلَهُ كِتَابًا، [قِيلَ: إِنَّ فِيهِ مَسَائِلَ كَانَ يُرِيدُ الْإِجَابَةَ عَنْهَا] فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ، [فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَائَتِهِ] قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَوْ أَطَّرَدْتَ خُطْبَتَكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ! فَقَالَ: "هِيَاهُتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ، ثُمَّ قَرَّتْ."

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَ اللَّهُ! مَا أَسَفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفِي عَلَى هَذَا الْكَلَامِ، أَلَّا يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ!

[لغت:]

• رَقِيًّا - رَقِيًّا: صَعِدَ. • طَوَى الثَّوبَ: ضَدَّ نَشْرَهُ. • الْكَشْحُ: مَا بَيْنَ الشَّرَّةِ وَ وَسَطِ الظُّهْرِ. طَوَى كَشْحًا: أَعْرَضَ. • رَتَأَ: انْطَلَقَ. • صَالٌ - قَهَرٌ. • الطَّيْحِيَّةُ: الظَّلْمَةُ. • يَكْدَحُ: يَثْقُلُ. • أَدْلَى: أَلْقَى. • كُوْرٌ: سَرَجُ الدَّابَّةِ أَوْ جِهَازُ النَّاقَةِ. • تَشَطَّرَ: قَسَمَ الشَّطْرَ مِنَ النَّاقَةِ: خِلْفَيْنِ. • حَوْزَةٌ: مَكَانٌ. • كُلاْمُهَا: الْأَرْضُ الْغَلِيظُ. • الْعِثَارُ: السَّقُوطُ. • الصَّعْبَةُ: الْبَعِيرُ الَّذِي لَيْسَ بِذَلُولٍ. • أَشْتَقَّ: أَخَذَ عِنَانَهُ حَتَّى يَلْصِقَ أُذُنَاهُ بِقَادِمِ السَّرَجِ. • خَرَمٌ: ثَقْبٌ. • أَسْلَسَ: أَرْخَى. • تَقَحَّمَ الْفَرَسُ بِرَاكِبِهِ: أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ. • مَنَى يَمْنُو مَنَوًا الرَّجُلُ بِكَذَا: ابْتَلَاهُ وَ اخْتَبَرَهُ. • مَنَى: ابْتَلَى. • الْحَبْطُ: أَيْسَرُ عَلَى غَيْرِ جَادَةٍ. • شَمَسٌ - شُمُوسًا وَ شِمَاسًا الْفَرَسُ: كَانَ لَا يَمَكِّنُ أَحَدًا مِنْ رُكُوبِهِ أَوْ إِسْرَاجِهِ وَ لَا يَكَادُ يَسْتَقِرُّ، فَهُوَ شُمُوسٌ. • أَسَفَّ الطَّائِرُ: دَنَى إِلَى الْأَرْضِ. • صَغَى: مَالَ. • الضَّغْنُ: هُوَ الْحِقْدُ. • نَفَّجَ: فَخَرَ بِهَا لَيْسَ عِنْدَهُ. • حِضْنٌ: مَا بَيْنَ الْإِبْطِ وَ

١- نهج البلاغة (عبد)، ج ١، ص ٣٠؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ١، ص ١٥١.

الکشح. • الثَّیْل: الرَّوْث. • اعتلفت الدَّابَّة: أكلت. • خَضَم: أكل بأقصى أضراسه.
 • إنتکت فتله: انتقض. • كَبَّ: ألقى على وجهه. • العُرف: الشَّعر النَّابت فی رقبة
 الفرس. • ینثالون: یتتابعون مزدحمین. • مَرَّق: خرج من الدِّین. • قَسَطَ: جار. • كِظَه:
 امتلاء البطن. • سَعَب: جوع^۱.

۱- جنگ ۲، ص ۱۳.

۲- امام شناسی، ج ۸، ص ۱۲۶:

«آگاه باشید! که: ابوبکر پسر ابوقحافه، جامه امارت را پوشید و خلعت امامت را در بر کرد، در حالی که به خوبی می دانست نسبت و منزله من برای خلافت، نسبت و منزله قطب آسیاست برای آسیا که مدار گردش آسیا به آن محور است، و در صورت فقدان محور و قطب آن، آسیا جز سنگ گران و بی خاصیت چیزی نیست. علوم و معارف و فیض الهی به تمام امت و افراد بشر در آئین اسلام از فراز کوه و قلّه وجود دانش من، همچون سیل سرازیر می شود، و از بلندی به نشیب می ریزد. و هیچ مرغ و پرنده بلند پروازی نمی تواند در اوج حرکت خود به کهکشان رفیع من برسد، و خود را هم میزان و هم افق من قلمداد کند.

چون ابوبکر را ملبس به لباس خلافت دیدم، جامه خلافت را انداختم، و پهلوی خود را از قبول آن تهی کردم، و در اندیشه و تفکر فرو رفتم که: آیا آماده برای حمله و غلبه بر خصم، با دست بریده و قطع شده گردم، و مطالبه حق خود را که حق جمیع امت اسلام و تمام افراد بشر است، بکنم؟ و یا اینکه شکیبایی را پیشه ساخته و بر ظلمت ابهام و کوری ظلالت صبر کنم؟ آن تاریکی و ظلمتی که بزرگان را پیر، فرسوده و فرتوت می نماید، و خردسلان را سپید موی می کند، و مؤمن را در زندگی توأم با رنج و آلم می اندازد، تا عمرش را سپری کرده، رخت از جهان بر بندد و به ملاقات پروردگارش برسد.

پس چون تأمل کردم به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبایی بر این صورت دوّم عاقلانه تر است. فلذا صبر را پیشه ساختم، در حالی که در چشمم خار خلیده، و در گلویم استخوان گیر کرده بود. من میراث نبوت رسول خدا را که به منصب امامت به من ارث رسیده بود، تاراج شده یافتم. تا اینکه ابوبکر اولّین غاصب خلافت، راه طی شده را به پایان رسانیده و درگذشت، و پس از خود خلافت را به عمر بن خطّاب به عنوان پرداخت رشوه و ادای حق او که در گیرودار سقیفه و به روی کار آوردن او تلاش می کرد، ادا کرد. (در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام به شعر اعشی^۲ ⇐

﴿ شاعر، به عنوان شاهد تمثیل جست: ﴾

”چقدر فرق و تفاوت است میان حالت من در آن روزی که بر سر کوهان شتر در گرمای هوا و تابش آفتاب طی طریق می نمودم، و میان آن روزی که ندیم حیّان، برادر جابر بودم، و غرق در ناز و نعمت بوده و در کمال آسایش می زیستم.“

ای شگفتا! که با وجود آنکه او در زمان حیات خود، فسخ بیعت خود را از مردم می خواست، ”و أقیلونی أقیلونی فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ“* سر می داد، با وصیت خود، گره پیمان خلافت را بعد از مرگ خود برای عمر بست. سوگند که این دو نفر محکم و استوار دو پستان خلافت را بین خود قسمت کرده و هر کدام با قدرتی هر چه تمام تر آنچه توانستند شیر آن را دوشیدند! پس خلافت را در زمین و محلّ سنگلاخ و ناهمواری قرار داد، که سنگ قلوهای آن غلیظ و درشت بود، و دست زدن به آن زبر و خشن، و لغزش و خطایش بسیار، و اعتذار و عذر خواهیش فراوان. فعلی هذا مصاحب و هم برخوردار با این مرد خشن و غلیظ القلب، همانند مرد سوار بر شتر سرکش بود؛ که اگر زمام آن را به طرف خود می کشید تا متعادل کند و تند نرود، بینش پاره می شد؛ و اگر او را آزاد و رها می کرد، چنان تند می رفت که یکباره خود و صاحبش را در مهلکه می انداخت. سوگند به خدا! که مردم در آن هنگام به اعوجاج و انحراف، و سرکشی و عدم تمکین، و تلون و دگرگونی، و حرکت و سیر در غیر راه مستقیم، مبتلا و گرفتار شدند.

آری، من با وجود طول مدت، و شدت محنت و سختی های وارده صبر کردم، تا اینکه او هم راهش را طی کرده و درگذشت، و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که می پنداشت، من هم یکی از آنها هستم.

پس ای خداوند بیا و به فریاد ما برس از این مجالس شورایی که تشکیل می شود! در آن شورایی که دربار من و اولئین آنها ابوبکر شک آوردند و او را برگزیدند؛ و اینک در این شورا مرا نظیر و شبیه این اقران و نظائر (سعد وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحه بن عبید الله) دانستند. ولیکن من برای مصلحت اسلام و مسلمین در همه مراحل در بلندی ها و سرازیرها با ایشان هم آهنگی کردم، و همچون طائر و پرنده ای همین که می خواستند خود را به زمین نزدیک کنند، نزدیک می شدم، و چون به هوا پرواز می کردند، من هم پرواز می کردم.

تا اینکه یکی از آنها (سعد وقاص) از روی حسد و کینه ای که داشت از من اعراض کرد، و دیگری عبدالرحمن به جهت دامادی و خویشاوندی با عثمان به او میل کرد؛ با فلان مرد زشت صفت (طلحه و زبیر). تا اینکه بالأخره سومین از خلفای غاصب (عثمان) به خلافت برخاست، در ﴿

﴿ حالی که از شدت فخریه و مباهات باطل، باد در زیر بغل و شکم خود انداخته، و دو پهلوی خود را از باد پر کرده بود، و همی و غمی جز اداره کردن مجرای خوراک خود از توبره تا موضع تعوط را نداشت، و در میان سرگین و چراگاه خود می خزید.

و با او فرزندان پدرش همدست و همدستان شده، و برای خوردن مال خدا همچون جویدن شتر با دندان‌های آسیا و کرسی خود، علف بهاری را، قیام کردند؛ تا اینکه بالتیجه ریسمان تابیده‌اش باز شد، و کردارش باعث کشته شدنش شد، و پر خوری‌اش او را به رو درانداخت.

و هیچ از عدم پذیرفتن خلافت و امارت مرا نگران و بیمناک نمود، مگر اینکه دیدم تمام طبقات مردم چنان اطراف من جمع شدند و به من روی آوردند، همچون یال‌های کفتار که بر دوشش می‌ریزد، و از هر سو و جانب به من روی آورده، و دسته‌ای پس از دسته دیگر پشت سر هم می‌آمده، و ازدحام می‌کردند، تا جایی که حسن و حسین در زیر دست و پا رفتند، و دو پهلوی من آسیب دید، و مانند گله گوسفند، در اطراف من جمع شدند.

و چون من بیعت آنها را پذیرفته و ولایتشان را قبول کردم، و برای اصلاح امور و حکومت آنها قیام کردم، گروهی از آنها بیعت شکستند، و گروهی از دین خارج شدند، و گروهی راه ظلم و عدوان را در پیش گرفتند. گویا نشنیده بودند کلام خدا را آنجا که می‌فرماید:

”ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه علو و سرکشی و فساد و فتنه‌جویی را نمی‌پیمایند، و دار عاقبت برای پرهیزگاران است.“

آری، سوگند به خدا! که این کلام خدا را شنیده بودند، و علاوه بر شنیدن، حفظ نیز کرده بودند؛ ولیکن دنیا به زینت‌های خود، در چشمان آنها جلوه کرد، و زُخْرُف و زَبْرَج دنیا، ایشان را اعجاب و شگفت درآورد.

سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافت، و گیاه و درختان سر سبز را از آن بیرون آورد! و به آن خداوندی که روح و جان را بیافریده و خلق فرمود! اگر حاضران برای بیعت حضور بهم نمی‌رسانیدند، و حجت خداوند به وجود ناصران و کمک‌کاران تمام نمی‌شد، و اگر خداوند از علماء پیمان نگرفته بود که بر پُرخوری و شکم‌پرستی ظالمان، و بر گرسنگی مظلومان، موافقت ننموده و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان مرکب این ولایت و حکومت را رها کرده، و به کاهل و گردنش می‌انداختم، و با جام اولین آن، آخرش را سیراب می‌نمودم، آن وقت شما می‌یافتید که این دنیا، دنیای شما در نزد من از آب عطسه بینی بز ماده، پست‌تر است.

چنین گفته‌اند که: در این لحظه که خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدین جا رسید، مردی از ﴿

کتاب أمير المؤمنين عليه السلام مع مالك الأشر إلى أهل مصر

«و من کتاب لعلی علیه السلام إلى أهل مصر مع مالك الأشر، لَمَّا و لَاهِ إِمَارَتَهَا:
 "أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ
 مُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ؛
 فَوَاللَّهِ! مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لَا أَنَّهُمْ مُنْخَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ!
 فَمَا رَاعَنِي إِلَّا أَنْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فَلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي [بِيَدِي]، حَتَّى رَأَيْتُ
 رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دِينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

↳ رعایای عراق برخاست و نامه ای را به آن حضرت داد، و حضرت به خواندن آن نامه متوجه شد و به آن نظر می نمود.

ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین! ما در انتظاریم که این خطبه را تا اینجا که بیان کردی، تا به آخرش برسانی و دنباله اش را نیز بیان کنی!
 حضرت فرمود: هیئات! ای پسر عباس! این سخن همانند شَقَشِقَه ای** بود که به واسطه هیجان صدا داده و سپس در جای خود قرار گرفت.

ابن عباس می گوید: سوگند به خدا که من در تمام مدت عمرم بر قطع کلامی تأسّف نخوردم همانند تأسّف من بر قطع کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت خطبه را به آنجا که می خواست برساند نرسانید.»

*. احقاق الحق، ص ۲۲۰.

** شتر در هنگام هیجان چیزی را شبیه به ریه از دهانش خارج می کند که آن را شَقَشِقَه نامند، و بعضی می پندارند که آن، زبان اوست. و در وقت خارج کردن شَقَشِقَه، شتر صدائی می کند که آن را هَدِير نامند، و هَدِير البَعِيرُ یعنی شتر در وقت بیرون کردن شَقَشِقَه صدا کرد. و در عبارت حضرت: تِلْكَ شَقَشِقَةُ هَدَرْتِ نسبت هَدَرْتِ به شَقَشِقَه داده شده است از باب نسبت به آلت مجازاً؛ و در حقیقت تِلْكَ شَقَشِقَةُ هَدَرْتِ البَعِيرُ بها بوده است. ثُمَّ قَرَّتْ یعنی سپس شتر شَقَشِقَه را فرو برد و هیجانش خوابید و شَقَشِقَه در محل خود قرار گرفت.

فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدَمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوَاتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٌ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ؛ فَهَضَمْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ، حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَنَ.

(و منه:) إني - وَ اللهُ! - لو لقيتهم واحداً و هم طلائع الأرض كلها ما باليت و لا استوحشت! و إني من ضلالهم الذي هم فيه و الهدى الذي أنا عليه لعلی بصيرة من نفسي و يقين من ربي! و إني إلى لقاء الله و حسن ثوابه لمنتظر راج! و لكنني آسى أن يلي أمر هذه الأمة سفهاؤها و فجارها، فيتخذوا مال الله ذولاً و عباد الله خولاً، و الصالحين حرباً، و الفاسقين حزباً. فإن منهم الذي قد شرب فيكم الحرام، و جلد حداً في الإسلام، و إن منهم من لم يسلم حتى رخصت له على الإسلام الرضاخ. فلولا ذلك ما أكثرت تأليبكم و تأييبكم و جمعكم و تحريضكم، و لتركتم إذ أبيتم و وئيتم.

ألا ترون إلى أطرافكم قد انتقصت، و إلى أمصاركم قد افتتحت، و إلى ممالككم تزوى، و إلى بلادكم تغزى!؟

انفروا - رجمكم الله - إلى قتال عدوكم، و لا تتأقلوا إلى الأرض، فتفروا بالحسف و تبؤوا بالذل و يكون نصيبكم الأחסس. و إن أخوا الحرب الأرق، و من نام لم ينم عنه. و السلام. ٢

[لغت:]

١- خ ل: إني إلى لقاء الله لُمشتاق و لحسن ثوابه لمنتظر راج.

٢- نهج البلاغة، ج ٣، ص ١١٨؛ بحار الأنوار، ج ٣٣، ص ٥٩٦، با قدری اختلاف.

• فما راعنی: ما أفرعنی و خوّفنی. • انثیال الناس: انصبابهم. • مَهْنَهُ عَنِ الشَّيْءِ: كَفَّهُ، فَهْنَهُ: أَيْ: كَفَّ. • طِلَاع: كَكِتَاب، مِلْءُ الشَّيْءِ؛ أَيْ: لَوْ كُنْتُ وَاحِدًا وَ هُمْ يَمْلَأُونَ الْأَرْضَ. • آسَى: مَضَارِعُ آسَيْتُ عَلَيْهِ، كَرَضَيْتُ، أَيْ: حَزَنْتُ. • الدُّوَل، بضمّ ففتح: جَمْعُ دَوْلَةٍ بِالضَّمِّ، أَيْ: شَيْئًا يَتَدَاوَلُونَهُ بَيْنَهُمْ. • حَوَّلَ مَحْرَكَةً: الْعَبِيدُ. • الرِّضَائِحُ: الْعَطَايَا. • وَ رُضِخَتْ لَهُ: أُعْطِيَتْ لَهُ؛ وَ قَالُوا: إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى طَلَبَ عَطَاءً مِنَ النَّبِيِّ فَلَمَّا أَعْطَاهُ أَسْلَمَ، وَ قَالُوا: عَتَبَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ حَدَّهَ خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي الطَّائِفِ. • التَّالِيبُ: التَّحْرِيزُ. • التَّائِبُ: اللُّومُ. • تُزَوَى: مَبْنِيٌّ لِلْمَجْهُولِ مِنْ زَوَاهِ إِذَا قَبِضَهُ عَنْهُ. • الْحَسْفُ: الضِّيمُ. • تَبَوَّأَ: تَعَوَّدُوا. • الْأَرِقُ بِفَتْحٍ فَكَسْرٍ: السَّاهِرُ، [أَيْ:] صَاحِبُ الْحَرْبِ لَا يَنَامُ، وَ الَّذِي يَنَامُ لَا يَنَامُ النَّاسُ عَنْهُ.^۱

[تاریخ بعضی از وقایع مهم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام]

در کتاب الإصَابَة، جلد ۲، صفحه ۵۰۳، در أحوالات امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که:

«وَ كَانَ قُتِلَ عَلِيٌّ فِي لَيْلَةِ السَّبْعِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ؛ وَ مَدَّةُ خِلَافَتِهِ خَمْسُ سِنِينَ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ نِصْفَ شَهْرٍ، لِأَنَّهُ بَوِيَعَ بَعْدَ قَتْلِ عِثْمَانَ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ خَمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ؛ وَ كَانَتْ وَقْعَةُ الْجَمَلِ فِي جَمَادَى سَنَةِ سِتِّ وَ ثَلَاثِينَ، وَ وَقْعَةُ صِفِّينَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ، وَ وَقْعَةُ النَّهْرَوَانَ مَعَ الْخَوَارِجِ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ؛ ثُمَّ أَقَامَ سِتِّينَ يُحَرِّضُ عَلَى قِتَالِ الْبُعَاةِ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ مَاتَ.»^{۲ و ۳}

۱- جنگ ۷، ص ۱۵۹.

۲- الإصَابَة، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳- جنگ ۱۶، ص ۱۵۰.

مطالبی از کتاب تحقیق درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و نهج البلاغه ،
تألیف آقای ایرج زند

۱. در صفحه ۳۵ و ۳۶، از ملاً علی آذربایجانی نقل کرده است:

ها علیُّ بَشْرٌ كَيْفَ بَشَرٍ	رُبُّهُ فِيهِ تَجَلَّى وَ ظَهَرَ
أَسَدُ اللَّهِ إِذَا صَالَ وَ صَاحَ	أَبُو الْأَيْتَامِ إِذَا جَادَ وَ بَرَّ
خَصْمُهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ لَوْ	حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى وَ شَكَرَ
حُبُّهُ مَبْدَأُ خُلْدٍ وَ نَعِيمٍ	بُغْضُهُ مَنْشَأُ نَارٍ وَ سَقَرٍ
مَنْ لَهُ صَاحِبَةٌ كَالزَّهْرَا	وَ سَلِيلٌ كَشُبَيْرٍ وَ شَبَرَ
عَنْهُ دِيْوَانُ عُلُومٍ وَ حِكْمٍ	فِيهِ طُومَارُ عِظَاةٍ وَ عِبَرٍ
ظَلَّ مَا عَاشَ بِجُوعٍ وَ صِيَامٍ	بَاتَ مَا حَيَّ بِدَمَعٍ وَ سَهَرٍ
بِوَتْرَابٍ وَ كُنُوزِ الْعَالَمِ	عِنْدَهُ نَحْوُ سَفَالٍ وَ مَدَرٍ

۲. و در صفحه ۴۲ گوید:

«جورج سجعان جرداق مسیحی می گوید:

در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است، چه این مرد را بشناسی و چه نشناسی؛ زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می دهد که او عنصر بی پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان، ندای عدالت انسانی، و شخصیت جاودانه شرف است.

ای جهان! چه می شد اگر همه نیروهایت را درهم می فشردی، و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی علیه السلام با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می کردی؟!!

ماذا عليك يا دنيا! لو حشدت قواك فأعطيت في كل زمانٍ علياً بعقله و قلبه و لسانه و ذى فقاره؟!!

۳. و در پاورقی صفحه ۵۲ گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد
گفت هرکس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست^۱
۴. و در صفحه ۵۳ گوید:

«شبللی شمیل، ماتریالیست معروف می گوید:

علی علیه السلام بزرگ بزرگان جهان، و تنها نسخه منحصر به فردی است که
در گذشته و حال، شرق و غرب جهان، نمونه‌ای مانند او را ندیده است.»
۵. و نیز گوید:

«فؤاد جرداق مسیحی می گوید:

هرگاه دشواری‌های زندگی رو به من می‌آوردند و از رنج روزگار آزرده
می‌شوم، به آستان علی علیه السلام از اندوه خود پناه می‌برم؛ زیرا او پناهگاه
هر ماتمی است، او بر ستمکاران همچون رعد، و بر شکست خوردگان
یاوری دلسوز و مشفق است.»

۶. و نیز گوید:

«نرسیین می گوید:

اگر علی این گوینده با عظمت، امروز در کوفه بر منبر قرار می‌گرفت، شما
مسلمانان می‌دیدید که مسجد کوفه با همه وسعت خود، از اجتماع مردم
مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علی موج می‌زند.»^۲

درباره افرادی که رسول الله بین آنها عقد اخوت بستند

در الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳ آمده است که:

«وَقَعَتِ الْمُؤَاخَاةُ فِيهَا بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَبَيْنَ عَثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ،

۱- مثنوی معنوی (طبع میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

۲- جنگ ۱۷، ص ۳۵.

و بین طلحة و زبیر، و بین ابی عبیده الجراح و سالم مولی ابی حذیفه، و بین ابی بن کعب و ابن مسعود، و بین معاذ و ثوبان، و بین ابی طلحة و بلال، و بین عمار و حذیفه، و بین ابی الدرداء و سلمان، و بین سعد بن ابی وقاص و صهیب، و بین ابی ذرّ و مقداد بن عمرو، و بین ابی ایوب الأنصاری و عبد الله بن سلام، و بین أسامة و هند حجاج النبّی، و بین معاویه و الحباب المّجاشعی، و بین فاطمة بنت النبّی و أمّ سلیمه، و بین عائشه و امراة ابی ایوب. (خصائص نسائی، صفحه ۱۹)

و آخر [صلی الله علیه و آله و سلم] علیاً لنفسه قائلاً له:

”و الذی بعثنی بالحق! ما آخرتک إلا لنفسی، أنت أخی و وارثی، أنت أخی و

رفیقی، أنت أخی فی الدنیا و الآخرة.“

و در تعلیقه صفحه ۱۱۲ گفته است:

«وقعت المؤاخاة مرتین، إحداهما قبل الهجرة و أخرى بعدها بخمسة أشهر.»

و در صفحه ۱۷۴ ردّ ابن تیمیّه را می کند، که منکر مؤاخاة شده است.^۱

ابتلائات و معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام که مشابه با هریک از

معجزات انبیاء سلف بوده است

۱. در تعلیقه صفحه ۹۴ از دیوان حمیری، از دلائل الصدق جلد ۲، صفحه

۸۰؛ و المناقب، جلد ۱، صفحه ۱۸۳؛ و ارشاد مفید، صفحه ۲۲ نقل می کند که:

«در لیلۃ المبیّت حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین علیهما السلام گفتند:

”إنّ الله سبحانه و تعالی أوصی إلى أن أهجر دار قومی و أن أنطلق إلى غار ثور،

فازقذ علی فراشی و اشتمل ببردی الحضرمی! و اعلم! أن الله تعالی یمتحن أولیائه علی

قَدِرَ إِيْمَانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنْ دِينِهِ؛ فَأَشَدُّ النَّاسِ بِلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ، فَلَا مِثْلَ وَ قَدْ
امْتَحَنَكَ! - يا بن أم! - و امتحنتني بمثل ما امتحن به خليله إبراهيم، و الذبيح إسماعيل؛
فصبرًا صبرًا، فإن رحمة الله قريب من المحسنين. "ثم ضمه إلى صدره و أوصاه بقضاء
ديونه و إنجاز عداته و ردّ الودائع إلى أهلها ثم خرج. - الخ.

۲. در تعلیقه صفحه ۱۰۳ از دیوان حمیری، از کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه

۱۵۰ نقل کرده است:

«در خیبر چون حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام مرحب را کشتند و اعوان
مرحب به قلعه رفته و در را به روی خود بستند: إنَّ ثانیةً من المسلمین اجتهدوا لأن
یُقبلوا البابَ الذی تترس به علیُّ علیه السلام فلم يتمکنوا.

و قال الشيخ المفید فی الإرشاد، صفحه ۵۸: "لما قتل أمير المؤمنين مرحبًا،
رجع من كان معه إلى الحصن و أغلقوا بابہ علیهم؛ فعالجه أمير المؤمنين، حتى فتحه و
جعلہ على الخندق جسرًا، حتى عبر المسلمون فظفروا بالحصن و نالوا الغنائم. فلما
انصرفوا من الحصن أخذہ أمير المؤمنين عليه السلام بيمناه فدحا به أذرعًا من الأرض
و كان البابُ يُغلقه عشرون رجلًا."

و قال الفخر الرازي في تفسيره الكبير، مجلد ۲۱، صفحه ۹۱، عند التعليق على
تفسير الآيه ۹، من سورة الكهف (۱۸): ﴿أَمْرٌ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا
مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾: إنَّ كُلَّ مَنْ كَانَ أَكْثَرَ عِلْمًا بِأَحْوَالِ عَالَمِ الْغَيْبِ كَانَ أَقْوَى قَلْبًا وَ أَقَلَّ
ضَعْفًا وَ لِهَذَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ: "مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ
وَ لَكِنْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ"؛ وَ ذَلِكَ، لِأَنَّ عَلِيًّا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنِ
عَالَمِ الْأَجْسَادِ وَ أَشْرَقَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَارِ عَالَمِ الْكِبْرِيَاءِ، فَتَقَوَّى رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَوَاهِرِ
الْأَرْوَاحِ الْمَلَكِيَّةِ وَ تَلَأَلَّتْ فِيهِ أَضْوَاءُ عَالَمِ الْقُدُسِ وَ الْعَظَمَةِ، فَلَا جَرَمَ حَصَلَ مِنْ

الْقُدْرَةَ مَا قَدَّرَ بِهَا عَلِيٌّ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ.»

۳. حمیری راجع به زنده کردن مردگان و اعجاز امیرالمؤمنین علیه السلام در این موضوع اشعاری دارد، صفحه ۲۴۲؛ و مطالبی نفیس در تعلیقه از امام فخر رازی در شرح و تفسیر قوله تعالی: ﴿أَمْرٌ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۱ نقل می کند.

۴. حمیری در صفحه ۲۷۸ راجع به کندن سنگ و شکافتن آب را برای اصحاب خود در راه صفین گوید:

وَمَنْ فَجَّرَ الصَّخْرَ الْأَصَمَّ جُنْدِهِ ففَاضَ مَعِينًا مِنْهُ لِلْقَوْمِ يَنْبَعُ

۵. در تعلیقه صفحه ۵۷ از دیوان حمیری گوید:

«فی المناقب مجلد ۲، صفحه ۲۳۹ بسنده عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَا عَصَانِي قَوْمٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَّا رَمَيْتُهُمْ بِسَهْمِ اللَّهِ"، قيل: ما بسهم الله يا رسول الله؟ قال: "عليُّ بن أبي طالب، ما بعثته في سريةٍ أو أبرزته لمبارزٍ إلا رأيتُ جبرئيلَ عن يمينه و ميكائيلَ عن يساره و ملكَ الموتِ أمامه و سحابةٌ تظلُّه، حتَّى يُعطيَه اللهُ خَيْرَ النَّصْرِ وَ الظَّفَرِ".

و ورد نفس الخبر في ذخائر العقبى [صفحة ۷۴۰ مختصرًا].»

۶. در دیوان حمیری، صفحه ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ داستان آب در آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام را در بیابان از زیر سنگ، هنگامی که به سوی صفین حرکت می نمودند، و ملاقات راهب نصرانی را شرح می دهد و در تعلیقه آن روایت وارده در این باب را با اسلام آوردن راهب نقل می کند.^۲

۱-سوره الکهف (۱۸) آیه ۹.

۲-جنگ ۹، ص ۶۰.

دربارهٔ تکلم خورشید با امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. در الغدير، جلد ۳، صفحه ۳۹۲ از شيخ الاسلام حموئی در فرائد السمطين، باب ۳۸؛ و خوارزمی در مناقب، صفحه ۶۸؛ و قندوزی در ینابيع، صفحه ۱۴۰، روایت می کند که:

«روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال لعليّ: "يا أبا الحسن! كلّم الشّمس! فإنّها تُكلّمك!"

قال عليّ عليه السلام: "السلام عليك أيّها العبدُ المطيعُ لله و لرسوله!"
فقال الشّمس: و عليك السلام يا أمير المؤمنين و إمام المتّقين و قائّد
الغرّ المحجّلين! يا عليّ! أنت و شيعتُك في الجنّة؛ يا عليّ! أوّل من تشقّق عنه الأرض
محمدٌ ثمّ أنت! و أوّل من يحيى محمدٌ ثمّ أنت! و أوّل من يكسى محمدٌ ثمّ أنت!
فسجد عليّ عليه السلام لله تعالى و عيناه تذرّفان بالدموع، فانكبّ عليه النّبىّ
فقال: "يا أخى و حبيبي! ازفع رأسك فقد باهى الله بك أهل سبع سماوات."^۱

و در این باره زاهی، که متوفای ۳۵۲ است، در ضمن قصیدهٔ خود سروده است:

مكلّم الشّمسِ و من رُدّت له بيا بلّ و الغربُ منها قد قُبطُ
۲. و در صفحه ۳۹۶ آورده است که زاهی در رثاء اهل بیت سروده است:

يا آل أحمد ماذا كان جُرمكم فكلُّ أرواحكم بالسّيف تُتنزَعُ
تُلقى جُموعكم شتى مفرّقةً بين العباد و شملُ الناس مجتمعُ
و تُستباحون أقماراً مُنكّسةً تهوى و أرؤسها بالسّممر تقترَعُ
ألستم خيرَ من قام الرّشادُ بكم و قوّضت سننُ التّضليل و البدعُ؟^۲

۱- جهت اطلاع بیشتر به امام شناسی، ج ۴، ص ۳۷ به بعد مراجعه شود. (محقق)

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۵۱.

[درباره تحدیث مردگان]

و در [ثؤلؤ و مرجان] صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۱۲۱ فرموده است:

«ابن طاووس در فلاح السائل، از کتاب مدینة العلم صدوق، از محمد بن مسلم، از حضرت صادق علیه السلام، و از صفوان بن یحیی، از حضرت ابی الحسن علیه السلام، راجع به شنیدن مردگان سخنان و خطاب زندگان را و سلام آنان را دو روایت ذکر نموده است، و سپس مکالمه رسول خدا را با مشرکین مقتول قریش در سر قلب بدر و مکالمه امیرالمؤمنین را با کعب بن سوره - که قاضی بصره بود و در جمل در اصحاب عائشه بود و کشته شد - و با طلحة بن عبیدالله نقل می کند.»^۱

اعجاز امیرالمؤمنین علیه السلام و شفای دختر یهودیه

در کتاب گنجینه دانشمندان، جلد ۹، صفحه ۱۶۵ تا ۱۶۷، از شیخ ابومحمد یعسوب الدین رستگار، صاحب تفسیر البصائر از دختر یهودیه ای را که فرزند مسعود نامی بوده است، در شب ۱۹ رمضان المبارک به اعجاز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مرض سرطان قلبی و کبدی او را دفعه شفا داده اند. چون بسیار جالب توجه است در اینجا اشاره نمودیم، تا طالبین به آنجا مراجعه کنند.^۲

[کلام امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در جنگ صفین]

[مستدرک الوسائل، مجلد ۲] صفحه ۲۸۵:

«نَصْرُ بِنِ مُزَاجِمٍ فِي كِتَابِ صَفِّينَ، عَنِ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ قَالَ:

۱- فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۸۵. جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۱۲

مراجعه شود. (محقق)

۲- جنگ ۷، ص ۶۴.

۳- جنگ ۱۳، ص ۱۲۱.

إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ دَنَوْا مِنِّي عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَوْمَ صِفِّينَ، فَوَاللَّهِ مَا يَزِيدُ قُرْبَهُمْ مِنْهُ إِلَّا سُرْعَةً فِي مَشِيئِهِ! فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

”مَا صَرَكَ لَوْ سَعَيْتَ، حَتَّىٰ تَنْتَهِيَ إِلَىٰ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ صَبَرُوا بِعَدِكَ مِنْ أَصْحَابِكَ!“

قال: ”يَا بُنَيَّ! إِنَّ لَأَبِيكَ يَوْمًا لَنْ يَعْدُوهُ وَ لَا يُبْطِئُ بِهِ عَنْهُ السَّعْيُ، وَ لَا يَعْجَلُ بِهِ إِلَيْهِ الْمَشْيُ، إِنَّ أَبَاكَ - وَ اللَّهُ! - مَا يُبَالِي وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ.“^١

[وصيت نامہ أمير المؤمنين عليه السلام]

این وصیت را مرحوم کلینی در باب وصایا، در جلد ۵ فروع کافی، صفحه ۵۱ [ذکر نموده]؛ و [حسن بن شعبه] در تحف العقول، صفحه ۱۹۷ آورده است؛ بحار [طبع کمپانی] جلد ۹:

«أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ... عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بُعِثَ إِلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا أَوْصَىٰ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ:

أَوْصَىٰ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ ﴿بِأَهْدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾،^٢ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ ثُمَّ ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ حَيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا

١- مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٠٢.

٢- جنگ ٢٤، صفحه ١٦٣.

٣- سوره التوبة (٩) ذیل آیه ٣٣.

شريك له، وبذلك أمرت وأنا أول المسلمين^١.

ثم إنى أوصيك يا حسنٌ وجميع أهل بيتى وولدى و من بلغه كتابى بتقوى الله ربكم! ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ * وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا! ^٢ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: "اصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَوَاتِ وَالصِّيَامِ، وَ أَنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلَّذِينَ فَسَادُوا ذَاتِ الْبَيْنِ." و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

انظروا ذوى أرحامكم فصلوهم، يهون الله عليكم الحساب!

الله الله فى الأيتام! و لا [فلا] تُغَيِّرُوا [تُغَيَّبُوا] أفواههم و لا تَضِعُوا بِحَضْرَتِكُمْ، فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: "مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، كَمَا أَوْجَبَ اللَّهُ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ."
الله الله فى القرآن! فلا يسبقكم إلى العمل به أحدٌ غيركم!
الله الله فى جيرانكم! فإن النبى صلى الله عليه و آله أوصى بهم و ما زال رسول الله صلى الله عليه و آله يوصى بهم، حتى ظننا أنه سيورثهم.
الله الله فى بيت ربكم! فلا يخلوا منكم ما بقيتم؛ إنه إن ترك لم تُناظروا، و أدنى ما يرجع به من أمه أن يُغفر له ما سلف.

الله الله فى الصلاة! فإتيا خير العمل، و إتيا عمود دينكم.

الله الله فى الزكاة! فإتيا تُطفئ غضب ربكم.

الله الله فى شهر رمضان! فإن صيامه جنة من النار.

١- سورة الأنعام (٦) آيات ١٦٢ و ١٦٣.

٢- سورة آل عمران (٣) ذيل آية ١٠٢ و صدر آية ١٠٣.

اللَّهِ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ! فَشَارِكُوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ.
 اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ! فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ رَجُلَانِ: إِمَامٌ
 هُدَىٰ أَوْ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهِدَاهِ.
 اللَّهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ! فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَبَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ
 عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ!
 اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحْدِثُوا حَدَثًا وَلَمْ يُؤْوُوا مُحَدِّثًا! فَإِنَّ رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصَىٰ بِهِمْ، وَلَعَنَّ الْمُحَدِّثَ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ وَ
 الْمُؤْوَىٰ لِلْمُحَدِّثِ.
 اللَّهُ فِي النِّسَاءِ وَفِيهَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ! فَإِنَّ آخِرَ مَا تَكَلَّمَ بِهِ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ قَالَ: "أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ: النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ."
 الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ! لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَنْ آذَاكُمْ وَ
 مَنْ بَغَىٰ عَلَيْكُمْ.
 ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^١ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
 النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلِّيَ اللَّهُ أَمْرَكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ وَعَلَيْهِمْ!
 وَ عَلَيْكُمْ [يَا بُنَيَّ] بِالتَّوَاصُلِ وَ التَّبَادُلِ [وَ التَّبَارُّ]! وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّقَاطُعَ وَ التَّدَابُرَ وَ
 التَّفَرُّقَ! ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
 شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^٢.

حَفِظْكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَ حَفِظْ فِيكُمْ نَبِيِّكُمْ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ

١- سورة البقرة (٢) قسمتي از آيه ٨٣.

٢- سورة المائدة (٥) ذيل آيه ٢.

السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ...»^۱.

[وصیت امیرالمؤمنین بعد از ضربت خوردن]

۱. در جزء چهارم از جلد علی بن ابی طالب ناسخ التواریخ، صفحه ۲۹۲:

«من جملة وصایا علی بن ابی طالب، إلى أن قال: "إن أبق فأنا ولی دمی و إن أفن فالفناء میعادی، و إن أعف فالعفو لی قربة و هو لکم حسنة، فاعفوا ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲ و الله ما فجأنی من الموت واردة کرهته و لا طالع أنکرته، و ما کنت إلا کفارٍ و رد و طالبٍ و جد! ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلَّائِرِّ﴾^۳»^۴.

۲. در پاورقی صفحه ۱۳۱ از جلد اول منتهی الآمال، راجع به قضایای ضربت

خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام و وصایای آن حضرت گوید:

«و قال المسعودی فی مروج الذهب: ثم دعی الحسن و الحسين علیهما السلام

فقال لهما:

"أوصیکما بتقوی الله وحده، و لا تبغیا الدنیا و إن بعثکم، و لا تأسفا علی شیء منها، فؤلا الحق، و ارحما الیتیم، و أعینا الضعیف، و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً، و لا تأخذکم فی الله لومة لائم."

ثم نظر إلى ابن الحنفية فقال: "هل سمعت ما قلت به أخويك!؟"

۱- الکافی، ج ۷، ص ۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۴۸، باب ۱۲۷.

۲- جنگ ۱، ص ۲۳.

۳- سوره النور (۲۴) قسمتی از آیه ۲۲.

۴- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۹۸.

۵- نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱.

۶- جنگ ۵، ص ۱۲۰.

قال: نعم.

قال: «أوصيكم بمثله.»^۱

۳. و در مروج الذهب، طبع مصر، ذکر مقتل علی ... جلد ۲، صفحه ۴۲۵ آورده است.^۲

[کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از شهادت]

و من کلام لعلي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام قبل موته، در صفحه ۳۶۸ از نهج البلاغة با شرح محمد عبده، طبع مصر، مذکور است:

«أيتها الناس! كل امرئٍ لاقٍ ما يفرّ منه في فراره، و الأجلُ مساقُ النفسِ، و الهربُ منه موافاته. كم اطردت الأيامُ أبحاثها عن مكنونِ هذا الأمرِ فأبى الله إلا إخفائه. هيهات! علمٌ مخزونٌ.

أما وصيتي: فالله و لا تُشركوا به شيئاً، و محمدٌ صلى الله عليه و آله و سلم فلا تُضيعوا سنته. أقيموا هذين العمودين، و أوقدوا هذين المصباحين، و خلاكم دمٌ ما لم تُشردوا، حمل كل امرئٍ منكم مجهوده، و خفف عن الجهلة رب رحيمٌ و دينٌ قويمٌ و إمامٌ عليهم. أنا بالأمس صاحبكم، و أنا اليوم عبرة لكم، و غداً مفارقكم. غفر الله لي و لكم. إن تثبت الوطأة في هذه المزلّة فذاك، و إن تدحض القدم فإتما كنا في أفياء أغصان، و مهبّ رياح، و تحت ظلّ غمامٍ اضمحلّ في الجوّ متلقفها، و عفا في الأرض محطها، و إنّما كنتُ جاراً لكم جاوركُم بدني أياماً، و ستُعقبون مني جثّة خلاء ساكنة

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۳۵، ت ۲.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳- جنگ ۶، ص ۲۰.

بعد حَرَائِكِ، و صامتةً بعد نُطْقٍ، لِيَعْظَمَكُمْ هُدُوءِي، و خُفُوتُ إِطْرَاقِي، و سَكُونُ أَطْرَاقِي؛ فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ، و الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ، وَدَاعِيكُمْ وَدَاعِ أَمْرِي مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي، غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي، وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.^۲

[وصیتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین لحظات حیات]

در [جلد] تاسع بحار، صفحه ۶۶۲ [به نقل از نهج البلاغه]:

«من کلام له علیه السلام قُبیلَ موته علی سبیل الوصیة: "وصیتی لکم أن لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنتَهُ. أَقِيمُوا هُدًى الْعَمُودِينَ، وَ خَلَائِكُمْ دَمًّا. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقْنَا فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفْنَا فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَ إِنْ أَعْفُ فَاَلْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْمُوا ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۳ وَ اللَّهُ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ وَ طَالِبٍ وَجَدٍ ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾.^۴»^۵

[احوال امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بیستم ماه مبارک رمضان]

روایتی را که از محمد بن حنفیه، مرحوم محدث قمی راجع به احوال امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بیستم رمضان و اثر زهر در پاهای [آن حضرت] و

۱- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳.

۲- جنگ ۶، ص ۱۲۷.

۳- سوره النور (۲۴) قسمتی از آیه ۲۲.

۴- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۹۸.

۵- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۴.

مطالب روز بیستم را آورده است، مرحوم مجلسی در بحار الأنوار^۱ در جلد ناسع، صفحه ۶۷۳ در آخر صفحه، ضمن مطالبی که از بعضی کتب قدیمه آورده است، نقل کرده است.

و در جلد ناسع بحار، صفحه ۶۵۷ در ذیل صفحه گوید:

«و قال أبو الفرج الإصفهانی: رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ أَنَّ صَعْصَعَةَ بْنَ صُوحَانَ اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَتَاهُ عَائِدًا لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِذْنٌ، فَقَالَ صَعْصَعَةُ لِلْأَذْنِ: "قُلْ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَيًّا وَ مَيِّتًا! فَلَقَدْ كَانَ اللَّهُ فِي صَدْرِكَ عَظِيمًا، وَ لَقَدْ كُنْتَ بَدَاتَ اللَّهُ عَلِيًّا."

فَأَبْلَغَهُ الْإِذْنَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: "قُلْ لَهُ: وَ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ! فَلَقَدْ كُنْتَ خَفِيفَ الْمَثُونَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ."»^۲

أمیرالمؤمنین علیه السّلام بدون شک، شعر می سروده‌اند

[معادن الجواهر، مجلد ۱] صفحه ۴۲۴، مسألة ۱۶:

«هل نظم مولانا أمير المؤمنين و أبناؤه عليهم السلام الشعر أم لا؟ و هل ما يُنسب إليهم منه لهم، مع أنه دون أقوالهم البالغة أقصى درجات البلاغة، على أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم يقله و هم مقتدون به قولاً و فعلاً.

الجواب: لا شك أن أمير المؤمنين عليه السلام قد نظم الشعر و تطابقت الأنتقال على كثير منه، مثل قوله عليه السلام:

۱- همان مصدر، ص ۲۹۰.

۲- همان مصدر، ص ۲۳۴.

۳- جنگ ۶، ص ۱۳۰.

”دَعَوْتُ فَلَبَّانِي مِنَ الْقَوْمِ عُصْبَةٌ فَوَارِسٌ مِنْ هَمْدَانَ غَيْرِ لِيَامِ
فَوَارِسٌ مِنْ هَمْدَانَ لَيْسُوا بَعَزَلٍ غَدَاةَ الْوَعَى مِنْ شَاكِرٍ وَشِبَامِ
لِهَمْدَانَ أَحْلَاقٌ وَدِينٌ يَزِينُهُمْ وَبَأْسٌ إِذَا لَاقُوا وَجَدُّ خِصَامِ
جَزَى اللَّهُ هَمْدَانَ الْجِنَانَ فَأَيْهَا سِئَامُ الْعِدَى فِي كُلِّ يَوْمٍ زِحَامِ
فَلَوْ كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لَهُمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ“^١

و قوله عليه السلام يوم صفين و قد أقبل الحُصَيْنُ بن المُنْدِرِ الرَّقَاشِي و هو يومئذ شابٌ يزحف برايته و كانت حمراء فأعجب علياً زحفه و ثباته فقال:

”لَمَنْ رَايَةٌ هَمْرَاءُ يَخْفِقُ ظِلُّهَا إِذَا قِيلَ قَدَّمَهَا حُصَيْنٌ تَقَدَّمَا
و يَدْنُو بِهَا فِي الصَّفِّ حَتَّى يُزِيرَهَا حِيَاضُ الْمَنَايَا تُقَطِرُ الْمَوْتَ وَ الدَّمَا
تَرَاهُ إِذَا مَا كَانَ يَوْمٌ كَرِيمَةٍ أَبِي فِيهِ إِلَّا عِزَّةٌ وَ تَكْرَمَا
جَزَى اللَّهُ عَنِّي وَ الْجِزَاءُ بِكَفِّهِ رِبِيعَةٌ خَيْرًا مَا أَعَفَّ وَ أَكْرَمَا“^٢

إلى غير ذلك مما روتهُ الثقات الأثبات.

و لا يُلْتَفَتُ إلى قول مَنْ قال: إِنَّهُ لَمْ يُثَبِّتْ عَنْهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّعْرِ، وَ يُشَبِّهُ أَنْ يَكُونَ
مِثْلَ إِنْكَارِ نَسْبَةِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ إِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْنَا مَا صَحَّ مِنْ شَعْرِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيْوَانِ
مُرْتَبِّ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ، نَسَأَلُهُ تَعَالَى لِإِكْمَالِهِ وَ طَبَعِهِ؛ نَعَمْ، لَيْسَ كُلُّ مَا نُسِبَ إِلَيْهِ
مِنَ الشُّعْرِ هُوَ لَهُ، بَلْ بَعْضُهُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ وَ كَذَلِكَ بَاقِي الْأَثْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ
صَحَّتْ نَسْبَةُ الشُّعْرِ إِلَى كَثِيرٍ مِنْهُمْ وَ لَيْسَ هُوَ دُونَ كَلَامِهِمْ؛ وَ بَعْضُ مَا يُنْسَبُ إِلَيْهِمْ
لَمْ تَصَحَّ نَسْبَتُهُ وَ بَعْضُهُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ، لُرُكْنِهِ. أَمَّا عَدَمُ نَظْمِ جَدِّهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

١- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ٥، ص ٢١٧.

٢- همان مصدر، ص ٢٢٧، با قدری اختلاف.

و آله و سلم للشعر فليس عجزاً بل لحكمة اقتضت ذلك، و هي دفعُ شُبُهات المنافقين عن القرآن العظيم بأنه ليس قولَ شاعرٍ؛ و لا يجب مساواتهم عليهم السلام له في ذلك و الله أعلم.^۱

[کلام امیرالمؤمنین علیه السلام: «فِیَالْعَدْلِ قِوَامِ الْعَالَمِ!»]

فرمایش مولی امیرالمؤمنین علیه السلام:

«الْعَالَمُ حَدِيقَةٌ سِيَاجُهَا الشَّرِيعَةُ وَ الشَّرِيعَةُ سُلْطَانٌ نَجِبٌ لَهُ الطَّاعَةُ
وَ الطَّاعَةُ سِيَاسَةٌ تَقُومُ بِهَا الْمُلْكُ وَ الْمُلْكُ نِظَامٌ يَعْضُدُهُ الْجَيْشُ
وَ الْجَيْشُ أَعْوَانٌ يَكْفُلُهُمُ الْمَالُ وَ الْمَالُ رِزْقٌ تَجْمَعُهُ الرَّعِيَّةُ
وَ الرَّعِيَّةُ سَوَادٌ يَسْتَعِيدُهُمُ الْعَدْلُ وَ الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَمِ
فِیَالْعَدْلِ قِوَامِ الْعَالَمِ! فِیَالْعَدْلِ قِوَامِ الْعَالَمِ! فِیَالْعَدْلِ قِوَامِ الْعَالَمِ!»^{۲ و ۳}

[اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام]

دلا باید به هر دم یا علی گفت نه هر دم بل دمام یا علی گفت
به صدق دل همیشه یاد او کرد به هر پیچ و به هر خم یا علی گفت
دمی که روح در آدم دمیدند ز جا برخاست آدم یا علی گفت
چونوح از موج طوفان ایمنی خواست توسل جست و هر دم یا علی گفت
ز بطن حوت یونس گشت آزاد ز بس در ظلمت یم یا علی گفت
عصا در دست موسی ازدها شد کلیم آنجا مسلم یا علی گفت

۱- جنگ ۲۰، ص ۱۷۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۳.

۳- جنگ ۱، ص ۶۷.

نمی شد زنده جان مرده هرگز
رسول الله شنید از پرده غیب
نزول وحی چون فرمود سبحان
علی در کعبه بر دوش پیمبر
به فرقتش کی اثر می کرد شمشیر
گمانم ابن ملجم یا علی گفت^۱

یقین عیسی بن مریم یا علی گفت
ندا می آمد آن هم یا علی گفت
ملک در اولین یا علی گفت
قدم بنهاد و آن دم یا علی گفت

[شعری در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام]

در وصف مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام:

اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا
علی نخورد غذایی که سیر برخیزد
علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
علی نداد به باطل حقی ز بیت المال
درواد با بر آن ملتی که رهبر وی

نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
که سر بلند نشد آنکه سر به زیر آمد
مگر که سیر خورد آنکه نیم سیر آمد
نشد حقیر که دشمن برش حقیر آمد
که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد^۲

[اشعاری از دیوان حمیری]

[دیوان حمیری] در صفحه ۱۶۹:

۱. بَلِّغِ الْهَوَىٰ بِفَوَادِكِ الْمَجْهُودَا
وَنَفَى الرَّقَادَ فَمَا يَلْدُ هُجُودًا
۲. طَالَ الصَّدُودُ فَعُدُّ عَنْ طَلَبِ الصَّبَا
وَقُلِ الْمَدِيحَ مَدِيحِكَ الْمَحْمُودَا
۳. لَا تَمْدَحَنَّ سِوَى النَّبِيِّ وَآلِهِ
فَلَقَدْ أَرَاكَ إِذَا مَدَحْتَ مَجِيدًا

۱- جنگ ۳۱، ص ۱۲.

۲- جنگ ۵، ص ۵۶.

٤. أهل الكساء تقيهم نفسى الردى
 ٥. وإليهم طربى وفيهم بغيى
 ٦. طاب الورود بحب آل محمد
 ٧. سقىا لشيعه أحمد و وصيه
 ٨. أعنى الموحّد قبل كلّ موحّد
 ٩. أعنى الذى كشف الكروب و لم يكن
 ١٠. أعنى الذى نصر النبىّ محمّدا
 ١١. نفسى الفداء لرايح متصدّق
 ١٢. نفسى الفداء لمن قضى لا غيره
 ١٣. فقضى المتاع على الجمال بفضله
 ١٤. نفسى الفداء لمن يطيب بذكره
 ١٥. سبق الأنام إلى الفضائل كلّها
 ١٦. خلق النبىّ جعفر مع خلقه كذا
 ١٧. لام العدوّل على مديحى جعفرًا
- و لهم أكون مواليا و ودودًا
 و بهم أؤمّل فى الجنان خلودًا
 حوض النبىّ إذا أردت و رودًا
 أعنى الإمام و لينا المحسودا
 لا عابدًا صنمًا و لا جلمودًا
 فى الحرب عند لقاءها رعيدًا
 و وقاه كيد معاشر و مكيدًا
 يومًا بخاتمته فكان سعيدًا
 دين النبىّ و نفذ الموعودا
 من صخرة فاذكّر له التمجيدا
 منى الشيد إذا أردت نشيدًا
 سبق الجواد إلى الرهان بليدًا
 لسنا نريد لها حواه مزيدًا
 فملاّت فاه جندلاً و صعيدًا

اعجاز أمير المؤمنين عليه السلام

و ذكر فى التعليقة [ديوان الحميرى] فى شرح البيت الثالث عشر:

«يشير إلى حادثه رواها ابن شهر آشوب فى المناقب، مجلد ٢، صفحه ٣٣٢، ملخصها: "أنّ أبا الضمضام العيسى قدم على النبىّ صلى الله عليه و آله فأسلم على يده و وعده بأن يأتى بأهله، فأمر النبىّ صلى الله عليه و آله و سلم عليًا بأن يكتب له كتابًا

بثمانین ناقهً علیها من طرائف الیمین؛ ولما عاد أبو الضمضام وجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد قبض، فسأل خلیفته أداء ما فی الكتاب، فاعتذر بأن النبی لم یتزک غیر بغلته و حماره و سیفه و هی فی حوزة علی، فأخذ سلمان الفارسی أبو الضمضام و أدخله منزل علی علیه السلام، و بعد أن اطلع علی ما فی الكتاب، أمر سلمان أن ینادی: من أراد أن یشهد بقضاء دین رسول الله، فلیجمع غداً (إلی محل عینه) خارج المدینة. فخرج الناس و خرج علی و أمر إلى ابنه الحسن، فمضى إلى کثیب رمل فصلی رکعتین و تکلم بکلمات لم تسمع و ضرب الکثیب بقضیب النبی، فانفجر عن صخرة مکتوب، علیها "بسم الله الرحمن الرحیم، لا إله الا الله، محمد رسول الله" ف ضرب الصخرة فنفجرت عن خطام فقال: اقتدیا أبو الضمضام! فافتاد ثمانین ناقه. - انتهى.

و علق السید محسن العاملی فی کتابه *أعیان الشیعة*، مجلد ١٢، صفحہ ٢٤٢ علی هذه الحادثة بما مضمونه:

« لا شک أتمها معجزة خارقة، و من ینکر صدورها منکر لقدرة الله تعالی؛ و لیست هذه بأعجب من إتيان آصف بن برخیا - و هو الذی عنده علم من الكتاب - بعرش بلقیس من الیمین إلى فلسطين قبل ارتداد الطرف، و لیس سلیمان بن داود أكرم علی الله من نبیه محمد و لا وزیره آصف أكرم علی أمر من علی وزیر محمد صلی الله علیه و آله. »

[اشعاری از سید حمیری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام]

حمیری در صفحہ ١٧٢ و ١٧٥ گوید:

و كفاه بأن طوبى له في داره أصلها بدار الخلود
أيكه كل منزل لسعيد فيه غصن منها برغم الحسود

تَدَلَّى عَلَيْهِ مِنْهَا ثَمَارٌ مِنْ جَنَى لَيْنَةٍ وَ طَلْحٍ نَضِيدِ
و در تعلیق آن، دو روایت لطیف از مناقب ابن شهر آشوب، و ینابیع المودّة
آورده است مبنی بر آنکه:

«درخت طوبی هم در منزل رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] و هم در
منزل امیرالمؤمنین [علیه السلام] است و منازل آنها در بهشت واحد است. حضرت
رسول [صلی الله علیه و آله و سلم] فرموده‌اند: «إِنَّ دَارِي وَ دَارُ عَلِيٍّ وَاحِدٌ غَدًا.»
دیوان حمیری، صفحه ۱۷۷:

«إِنِّي لِأَكْرَهُ أَنْ أُطِيلَ بِمَجْلِسِ لَا ذَكَرَ فِيهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ
لَا ذَكَرَ فِيهِ لِأَهْمَدَ وَ وَصِيَّهِ وَ بَنِيهِ ذَلِكَ مَجْلِسٌ نَطْفٌ رَدِي
إِنَّ الَّذِي يَنْسَاهُمْ فِي مَجْلِسِ حَتَّى يَفَارِقَهُ لَغَيْرِ مُسَدَّدٍ»
و در تعلیق گوید:

«قال أبو الفرج الإصفهاني في أغانيه، المجلد ۷، صفحة ۲۶۶: حدثني محمد بن
جعفر النحوي، قال: حدثنا ابن القاسم البرقي، عن إسحاق بن محمد النخعي، عن
عقبة بن مالك الديلمي، عن الحسن بن علي بن أبي جرب بن أبي الأسود الدثلي، قال:
كنا جلوساً عند أبي عمرو بن العلاء، فتذاكرنا السيّد فجاء فجلس، وخصنا في ذكر
الزّرع و النّخل ساعة، فنهض فقلنا: يا أباهاشم! ممّ القيام؟ فقال: أتى لأكره أن أطيل
الآيات.»

در صفحه ۱۸۶ گوید:

«عُرِسَتْ نَخِيلٌ مِنْ سُلَالَةِ آدَمَ شَرَفًا فَطَابَ بِفَخْرِ طَيْبِ الْمَوْلِدِ
زَيْتُونَةٌ طَلَعَتْ فَلَاشْرِيقِيَّةٌ تُلْقَى وَ لَا غَرِيْبَةٌ فِي الْمَحْتِدِ
مَا زَالَ يَشْرِقُ نَوْرُهَا مِنْ رَيْتِهَا فَوْقَ السُّهُولِ وَ فَوْقَ صُمِّ الْجَلْمَدِ

و سراجها الوهاج أحمد و الذي يَهْدِي إِلَى نَهْجِ الطَّرِيقِ الْأَزْهَدِ
در صفحه ۱۸۸ گوید:

«نصب الجليل لجبرئيل منبراً في ظل طوبى من متون زبرجد»
این بیت و سه بیت دیگر که در دنبال آن است، راجع به عقد و زفاف حضرت
زهراء سلام الله علیهاست، و در تعلیقه آن نیز مطالب مفیدی را یاد آور شده است.
در صفحه ۱۹۰ گوید:

«و بكرن علقمة النصارى إذ عتت في عزها و الباذخ المتعقد»
این شعر و دو بیت بعد از آن راجع به داستان مباحله است، و در تعلیقه آن
مطالب مفیدی است.
در صفحه ۱۹۵ گوید:

«تُوْفِي النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تُغَيَّبَ فِي الْمَلْحَدِ
أَزَالُوا الْوَصِيَّةَ عَنْ أَقْرَبِيهِ إِلَى الْأَبْعَدِ الْأَبْعَدِ الْأَبْعَدِ
وَ كَادُوا مَوَالِيَهُ مِنْ بَعْدِهِ فَيَا عَيْنُ جَوْدِي وَ لَا تَجْمُدِ
وَ أَوْلَادُ بِنْتِ رَسُولِ الْإِلَهِ يُضَامُونَ فِيهَا وَ لَمْ تُكْمَدِ
فَهُمْ بَيْنَ قَتْلَى وَ مُسْتَضْعَفٍ وَ مُنْعَفِرٍ فِي الثَّرَى مُقْصَدِ»
و در صفحه ۲۲۶ گوید:

«قَائِلٌ لِلنَّبِيِّ إِنِّي غَرِيبٌ جَائِعٌ قَدْ أَتَيْتُكُمْ مُسْتَجِيرًا»
این قصیده، مجموعاً ۶ بیت است و راجع به ایثار حضرت امیرالمؤمنین و
حضرت زهرا علیهما السلام است.

وقتی که سائلی از اصحاب صفه آمد و گفت: هیچ ندارم و گرسنه‌ام،
حضرت چون نزد ازواج خود فرستاد، همگی گفتند: غیر از آب در خانه ما چیزی
یافت نمی‌شود، حضرت فرمود: «کیست که این عرب را امشب کفایت کند؟»
حضرت امیر عرض کردند: «من، ای رسول خدا!» و چون درون منزل غذایی نبود

مگر غذای دختر بیچه کوچکی، حضرت فرمود: "بیچه را بخوابان و چراغ را خاموش کن تا غریب نفهمد که من غذا نمی خورم." الی آخر؛ که در تعلیقه ذکر کرده است و این آیه نازل شد: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾^۱.

حمیری در صفحه ۲۳۰، اشعار لطیفی دارد می گوید:

«فمالي ذنبٌ سوى أننى ذكرتُ الذى فرّ من خيبرِ
ذكرتُ الذى فرّ عن مَرَحِبِ فرارَ الحمارِ من القسورِ»
الآيات.^۲

[اشعاری از شافعی در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام]

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَىٰ أَبَدَا مَحَلَّهُ لَخَرَّ النَّاسُ طُرًّا سُجَّدًا لَهُ
كَفَىٰ فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيًّا وَقَوْعُ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ
وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ^۳

* * *

إِلَىٰ مَ الْأُمِّ وَ حَتَّىٰ مَتَى أُعَاتِبُ فِي حُبِّ ذَاكَ الْفَتَى
وَهَلْ زُوِّجَتْ فَاطِمَةُ غَيْرَهُ وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَىٰ هَلْ أَتَىٰ

* * *

لَقَدْ كَتَمْتَ آثَارَ آلِ مُحَمَّدٍ مُجْبُوهُمْ خَوْفًا وَ أَعْدَاؤُهُمْ بُغْضًا
فَأَبْرَزَ مِنْ بَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ نَبْدَةً بِهَا مَلَأَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَا

۱-سوره الحشر (۵۹) آیه ۹.

۲-جنگ ۹، ص ۶۶.

۳-امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۸۸.

۴-این شعر منسوب به سید تاج الدین حلّی است. الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۳۱۶؛ أعيان الشيعة، ج ۳، ص ۶۲۷.

* * *

لَا تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ تَائِبٍ إِلَّا بِحُبِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
 حُبٌّ عَلَى لَازِمٍ وَاجِبٌ فِي عُنُقِ الشَّاهِدِ وَالْغَائِبِ
 لَوْ شَقَّ قَلْبِي لَتَرَى وَسَطَهُ سَطْرَيْنِ قَدْ خُطَا بِهَا كَاتِبِ
 الْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ مِنْ جَانِبِ وَحُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ جَانِبِ^۱

[اشعار حسان بن ثابت در وصف غدیر خم]

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُجْمٍ وَاسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
 يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ فَقَالُوا وَ لَمْ يُبَدُوا هُنَاكَ تَعَادِيًا^۲ وَ^۳ وَ^۴

اشعاری در وصف مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام

سوره و الشمس رویت یا امیرالمؤمنین
 آیه و اللیل مویت یا امیرالمؤمنین
 عالمی در جستجوییت یا امیرالمؤمنین
 جان فدای خلق و خویت یا امیرالمؤمنین
 هست هر جا گفتم و گویت یا امیرالمؤمنین

ای بگرد خرمن جودت سلیمان همچو مور
 ای دم جان آفرینت روح بخش نفخ صور

۱- جنگ ۱، ص ۱۴۶.

۲- خ ل: تعامیا.

۳- الغدیر، ج ۲، ص ۳۹؛ امام شناسی، ج ۷، ص ۶۹ و ۱۸۱ و ۱۸۲.

۴- جنگ ۱، ص ۱۱۰.

حاکی از نور جمالت آیه الله نور
پرتوی از مهر رویت آتش وادی طور
داشت موسی آرزویت یا امیرالمؤمنین

گمراهان خلق را خضر سیلی یا علی
امت مرحومه را در ره دلیلی یا علی
اوستاد و رهنمای جبرئیلی یا علی
چون که یکتا مظهر ربّ جلیلی یا علی
قبله گاهم خاک کویت یا امیرالمؤمنین

گر به کثرت بینمت هستی جهان را پیشوا
ور به وحدت خوانمت بر انیایی رهنما
از زبان مصطفی گردیده مدّاحت خدا
چون به درگاه ربوبیت بری دست دعا
حق بود لیبک گویت یا امیرالمؤمنین

وارث علم نبی و سرّ ما أوحی تویی
خسرو ملک جهان و تخت او آذنی تویی
حکمران عالم هستی و مافیها تویی
من چه گویم تاجدار علم الأسماء تویی
عرش فرش خاک کویت یا امیرالمؤمنین

حاش لله یا علی گر گویمت عیسی دمی
گر بخواهی صد مسیحا زنده سازی هر دمی

نعمت خلد برین از ابر جودت شبنمی
 یا علی در هر دمی هستی تو در هر عالمی
 حق ز هر سو روبرویت یا امیرالمؤمنین
 معترف بر عجز و صفت خلقت هفت آسمان
 ای منزّه تر ز وصف مدحت کروبیان
 لال گشته در مدیح تو زبان انس و جان
 الله الله در تن احمد تویی روح روان
 انبیاء مجذوب خویت یا امیرالمؤمنین
 ای که در دستت زمام خلقت ارض و سماست
 بر سرت تاج تبارک، در دلت جای خداست
 کس نپندارد که روح احمد از حیدر جداست
 مرتضی چون مصطفی و مصطفی چون مرتضی است
 ای دل عالم بسویت یا امیرالمؤمنین
 درّه البیضاء و وحدت نوربخش اوصیاء
 چون که مولود تو از بطن مشیت شد جدا
 شد مزین کعبه و دامان ختم انبیاء
 احمد محمود ابوالقاسم محمد مصطفی
 بوسه‌ها می زد به رویت یا امیرالمؤمنین
 شد ز فیض خلقت تو بحر رحمت منشعب
 ای خدا را منتخب، هستی خدا را منتخب

یازده بدر تمام از مهر رویت مکتسب
 ای وجودت بحر رحمت ای محیط متّحّب
 قطره کوش ز جودت یا امیرالمؤمنین

وصف فعّالیت تو یفعل الله ما یشاء
 آیتی از شرح صدرت لوح محفوظ خدا
 الطّف از ارواح علیّین بود جسم شما
 هست مرآت وجودت پای تا سر حق نما
 چون کنم وصف نکویت یا امیرالمؤمنین

خواست احمد در غدیر خم ید بیضا کند
 آشکارا بر خلائق سرّ ما اوحی کند
 بهر تعیین ولیّ، امر خدا اجرا کند
 تا تو را از امر حق بر ماسوی مولا کند
 کرد ز آن رو گفت و گویت یا امیرالمؤمنین

با خیالت فارغ از حور و قصور و جنّتم
 بی نیاز از ملک و مال و تخت و تاج و دولتم
 از گدائیّ درت سلطان صاحب حشمتم
 بعد صد سال ار گذر افتد تو را بر تربتم
 زنده می گردم ز بویت یا امیرالمؤمنین

ای ز لعلت آب حیوان خورده آب زندگی
 من کجا و مدح تو با این همه شرمندگی

خضر نازد کز کفت بگرفته خطّ بندگی
می نماید مهر و مه با آن همه تابندگی
کسب نور از مهر رویت یا امیرالمؤمنین

ای تو در خلقت امام اولّین و آخرین
ذات پاکت مظهر توحید ربّ العالمین
چون کنی تسبیح و حمد خالق حسن آفرین
در وجود قدسیان و در تن روح الامین
روح بخشد ذکر هویت یا امیرالمؤمنین

گر نبودی منعم از دربار ربّ العالمین
فاش گفتم پیش تو ایّاک نعبد نستعین
غیر حبّ و بغض تو بالله نباشد کفر و دین
ای ز عشقت مستی علویّ و خیل عارفین
مستی چرخ از سبویت یا امیرالمؤمنین^۱

أشعار ملاّ مهرعلیّ تبریزیّ متخلّص به فدویّ: «ها علیّ بشّر کیف بشّر»

[زنبیل حاج فرهاد میرزا] صفحه ۷۰:

«وفات ملاّ مهرعلی، ادیب ترک تبریزی، المتخلّص به فدوی، در سنه ۱۲۶۲ هجری در تبریز اتفاق افتاد، و قد ناهز ثمانین سنه. مرد خرقه پوش ژنده بر دوشی، بذی اللسانی، فصیح البیانی، مرقّع لباسی و ملمّع اساسی بود. و به هر ضیافت که می رفت اولّ می گفت: اکلاً موعودم یا حملاً؟ و صاحب خانه چه جرأت داشت که

خلاف فرمایش آخوند را بکنند؟ طاس شکسته چرکی داشت، او را از حلوا و پلو و خورش مملو ساخته در زیر عبا می گرفت و شروع به خوردن غذا می کرد، و بعد از مردن او در خانه او چندین خمره مملو از پلو و حلوای خشکیده و طعام گندیده یافتند. و قریب سیصد جلد کتاب داشت که غالب او به خط خودش بود، و خط شکسته نستعلیق متوسطی داشت. و در اواخر عمر زنی گرفت و از او اولادی به عمل آمد. و در مراتب شعر و شاعری ید علیا داشت. فن حسابی او ترکی، پس از آن عربی و پس از آن فارسی. و این چند قصیده از اوست:

رَبُّهُ فِيهِ مَجَلَّى وَ ظَهَرَ	”ها علی بشر کیف بشر
هُوَ وَ الْوَجِبُ نُورٌ وَ قَمَر	هُوَ وَ الْمَبْدَاءُ شَمْسٌ وَ ضِيَاءُ
يَا لَهُ صَاحِبُ سَمْعٍ وَ بَصَر	أُذُنُ اللَّهِ وَ عَيْنُ الْبَارِي
مَعَهُ اللَّهُ كَنَارٌ وَ حَجَر	مَا هُوَ اللَّهُ وَلَكِنْ مَثَلًا
كَانَ لِلْعَالَمِ عَيْنٌ وَ أَثَر	عَلَّةُ الْكَوْنِ وَ لَوْلَاهُ لَمَا
مِنْ عَقُولٍ وَ نَفُوسٍ وَ صُور	وَ لَهُ أُبْدِعَ مَا تَعْقَلُهُ
صَدَفٌ فِي صَدَفٍ فِيهِ دُرَر	فَلَكَ فِي فَلَكٍ فِيهِ نُجُوم
صُورَةُ الْجَاعِلِ يَا لِلْمُظْهِر	مُظْهِرُ الْوَاجِبِ يَا لِلْمُمْكِنِ
نَوْعِ الْأَنْوَاعِ إِلَى الْحَادِي عَشْر	جِنْسِ الْأَجْناسِ عَلِيٌّ وَ بَنُوهُ
مَوْتُهُ مَوْتُ جِمَارٍ وَ بَقَر	كُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُمْ
كَيْفَ مَنْ أَشْرَكَ دَهْرًا وَ كَفَرَ	لَيْسَ مَنْ أَذْنَبَ يَوْمًا بِإِمَامِ
سَهْمُهُ سَهْمُ قِضَاءٍ وَ قَدَر	قَوْسُهُ قَوْسُ نُزُولٍ وَ عُرُوجِ
مَا غَزَا غَزْوَةً إِلَّا وَ ظَفَر	مَا رَمَى رَمِيَةً إِلَّا وَ كَفَى
كُلُّ مَنْ جَرَّدَ سَيْفًا وَ شَهَرَ	أَعْمَدَ السَّيْفِ مَتَى قَابَلَهُ

أَسَدُ اللَّهِ إِذَا صَالَ وَصَاحَ أَبُو الْإِيْتَامِ إِذَا جَادَ وَبَرَّ
 حُبُّهُ مَبْدَأُ خُلْدٍ وَنَعِيمِ بُغْضُهُ مَنشَأُ نَارٍ وَسَقَرِ
 خَصْمُهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَلَوْ حَمْدُ اللَّهِ وَاثْنَى وَشَكَرِ
 خُلِّقَ بِهِ بِشَرِّهِ اللَّهُ وَلَوْ شَرِبَ الْحَمْرَ وَغَنَى وَفَجَرَ
 مَنْ لَهُ صَاحِبَةٌ كَالزَّهْرَاءِ أَوْ سَلِيلٌ كَشُيْبِ بْنِ شَبْرٍ
 مَنْ كَمَنْ هَلَّلَ فِي مَهْدِ صَبِيِّ أَوْ كَمَنْ كَبَّرَ فِي عَهْدِ صِغَرِ
 عَنْهُ دِيْوَانُ عُلُومٍ وَحِكْمِ فِيهِ طُومَارُ عِظَاةٍ وَعِبرِ
 بُوْتِرَابٍ وَكُنُوزِ الْعَالَمِ عِنْدَهُ نَحْوُ تُرَابٍ وَمَدَرِ
 ظَلَّ مَا عَاشَ بِجُوعٍ وَصِيَامِ بَاتَ مَا حَيَّ بِدَمْعٍ وَسَهْرِ
 كُلَّمَا أَحْزَنَهُ الدَّهْرُ سَلَا أَيُّنَمَا اسْتَضَعَفَهُ الْقَوْمُ صَبْرِ
 نَاقَةُ اللَّهِ فِيهَا شَقْوَةٌ مَن مَارَعَاهَا فَتَعَاطَى فَعَقْرِ
 أَيُّهَا الْخَصْمُ تَذَكَّرْ سَنَدًا مَتْنُهُ صَحَّ بِنَصِّ وَخَبْرِ
 إِذْ أَتَى أَحْمَدُ فِي حُمِّ غَدِيرِ بِعَلِيٍّ وَعَلَى الرَّحْلِ نَبْرِ
 قَالَ مَنْ كُنْتُ أَنَا مَوْلَاهُ فَعَلَيٌّْ لَهُ مَوْلَى وَمَفَرِّ
 قَبْلَ تَعْيِينِ وَصِيِّ وَوَزِيرِ مَنْ رَأَى فَاتَ نَبِيِّ وَهَجَرَ^۱

* * *

سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا

آفتابی چون علی در سایه اش افتاده است^۲

۱- جنگ ۲۳، ص ۳۸۱.

۲- جنگ ۱، ص ۱۳۸.

برگزیده احوالات

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام

اخبار وارده درباره حضرت زهراء عليها السلام

[الشَّيعة و التَّشيع] صفحة ٢٣٢:

«هى فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم، سيِّدة نساء العالمين، و أمُّها خديجة بنت خويلد أم المؤمنين.

وُلدت بمكة يوم الجمعة، ٢٠ جمادى الآخر بعد النبوة بخمس سنين.

وهى أصغر بنات الرسول، و أحبهن إليه، و انقطع نسله إلا منها.

صفاتها: كانت كأبيها فى خلقه و خلقه، و من هنا قال صلى الله عليه وآله و

سَلَّمَ: "فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني." (صحيح البخارى، و صحيح

مسلم.) و قال: "إن الله يرضى لرضاها، و يَغْضَبُ لِعْضَبِهَا." (المستدرک للحاكم، و

الإصابة لابن حجر.)

و نَقَلَتِ الماءَ فى القِربةِ حتّى أثَّرتْ فى صدرها، و طَحَنَتِ بالرَّحَى حتّى تورَّمت

يُداها، و كَنَسَتِ البيتَ حتّى اغْبَرَّتْ ثيابها، و أوقَدَتِ النَّارَ تحت القِدْرِ حتّى اسودَّت

مَلايسُها.»^١

[عدم اذن رسول خدا به تزویج دختری از بنی هشام بن مغیره با امیرالمؤمنین]

در صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته في الغيرة و الإنصاف، در جلد ۷، صفحه ۳۷، از طبع امیریه بولاق، گوید:

«حدثنا الليث عن ابن أبي مليكة، عن المسور بن مخرمة، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم يقول و هو على المنبر:

”إن بنی هشام بن المغيرة استأذنوا في أن ینکحوا ابنتهم علی بن أبي طالب؛ فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن، إلا أن یرید ابن أبي طالب أن یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم. فإنما هی بضعة منی، یربني ما أرابها و یؤذني ما آذاها.“^۱

راجع به مناقب سیده النساء حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

در کتاب شیعه در اسلام سبط، جلد ۱، صفحه ۶۳ و صفحه ۶۴ و صفحه ۶۵، وارد است که:

۱. بخاری در صحیح، جلد ۲، صفحه ۱۹۹، گوید:

«و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: ”فاطمة سيدة نساء أهل الجنة.“^۲ و نیز حدیثی از مسور بن مخرمة روایت کرده که گفت: إن رسول الله قال: ”فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبتی.“^۳

۲. در صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۴۱، حدیثی از مسور بن مخرمة نقل کند که گفت:

۱- صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۵۸.

۲- جنگ ۱۶، ص ۱۴۳.

۳- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۹.

۴- همان مصدر، ص ۲۱۰.

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: "إنها فاطمةُ بضعَةٌ مني يُؤذيني ما آذاها."»

۳. و نیز حدیثی در صفحه ۱۴۳ از عایشه نقل می کند که:

«فاطمه عليها السلام نزد پیغمبر صَلَّى الله عليه وآله وسلم آمد. و آن حضرت او را ترحیب (خوش آمد) گفت و فرمود: "یا فاطمة! أما ترصين أن تكوني سيّدة نساء المؤمنين أو سيّدة نساء هذه الأمة."»

۴. ابن حجر در صواعق، صفحه ۱۰۴ گوید:

«و أخرج أبو سعيد في شرف النبوة و ابن المثنى: إنّه صَلَّى الله عليه وآله وسلم قال: "يا فاطمة! إن الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك."»

حاکم در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ از حضرت صادق علیه السلام؛ و حموی در فرائد السمطين از علی علیه السلام این روایت را از پیغمبر نقل کرده اند.
۵. مویدی در سبائك الذهب، صفحه ۷۲ ضمن احوالات حضرت زهرا عليها السلام گوید:

«وكان يُحبها صَلَّى الله عليه وآله وسلم محبةً عظيمةً، و كان يكثرُ تقبيلها، و فضلها و أوصافها و زهدها و عبادتها لا يتسع هذا الكتاب لنقله.»

۶. حاکم در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۶۰ حدیثی از عائشه نقل کرده که گفت:
«ما رأيتُ أحدًا كان أشبهَ كلامًا و حديثًا برسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم من فاطمة، و كانت إذا دخلت عليه قام إليها فقبلها و رحب بها و أخذ بيدها فأجلسها في مجلسه. - الخ.»

۷. سیوطی در خصائص الكبرى، جلد ۲، صفحه ۴۰۱؛ و حموی در فرائد السمطين گوید:

«و أخرج أبو يعلى عن جابر: أن النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم أقام أيامًا

لم يَطْعَمَ طعامًا، حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَأَتَى فَاطِمَةَ فَقَالَ: «يَا بِنْتِي! هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ؟!»
قَالَتْ: «لَا!»

فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بُعِثَتْ إِلَيْهَا جَارَةٌ لَهَا بَرِغِيْفَيْنِ وَ قِطْعَةَ لَحْمٍ، فَوَضَعَتْهُ فِي جَفَنَةٍ وَ عَطَّتْ عَلَيْهَا، وَ أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَرَجَعَ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ: «قَدْ أَتَى اللَّهُ تَعَالَى بِشَيْءٍ فَخَبَّأْتَهُ لَكَ!»
قَالَ: «هَلُمَّ!»

فَأَتَتْهُ فَكَشَفَ عَنِ الْجَفَنَةِ فَإِذَا هِيَ مَمْلُوءَةٌ خُبْزًا وَ لَحْمًا. فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهَا بُهِتَتْ وَ عَرَفَتْ أَنَّهَا بَرَكَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى!

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا يَا بِنْتِي؟!»

قَالَتْ: «يَا أَبَتِ ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.»^۱

فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ - يَا بِنْتِي! - شَبِيهَةً لِسَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ فَإِنَّهَا كَانَتْ إِذَا رَزَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى شَيْئًا فَسُئِلَتْ عَنْهُ، قَالَتْ: ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.» - الخ.

۸. حاکم در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۶۱؛ و سیوطی در خصائص الکبری،

جلد ۲، صفحه ۲۲۵ از ابونعیم نقل کرده که:

«علی علیه السلام گفت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا كان

يوم القيامة قيل: يا أهل الجمع! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ! وَ تَمَرَّتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَتَمَرَّتْ وَ عَلَيْهَا رِيْطَانُ خَضِرِ أَوَان.»

ابن حجر در صواعق، صفحه ۱۱۳، این حدیث را با اختلافی نقل کرده و

۱- سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۳۷.

گوید: «فَتَمَّرُ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَمَرِّ الْبَرَقِ».

۹. حموینی در *فرائد السمطین*؛ و ابن حجر در *صواعق*، صفحه ۹۶، از نسائی حدیثی از ابن عباس نقل کرده که گفت:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "ابْنَتِي فَاطِمَةُ حُورَاءُ أَدَمِيَّةٌ، لَمْ تَحْضُ وَلَمْ تَطْمِثْ. وَإِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَطَعَهَا وَمُحِبِّهَا مِنَ النَّارِ».

۱۰. و نیز در *صواعق* گوید:

«و أخرج الحافظ أبو القاسم الدمشقي أنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: "يا فَاطِمَةُ! لِمَ سُمِّيتِ فَاطِمَةَ" قال عليٌّ: "لِمَ سُمِّيتِ فَاطِمَةَ يَا رَسُولَ اللهِ!" قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ اللَّهَ قَطَعَهَا وَذَرَّيْتَهَا مِنَ النَّارِ».

۱۱. در کتاب *علی و الوصیة* صفحه ۳۱۴ إلى صفحه ۳۱۸ احادیثی در مناقب حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد است.^۱

احادیث داله بر آنکه فاطمه افضل زنان عالمیان و امیرالمؤمنین اشرف امت رسول خدا بوده اند

و أخرج الحاكم في مناقب علي، صفحة ۱۲۹ من الجزء الثالث من *المستدرک* من طريق سريج بن يونس عن أبي حفص الأبار، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي هريرة قال: قالت فاطمة: "يا رسول الله! زوّجتني من عليّ و هو فقيرٌ لا مال له." قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يا فاطمة! أما ترَضين أن الله عزّوجلّ اطّلع إلى أهل الأرض، فاخترارَ رجُلين: أحدهما أبوك و الآخرُ بعلك." اهـ.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

”أما تَرْضِينَ أَنِّي زَوْجَتُكَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عَلِيًّا، فَإِنَّكَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أُمَّتِي كَمَا سَادَتِ مَرْيَمُ نِسَاءَ قَوْمِهَا؟ أَمَا تَرْضِينَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكَ وَالْآخَرَ بَعْلَكَ.“^۱ هـ.

و كان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم بعد هذا إذا ألمَّ بسيدة النساء من الدهر لَمَمٌ، يُذَكِّرُهَا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ عَلَيْهَا؛ إِذْ زَوَّجَهَا مِنْ أَفْضَلِ أُمَّتِهِ؛ لِيَكُونَ ذَلِكَ عِزًّا لَهَا، وَ سَلْوَةً عَمَّا يُصِيبُهَا مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ. وَ حَسْبُكَ شَاهِدًا لِهَذَا مَا أَخْرَجَهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي صَفْحَةِ ۲۶ مِنْ الْجُزْءِ الْخَامِسِ مِنْ مَسْنَدِهِ مِنْ حَدِيثِ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَادَ فَاطِمَةَ فِي مَرَضٍ أَصَابَهَا عَلَى عَهْدِهِ فَقَالَ لَهَا: ”كَيْفَ تَجِدِينَكَ؟“ قَالَتْ: ”وَ اللَّهِ! لَقَدْ اشْتَدَّ حُزْنِي، وَ اشْتَدَّتْ فِائِتِي، وَ طَالَ سُقْمِي.“ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ”أَوْ مَا تَرْضِينَ أَنِّي زَوْجَتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَامًا وَ أَكْثَرَهُمْ عَلِيًّا وَ أَعْظَمَهُمْ حَلَمًا؟“^۲ هـ. ۱. و الأخبار في ذلك متضاربة لا تحتملها مراجعتنا.^۳

از جمله مواردی که در صحیح بخاری نام فاطمه را با علیها السلام آورده است

صحیح بخاری، طبع بولاق، جلد ۶، کتاب النبی، باب مرضه، صفحه ۱۰، حدیث اول:

«... دعا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ.»^۴

۱- كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵.

۲- كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۹.

۳- جنگ ۲۰، ص ۸۹.

۴- نظر به توجهی که مرحوم علامه - قدس سره - به آمدن لفظ علیها السلام بعد از نام مبارک حضرت فاطمه علیها السلام در صحیح بخاری داشته‌اند، این موارد را از طبع دارالفکر - استخراج نمودیم: ج ۳، ص ۲۲۹؛ ج ۴، ص ۴ و ۴۲ و ۴۷ و ۴۸ و ۷۱ و ۲۰۸ و ۲۰۹؛ ج ۵، ص ۳۸ و ۸۲ و ۱۳۸ و ۱۴۴؛ ↵

در کتاب *تمّ/هتديت*، صفحه ١١٤ گوید:

«في عدّة مواضع من صحيح البخارى عند ما يأتى باسم عليّ يقول: عليه السّلام^١ و فاطمة: عليها السّلام، و الحسين بن عليّ: عليها السّلام.^٢»^٣

مصادر خطبة فاطمة الزهراء سلام الله عليها

[أبوهريره، سيّد شرف الدين] صفحة ١٣٩، تعليقة ١:

«السّلف من بنى عليّ و فاطمة يروى خُطبتّها في ذلك اليوم لمن بعده، و من بعده رواها لمن بعده، حتّى انتهت إلينا يداً عن يدٍ، فنحن الفاطميّين نرويها عن آبائنا، و أبائنا يروونها عن آبائهم، و هكذا كانت الحال في جميع الأجيال إلى زمن الأئمّة من أبناء عليّ و فاطمة و دونكموها في كتاب احتجاج الطّبرسي و في بحار الأنوار. و قد أخرجها من أثبات الجمهور و أعلامهم أبو بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهريّ في كتاب *السّقيفة و فلك*، بطرّق و أسانيد ينتهي بعضها إلى السيّد زينب بنت عليّ و فاطمة [عليهم السّلام]، و بعضها إلى الإمام أبي جعفر محمّد الباقر [عليهما السّلام]، و بعضها إلى عبد الله بن الحسن بن الحسن، يرفعونها جميعاً إلى الزّهاء؛ كما في صفحة ٨٧، من المجلّد الرابع من شرح النهج الحميديّ.

١- ج ٦، ص ١٠١ و ١٩٢ و ١٩٣؛ ج ٧، ص ١٩ و ٩٢ و ١٤٠ و ١٤١ و ١٤٩. (محقّق)

١- صحيح البخارى، ج ٦، ص ٤٨.

٢- مواردی در صحيح بخارى که نام دو تن از ائمه با لفظ عليهما السّلام آمده است:

١. فاطمة و عليّاً عليهما السّلام: ج ٢، ص ٤٣.

٢. الحسن بن عليّ عليهما السّلام: ج ٣، ص ١٣٧؛ ج ٤، ص ١٦٤.

٣. حسين بن عليّ عليهما السّلام: ج ٤، ص ٤١؛ ج ٨، ص ١٩٠.

٤. علي بن الحسين عليهما السّلام: ج ٦، ص ١٢٤. (محقّق)

٣- جنگ ١٨، ص ٨٨.

و أخرجها أيضًا أبو عبد الله محمد بن عمران المرزباني، بالإسناد إلى عروة بن الزبير، عن عائشة ترفعها إلى الزهراء؛ كما في صفحة ٩٣ من المجلد الرابع من شرح النهج. وأخرجها المرزباني أيضًا؛ كما في صفحة ٩٤ من المجلد المذكور، بالإسناد إلى أبي الحسين زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه يبلغ بها فاطمة عليها السلام، و نقل ثمة عن زيد أنه قال: رأيت مشائخ آل أبي طالب يروونها عن آبائهم و يعلمونها أولادهم.^١

خطبة فاطمة الزهراء سلام الله عليها در مسجد پس از رحلت رسول الله
صلّى الله عليه و آله

[المراجعات، صفحة ٢٧٥]:

«و للزهراء عليها السلام حجج بالغة، و خطبتها في ذلك سائرتان كان أهل البيت و يلزمون أولادهم بحفظها، كما يلزمونهم بحفظ القرآن، و قد تناولت أولئك الذين نقلوا البناء عن رصّ أساسه فبنوه في غير موضعه فقالت:

”ويحهم! أتى زححوها (أى الخلافة) عن رواسى الرسالة، و قواعد النبوة، و مهبط الروح الأمين، الطّين^٢ [الطين] بأمر الدنيا و الدين؟! ألا، ذلك هو الخسران المبين! و ما الذى نقموا من أبي الحسن؟ نقموا - و الله - منه نكير سيفه، و شدة وطأته، و نكال وقعته، و تنمره^٣ في ذات الله. و تالله! لو تكافؤوا^٤ على زمام نبذه إليه رسول الله

١- جنگ ٢٢، ص ٢٤٧.

٢- الخبير.

٣- تنمر: غضب و ساء خلقه؛ تشبه بالنمر في خلقه أو في لونه. (محقق)

٤- التكافؤ: التساوى.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^١ لَاعْتَقَلَهُ [لاعتقله]، و سار بهم سَيْرًا سُجْحًا لَا يَكَلِّمُ خَشَّاشَهُ، وَ لَا يَتَتَعَّعُ رَاكِبَهُ،^٢ وَ لِأُورِدَهُمْ مِنْهَا رَوِيًّا فَضْفَاضًا^٣ تَطْفَحُ صَفَّتَاهُ، وَ لَا يَتَرْتَقِ [يترتم] جَانِبَاهُ، وَ لِأَصْدَرَهُمْ بِطَانًا،^٤ وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلَانًا، غَيْرَ مُتَّحِلٍّ مِنْهُمْ بِطَائِلٍ، إِلَّا بِعَمْرِ النَّاهِلِ،^٥ وَ رَدَعَةَ سُورَةِ السَّاعِبِ،^٦ وَ لَفُتَّحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. أَلَا، هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ! وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا [العجب] وَ إِنْ تَعْجَبْ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الْحَادِثُ، إِلَى أَيِّ جَلِيٍّ لَجَّوْا؟ وَ بَأَى عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ ﴿لَيْئَسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْئَسَ الْعَشِيرُ﴾،^٧ ﴿يَتَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾.^٨ اسْتَبَدَلُوا - وَ اللَّهُ - الذَّنَابَا بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجْزُ بِالكَاهِلِ فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ ﴿تَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^٩، ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾^{١٠} وَ يُحْجَمُ! ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ

- ١- الزَّامُ الَّذِي نَبَذَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (أَي: أَلْقَاهُ إِلَيْهِ): إِنَّهَا هِيَ زِمَامُ الْأُمَّةِ فِي أُمُورِ دِينِهَا وَ دُنْيَاهَا.
- ٢- الْمَعْنَى أَنَّهُمْ لَوْ تَسَاوَوْا جَمِيعًا فِي الْإِنْقِيَادِ بِذَلِكَ الزَّامِ وَ الْإِسْتِسْلَامِ إِلَى ذَلِكَ الْقَائِدِ الْعَامِّ لَاعْتَقَلَهُ (أَي: وَضَعَهُ بَيْنَ رِكَابِهِ وَ سَاقِهِ، كَمَا يَعْتَقِلُ الرَّمْحَ) وَ سَارَ بِهِمْ سَيْرًا، سُجْحًا (أَي: سَهْلًا) لَا يَكَلِّمُ خَشَّاشَهُ (أَي: لَا يَجْرَحُ أَنْفَ الْبَعِيرِ، وَ الْخَشَّاشُ: عَوْدٌ يَجْعَلُ فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ يَشَدُّ بِهِ الزَّامَ) وَ لَا يَتَتَعَّعُ رَاكِبَهُ (أَي: لَا يَصِيبُهُ أذًى).
- ٣- أَي: يَفِيضُ مِنْهُ الْهَاءُ.
- ٤- أَي: شِبَعَانِينَ.
- ٥- أَي: رَى الظَّمَانَ.
- ٦- أَي: كَسَرَ شِدَّةَ الْجُوعِ.
- ٧- سُورَةُ الْحَجِّ (٢٢) ذِيلُ آيَةِ ١٣.
- ٨- سُورَةُ الْكَهْفِ (١٨) ذِيلُ آيَةِ ٥٠.
- ٩- سُورَةُ الْكَهْفِ (١٨) ذِيلُ آيَةِ ١٠٤.
- ١٠- سُورَةُ الْبَقَرَةِ (٢) آيَةِ ١٢.

أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١﴾. ^١ إلى آخر الخطبة. ^٢
وهي نموذجُ كلام العترة الطاهرة في هذا الموضوع، و على هذه فقس ما سواها. ^٣

[كلام حضرت فاطمه به أمير المؤمنين عليهما السلام: «اشتملت شملة الجنين»]

حضرت فاطمه سلام الله عليها پس از غضب فدک و خلافت، روزی به
امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار نمودند همان طوری که در جلد ١، صفحه ١٥٥، ناسخ
التواریخ، مجلد حضرت زهرا سلام الله عليها وارد است.

فقال: «يا بن أبي طالب اشتملت شملة الجنين، وقعدت حجرة الظنين.» ^٤

فاطمة زهراء عليها السلام خط داشته اند

[معادن الجواهر عاملی، مجلد ١] صفحه ٤١٧:

مسألة ٥: «هل كانت السيدة فاطمة عليها السلام و سائر نساء العترة الطاهرة

١- سوره یونس (١٠) ذیل آیه ٣٥.

٢- أخرجه أبو بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهري في كتاب السقيفة و فلك، عن محمد بن زكريا، عن محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن حماد بن سليمان، عن أبيه، عن عبدالله بن الحسن بن الحسن، عن أمه فاطمة بنت الحسين، مرفوعة إلى الزهراء عليها السلام؛ و رواها الإمام أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر (المتوفى سنة ٢٨٠) في ص ٢٣ من كتابه (بلاغات النساء) من طريق هارون بن مسلم بن سعدان، عن الحسن بن علوان، عن عطية العوفي الذي روى هذه الخطبة، عن عبدالله بن الحسن بن الحسن، عن أمه فاطمة بنت الحسين، عن جدتها الزهراء عليها السلام؛ و أصحابنا يروون هذه الخطبة عن سويد بن غفلة بن عوسجة الجعفي، عن الزهراء عليها السلام؛ و قد أوردها الطبرسي في كتاب الاحتجاج و المجلسي في بحار الأنوار و رواها غير واحد من الأثبات الثقات.

٣- جنگ ٢٠، ص ١٢٨.

٤- جنگ ١٥، ص ٢٥٣.

أُمِّيَّاتٌ أَوْ لَا؟ وَ هَلْ يَقْضِي الْعَقْلُ بَعْصَمْتَهُنَّ قَوْلًا وَ فِعْلًا؟

الجواب: يظهر من بعض الأخبار أنَّ السَّيِّدةَ فاطمةَ عليها السَّلَامُ لم تكن أُمِّيَّةً، و ذلك قولُ الإمام جعفر بن محمَّد الصَّادق عليها السَّلَامُ لبعض وُلْدِ الحَسَنِ عليه السَّلَامُ لَمَّا أَجَابَ الصَّادِقُ عَنْ مَسْأَلَةٍ غَامِضَةٍ سَأَلَهُ عَنْهَا أَمِيرُ الْمَدِينَةِ بِأَمْرِ خَلِيفَةِ الْوَقْتِ الْعَبَّاسِيِّ: «مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟!»
قال: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ.»

و لَعَلَّ الْمَتَّبِعَ يَعْثُرُ عَلَى غَيْرِ هَذَا. أَمَّا سَائِرُ نِسَاءِ الْعَتْرَةِ فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِيهِنَّ الْأُمِّيَّةُ وَ غَيْرُهَا وَ حَالِهِنَّ حَالُ سَائِرِ نِسَاءِ الْأُمَّةِ.
أَمَّا الْعِصْمَةُ فَلَيْسَتْ ثَابِتَةً لِغَيْرِ الْبَضْعَةِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ.»

[هل يُعرَفُ للآن قبرُ السَّيِّدةِ فاطمةَ عليها السَّلَامُ؟]

مسألة ٦: «هل يُعرَفُ للآن قبرُ السَّيِّدةِ فاطمةَ عليها السَّلَامُ، أَيْنَ هُوَ أَوْ لَا؟ وَ إِذَا كَانَ مَعْرُوفًا، فَكَيْفَ قَوْلُ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ كَاظِمِ الْأَزْدِيِّ الْبَغْدَادِيِّ فِي قَصِيدَتِهِ الشَّمْسِيَّةِ فِي حَقِّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

و تَوْتٌ لَا يَرَى لَهَا النَّاسُ قَبْرًا أَيُّ قُدْسٍ يَضُمُّهُ مَثْوَاهَا

الجواب: أنَّ مَوْلَاتِنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ أَوْصَتْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثِ وَصَايَا نَفَّذَهَا بَعْدَ وَفَاتِهَا:

١- إمام شناسی، ج ١٠، ص ٤٠٣:

«آری، فاطمه در زیر زمین مسکن گزید به طوری که هیچ‌یک از مردم قبر او را نشناسد و مطلع نشود. هر کانون قُدس و مرکز طهارت و دل‌پاکی که فاطمه را در خود جا دهد، خوابگاه و منزلگاه فاطمه است.»

۱. أن يَدْفِنَهَا و لا يَدْعُ أَحَدًا مِّنْ وَعَ بَيْنَهَا و بَيْنَهُمْ خِصَامًا فِي حَيَاتِهَا، و لا مِن أَتْبَاعِهِمْ أَنْ يَحْضُرَ جَنَازَتَهَا.

۲. أن يتزوج بعدها بابنة أختها أمّامة بنت زينب زوجة أبي العاص بن الربيع و قالت له: «إِثْمًا تَكُونُ لَوْلَدِي مِثْلِي».

۳. أن يتخذ لها نعشًا كانت وصفته لها أساءة بنت عميس، و كانت رأته في هجرتها إلى الحبشة و أخبرتها أن الحبشة يتخذونه، فاستحسنته الزهراء عليها السلام لِمَا فِيهِ مِنَ السَّيْرِ لِلْمَرْأَةِ.

فلَمَّا تُوفِّيت حضر النَّاسُ ينتظرون أن تُخْرَجَ الجَنَازَةُ فخرَجَ إِلَيْهِمْ أَبُو ذَرٍّ و قال: «انصرفوا فإنَّ ابنة رسول الله أُخِّرَ إِخْرَاجُهَا هَذِهِ العَشِيَّةَ.» فانصرفوا. فلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ دَفَنَهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و معه الحَسَنانُ و عِمَارٌ و المَقْدَادُ و عَقِيلٌ و الزَّيْبِرُ و سَلْمَانُ و بُرَيْدَةُ و نَقَرٌ من بنى هاشم فدَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، و سَوَّوْا قَبْرَهَا مَعَ الأَرْضِ لئَلَّا يُعْرَفَ؛ فَلذَلِكَ خُفِيَ عَلَى النَّاسِ قَبْرُهَا و اختلفوا فِي مَوْضِعِهِ؛ فَقِيلَ: فِي بَيْتِهَا، و قِيلَ: فِي البَقِيعِ، و قِيلَ: بَيْنَ القَبْرِ و المَنْبَرِ؛ و إِنَّهُ إِلَيْهِ الإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ: «مَا بَيْنَ قَبْرِي و مَنبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الجَنَّةِ.» و الأَصَحُّ أَنَّهَا دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا؛ و اللهُ أَعْلَمُ.»^۱

[اختلاف در تاریخ شهادت حضرت صدیقه سلام الله عليها]

در مقاتل الطالبین، طبع معارف بیروت، جلد ۱، صفحه ۴۹ و ۵۰ آورده است که: «و كانت وفاة فاطمة عليها السلام بعد وفاة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ بمدّةٍ تَخْتَلِفُ فِي مَبْلَغِهَا؛ فَالْمُكَثَّرُ يَقُولُ: بَسْتَةٌ أَشْهُرٌ و الْمُقَلَّلُ يَقُولُ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ إِلاَّ أَنَّ

الثَّابِتَ فِي ذَلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ: «أَمَّا تُوَفِّيَتْ بَعْدَهُ بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ.»^۱

راجع به نوشته روی قبر فاطمه زهراء سلام الله عليها

در روز شنبه، ۲۰ جمادی الثانیه ۱۴۰۹ هجریه قمریه، روز میلاد با سعادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله عليها، نامه ای از شیخ البررة الکرام عماد الطائفة الفخام، آقای حاج میرزا محمدرضا مجاهد - طول الله عمره - به دست حقیر از طهران در مشهد مقدس رسید، که دو روز قبل مرقوم داشته بودند، و به عنوان عیدی ارسال فرموده بودند. و حقیر برای حفظ آن مطالب در اینجا یادداشت نمودم: «... یکی از خطباء به نام آقای حاج شیخ فاضل تبریزی پس از تمام شدن بیانش بر منبر، در کنار نشست و از سفری که در ماه جمادی الثانیه به مکه و مدینه (۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ هجری شمسی) برای اداء عمره و زیارت مشرف شده بود، صحبت می نمود، می گفت:

روزی که برای زیارت مرقد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد حرم مطهر شدم؛ دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر داخل سرداب قبر می شوند.

آقای شیخ فاضل گفت:

من هم مقداری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به درون سرداب وارد شدم. چشمم به شکل قبور افتاد. با دقت مشاهده نمودم. در پشت سر قبور، قبری دیدم کنار محراب نمازگزاران بنا شده، روی آن این عبارت نوشته شده است:

«فَاطِمَةُ مُهَجَّجَةٌ قَلْبِي، وَ ابْنَاهَا تَمَرَةٌ فُوَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي،

وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ؛

مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.»^۱

[راجع به حدیث: «فاطمة مهجة قلبی»]

بسم الله الرحمن الرحيم

در آخرین صفحه، از جلد سیزدهم/امام شناسی، از دوره علوم و معارف اسلام (۳) آمده است:

«علامة حلی در کتاب نهج الحق و كشف الصدق گوید:

زمخشری که نزد جمهور عامه مرد موثق و مأمونی است، با إسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود:

”فاطمة مهجة قلبی، و ابناها ثمرة فؤادی، و بعلها نور بصری

و الأئمة من ولدها أمناء ربی [و] حبل ممدود بینه و بین خلقه؛

مَن اعتصم بهم نجی، و مَن تخلف عنهم هوی.“^۲

(فاطمه جان من است، و دو پسرانش میوه دل منند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار منند که ریسمانی کشیده شده میان او و خلایقش می‌باشند.

کسی که به آنان چنگ زده تمسک جوید، نجات می‌یابد؛ و کسی که از آنان تخلف ورزیده اعراض کند، در دره هلاکت سقوط می‌نماید.)

این حدیث عظیم المعنی و مبارک المراد را سید بن طاووس در طرائف،^۳ و مجلسی در بحار الأنوار^۴ و شیخ سلیمان قندوزی در ینابیع المودة^۵ و خوارزمی در مقتل؛ و حموی در فرائد السمطين؛ و محمد بن ابی الفوارس در أربعین؛ و زمخشری

۱- جنگ ۱۳، ص ۶۷.

۲- نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۲۷.

۳- طرائف، ص ۱۱۸.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۶۴۹.

۵- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۴۳.

در مناقب؛ و شیخ جمال‌الدین حنفی موصلی در *دُرر بحر المناقب* روایت کرده‌اند. از جناب محترم ثقة‌المحدثین، آقای حاج شیخ فاضل تبریزی - أطال الله بقاءه - که فعلاً بحمد الله تعالی در حال حیاتند، نقل شد:^۱

در سفری که در ماه جمادی الثانیه ۱۳۹۵ یا ۱۳۹۶ هجریه قمریه، به مکه و مدینه برای ادای عمره و زیارت مشرف شده بودم، روزی که برای زیارت مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد حرم شدم؛ دیدم عمله‌ها برای مرمت اساس مرقد مطهر، داخل محوطه شباک می‌روند. من هم قدری آجر برداشتم و به دنبال عمله‌ها به درون محوطه وارد شدم. چشمم به شکل قبور افتاد. با دقت مشاهده نمودم. در پشت قبور، قبری دیدم کنار محراب نمازگزاران بنا شده؛ و روی آن این عبارت نوشته شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم:

«فاطمة مهجة قلبی، و ابناها ثمرة فؤادی، و بعلها نور بصری،

و الأئمة من ولدها أمناء ربی، حبل ممدود بینه و بین الخلق؛

من تمسک بهم نجا، و من تخلف عنهم هوی.»^۲

این عبارت، لفظ حدیثی است که زمخشری آورده است و ما عین سند و متن روایت او را از *طرائف سید بن طاووس*، صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸، و از *بحار الأنوار*، طبع حروفی، جلد ۲۳، صفحه ۱۱۰، نقلاً از *طرائف*، در اینجا ذکر می‌کنیم:

و من ذلك ما رواه عن المسمى عندهم جاز الله فخر خوارزم، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری، بإسناده إلى محمد بن [أحمد بن] علی بن شاذان. قال: حدثنا الحسن بن حمزة، عن علی بن محمد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان، عن محمد بن زیاد، عن حمید بن صالح، يرفع الحديث بأساء روايته و

۱- قابل ذکر است این مطلب در دو صفحه قبل با قدری تفاوت از *جنگ ۱۳*، ص ۶۷ نقل شد؛

ولیکن به جهت اختلاف نسخه و زیادت مطلب تکرار گردید. (محقق)

۲- *جنگ ۲۲*، ص ۴۸.

تَرَكَتْ ذَلِكَ اخْتِصَارًا؛ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
 "فَاطِمَةُ بِهَجَّةٍ قَلْبِي، وَابْنَاهَا ثَمَرَةٌ فُؤَادِي، وَبَعْلُهَا نُورٌ بَصْرِي، وَالأَئِمَّةُ مِن
 وَوَلِدُهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَحَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ؛ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَ مَنْ
 تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَىٰ." هذا لَفْظُ الْحَدِيثِ الْمَذْكُورِ.^۱

انتهی ما فی الطرائف.^۲

[اشعاری در مدح حضرت فاطمه سلام الله عليها]

الا ای فاطمه ای نام تو حلال مشکلها
 دلت چون نقطه توحید و مهتر مرکز دلها
 تویی آن گوهر یک دانه کاندرا قلم و وحدت
 که باید ز آن صدف آید برون شیرین شمایلها
 تو راز اسماء حسنی نام (یا فاطر) ستودت حق
 که از نور جمال تو فرود آید مشاعلها
 ز شفقت گر پدر بوسید دستت عجب نبود
 تویی دست خدا آسان ز دست توست مشکلها
 زبانم سوره توحید بسته، ورنه می گفتم
 تویی دخت خدا ای حکمران حق و باطلها^۳

* * *

یا فاطمة الزهراء یا سیّدة النسوان
 یا عالمة الأسماء یا حافظة القرآن

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۰.

۲- جنگ ۱۳، ص ۷۱.

۳- جنگ ۱، ص ۱۳۵.

ای دخت شه عالم ای بانوی صد مریم
خیرات حسان را نیست به از تو زنی برهان
یا شافعة العلیا یا رافعة البلوی
امروز تو فرمانده ماها همه سرگردان
بر خلق اگر محنت می شد به جهان قسمت
درد دل تو کردی دل های همه بریان
کی دیده کسی بانو بر نان جوین قانع
از شب به شب دیگر خود گرسنه با طفلان^۱

از اشعار حکیم صفا در مدح حضرت زهرا علیها السلام

برخاست به آیین کهن مرغ شب آویز
ای ترک خطا خیز به طبع طرب انگیز
بربند طرب را زین بر توسن شب‌دیز
کن جام جم از گوهر می مخزن پرویز
ای خطّ تو پاکیزه تر از سبزه نوخیز
بر سبزه نوخیز که شد باغچه مینو
بنهاده به سر گلبن نو افسر جمشید
تاییده ز گل بر فلک باغچه ناهید
بگشای در میکده یعنی در امید
بردار ز رخ پرده که تا دیده من دید
چون روی تو خورشید ندیدم من خورشید
چون موی تو آشفته ندیدم من هندو

بگذشت مه آذر و پیش آمد آزار
 ابر آمد و بیژاده تر ریخت به کهسار
 باد آمد و بگشود در دگه عطّار
 آراسته شد باغ چو روی بت فرخار
 نرگس که بود پادشه کوچه و بازار
 زد خیمه سلطانی در برزن و در کو
 دانی به چه می ماند ارکان دمن را
 از لاله نعمانی ترکان یمن را
 ای ترک خطائی که بلائی دل من را
 ای موی تو بشکسته بها مشگ ختن را
 از لاله می تازه کن آثار کهن را
 ای روی و برت تازه تر از لاله خودرو
 آراست به تن باغ ز دیبا سلب نو
 خورشید گل افکند به چار ارکان پرتو
 از ماه سمن بر مه و خورشید رسد ضو
 دهقان سمن زار من است اختر شبرو
 گلبن به سر باغ نهاد افسر خسرو
 نسرين پیرا کند به گل مخزن منکو
 ای ماه من ای چون تو نیاراسته مانی
 تو اوّل و خورشید بلند، اختر ثانی
 شد خاک سیه از گل سوری زر کانی
 ای لعل تو شاداب تر از سنگ یمانی
 کو باده چون سوده یاقوت رمانی
 در ده که زد از سرو سهی فاخته کوکو

سارا به سر سرو دم از دین بهی زد
با زیر سنا بر زبر سرو سهی زد
طاووس سرا نوبت نوروز مهی زد
هدهد به سر از پر عَلم پادشهی زد
بلبل غزلی خواند و بدو راه رهی زد
آباد بدان مرغ غزلخوان غزل گو
ماهی چو تو من دلبر جانانه ندیدم
شاهی چو تو در برزن و کاشانه ندیدم
ترکی چو تو در تَبَّت و فرخانه ندیدم
رندی چو تو در مسجد و میخانه ندیدم
هر دل که من از عشق تو دیوانه ندیدم
دل نیست جمادی است گران سنگ ترازو
بر روی فرو هشته سر زلف تو زنجیر
زنجیر تو بگسسته مرا رشته تدبیر
مفتون سر زلف جوانت فلک پیر
مویی که توان بست بدو پنجه تقدیر
زلفی که چو پرواز گرفت از پی نخجیر
زد بر دل سودا زده چون باز به تیهو
روزی که در میکده عشق گشادند
بر من رقم بندگی عشق تو دادند
جان و تن سودائیم از عشق تو زادند
اینست که پس پاکرو و پاک نهادند
در وادیه عشق تو همپویه بادند
در گرگ هوی حمله کند هم تک آهو

خورشید چو رویت به سما و به سمک نیست
 چون روی تو پیداست که خورشید فلک نیست
 از عشق تو در سینه عشاق تو شک نیست
 شور لب شیرین تو در کان نمک نیست
 ای زاده انسان که به خوبیت ملک نیست
 از عشق تو برپاست به کونین هیاهو
 ابر هنری گوهر تر ریخت به هامون
 از خاک برون آمد گنجینه قارون
 مرغ از زبر خاک زند گنج فریدون
 ای روت چو آینه اسکندر ایدون
 در پیش غم از باده چون عقل فلاطون
 آراسته کن سدی چون رای ارسطو
 قمری به کلیسای چمن راهب ترساست
 ز نار به گردن پی تعظیم کلیساست
 این بلبل شوریده چو ناقوس به آواست
 ای ماه مسیحی که اسیرت همه دلهاست
 آن شیشه که مرغ طرب بزم مسیحاست
 پیش آر که زد مرغ چو نصرانی مولو
 ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت
 در ساغر بلور صفا سوده یاقوت
 مرغ ملکوتست زجاجی که دهد قوت
 قوت جبروتست که در خطه ناسوت
 نوشم می مدح گهر نه یم فرتوت
 صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ

مشکات چراغ ازلی مهبط تنزیل
 خواننده تورات و سراینده انجیل
 داننده اسرار قدم بی دم جبریل
 فیاض بری از علل و رسته ز تعطیل
 مولود نبوت که به طفلی شده تکمیل
 تولید ولایت که به سفلی زده پهلو
 انسیه حوری سبب اصل اقامت
 اصلی که بیاید بدو نخل امامت
 نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت
 گنجینه عرفان گهر بحر کرامت
 در باغ نبی طوبی افراشته قامت
 در ساحت بستان ولی سرو لب جو
 سر مسند کل، اثر صادر اول
 نه عقل در این یک اثر پاک معطل
 نفس فلک پیر در این مرحله مختل
 برتر بودش پایه ز موهوم و مخیل
 بالاتر از این چار خشیمان بهی، بل
 صد مرتبه بالاتر از این گنبد نه تو
 این گنبد نه توی بدان پایه نباشد
 این عقل و خیالات بدان مایه نباشد
 آن را که ز خورشید فلک سایه نباشد
 بر عرش بجز نورش پیرایه نباشد
 قطبی که کراماتش اگر دایه نباشد
 نه از معجزه پیداست علامت نه ز جادو

مرآت خدا عالمه نکتة توحید
 کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید
 آن جلوه که بالذات برونست ز تحدید
 مولود محمد که بدان نادره تأیید
 ذات احدی کرد پدید این سه موالیید
 این چار زن حامله وین هفت تن شو
 بالای زمان فوق مکان ذات ممجد
 کز نقش زمانی و مکانی است مجرد
 فرزند نبی جفت ولی طاق مؤید
 طاق حرم عصمت او طاق مشید
 آن شافعه کان رائحه از خلد مخلد
 جویند و نیابند بجز خاک در او
 ذاتش سبب هستی بینایی و فرهنگ
 عشقش به دل سوخته چون کوه گران سنگ
 او پادشه است و دل سودا زده اورنگ
 آینه او سینه پرداخته از رنگ
 طی جلواتش نکند وهم به نیرنگ
 بر کنه مقامش نرسد عقل به نیرو
 هرگز نشنیدیم خدا را بودی ام
 ای ام الهیون ای در تو خرد گم
 باز آی که ما مردم افروخته انجم
 از دیده نشانیمت بردیده مردم
 جانها به لب آمد به تمنای تبسم
 تا بشکفد از خاک گل و خندد و خیزو

اوصاف خدا در تو هویدا است کماهی
 علم تو محیط است به معلوم الهی
 ذات متعالی صفتت لایتناهی
 سر تا قدمت آینه طلعت شاهی
 خورشید گهی تافت همه گاه به ماهی
 بر گرد سمند تو نیارست تکاپو
 من با توبه توحید دلی یکدله دارم
 از عشق تو بر گردن جان سلسله دارم
 من عشق تو را پیش رو قافله دارم
 از بحر عنایات تو چشم صله دارم
 من قطره که از بحر فزون حوصله دارم
 تا بال گشایم به فنای حرم هو
 ای پیش رواق توبه خمخانه نه طاق
 زیر فلک قوسی ابروی کجیت طاق
 نبود چو تو خورشید که از مشرق آفاق
 از شرق تو خورشید الوهیت اشراق
 این شش جهت و چار عناصر به تو مشتاق
 چون عاشق دلباخته بر طلعت نیکو
 ای بر سر شاهان زمین از قدمت تاج
 بر خیل ملک خاک سر کوی تو مواج
 آنی که انانیت تو رفته به تاراج
 آن قطره که گردیده غریق یم مواج
 بحر است که می زاید از او لجه و امواج
 آبی است که می روید از او عرعر و ناژو

ای ذات خدا را رخ نیکوی تو مرآت
فانی تو به فعل و اثر و وصف در آن ذات
نفسی من درویش بود پیش تو اثبات
بر حجّت قائم که بود پیر خرابات
حاجات مرا ای تو برازنده حاجات
بسر آی که از درد بود حشمت دارو
پیران خرابات که در فقر دلیند
بر کشت گدایان طلب لجه نیلند
رندان صفایشه که در قدس خلیلند
در لطف سخن هم نفس ربّ جلیلند
پیش تو که سلطان دلی عبد ذلیلند
با آنکه چشمشان زده بر نه فلک اردو
در هر صفتی اعظم اسماء الهی
اندر فلک صورت نبود چو تو ماهی
عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی
نه غیر تو حصنی نه ملاذی نه پناهی
محتاج تویم از ره الطاف نگاهی
یا فاطمة الزهراء إنّنا بک نشکو
ای پای تو پهلو زده خورشید سما را
بر فرق من خسته بسای آن کف پا را
ای دست صفا دست صفا گیر خدا را
از دیده بیننده مینداز صفا را

ای آنکه بود از مدد دست تو ما را
آرام تن و قوت دل و قوت بازو^۱

[اشعاری در مدح حضرت زهرا سلام الله علیها از خصائص الفاطمیه]

حضرت آقای حاج آقا معین در روز بیستم جمادی الثانیه ۱۴۰۶ هجریه
قمریه، روز میلاد حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، در بنده منزل در مشهد
مقدس ضمن مواعظ خود، این ابیات را قرائت کردند و گفتند:

«گویا در کتاب خصائص الفاطمیه آقا میرزا محمد باقر واعظ [کجوری]
طهرانی دیده‌ام،^۲ که از شیخ حرّ عاملی - اعلی الله مقامه الشریف - نقل می‌کند:^۳

۱. مِشْكَاءُ نَوْرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ زَيْتُونَةُ عَمِّ الْوَرَى بَرَكَاتُهَا
۲. هِيَ قُطْبُ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ نُقْطَةُ لَمَّا تَنَزَّلَتْ أَكْثَرَتْ كَثْرَاتُهَا
۳. هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَ أَحْمَدُ عَصْرِهَا هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا

۱- جنگ ۲، ص ۸۴ الی ۸۹.

۲- در الدرریمه، ج ۱، ص ۴۰۶، این گونه وارد است که: «الحاج مولی باقر بن المولی اسماعیل
الکجوری الطهرانی الشهیر بالواعظ، صاحب جنة النعیم و الخصائص الفاطمیه، المتوفی زائراً
بالمشهد المقدس الرضوی، سنة ۱۳۱۳ هـ. ق.» (محقق)

۳- در خصائص الفاطمیه، ج ۱، ص ۲۴۶، این اشعار را به خود مؤلف نسبت داده و می‌نویسد:
«ولقد قلت نظماً؛ لذا ظاهراً مرحوم حاج آقا معین شیرازی در این مقام سهو نموده و به شیخ حرّ
عاملی نسبت داده‌اند. (محقق)

۴- امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۸۱:

«۱. محلّ تجمّع نور خداست جلّ جلاله، و درخت مبارک زیتونی است که برکاتش همه انسان‌ها
را فرا گرفته است.

۲. او قطب دایره وجود است، و نقطه مجرد وحدتی است که چون پایین آمد کثراتش رو به فزونی
گرفت.

و اشعار زیر را نیز قرائت کردند و گفتند: گویا از آقا سید عباس جواهری

باشد:

برده دلم را ز برم دلبری	کز غم او گشته‌ام از دل بری
دیده‌ایم ندارد نشان	مهر چنین در فلک دلبری
در برم آمد شبی آن دل‌نواز	با قد چون سرو رخ آنوری
گفت ز جا خیز که امشب گرفت	عالم ایجاد ز نوزیوری
داده خداوند به ختم رسل	از کرم خویش یکی دختری
کس نشنیده است که جنس بشر	به ز ملک باشد و حور و پری
دختری هرگز نشنیده کسی	بر پدر خویش کند مادری ^۱

← ۳. اوست احمد دوم و اوست نیکوترین اهل عصر و زمان خود. اوست عنصر توحید در

زمین‌های متعلق به او.»

۱- جنگ ۱۸، ص ۳.

برگزیده احوالات

حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

[وصيت حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام به جنادة بن أبي أمية]

در کتاب معالی السبطين فی أحوال السبطين در صفحه ۳۴ گوید:

«في البحار عن جنادة بن أبي أمية، قال: دخلتُ على الحسن بن عليّ [عليهما السلام] في مرضه الذي تُوفِّي فيه و بين يديه طشتٌ يُقذفُ عليه الدّمُ و يُجرُجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً^۱ من السّمِّ الذي سَقاه معاويةُ بن أبي سفيان، فقلتُ: يا مولاي! لِمَ لا تُعالج نفسك؟ فقال: "يا عبدالله! بماذا أُعالج الموتَ؟"»

۱- در پاورقی بحار آخوندی گوید:

«فيه غرابةٌ حيث إنّ الكَبِدَ إذا ذابتْ أثقلتُ إلى الأمعاء و خرّجت كالدم و ليس تصعدُ إلى المَعِدَة، حتّى تُقذفَ بها من الفم؛ و الصّحيح ما سمعتُ في سائر الأحاديث أنّه كان يوضع تحته طستٌ و تُرفعُ أخرى نحو أربعين يومًا، و أنّه عليه السلام قال: "إني لأضع كَبِدِي" و ظاهره خروجُ الكَبِدِ ثافلاً و أظنّ القصة قد اختلطت على أفهام الرّواة فنقلوها كذلك مع ضعفِ سندِها.» - انتهى.

و أنا أقول: لا بُعدَ في خروجِ الكَبِدِ ذائبًا من المَعِدَة حيث أنها عروقٌ ماساريقاً* رابطةٌ بينهما. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

* قال الإيجي في المواقف، ج ۲، ص ۵۴۹: «هي عروقٌ دقاق صلبةٌ ضيقةٌ تجاوبفها واصلتُ بين الكبد و آخر المعدة.» (محقّق)

فقلت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^١.

ثم التفت عليه السلام فقال: "والله لقد عهدَ إلينا رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم أن هذا الأمرَ يملكه اثنا عشرَ إمامًا مِن وُلْدِ عَلِيٍّ و فاطمةَ صلوات الله عليها و عليهم، ما مِنَّا إِلَّا مسمومٌ أو مقتولٌ." ثم رُفِعَت الطَّشْتُ و بَكَى.

فقلت له: عِظْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ!

قال: "نعم، استعِدَّ لِسَفَرِكَ و حَصِّلْ زادَكَ قبل حلولِ أَجَلِكَ. و اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا، و الموتُ يَطْلُبُكَ. و لا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. و اعْلَمْ أَنَّكَ لا تَكْسِبُ مِنَ الهَالِ شَيْئًا فوق قوتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خازِنًا لغيرِكَ. و اعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا فِي حلالها حِسَابٌ و فِي حرامها عِقَابٌ و فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ المَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا ما يَكْفِيكَ، فَإِنْ كان ذلك حلالًا كُنْتَ قد زَهَدْتَ فِيهِ، و إِنْ كان حرامًا لم يكن فِيهِ وِزْرٌ فأخَذْتَ كما أَخَذْتَ مِنَ المَيْتَةِ، فَإِنْ كان العِتَابُ فَإِنَّ العِتَابَ يَسِيرٌ.

و اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، و اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا. و إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بلا عَشِيرَةٍ و هَيْبَةً بلا سُلْطَانٍ فَأَخْرِجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللهِ عِزًّا و جَلًّا. و إِذَا نازَعْتَكَ إِلَى صُحْبَةِ الرِّجَالِ حاجَةٌ، فاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زانَكَ، و إِذَا خَدِمْتَهُ صانَكَ، و إِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أعانَكَ، و إِنْ قَلْتَ صَدَقَ قولَكَ، و إِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلَتَكَ [صَوْلِكَ]، و إِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّها، و إِنْ بَدَتْ مِنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّها، و إِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّها، و إِنْ سَأَلْتَهُ أعطاك، و إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابتدأكَ، و إِنْ نَزَلَتْ بِكَ إِحْدَى المُلِمَّاتِ و اساك مَنْ لا يَأْتِيكَ مِنْهُ البَوَائِقُ، و لا تَخْتَلِفْ [يَخْتَلِفُ] عَلَيْكَ مِنْهُ

١- البقرة (٢) ذيل آية ١٥٦.

الطرائق، و لا يخذلك عند الحقائق، و إن تنازعتما مُقتسماً أثرك.“
 قال: ثم انقطع نفسه و اصفرَّ لونه، حتى خشيتُ عليه و دخلَ الحسينُ
 عليه السلام و الأسودُ بن أبي الأسود معه فانكبَّ عليه، حتى قبَّلَ رأسه و بينَ عَيْنَيْهِ ثم
 فَعَدَ عنده فتسارًا جميعًا، فقال أبو الأسود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.
 إنَّ الحسنَ عليه السلام قد نُعِيَتِ إليه نفسه و قد أوصى إلى الحسينِ عليه السلام. «
 مرحوم مجلسی در بحار، طبع کمپانی، المجلد العاشر، صفحة ۱۳۲، و در طبع
 آخوندی، جلد ۴۴، صفحة ۱۳۸ از نص معینی کتاب کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة
 اثنی عشر للشیخ سعید علی بن محمد بن علی خزاز القمی، نقل می کند روایت فوق
 را، و لفظ طست را مهمله آورده نه معجمه.^۱

[و كان في لسان الحسن بن علي ثقل كالفأفة]

در مقاتل الطالبین، طبع معارف بیروت، جلد ۱، صفحه ۵۰ آورده است که:
 «از حضرت ابوجعفر محمد بن علی [علیهما السلام] روایت کرده است که:
 «و كان في لسان الحسن بن علي ثقل كالفأفة.^۲»
 و با سند دیگر از جابر آورده است که:
 «قال: كانت في لسان الحسن رُتَّةٌ^۳؛ فقال سلمان الفارسي: "أتته [من] قبل عمه
 موسى [بن عمران] عليه السلام."^۴»^۵

۱- جنگ ۶، ص ۱۲۵.

۲- فَأَفَأُ، فَأَفَأَةٌ الرَّجُلُ: أَكْثَرُ الْفَاءِ وَ تَرَدَّدَ فِيهَا فِي كَلَامِهِ؛ فَهُوَ فَأَفَأٌ وَ فَأَفَأٌ.

۳- رَتَّ - رَتَّتًا: كَانَ فِي لِسَانِهِ عُجْمَةٌ وَ رُتَّةٌ؛ فَهُوَ أَرَّتْ وَ هِيَ رَتَاءٌ.

۴- مقاتل الطالبین، ص ۶۰.

۵- جنگ ۱۶، ص ۱۴۶.

[ازدواج امام حسین با زوجه امام حسن مجتبی علیهما السلام، بعد از

شهادت برادر]

در کتاب منتهی الآمال، جلد ۱، صفحه ۱۷۵ وارد است که:

«از حضرت امام حسن علیه السلام حسین اُثرم و طلحة و فاطمه هر سه از ام اسحاق دختر طلحة بن عبدالله تیمی است.»

و در جلد ۲، صفحه ۳۳۴ وارد است که:

«از امام حسین علیه السلام دختری به نام فاطمه و مادر وی ام اسحاق دختر طلحة بن عبدالله تیمیه است.»

أقول: در این صورت باید حضرت امام حسین بعد از وفات حضرت امام حسن علیهما السلام، زوجه وی را به حباله نکاح خود در آورده باشند.^۱

[مطالبی در ردّ کثیر الزّواج بودن امام حسن مجتبی از الشّیعة و التّشیع،

محمد جواد مغنیه]

[الشّیعة و التّشیع] صفحه ۲۳۶:

«روی الرواة أنّ الإمام الحسین علیه السلام كان کثیر الزّواج، و لیس هذا بغریب، فقد عدّ أهل السیر لجدّه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم أكثر من عشرين امرأة، و استشهد أبوه أمير المؤمنين علیه السلام، و عنده اثنتان و عشرون؛ ولكنّ الغریب أنّ تُحاك حول زواجه الروایات التي لا أساس لها و لا أصل، لا لشيء إلاّ للنیل^۲ من مقامه الشّریف؛ من ذلك أنّه كان إذا رأى جمعاً من النسوة يقول هنّ: من

۱- جنگ ۱۸، ص ۱۷۰.

۲- أقرب الموارد: «نال من عرض فلان: سبه.» (محقق)

مِنْكَنَّ تَأْخُذُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَجِيبُهُ بِصَوْتٍ وَاحِدٍ كُلُّنَا مُطَلِّقَاتُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ.

وَأَيُّ عَاقِلٍ يُصَدِّقُ مِثْلَ هَذَا عَلَى الْإِمَامِ الزَّكِيِّ الَّذِي لَهُ عَقْلٌ جَدُّهُ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِيهِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؟! أَيْ عَاقِلٍ يُصَدِّقُ أَنَّ الْإِمَامَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقِفُ عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ، وَ يُنَادِي مُعَلِّناً عَنْ نَفْسِهِ وَرَغْبَتِهِ فِي الزَّوْجِ وَالنِّكَاحِ؟! وَأَعْرَبُ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ جَوَابُ النِّسْوَةِ: كُلُّنَا مُطَلِّقَاتُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. مَتَى تَزُوجُ بِهِذِهِ الْكَثِيرَةَ الْكَثِيرَةَ؟! وَمَتَى طَلَّقْتَهُنَّ؟! وَكَيْفَ اجْتَمَعَ مُطَلِّقَاتُهُ كُلُّهُنَّ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ؟! وَكَيْفَ خَفِينَ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْرِفْ حَتَّى وَلا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ، وَبِالْأَمْسِ كُنَّ فِي بَيْتِهِ وَ عَلَى فِرَاشِهِ؟! حَقًّا أَنْ وَاضَعَ هَذِهِ الْأَكْذُوبَةَ قَدْ بَلَغَ الْغَايَةَ مِنَ الْجَهْلِ وَالرُّعُونَةِ، وَ أَجْهَلُ مِنْهُ مَنْ يُصَدِّقُ أَمْثَالَ هَذِهِ الْأَكَاذِيبِ.»

صفحة ٢٣٧: «بِوَيْعِ بِالْخِلَافَةِ سَنَةَ ٤١ هـ، وَ لَهُ مِنَ الْعُمُرِ ٣٧ سَنَةً، وَ أَقَامَ فِي خِلَافَتِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، حَيْثُ وَقَعَ الصَّلْحُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَعَاوِيَةَ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ، بَعْدَ أَنْ تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ رُؤَسَاءِ أَصْحَابِهِ كَتَبُوا سِرًّا إِلَى مَعَاوِيَةَ وَ صَمَّنُوا لَهُ أَنْ يَسْلَمُوهُ إِلَيْهِ عِنْدَ دَنُو الْعَسْكَرِينَ.»

سَمِّ معاوية توسط جَعْدَةَ دختر أشعث بن قيس

[الشَّيْعَةُ وَالتَّشْيِيعُ، صَفْحَةُ ٢٣٧]:

«وَفَاتِهِ: تُوفِّيَ سَنَةَ ٥٠ هـ، وَ سَبَبُ وَفَاتِهِ أَنَّ مَعَاوِيَةَ دَسَّ لَهُ سَمًّا عَلَى يَدِ زَوْجَتِهِ جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ، وَ صَمَّنَ لَهَا إِنْ قَتَلَتْهُ بِالسَّمِّ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ تَزَوَّجَهَا مِنْ وَلَدِهِ يَزِيدَ، فَأَجَابَتْهُ، وَ مَرَّضَ الْإِمَامُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَ انْتَقَلَ بَعْدَهَا إِلَى رِضْوَانَ رَبِّهِ. فَوْقَ

معاویة لها بالمال، و لم یزوجهما من یزید، و قال لها: أخصی أن تصنعی بابنی ما صنعت
بابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم،^١ و كان عمره الشریف حین استشهد ٤٧
سنه.^٢

١- ابن عبد البر فی الاستیعاب؛ و ابن جوزی فی تذکرة الخواص؛ و ابن سعد فی الطبقات، و
غیره.

٢- جنگ ٢٣، ص ٦٠.

برگزیده احوالات

حضرت سیدالشهداء علیه السلام

روایت کامل زیارة دربارة حضرت سید الشهداء علیه السلام

در خصائص الحسینیة مرحوم شوشتری، صفحه ٤٤ و ٤٥ روایت عجیب و بدیع المضمونی دربارة حضرت سید الشهداء أبی عبدالله الحسین [علیه السلام] از کامل زیارة ابن قولویه، از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت گفتند:

«بينا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله في منزلِ فاطمةَ، و الحسين في حجره؛ إذ بكى و خرَّ ساجدًا ثم قال: "يا فاطمةُ! يا بنتَ محمدٍ! إنَّ العلىَّ الأعلى تراءى لى في بيتك هذا ساعتى هذه في أحسنِ صورةٍ و أهياً [هيئةً] و قال لى: يا محمدُ! أُنحِبُّ الحسينَ؟! قلتُ: نعم! قرَّةُ عيني، و رِيحانتي، و ثَمرةُ فُوادي، و جلدَةُ ما بين عينيَّ.

فقال لى: يا محمدُ! (و وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) بوركَ عَنْ مَوْلودِ، عَلَيْهِ بَرَكَاتِي و صَلَوَاتِي و رَحْمَتِي و رِضْوَانِي. أما إِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ و الْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا و الْآخِرَةِ! و سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ [الجنة من] الخَلْقِ أَجْمَعِينَ. و أبوه أَفْضَلُ مِنْهُ [و خَيْر]. فَأَقْرَبُهُ مِنِّي السَّلَامَ، و بَشَّرَهُ بِأَنَّهُ رَايَةُ الْمُتَدَيِّ و مَنَارُ أَوْلِيائِي و حَنِيظِي و شَهِيدِي عَلَى خَلْقِي و خازِنُ عِلْمِي و حُجَّتِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ و أَهْلِ الْأَرْضِينَ و الثَّقَلَيْنِ الجَنِّ و الإنسِ.»^١ - انتهى الحديث.

آنگاه مرحوم شوشتري در مقام توضیح و شرح این حدیث گفته است: «المراد بالتراخي غاية الظهور العلمي وبحسن الصورة ظهور صفات الكمال. ووضع اليد كناية عن إفاضة الرحمة الخاصة على الحسين عليه السلام، ففي هذه الرواية ستة عشر خصوصية معبرة عن اللطف الإلهي مختصة بالحسين عليه السلام؛ وأخصها وأفخرها قوله: "وضع الله يده على رأس الحسين عليه السلام." فإنه كناية عن نهاية إفاضة اللطف بالنسبة إليه، بحيث لا يتصور فوقه لطف، وقد عبر الله عن نهاية إفاضة اللطف الكامل على النبي صلى الله عليه وآله بأنه وضع الله يده على ظهره ليلة المعراج؛ فوضع اليد هو غاية الإفاضة. لكن في التفرقة بين كونه على الرأس أو على الظهر حكمة خاصة؛ وليس من حيث الأفضلية، وفي الحقيقة الوضع على ظهر النبي صلى الله عليه وآله هو الوضع على رأس الحسين عليه السلام.» - انتهى.

أقول: در این توضیحی را که مرحوم شیخ داده است که: مراد از ترائی، غایت ظهور علمی است؛ و مراد از حسن صورت، ظهور صفات کمال است، از مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، طبع کمپانی، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۴ و صفحه ۱۵۵ تبعیت نموده است.^۱ و ما در رساله نور ملکوت قرآن از صفحه ۲۱۴ تا صفحه ۲۲۳ این حدیث را از کامل الزیارات آورده ایم،^۲ و در پیرامون آن بحثی اجمالی نموده ایم؛ و در آن بحث به ثبوت رسیده است که: توجیه مرحوم مجلسی بلاوجه و بدون دلیل است؛ و مراد از حدیث همان معنای متبادر آن است، و هیچ اشکال و ایرادی هم نیست. فراجع و اغتنم.^۳

۱- طبع حروفی، ج ۴۴، ص ۲۳۸.

۲- نور ملکوت قرآن، طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۹۴ الی ۲۹۷.

۳- جنگ ۱۸، ص ۳۱.

[کشتی گرفتن امام حسن و امام حسین علیهما السلام در محضر رسول خدا]

در /ارشاد مفید، صفحه ۲۷۲ [باب طرف من فضائل الحسين عليه السلام و فضل زیارتہ و ذکر مصیبتہ] گوید:

«و روی عبدالله بن میمون قدّاح، عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال: اصطرع الحسن و الحسين عليهما السلام بين يدى رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم:

”إيها حسن! خذ حسينا!“

فقال فاطمة عليها السلام: ”يا رسول الله! تستنهض الكبير على الصغير؟“

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ”هذا جبرئيل عليه السلام يقول

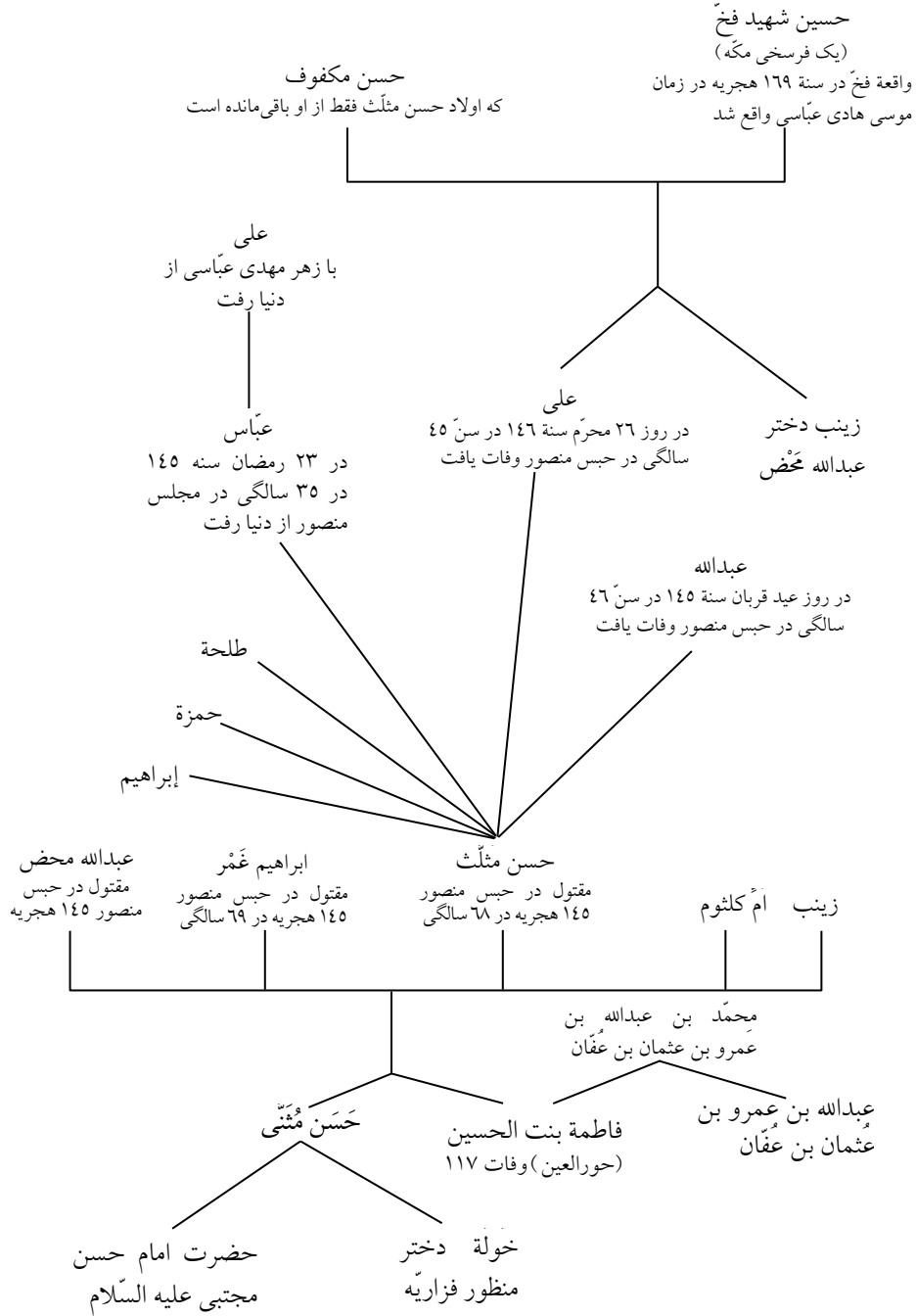
للحسين: إيها حسين خذ الحسن!“^۱ و^۲

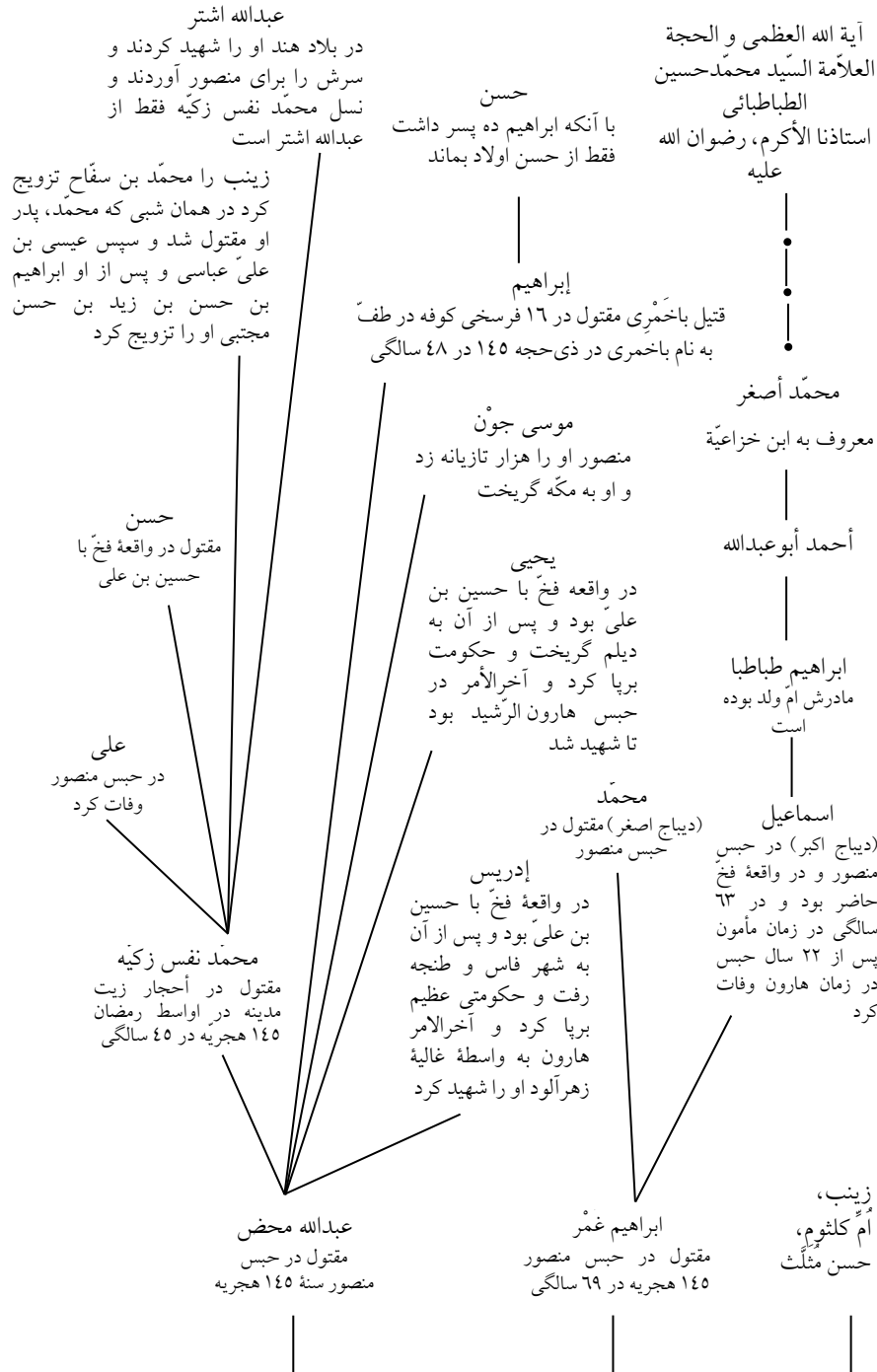
۱- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۱:

«حسن با حسین علیهما السلام در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کشتی گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسن فرمودند: دست بردار از همه چیز و حسین را بگیر! فاطمه سلام الله علیها عرض کرد: یا رسول الله! بزرگ را بر کوچک تحریک می کنی؟! رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این است جبرئیل علیه السلام که به حسین می گوید: حسین دست بردار از همه چیز و حسن را بگیر!»

۲- جنگ ۱۶، ص ۲۰۹.

[قسمتی از شجره‌نامه فرزندان حسن مثنی و فاطمه بنت الحسین]





در واقعه فخر یحیی و سلیمان و ادیس فرزندان عبدالله محض و عبدالله أفتس که فرزند حسن بن علی بن علی بن الحسین است؛ و ابراهیم طباطبا و عمر بن حسن برادرزاده حسین شهید فخر، و عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم عمر و عبدالله بن الإمام جعفر الصادق علیه السلام، و بسیاری دیگر از علویین که مجموعاً ۳۰۰ تن با جمیع اهل بیت حسین بن علی و اصحابش بودند حضور داشتند؛ و دیگر از علویین: علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن محمد بن عبدالله محض، و عبدالله و عمر پسران اسحاق بن حسن بن علی بن الحسین حضور داشتند.^۱

راجع به ازدواج فاطمه بنت الحسین با عبدالله بن عمرو [بن] عثمان

در صفحه ۸۲۴ از موسوعة آل النبی، دکتره بنت الشاطی گوید:

«و أمّا فاطمة بنت الحسین (أخت سکینه) فاستقرت بها الحیاة فی بیت زوجها الحسن المثنی ابن عمها الحسن رضی الله عنها، فلما حضرت زوجها الوفاء قال لها: "إنک - یا فاطمة! - امرأة مرغوب فيک! فكأني بعبدالله بن عمرو بن عثمان إذا خرج بجنازق قد جاء على فرسٍ مُرَجَّلاً جُمته لابسا حُلته یحطبک! فانکحی من شئت سواه! فإني لا أدع الدنيا ورائی همًّا غیرک." و صدق حدسه؛ تزوجها عبدالله بن عمرو بعد تمنع منها و إباء، فولدت له محمداً (الدیباج) و القاسم و رقیة بنی عبدالله بن عمرو. و كانت ولدت للحسن ابنه عبدالله الذي كان يقول: ما أبغضت أحداً بغيری عبدالله بن عمرو، و ما أحببت حب ابنه محمداً الدیباج. (نسب قریش، صفحه ۵۱)»

در آغانی، از طبع دارالکتب، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۹ که در اخبار حضرت حسین بن علی و نسب او آورده است که:

«... عن مالك بن أعين، قال: سمعتُ سَكِينَةَ بنت الحسین تقول: عَاتَبَ عَمِّي الحسنُ أبی فی أُمِّي، فقال:

لعمرك إني لأحبُّ دارًا تكون بها سَكِينَةَ والرَّبابُ
أحبُّها وأبذلُّ جُلٍّ مالى وليس لعاتبٍ عندي عِتَابٌ»^۱

[اقوال در ازدواج حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام]

۱. در *آغانی*، جلد ۱۶، در اخبار الحسین و نسبه از صفحه ۱۳۸ تا صفحه ۱۷۴، از طبع دارالکتب، داستان‌های عدیده‌ای درباره حضرت سکینه سلام الله علیها آورده است، که بسیاری از آنها به افسانه اشبه است؛ مثل داستان ازدواج و طلاق او با زید بن عمرو بن عثمان و تنبیه اشعب به آنکه روی تخم‌ها بخوابد و حضانت کند تا جوجه درآورند و هزاران جوجه بیرون آمد و آنها را بنات الاشعب می‌گفت؛ و مثل داستان ازدواجش با ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف که با وجود امتناعش از پذیرش خطبه، به خاطر گریه کنیزک خود بنانه با او ازدواج کرد و دخول نکرده خاتمه یافت.^۲

۲. در *آغانی*، طبع دارالکتب، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۹ آورده است که:
«تزوَّجتُ سَكِينَةَ بنت الحسین علیه السلام عدَّة أزواجٍ: أولهم عبدُالله بن الحسن بن علی و هو ابنُ عمِّها و أبو عُذْرَتِها، و مُصْعَبُ بن الزَّیْرِ، و عبدُالله بن عثمان الحزامی، و زید بن عمرو بن عثمان، و الأصْبَعُ بن عبدالعزیز بن مروان و لم یدخلُها، و إبراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و لم یدخلُها.»

۳. در صفحه ۸۲۷ از *موسوعة آل النَّبِیِّ*، دکتره عائشة بنت الشاطی گوید:

۱- جنگ ۱۵، ص ۲۴۷.

۲- جنگ ۱۵، ص ۲۵۷.

«نقل السيد توفيق الفكيكي، عن السيد عبدالرزاق الموسوي في كتاب له عن السيدة سَكِينَةَ ما نصّه:

”و هناك من المورّخين مَنْ يحكى تزويج السيدة سَكِينَةَ مِنْ ابن عمّها عبدالله الأكبر ابن الإمام الحسن المقتول في الطّف مبارزة؛ و أمّا غيره من الأزواج فعلى ذمّة التاريخ.“

و أضاف السيد توفيق: ”و هناك من الأدلّة التاريخيّة المُجمّع على صحّتها ما يُؤيّد أنّ سَكِينَةَ تزوّجت بعد ابن عمّها عبدالله بن الحسن بن علي بمُصعب بن الزبير؛ زوجه إيّاها أخوها الإمام عليّ بن الحسين السّجّاد عليه السلام.“^۱

[ازدواج حضرت أميرالمؤمنين و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت

امام حسين عليهم السلام با دختران امرئ القيس]

و در [آغانی، جلد ۱۶] صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ گوید:

«... قال عوف بن خارجة المرّي: و الله! إنني لعند عمر بن الخطاب في خلافته إذ أقبل رجلٌ أفحج، أجلى، أمعرٌ يتخطى رقاب الناس، حتى قام بين يدي عمر، فحيّاه بتحيّة الخلافة، فقال له عمر: فَمَنْ أنت؟!»

۱- جنگ ۱۵، ص ۲۴۶.

۲- الأفحج: الذي تتداني صدور قدميه و يتباعد عقباه إذا مشى؛ و الأجلّ: الذي انحسر مقدّم شعره؛ و الأمعر: الذي سقط شعره. / امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۱:

«أفحج به کسی گویند که چون راه می رود جلوی پاهایش به هم نزدیک و پاشنه هایش از هم دورتر باشد؛ و أجلی به کسی گویند که موهای جلوی سرش ریخته باشد؛ و أمعر به کسی گویند که موهایش ریخته باشد.»

قال: أنا امرؤ نصرانی، أنا امرؤ القیس بن عدیّ الکلبیّ.

قال: فلم یعرفه عُمَرُ، فقال له رجلٌ من القوم: هذا صاحبُ بکر بن وائل الذي أغار عليهم في الجاهليّة يوم فلج.

فقال: ما تريد؟! قال: أريد الإسلام.

فعرضه عليه عُمَرُ، فقبله، ثم دعا له برُمحٍ فعقد له على مَنْ أسلم بالشام من قضاة؛ فأدبر الشيخ واللواء يهتزّ على رأسه. قال عوفٌ: فوالله! ما رأيت رجلاً لم يصلّ لله ركعة قطُّ أمر على جماعة من المسلمين قبله. ونهض عليُّ بن أبي طالب - رضوان الله عليه - من المجلس و معه ابناه الحسنُ والحسينُ عليهم السلام، حتى أدركه فأخذ بثيابه، فقال له: "يا عمّ! أنا عليُّ بن أبي طالب ابنُ عمّ رسولِ الله صلّى الله عليه وآله) و سلّم و صهره؛ و هذان ابنائى الحسنُ والحسينُ من ابنته و قد رغبتنا في صهرك فأنكحنا!" فقال: قد أنكحتك - يا عليّ - المَحياة بنتَ امرئ القيس! و أنكحتك - يا حسن - سلمى بنتَ امرئ القيس! و أنكحتك - يا حسين - الرّباب بنتَ امرئ القيس!^۱

[قضیة اعرابی و احسان سیدالشهداء به او]

روایتی است مشهوره، که اعرابی پرسیان محلّ حسین بن علی [علیهما السلام] را نشانی گرفت؛ و در مسجد مقابل حسین [علیه السلام] نشست، و آن حضرت در نماز بود، و این اشعار قرائت کرد:

۱- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۱:

«باید دانست که: این امرؤ القیس، پدرش عدی بن اوس بن جابر است و کلبی می باشد؛ و آن امرؤ القیس معروف نیست، زیرا او پدرش حجر کندی است و هشتاد سال قبل از بعثت پیغمبر از دنیا رفت.»

۲- جنگ ۱۵، ص ۲۴۷.

لن [لم] یحِبِّ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَ مَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَةَ
 أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ
 لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبَقَةَ
 چون حسین علیه السلام نماز را به پایان آورد، به سوی منزل شد؛ و قال:
 «یا قَنْبَرُ! هل بَقِيَ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ شَيْءٌ؟» قال: نعم! أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ. قال:
 «ها تَبِهَا! قد جَاءَتْهَا مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهَا.»

پس حسین علیه السلام از لای در دینار را به اعرابی داد و فرمود:
 خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَأَعْلَمُ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ
 لَوْ كَانَ فِي سَيْرِنَا الْغَدَاةَ عَصَا أُمَسْتَ سَمَانَا عَلَيْكَ مُنْذَفَقَةٌ
 لَكِنَّ رَبَّ الزَّمَانِ ذُو غَيْرٍ وَالْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةٌ النَّفَقَةُ
 چون اعرابی آن زر بگرفت، سخت بگریست. حضرت فرمود:
 «لَعَلَّكَ اسْتَقَلَلْتَ مَا أَعْطَيْنَاكَ!» قال: «لا! ولكن كيف يأكل الترابُ جودك؟!»^۱

[إخبار رسول خدا به شهادت امام حسین در کربلا]

[تاریخ الشیعة] صفحة ۳۲:

«و سمع أنس بن الحارث بن نبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول:
 "إن ابني هذا - یعنی الحسین علیه السلام - یقتل بأرضٍ یقال لها: کربلاء؛ فمن شهد
 ذلك منكم فلینصره." فخرج أنس إلى کربلاء فقتل مع الحسین علیه السلام.^۳

۱- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰.

۲- جنگ ۱، ص ۱۳.

۳- انظر في ذلك ترجمته من الإستیعاب [ج ۱، ص ۱۱۲] والإصابة [ج ۱، ص ۲۷۱]. (تاریخ الشیعة)

و قال ابن عباس: أوحى الله تعالى إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم: "إني قتلتُ بيحيى بن زكريا سبعين ألفاً و إني قاتلُ بابينِ ابنتك سبعين ألفاً [و سبعين ألفاً]".^۱
و الأحاديثُ عنه في هذا الشأن كثيرة.^{۲ ۳}

[إخبار أمير المؤمنين عليه السلام به شهادت امام حسين عليه السلام در كربلا]

بحار [طبع] كمپانی، مجلد ۹، صفحه ۵۸۰ [الخرائج و الجرائح]:

«رَوَى عن أبي جعفر عليه السلام عن أبيه، قال: "مرَّ عليٌّ عليه السلام بِكربلاء، فقال: لَمَّا مرَّ به أصحابُه و قد اغرورقت عيناه يبكي و يقول:

هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ هُهُنَا مُرَاقٌ دِمَائِهِمْ، طَوْبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ!"

و قال الباقر عليه السلام: "خَرَجَ عَلِيٌّ يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِكربلاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهَا: المِقْدَفَانِ، فَقَالَ:
قَتِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سَبِطٍ، كُلُّهُمْ شُهَدَاءُ، وَ مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ شُهَدَاءَ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ."^۴

۱- مستدرک الحاكم، ج ۳، ص ۱۷۶.

۲- انظر العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۱۹؛ الصواعق، ص ۱۱۵؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۲۲۳؛ و كثيراً سواها من كتب الحديث و الفضائل و التاريخ. (تاريخ الشيعة)

۳- جنگ ۲۰، ص ۳۰۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۵- حضرت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام در وقت حرکت به سوی صفین، مرورشان به كربلا افتاد، و در حالی که اصحابش بر وی مرور می نمودند و دو چشمانش از اشک سرشار گردیده بود و می گریست، می گفت:

أقول: این روایت را در سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۱۹۷، تحت لغت عشق ذکر کرده است؛ و نیز دو روایت دیگر که در آن لغت عشق استعمال شده است آورده است:

أول: التَّبَوِيُّ: «إِنَّ الْجَنَّةَ لِأَعَشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ».^۱

و دوم: کافی عن الصادق علیه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: أفضل الناس من عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرِ».

این روایت را در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۸۳، باب العبادة، آورده است.^۲

[کلام امام حسین علیه السلام قبل از ورود به کربلا]

در صفحه ۱۶۶ ناسخ التواریخ، جلد ۲، سیدالشهداء، کلام آن حضرت را قبل از ورود به کربلا بیان می کند:

«این است محلّ خوابیدن مرکب‌های سواری ایشان، و این است محلّ فرود آمدن و بار انداختن خود ایشان، اینجا محلّ ریخته شدن خون‌های آنهاست؛ خوشا بر حال تو ای خاک که بر روی تو خون‌های محبوبان بارگاه الهی ریخته می شود!»

و حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از کوفه بیرون شد، و مردم را برای نبرد معاویه در صفین کوچ می داد، تا رسید به جایی که تا کربلا دو میل یا یک میل بیشتر فاصله نداشت. در آنجا در برابر لشکر به پیش آمد تا گرداگرد مکانی دور زد که به آن «مقدفان» می گفتند. فرمود: «در این جا دویست پیغمبر و دویست سبط پیغمبر کشته شده است که همگی آنها شهیدانند.»

و محلّ خوابیدن مرکب‌ها، و به زمین افتادن عشاقی است که گذشتگان نتوانستند در عشق بر آنان سبقت گیرند، و آیندگان نیز نمی توانند در عشق خودشان را به آنان برسانند. «(محقق)

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

۲- جنگ ۵، ص ۱۸۵.

«فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ رَسولَ اللّٰهِ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: "إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ [بِنَا] مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيَا [قَدْ] تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ؟! حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا."»^۱

[پیامبر: «المُسلِمونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُم يَدُّ عَلٰی مَنْ سِوَاهُمْ»]

فی *ظلال القرآن*، الجزء الأول، صفحه ۱۲۵، عن الإمام أحمد، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: «المُسلِمونَ تَتَكَافَأُ [تَتَكَافَأُوا] دِمَاؤُهُمْ، وَ هُم يَدُّ عَلٰی مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.»^۲

[خریداری زمین کربلا توسط امام حسین علیه السلام از اهالی آن]

فی *مجمع البحرین* فی مادة کربل:

«کربلاء موضع معروف و بها قبرُ الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام. رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى النَّوَاحِيَ الَّتِي فِيهَا قَبْرُهُ مِنْ أَهْلِ نَيْنَوَى وَ الْغَاضِرِيَّةِ بِسِتِّينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِمْ، وَ شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يُرْشِدُوا إِلَى قَبْرِهِ وَ يُضَيِّقُوا مَنْ زَارَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.»^۳ - انتهى.^۴

۱- *بحار الأنوار*، ج ۴۴، ص ۳۸۱، با قدری اختلاف.

۲- *فی ظلال القرآن*، ج ۱، ص ۹۴.

۳- *جنگ ۵*، ص ۷۵.

۴- *مجمع البحرین*، ج ۵، ص ۴۶۱.

۵- *جنگ ۵*، ص ۱۶۳.

دعای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در صبح عاشورا

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا صبح دست به دعا بلند کردند:

”اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَّتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَّةٌ وَعُدَّةٌ! كَمْ مِنْ هَمٍّ [كَرْبٍ] يَضَعُفُ فِيهِ الْقُوَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ! أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ.“^۱

این دعا را با تتمه‌ای حضرت رضا علیه السلام خوانده‌اند و ما در صفحه ۲۴۰ چاپی از این دفترچه [جنگ ۵؛ مطلع انوار، جلد ۴، ص ۸۲] آورده‌ایم.^۲

[آخرین ندای حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا]

ناسخ التواریخ، جلد ۲، صفحه ۳۷۷، راجع به ندای سیدالشهداء علیه السلام اصحاب را در آخرین نداء:

«يا مُسْلِمَ بنِ عَقِيلٍ! ويا هَانِي بنِ عُرْوَةَ! ويا حَبِيبَ بنِ مُظَاهِرٍ! ويا هِلَالَ بنِ نَافِعٍ! ويا زُهَيْرَ بنِ الْقَيْنِ! ويا يَزِيدَ بنِ مُظَاهِرٍ! ويا يَحْيَى بنِ كَثِيرٍ! ويا إِبْرَاهِيمَ بنِ الْحُصَيْنِ! ويا عُمَيْرَ بنِ الْمُطَاعِ! ويا دَاوُدَ بنِ الطَّرْمَاحِ! ويا حُرَّ الرِّيَاحِيِّ! ويا عَلِيَّ بنِ الْحُسَيْنِ! ويا أَبْطَالَ الصَّفَا! ويا فُرْسَانَ الهَيْجَاءِ! ما لِي أُنَادِيكُمْ فِلا تُجِيبُونِي؟! وادْعوكم فِلا تَسْمَعُونِي؟! أ أنتم نيامٌ أرجوكم تَتَّبِعُون، أم حَالَتِ مَوَدَّتُكُمْ عن إِمَامِكُمْ فِلا تَنْصُرُونَهُ?!»

۱-الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۲-جنگ ۵، ص ۱۱۳.

فهذه نساء الرسول [صلى الله عليه وآله وسلم] لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النُّحُولُ،
فَقَوْمُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ! وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ! وَلَكِنْ
صَرَ عَكَمٌ - وَاللَّهِ - رَيْبُ الْمَنُونِ وَغَدَرُ بَكْمِ الدَّهْرُ الْخَوَّونِ، وَإِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي
تَقْضُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَذَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَحِجُونَ وَبِكُمْ لِاحِقُونَ، فَ
﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۱

شهادت سیدالشهداء علیه السلام و برادران آن حضرت در کربلا

[الإمامة والسياسة، مجلد ۲] صفحة ۳:

«فَأَرْسَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِهِ عَوْنًا وَ مُحَمَّدًا لِيُرِدَا الْحُسَيْنَ. فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ، وَ
خَرَجَ الْحُسَيْنُ بِابْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مَعَهُ.»

صفحة ۵: «و بَايَعَ لَهُ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ وَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ،
فَنَهَضُوا مَعَهُ يَرِيدُونَ عِبْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ، فَجَعَلُوا كَلِمًا أَشْرَفُوا عَلَيَّ زُقَاقِقًا، انْسَلَّ عَنْهُمْ
نَاسٌ، حَتَّى بَقِيَ مُسْلِمٌ فِي شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ. قَالَ: فَجَعَلَ أَنَسُ يَرْمُونَهُ بِالْأَجْرِ مِنْ فَوْقِ
الْبُيُوتِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ دَخَلَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمَرَادِيِّ.»

صفحة ۷: «فَقُتِلَ يَوْمَئِذٍ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ عِثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ
أَبُوبَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أُمُّهُمُ أُمُّ الْبَنِينَ بِنْتُ حَزَامِ الْكِلَابِيَّةِ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ
عَلِيٍّ، وَ أُمُّهُ أُمُّ وَكْدٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ، وَ خَمْسَةٌ مِنْ بَنِي عَقِيلٍ، وَ ابْنَانِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ:
عَوْنٌ، وَ مُحَمَّدٌ؛ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَائِهِمْ.»^۲

۱- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۶.

۲- جنگ ۵، ص ۱۳۳.

۳- جنگ ۲۰، ص ۴۲۹.

[تعداد شهدای کربلا]

عباس، جعفر، عبدالله، عثمان از امّ البنین بنت حزام العامری، برادران حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند، که در رکاب آن حضرت در طف، شهید شدند؛ و محمد الأصغر از أسماء بنت عمیس بود و ابوبکر از لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلی؛ و مجموع شهداء طف غیر از حضرت اباعبدالله علیه السلام ۳۲ سواره و ۴۰ پیاده بودند، که ۱۸ تن آنها از اهل بیت و بقیه از شیعه بوده‌اند.^۱

علت حمرة آسمان پس از قتل سیدالشهداء علیه السلام

[معادن الجواهر، مجلد ۲] صفحه ۵۲۹:

«استخراج لطیف

ذکر جماعة من علماء العامة و الخاصة: "أنَّ الحُمْرَةَ في السَّمَاءِ لم تُرْ قبل قَتْلِ الحسين عليه السلام." و قال ابن سيرين في بيان وجه الحكمة في ظهور الحُمْرَةَ: "إنَّ الله تعالى غَضِبَ لقتل الحسين عليه السلام و العادة في الغَضبان أن تَظْهَر الحُمْرَةُ في وجهه و لَمَّا كان هذا مَحَالٌّ على الله تعالى - لآتته من صفات الأجسام - أظْهَرَه في بعض مخلوقاته العظيمة و هو السَّمَاءُ." - انتهى.^۲

[توصیف رأس بریده سیدالشهداء علیه السلام]

۱. «و هو رأس زُهْرِيٌّ قَمَرِيٌّ، أشْبَهُ الخَلْقِ برسولِ الله، و لِحْيَتُهُ كَسوادِ السَّبَجِ،^۳

۱- جنگ ۶، ص ۵۴.

۲- جنگ ۲۰، ص ۲۴۸.

۳- السَّبَجِ: سَبَق.

قد نَصَلَ بِهَا الْخِضَابُ، وَ وَجْهَهُ دَارَةٌ قَمَرٍ طَالِعٍ، وَ الرِّيحُ تَلَعَبَ بِهَا يَمِينًا وَ شِمَالًا.^۱
 ۲. مقریزی در حَطَط، جلد ۲، صفحه ۲۸۲، مطالبی راجع به سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام و مقتل آن حضرت آورده است، و در صفحه ۳۹۱ مطالبی راجع به نوروز ذکر کرده است.^۳

نعل اسبان را که بر بدن سیدالشهداء تاختند، از روی تبرک به درهای منزلشان نصب کردند

در مقتل الحسين مرحوم مقررّم، صفحه ۳۶۱ و ۳۶۲، از بیرونی در الآثار الباقية،
 صفحه ۳۲۹، طبع لیدن، نقل می کند که:

«لقد فعلوا بالحسين ما لم يفعل في جميع الأمم بأشرار الخلق من القتل بالسيف و
 الرّمح و الحجارة و إجراء الخيول.»

و در ذیل این مطلب از کتاب التّعجب الكراچکی، صفحه ۴۶، ملحق به
 كنز الفوائد نقل می کند که:

«و قد وصل بعض هذه الخيول إلى مصر فقلعت نعالها، و سمرت على أبواب
 الدّور تبركًا. و جرت بذلك السنّة عندهم فصار أكثرهم يعمل نظيرها و يعلّق على
 أبواب الدّور.»^۴ و^۵

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵، با قدری اختلاف.

۲- جنگ ۱، ص ۱۶۰.

۳- جنگ ۱۷، ص ۸۴.

۴- مقتل الحسين عليه السلام، ص ۳۰۳.

۵- جنگ ۱۶، ص ۲۰۹.

[لعنت فرستادن گروهی از کبوتران بر کشندگان امام حسین علیه السلام]

بحار الأنوار، طبع کمپانی، جلد ۱۱، صفحه ۱۶۹:

«[کافی] علیٌّ عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "اتخذوا الحمامَ الرَّاعِيَّةَ في بُيوتكم! فَإِذَا تَلَعْنُ قَتَلَةَ الحسِينِ بنِ عَلِيٍّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ."»^۱

أسرای اهل البيت در مجلس یزید

[الإمامة والسياسة، مجلد ۲] صفحه ۸:

«قال: و ذكروا أنَّ أبا معشر قال: حدثني محمد بن علي بن الحسين، قال: دخلنا على يزید، و نحن اثنا عشر غلامًا مُغَلَّلِينَ في الحديد و علينا قُمُصٌ. فقال يزید: أَخْلَصْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بَعِيدِ أَهْلِ العِراقِ؟ و ما علمتُ بِخروجِ أبي عبد الله حين خَرَجَ، و لا بِقتلِهِ حين قُتِلَ.

قال: فقال علي بن الحسين: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾.^۲

قال: فَغَضِبَ يَزِيدٌ، و جعل يعبث بلحيته و قال: ﴿وَمَا أَصْبَعُكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾.^۳ يا أهل الشام! ما ترون في هؤلاء!؟

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۵؛ ج ۴۵، ص ۲۱۳.

۲- جنگ ۲۲، ص ۵۴.

۳- سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۲ و ۲۳.

۴- سوره الشوری (۴۲) آیه ۳۰.

فقال رجلٌ من أهل الشّام: لا تتخذنّ من كلٍّ سوءٍ جرّوا! فقال النّعمان بن بشير: يا أمير المؤمنين! اصنّع بهم ما كان يصنّع بهم رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم لو رآهم بهذه الحال!

فقال فاطمة بنت الحسين: "يا يزيد! بنات رسول الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم!"

قال: فبكى يزيد، حتّى كادت نفسه تفيض، و بكى أهل الشّام حتّى علّت أصواتهم. ثمّ قال: خلّوا عنهم، و اذهبوا بهم إلى الحّمّام و اغسلوهم، و اضربوا عليهم القباب! ففعلوا، و أمال عليهم المطبخ و كساهم، و أخرج لهم الجوائز الكثيرة من الأموال و الكسوة. ثمّ قال: لو كان بينهم و بين عاصّ بظُر أمّه نسب ما قتلهم، ارجعوا بهم إلى المدينة! قال: فبعث بهم من صار بهم إلى المدينة.^۱

[ترسیم امام سجّاد علیه السّلام از اسارت در شام]

حضرت سجّاد علیه السّلام فرماید:

أُفادُ ذليلاً في دِمَشقَ كَأَنِّي من الزّنجِ عبدٌ غابَ عنه نصيرٌ
فِياليتَ أُمِّي لَمْ تَلِدني و لَمْ يَكُنْ يَزِيدُ يَراني في البِلادِ أسيرٌ.^۲

خطبه حضرت امام زين العابدين عليه السّلام در شام

مجلسی در بحار الأنوار، طبع کمپانی، جلد ۱۱، صفحه ۲۲۶ و ۲۲۷؛ و از طبع حروفی، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۷ تا صفحه ۱۳۹، در ضمن وقایع متأخّره از شهادت

۱- جنگ ۲۰، ص ۴۲۹.

۲- منتخب طریحی، ص ۴۷۰؛ مقتل اَبی مَعْنَف، ص ۱۹۶.

۳- جنگ ۱، ص ۱۱.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام آورده است:

«و قال صاحب المناقب و غیره: رُوی أنَّ یزیدَ - لعنه الله - أمرَ بمنبرٍ و خطیبٍ لیُخبرَ النَّاسَ بمساویِ الحسینِ و علیٍّ علیهما السَّلام و ما فعلاً. فصعد المنبرَ فحمد الله و أثنى علیه ثمَّ أكثرَ الوقیعةَ فی علیٍّ و الحسینِ، و أطنبَ فی تقریظِ معاویةَ و یزیدَ - لعنهما الله - فذکرهما بكلِّ جمیلٍ.»

قال: فصاح به علیُّ بن الحسین: "ویلک أیها الخاطب! اشتريت مرصاة المخلوق بسخط الخالق! فتبوا مقعدک فی النار!"

ثمَّ قال علیُّ بن الحسین علیه السَّلام: "یا یزید! ائذن لی، حتی أصعد هذه الأعواد فأتکلم بکلمات لله فیهن رضا، و لهؤلاء الجلساء فیهن أجر و ثواب!" قال: فأبى یزید علیه ذلك. فقال النَّاسُ: یا أمیر المؤمنین! ائذن له فلیصعد المنبرَ فلعلنا نسمع منه شیئاً.

فقال: إنه إن صعد لم ينزل إلا بفضیحتی و بفضیحة آل أبی سفیان.

فقیل له: یا أمیر المؤمنین و ما قدر ما یحسُن هذا؟!

فقال: إنه من أهل بیتٍ قد زُفوا العِلمَ زُفاً.

قال: فلم یزالوا به، حتی أذن له فصعد المنبرَ فحمد الله و أثنى علیه؛ ثمَّ خطب خطبةً أبكى منها العیون، و أوجل منها القلوب.

ثمَّ قال: "أیها النَّاسُ! أعطینا ستاً و فضَّلنا بسبعٍ: أعطینا العِلمَ و الحِلْمَ و السَّماحةَ و الفصاحةَ و الشَّجاعةَ و المحبةَ فی قلوب المؤمنین. و فضَّلنا بأنَّ منَّا النَّبیَّ المُختار محمدًا و منَّا الصِّدیقَ و منَّا الطَّیارَ و منَّا أسدُ الله و أسدُ رسوله و منَّا سببطا هذه الأُمَّة. من عرفنی فقد عرفنی، و من لم يعرفنی أنبأته بحسبی و نسبی.

أیها النَّاسُ! أنا ابنُ مَكَّةَ و مِنی، أنا ابنُ زَمَرمَ و الصَّفا، أنا ابنُ من حَمَلَ الرُّكنَ

بأطراف الرِّدَا، أنا ابنُ خَيْرٍ مَنْ اتَّزَرَ وَارْتَدَى، أنا ابنُ خَيْرٍ مَنْ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أنا ابنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَ سَعَى، أنا ابنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَ لَبَّى، أنا ابنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أنا ابنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أنا ابنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أنا ابنُ مَنْ ﴿دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱، أنا ابنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أنا ابنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أنا ابنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى؛ أنا ابنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، أنا ابنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. أنا ابنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ، وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَ قَاتَلَ بَدْرَ وَ حُنَيْنَ، وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ أنا ابنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قَامِعِ الْمُتَلَجِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ تَاجِ الْبَكَائِيْنَ وَ أَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أنا ابنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ، أنا ابنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَاتِلِ الْهَارِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ، وَ الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ النَّاصِبِينَ، وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَوَّلِ السَّابِقِينَ وَ قَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ، وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عِيَّةِ عِلْمِهِ.

سَوْحٌ سَخِيٌّ بِيٍّ يُهْلَوُ زَكِيٌّ أَبْطِحِيٌّ رَضِيٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَامٌ مُهَدَّبٌ قَوَامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ.

أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ أَثْبَتَهُمْ جَنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ

۱- سوره النجم (۵۳) قسمتی از آیه ۸ و آیه ۹.

يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا اذْدَلَّتِ الْأَسِنَّةُ، وَ قَرَّبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى، وَ يَدْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ.

لَيْثُ الْحِجَازِ وَ كَبُشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيُّ عَقَبِيُّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ، مِنْ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَ مِنْ الْوَعَى لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

ثُمَّ قَالَ: «أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ.»

فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ: أَنَا أَنَا، حَتَّى صَبَحَ النَّاسُ بِالْبُكَاةِ وَ النَّحِيبِ وَ خَشِيَّ يَزِيدٌ - لَعَنَهُ اللَّهُ - أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدَّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ.

فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ: «لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ.»

فَلَمَّا قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: «شَهِدَ بِهَا شِعْرِي وَ

بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي.»

فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، التَفَّتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ: «مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟! فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ؛ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِزَّتَهُ؟!»

قَالَ: وَ فَرَعَ الْمُؤَدَّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ تَقَدَّمَ يَزِيدٌ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ.»

أَقُولُ: سَنَدُ هَذِهِ الرَّوَايَةِ هَمَانُ طَوْرُ كِهْ مَجْلِسِي أَوْرَدَهْ اسْتِ از صَاحِبِ مَنَاقِبِ وَ غَيْرِ اَوْسْتِ. وَ مَرَادُ اسْتِ صَاحِبِ مَنَاقِبِ، بَعْضِي از قَدْمَايِ شِيعَةِ اِمَامِيَّهْ وَ يَا زَيْدِيَّهْ هَسْتَنْدِ، كِهْ از كَتَبِ مَعْتَبِرِهْ بَا ذِكْرِ اسَانِيدِ نَقْلِ كَرْدَهْ اَنْدِ.

[روایت علماء شیعه از حکایات و قصص دهشت انگیز کربلا]

مجلسی در همین جلد از بحار، از طبع کمپانی، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۰ می گوید:
«باب ما جرى عليه بعد بيعة الناس ليزيد بن معاوية إلى شهادته عليه السلام و

لعنةُ الله على ظالميه و قاتليه و الراضين بقتله و الموازين عليه. «آنگاه می گوید: «من این حکایات و قصص دهشت‌انگیز را از روایت صدوق آورده‌ام.» و سپس تمام قصه را از روایت مفید در *ارشاد* و روایت سید بن طاووس در کتاب *لهوف*، و روایت شیخ جعفر بن محمد بن نما در کتاب *مثیرالأحزان*، و روایت أبوالفرج اصفهانی در کتاب *مقاتل الطالبیین*، و روایت سید عالم محمد بن ابی طالب بن أحمد حسینی حائری از کتاب کبیرش در مقتل حسین علیه السلام، و روایت صاحب کتاب *المناقب الذی ألفه بعض القدماء من الكتب المعتمدة*، و ذکر آسانیدها إليها، و مؤلفه إماما من الإمامية أو من الزيدية، و عندی منه نسخة قديمة مصححة. - الخ.^۱

افتضاح قاتلین سیدالشهداء در همان زمان

[تاریخ الشیعة] صفحه ۲۹:

«و كفى بافتضاحهم اعترافهم بالفضيحة؛ فهذا عبیدالله بن زیاد، طالب عمّ بن سعد بالكتاب الذی كتبه له في قتل الحسين، فقال: مَضَيْتُ لأمرک و ضاع الكتابُ. قال: لتجيتنَّ به! قال: ضاع. قال: و الله لتجيتنَّ به! قال: تُرک و الله يُقرأ على عجائز قريش اعتذارًا إلیهنَّ بالمدينة.

أما و الله! لقد نصحتك في حسين نصيحةً لو نصحتُها أبى سعد بن أبى وقاص كنتُ قد أديتُ حقه، قال عثمان بن زياد أخو عبیدالله: صدق؛ و الله وددتُ أنه ليس من بنى زياد رجلٌ إلا و في أنفه خِزامةٌ^۳ إلى يوم القيامة و إنَّ حسينًا لم يُقتل، قال: فو الله ما

۱- *بحار الأنوار*، ج ۴۴، ص ۳۱۰.

۲- *جنگ ۲۲*، ص ۵۱ الی ۵۴.

۳- أحسبُ أنه كناية عن الذلّ. (تاریخ الشیعة)

أنكر عليه ذلك عبيدالله.^١

و أنى لهم اليوم بستر تلك التضحية و قد ملأت البلاد طولاً و عرضاً ذكراها و الإشادة بها على المنابر، و هذه الصحف و الكتب ما زالت تندب ذلك القربان و تبكى تلك الفاجعة الموحجة، في كل زمان و مكان.^٢

[مذمت اهل بيت آنان را بالا برد، و مدح بنى أميه آنان را ساقط نمود]

[تاريخ الشيعة] صفحة ٢٤:

«يقول الشعي لولده - و هو المتهم بالانحراف عن على عليه السلام -: يا بنى! ما بنى الدين شيئاً فهدمته الدنيا، و ما بنت الدنيا شيئاً إلا و هدمه الدين، انظر إلى على و أولاده؛ فإن بنى أمية لم يزالوا يجهدون في كتم فضائلهم و إخفاء أمرهم و كأننا يأخذون بضبعهم^٣ إلى السماء، و ما زالوا يبذلون مساعيهم في نشر فضائل أسلافهم، و كأننا ينشرون منهم حيفةً.

و يقول عبدالله بن عروة بن الزبير لابنه: يا بنى! عليك بالدين؛ فإن الدنيا ما بنت شيئاً إلا هدمه الدين، و إذا بنى الدين شيئاً لم تستطع الدنيا هدمه؛ ألا ترى على بن أبى طالب و ما يقول فيه خطباء بنى أمية من دمه و عيبه و غيبته؟! و الله! لكاننا يأخذون بناصيته إلى السماء، ألا تراهم كيف يندبون موتاهم و يرثيهم شعراؤهم؟!

١- انظر الطبري، ج ٦، ص ٢٦٨، في حوادث عام ٦١؛ وابن الأثير، ج ٤، ص ٤٠، في حوادث هذا العام. (تاريخ الشيعة)

٢- جنگ ٢٠، ص ٣٠٨.

٣- يقال: أخذ بضبعه أى: أعانه و قواه. (محقق)

و الله! لكاننا يندوبون جيف الحمر.^١

صفحة ٢٧: «و هذا أبو عثمان الجاحظ يقول: و تُفخر هاشم على بنى أمية بأثمهم لم يهدموا الكعبة، و لم يُحولوا القبلة، و لم يجعلوا الرسول دون الخليفة، و لم يجتموا في أعناق الصحابة، و لم يُغيروا أوقات الصلاة، و لم ينقشوا أكف المسلمين، و لم يأكلوا الطعام و يشربوا على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و لم ينهبوا الحرم، و لم يطؤوا المسلمات في دار الإسلام بالسبأ.»^٢

قيام بر عليه بنى أميه به عنوان قيام و دعوت به اهل بيت بود

[تاريخ الشيعة] صفحة ٦٧ و ٦٨:

«و ما كانت لتنجح دعوة العباسيين في الكوفة و العراق لو لم يكن شعارهم الطلب بدم الحسين و دماء أهل البيت و الدعوة للرضا من آل محمد عليه و عليهم السلام، و لو كانت الدعوة صريحة لهم لكان الفشل أدنى إليها، و ما كانت لتتم البيعة لهم لو لم يفاجئ أبو سلمة الخلال بالبيعة للسفاح فغلبوه على أمره دون مهلة و هو بطل الثورة و الدعوة؛ و ما كان يحسب أن يضم العباسيون للأمر حسناً في ارتغاء،^٤ و صانعه بعد البيعة أولاً لكي يتم لهم الأمر فاستوزره السفاح ثم قضا عليه^٥ عندما وجدوه علوى النزعة^٦ لا يتحول عن رأيه، و عندما قضى العباسيون على الدولة الأموية

١- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ٩، ص ٦٤.

٢- همان مصدر، ج ١٥، ص ٢٤٠.

٣- جنگ ٢٠، ص ٣٠٧.

٤- مثل يضرب لمن يُريك أنه يُعينك و إنما يجزى النفع إلى نفسه. انظر مجمع الأمثال. (محقق)

٥- أى: أهلكوه. (محقق)

٦- أى: علوى الرغبة. (محقق)

حَوَّلُوا هِمَمَهُمْ وَهُمُومَهُمْ إِلَى الرَّوْحِ الْعَلَوِيَّةِ فِي الْعِرَاقِ وَ الْجَزِيرَةِ، فَصَارُوا يَسْعَوْنَ عَلَيْهَا بِشَتَّى الْوَسَائِلِ، وَأَقْوَاهَا الْقَضَاءُ عَلَى الْعَلَوِيِّينَ أَنْفُسَهُمْ مَنْ لَهُمْ ذَلِكَ الْوِلَاةُ.
و مع تلك المكائِدِ الْجَمَّةِ وَ الْحَذَرِ الشَّدِيدِ وَ الْفَتَكِ الذَّرِيعِ فِي الْعَلَوِيَّةِ كَانَتْ وَثَبَاتُ الْعَلَوِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْجَزِيرَةِ وَ إِيرَانَ مُتَوَالِيَةً وَ التَّشْيِيعُ يَسِيرٌ سِيرَ الْمُتَمَيِّدِ خَوْفَ الْعَقَبَاتِ الْمَعْتَرِضَةِ فِي الطَّرِيقِ أَمَامَهُ هُنَا وَ هُنَاكَ.^١

نور قبور اهل بيت در شام جلوه گر است و قبر معاويه و يزيد خراب

[تاريخ الشيعة] صفحة ٣٠:

« وَ هَذَا اسْمُ الْحُسَيْنِ مَكْتُوبٌ عَلَى مَسْجِدِهَا الْأَعْظَمِ وَ قَدْ وُضِعَ ثَوْبُ السَّوَادِ شِعَارَ الْحُزْنِ عَلَى مَوْضِعِ صُلْبِ الرَّأْسِ مِنْ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، وَ هَاتِيكَ الْقُبُورُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَا أَكْثَرَهَا فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ «دِمَشق» مَعْمُورَةً بِالْقَبَابِ وَ بِالزَّائِرِينَ، وَ قَدْ فُرِشَتْ بِأَنْفَسِ السَّجَادِ^٢ وَ أُضِيَّتْ بِأَجْمَلِ الْمَصَابِيحِ. وَ أَيْنَ قَبْرِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ مِنْ عَاصِمَتِهِمُ الشَّامِ؟ وَ أَيْنَ الزَّائِرُ لَهَا مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ؟^٣»

فتواى آية الله سيد محسن امين عاملی به حرمت قمه زنى و امثال ذلك

در عزادارى

[الشيعة والتشييع] صفحة ١٠:

« وَ كَذَا لَا يَصِحُّ الْاعْتِمَادُ عَلَى الْعَادَاتِ وَ التَّقَالِيدِ الْمَتَّبَعَةِ عِنْدَ الْعَوَامِ، لِأَنَّ الْكَثِيرَ

١- جنگ ٢٠، ص ٣١٦.

٢- بمعنى الفرش و الفراش و البساط. (محقق)

٣- جنگ ٢٠، ص ٣٠٩.

منها لا يُقرّه الدينُ الذي ينتمون إليه، حتّى ولو أيدها وساندها شيوخٌ يتسمون بِسَمَةِ
الدين، و أوضح مثال على ذلك ما فعله بعضُ عوامِ الشيعة في بعض مُدن العراق، و
إيران، و في بلدة النبطية في جنوب لبنان، من لبس الأكفان، و ضرب الرؤوس و الجباه
بالسيوف في اليوم العاشر من المحرم.

فإن هذه البدعة المُشينة حدثت في عصر متأخرٍ عن عصر الأئمة، و عصر كبار
العلماء من الشيعة، و قد أحدثها لأنفسهم أهلُ الجهالة دون أن يأذن بها إمامٌ أو عالمٌ
كبيرٌ و أيدها شيوخُ السوء لغاية الربح و التجارة ... و سكّت عنها من سكّت خوف
الإهانة و الضرر، أو فوات المنفعة و المصلحة، و لم يجزؤوا على مجابتهها و محاربتها أحدٌ
في أيامنا إلا قليلاً من العلماء، و في طليعتهم المرحومُ السيد محسن الأمين العاملي،
الذي ألف رسالة خاصة في تحريمها و بدعتها، و أسمى الرسالة التنزيه لأعمال الشبيه
و قاومه من أجلها أهل الخداع و الأطماع.^١

[كلام سيد محسن امين درباره اقامة عزا براي امام حسين عليه السلام]

[الشيعة و التشيع] صفحة ٢٣٩:

«قال السيد محسن الأمين في الجزء الرابع، من أعيان الشيعة:

”إن الحسينَ مُعظّمٌ، حتّى عند الخوارج أعداءِ أبيه، فإنهم يُقيمون له مراسمَ الذكرى
و الحزن يومَ عاشوراء في كلِّ عام. و لو أنصفَ المسلمون ما عدّوا طريقة الشيعة في إقامة
الذكرى لسيد الشهداء، فهل كان الحسينُ دونَ «جان دارك» التي يُقيم لها الفرنسيون
الذكرى في كلِّ عام؟! و هل عمّلت [جان دارك] لفرنسا ما عمله الحسينُ عليه السلام

لأُمَّةٍ جَدَّهْ؟! فلقد سَنَّ لهم نَهَجَ الحُرِّيَّةِ وِ الاستِقْلالِ وِ مقاوِمَةِ الظُّلمِ، وِ مُعانِدَةِ الجورِ، وِ طلبِ العِزِّ وِ نَبذِ الجورِ، وِ عِدَمِ المُبالاةِ بالموتِ في سبيلِ الغاياتِ السَّاميةِ.

هذا، إلى ما يرجوه المسلم من الثواب يوم الحساب على الحزن و البكاء لقتل الحسين عليه السلام، فلقد نَعاه جَدُّه لأصحابه، و بكى لقتله قبل وقوعه، و بكى معه أصحابه، و فيهم أبوبكر و عُمَرُ، فيما رواه الهاوردي الشافعي في *أعلام النبوة*.^۱

[شباہت حضرت زینب با حضرت فاطمه زهراء علیهما السلام]

در [الفردوس الأعلى] پاورقی صفحه ۲۴ گفته است:

«و ذهب العلامة الشهرستاني في *نهضة الحسين* عليه السلام إلى أن زینب تُوفِّيت في نصف رجب، سنة ۶۵، إلى أن قال: "و قيل: إنها تُوفِّيت في النصف من رجب، سنة ۶۲ بمصر؛ كما ذهب إليه العبيدلي في رسالته (*الزینبات*) المنسوبة إليه." إلى أن قال: "و الحق أن هذه السَّيدة شباہة تامَّة لأُمَّها الصَّديقة الطَّاهرة علیها السلام في اختفاء قبرها و مَدْفِنِها سلام الله علیها."^۲

[تمثّل حضرت سیدالشهداء علیه السلام به اشعاری در مقابل محمد بن

حنفیة و حرّ بن یزید ریاحی]

در کتاب *دمع السجوم*، صفحه ۸۳، از تذکره سبط آورده است که چون محمد بن حنّیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را از رفتن به کوفه منع کرد، حضرت به اشعار ذیل تمثّل جستند.

۱- *أعیان الشیعة*، ج ۱، ص ۵۸۴.

۲- *جنگ ۲۳*، ص ۶۲.

۳- *جنگ ۱۶*، ص ۹۱.

و نیز در صفحه ۹۵ از همین کتاب آمده است که چون حرّ بن یزید ریاحی آن حضرت را از رفتن به کوفه باز داشت، و گفت: اگر بروی کشته می‌شوی، حضرت به او فرمود:

«من همان را می‌گویم که آن مرد اوسی با پسر عمّ خود گفت در وقتی که می‌خواست پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] را در جنگ یاری کند و پسر عمّش او را می‌ترسانید:

سَأْمِضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَازٌّ عَلَيَّ الْفَتَى
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا
وَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ [وَدَّعَ] مُجْرِمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ
كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْعَمَا^۱

این تمثیل را در ارشاد مفید، صفحه ۲۴۳؛ و اعلام الوری، صفحه ۲۳۰؛ و نفس المهموم، صفحه ۱۱۶ آورده است، ولی به جای «و آسی»، «و آسی» آورده است؛ و معنای هر دوی آنها یکی است، چون آسی به معنای معاونت است از عَسَى و آسی از وَسَى نیز همین طور است.^۲

[اشعار سید حمیری در رثاء سیدالشهداء علیه السلام در محضر حضرت

امام صادق علیه السلام]

در *أغانی*، جلد ۷، صفحه ۲۴۰، از طبع دارالکتب المصریة؛ و جلد ۷، صفحه ۷،

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۸.

۲- جنگ ۱۴، ص ۳۶.

از طبع ساسی، آورده است که:

«ذکر التیمی - و هو علی بن اسماعیل - عن أبيه، قال: كنتُ عند أبي عبد الله جعفر بن محمد، إذا استأذن أذنه للسيد، فأمره بإيصاله، وأقعد حرمه خلف ستر، و دخل فسلم و جلس. فاستنشه فأشدد قوله: ^۱

أُمرُّ علي جَدَث الحسي	ن فُقل لأعْظُمه الزكيَّة
أَعْظُمًا لازلَّت مِن	وطفَاء ^۲ ساكبة رويَّة
وإذا مررت بقبره	فأطل به وقف المطيَّة
و أبك المَطَهَّر للمَطَهَّر	و المَطَهَّرَةَ النَّقيَّة
كَبكَاءٍ مُعولَّةٍ أتت	يومًا لواحدھا المنيَّة ^۳

قال: فرأيت دموع جعفر بن محمد تتحدَّر على خديه؛ و ارتفع الصُّراخ و البكاء من داره، حتَّى أمره بالإمساك، فأمسك. قال: فحدثتُ أبي بذلك لِمَا انصرفتُ؛ فقال لي: وَيلي على الكيسانى الفاعل بن الفاعل! يقول

فإذا مررت بقبره فأطل به وقف المطيَّة
فقلت: يا أبت! و ماذا يصنع؟ قال: أ و لا ينحر؟! أ و لا يقتل نفسه؟! فشكَّلتَه
أُمَّه!

۱- جنگ ۱، ص ۱۳۳:

«روزی حضرت صادق علیه السلام در منزل نشسته بودند، ناگاه سید حمیری وارد شد. حضرت او را نشانند و دستور داد پرده زدند، و اهل بیت خویش را در پس پرده نشانید. آنگاه سید حمیری شروع نمود در مرثیه بر سیدالشهداء علیه السلام.»

۲- وطفاء: به معنای وطف روشن و واضح است؛ و وطف در سحاب: آن است که در نمای آن بار سنگین باشد؛ و یا از زیادی آب اطرافش فرو ریخته باشد.

۳- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۴۸.

راجع به اشتباه در تفسیر شعر حمیری از راوی شعر

أقول: ظاهراً جملة «وَقَفِ الْمَطِيَّةِ» امر از باب وقف یقف می باشد؛ یعنی مطیة و اسب و شتر خود را متوقف ساز و به سوی قبر برو و بر آن گوهر پاک و فرزند دو گوهر پاک گریه کن!

و این معنای بسیار خوبی است؛ ولیکن ظاهراً چون راوی حدیث برای پدرش وَقَفَ الْمَطِيَّةَ به نصب وقف بنا بر مفعول مطلق نوعی قرائت کرده است، لهذا پدرش ناراحت شده و گفته است: این چه شعری است؟ و چه معنایی دارد که: چون بر قبر او گذر کردی همچون مطیة و شتر در آن جا درنگ کن!

آنگاه پسر می گوید: ای پدر اگر درنگ نکند همچون شتر، پس بنابراین شخص مرورکننده چه کند؟ پدر می گوید: باید چون به قبر حسین می رسد انتحار کند، خودش را بکشد! نه اینکه همچون شتر بایستد!

و چون ظاهراً راوی حدیث و پدرش شیعه جعفری بوده اند، لذا بر حمیری که در آن وقت شیعه کیسانی بوده است خرده گرفته، و این تعبیر را ناروا دانسته اند. گرچه در مذهب کیسانیّه و جعفریّه از جهت احترام سیدالشهداء تفاوتی نیست، ولیکن ظاهراً حمیری که این چنین اشعار راقی می گوید، «وَقَفَ الْمَطِيَّةَ» نمی گوید که معنایی مبتذل از آب درآید. «وَقَفِ الْمَطِيَّةَ» بوده است، و راوی در نقل و استماع اشتباه کرده است.^۱

[اشعاری از آقای احمد حسینی فیروزآبادی در مدیحة حضرت

سیدالشهداء علیه السلام]

اشعاری است از آقای احمد حسینی فیروزآبادی که از کتاب مصیبة الأولیاء،

طبع اقبال، آورده شده است:

«مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم
 یک قطره از سرشک که ریزم به یادشان
 گر انتخاب جنت و کوثر به من دهند
 نام تو را به نزد اجانب نمی‌برم
 ای خاک کربلای تو مهر نماز من
 من را غلامی تو بود تاج افتخار
 گر جرعه‌ای ز آب فرات شود نصیب
 دست طلب ز دامنشان من نمی‌کشم
 در ولایتی که نهفتم ازو به دل
 در عاریت سرای جهان، جان عاریت
 آل علی است جان جهان و جهان جان
 جان می‌دهم به شوق وصال تو یا حسین
 امروز هرکسی به بتی جان سپرده است
 این گنج پر بهاست من ارزان نمی‌دهم
 آن قطره را به گوهر غلطان نمی‌دهم
 کوی تو را به جنت و رضوان نمی‌دهم
 چون اسم اعظم است به دیوان نمی‌دهم
 آن مهر را به مهر سلیمان نمی‌دهم
 این تاج را به افسر شاهان نمی‌دهم
 آن جرعه را به چشمه حیوان نمی‌دهم
 دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم
 تابنده گوهری است، من ارزان نمی‌دهم
 جز در ثنای حضرت جانان نمی‌دهم
 بی‌مهرشان به قابض جان، جان نمی‌دهم
 تا بر سرم قدم نهی جان نمی‌دهم
 من سر به غیر قبله ایمان نمی‌دهم»

[اشعاری را که مرشد عبدالله در مسجد قائم خوانده است]

این اشعار را از مرشد عبدالله، نوحه‌خوان مسجد قائم گرفته‌ام:

به جز حسین مرا ملجأ و پناهی نیست

در این عقیده یقین دارم اشتباهی نیست

ره نجات است دوستی حسین

به سوی حق به جز از این طریق راهی نیست

به غیر درگه تو ای حسین در دو جهان
مرا به درگه دیگر حواله گاهی نیست
ز کوه گرچه گناهم فزون تر است ولی
به پیش عفو تو کوه گناه گاهی نیست
اگر مرا به غلامی خود کنی تو قبول
دگر به دل غم و اندوهم از گناهی نیست
خدا نکرده برانیم گر ز درگه خود
به هیچ درگهم ای شه پناهگاهی نیست
غلام درگهت ای شهریار کشور عشق
به چشم اهل نظر کم ز پادشاهی نیست
تو هر که را بپذیری خداتش بپذیرد
که فوق آن به دو عالم جلال و جاهی نیست
اگر تو حکم غلامی ما کنی امضاء
به هیچ محکمه خوفم ز دادخواهی نیست
میپوش چشم ز ما در زمان جان دادن
امید ما ز تو آن دم بجز نگاهی نیست^۱

[شعری در رثای حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام]

غریق بحر بلایم ز کربلات حسین جان
همی بنالم چون نی ز نینوات حسین جان

دو کون در خور یک موی اصغر تو نباشد
 چو کار در تو فتد چیست خون بهات حسین جان
 ز هست و نیست گذشتی و عدل نیست جزایت
 به جز خدایی خود گر دهد جزات حسین جان
 قیامتی که بگویند آن نبود که زینب
 بگرد نعلش تو زد حلقه با بنات حسین جان
 میان آن همه لشکر تو را گذاشت کجا شد
 عجب ز غیرت عباس با وفات حسین جان
 چه گوی بود که از کوی عاشقان بربودی
 مولهت شده ذرات کائنات حسین جان
 به عشق بازیت اوهام انبیای معظم
 چو شه در عرصه شطرنج گشته مات حسین جان^۱

شاعری راجع به حضرت أباالفضل علیه السلام هنگامی که دست‌های خود

را پر از آب نمود، سروده است

پر کرد مشک و پس کفی از آب برگرفت
 می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار
 آمد بیادش از جگر تشنه حسین
 چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار
 شد با روان تشنه ز آب روان روان
 دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند حمله جمله بر آن شبل مرتضی
 یک شیر در میانه گرگان بی شمار
 یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر
 یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار^۱

[زبان حال حضرت عباس علیه السلام]

تو از من باوفا تر بودی ای دست که گشتی لایق قربانی ای دست
 اگر بیند تو را شاه وفادار یقین داند که گشته بی علمدار
 اگر بیند تو را شاه مدینه بخواهد عذر ما را از سکینه^۲

[در مدح حضرت علی اکبر علیه السلام]

۱. یا کَوکَبًا ما کان أَقْصَرَ عُمَرَه
 و کذا تَکون کَواکِبُ الأَسْحارِ
 ۲. عَجَلَ الحُسوفُ إِلیه قَبْلَ أوانِه
 فَعَشاه قَبْلَ مَظَنَّةِ الإِبْدارِ^۳
 ۳. إِنَّ الكَواکِبَ فی مَحَلِّ عُلُوها
 لَتُرى صِغارًا وَ هِیَ غَیْرُ صِغارِ
 ۴. أبکیه ثُمَّ أقولُ مُعتَذِرًا لَهُ
 رَفَقْتَ حینَ تَرَکْتَ الأُمَّ دارِ
 ۵. فإِذا نَطَقْتُ فَأنتَ أوَّلُ مَنْطِقی
 وَ إِذا سَكَتُ فَأنتَ فی مِزماری^۴

۱- جنگ ۱، ص ۱۲۸.

۲- جنگ ۱، ص ۱۱۴.

۳- أبَدَر: طَلَعَ عَلَیهِ البَدَر.

۴- جنگ ۲، ص ۷۳.

۵- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۶:

۱. «ای ستاره آسمانی! چقدر عمرت کوتاه بود! و این چنین است ستارگانی که در وقت سحر طلوع می نمایند.»

۲. خسوف او پیش از موقع خسوفش به سوی آن شتاب کرد، و قبل از هنگام بدر شدن بر روی او پرده کشید.

۳. آری، حالت ستارگان آن است که در جای بلند و مرتفع خود، کوچک دیده می‌شوند با وجود آنکه کوچک نمی‌باشند.

۴. من برای او گریه می‌کنم، و از گریه گذشته، از روی عذر خواهی نسبت به ساحت او می‌گویم: تو راحت شدی و از تنگنا برون گشتی، در وقتی که پست‌ترین و لثیم‌ترین خانه‌ها را ترک کردی (و به سوی آخرت شتافتی!)

۵. بنابراین چون زبان به سخن بگشایم، تو اولین گفتار من می‌باشی که بر زبان می‌رانم، و اگر لب فرو بندم و ساکت گردم تو در نوای درون من و آهنگ نای من وجود داری!“
این قصیده از علی بن محمد بن الحسن بن عبدالعزیز کاتب تهامی است، که بعد از تهامه سکونتش را در شام و جبل عامل قرار داده است. او از امامیه می‌باشد، و ما ترجمه احوال او را از کتاب *تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام*، تدوین آیه الله سید حسن صدر، ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶ در اینجا ذکر می‌کنیم، وی گوید:

شیخ حُرّ در *أمل الأمل فی علماء جبل عامل* گفته است: “او مردی است فاضل، عالم، شاعر، ادیب منشی، بلیغ، دیوان شعر زیبایی دارد.”
أبو الحسن باخرزی در *دمية التصر* چون سخن از او به میان آورده است گوید: “او کسی است که بر سر تهامه به واسطه انتسابش بدو تاج نهاد، و آستین صناعت و بلاغت را زیبا و آراسته و ارجمند گردانید. او مقام و منزل خود را پیوسته در شام قرار داد تا از همسایگی و همجواری بیت تهامی خود، که همگی از أجلاء گرام بوده‌اند به جوار خدای ذی الجلال و الإکرام انتقال یافت. وی دارای ذوق شعری است که از دین فاسق باریک‌تر و از اشک چشمان عاشق رقیق‌تر است. وی در معالی امور هم‌متی عالی داشت تا نفسش به او خلافت جمهور را تسویل نمود و قصد مصر را نمود و بر اموال آنجا استیلا پیدا کرد و بر زمام عمال آنجا تسلط پیدا کرد. پس از این بعضی از اصحابش با او غدر کردند و همین سبب ظفر بر او شد و در زندان نهاده شد تا مرگش فرا رسید.”

مرحوم صدر گوید:

او مدیحه‌های نیکویی درباره اهل بیت دارد که دلالت بر حسن عقیدتش می‌کند. ابن خلکان او را ذکر کرده و بر او درود و ثنا فرستاده است، و مقداری از شعر او ⇐

[زبان حال حضرت أباعبدالله با بدن بی‌رمق حضرت علی اکبر علیهما السلام]

شاعری در شهادت شاهزاده حضرت علی اکبر چه خوش سروده، هنگامی که پدر بزرگوارش سر او را در آخرین وهله حیات به دامان گرفته بود:

را ذکر کرده است و گفته است: «وی دیوان شعری دارد که اکثر آن از نخبه‌ها می‌باشد.» و ابن بسام در ذخیره گفته است: «او به احسان اشتها دارد، او دارای لسانی طلیق و گویا است که در انواع و اقسام بیان مهارت و دست بسزایی دارد؛ و همان‌طور که خنکی نسیم حکایت از سپیده صبح دارد، شعر او دلالت بر آتش برافروخته از سنگ چخماق محبت می‌کند، و همچنان‌که اشک ریزان عاشق از سر پنهان او پرده بر می‌دارد، شعر او از منزلت او در علوم پرده بر می‌دارد.»
ضیاءالدین در نسمة السحر فی ذکر من تشیع و شعر از او سخن به میان آورده است، و در بیان احوال او و ترجمه اشعار و علوم او به نیکی سخن رانده است، و قصیده‌اش را که در مرثیه پسر صغیرش سروده است و اولش این است ذکر نموده است:

حُكْمُ الْمَنِيَّةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي	مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارِ قَرَارِ
و مُكَلَّفُ الْإِيَامِ ضِدَّ طِبَاعِهَا	مُتَطَلَّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارِ
طُبِعَتْ عَلَى كَدْرِ وَأَنْتَ تُرِيدُهَا	صَفْوًا مِنَ الْأَقْدَارِ وَالْأَكْدَارِ
وَإِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَإِنَّهَا	تَبْنَى الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارِ
إِنِّي لَأَرْحَمُ حَاسِدِي لِحَرِّ مَا	ضَوَيْتَ صُدُورَهُمْ مِنَ الْأَوْغَارِ
نَظَرُوا صَنِيعَ اللَّهِ بِي فَعِيُوهُمْ	فِي جَنَّةٍ وَقُلُوبُهُمْ فِي نَارِ
يَا كَوَكَبًا مَا كَانَ أَقْصَرَ عُمَرَهُ	وَكَذَاكَ عُمَرُ كَوَاكِبِ الْأَسْحَارِ
جَاوَرْتُ أَعْدَائِي وَجَاوَرَ رَبَّهُ	شَتَانَ بَيْنَ جَوَارِهِ وَجَوَارِي
و تَلَّهَبُ الْأَحْشَاءِ شَيْبَ مَفْرَقِي	هَذَا الشُّوَاظُ دُخَانُ تِلْكَ النَّارِ

پایان کلام سید حسن صدر در تأسیس الشیعة. و همان‌طور که او نقل کرده است، قاضی ابن خلکان در تاریخ خود: *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان* به طور تفصیل ترجمه احوال و بعضی از نخبه‌های اشعار بدیع و ملیح او را در طبع بولاق (اولین طبع)، ج ۲، ص ۵۳ تا ۵۵؛ و در طبع دار صادر، با تحقیق دکتر احسان عباسی، ج ۳، ص ۳۷۸ تا ۳۸۱، تحت شماره ۴۷۱ ذکر کرده است.

چهر عالم تاب بنهادش به چهر شد جهان تار از قران ماه و مهر
 سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کای بالیده سرو سرفراز
 این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیرانداز نیست
 تو سفر کردی و آسودی ز غم من در این وادی گرفتار الم^۱

[مرثیه‌ای در مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام]

به جای آنکه تر سازند ز آبی چشمه نوشش
 خدنگ کین دشمن پاره کرد از گوش تا گوشش
 هدف شد بر سه پر پیکان گلوی نازک کودک
 گذشت از مادر و از شیر و پستان شد فراموشش
 ز ضرب تیر جای گریه لعلش پر تبسم شد
 گلوی طفل شه شد پاره سر افتاد بر دوشش
 در آغوش پدر مانند بسمل دست و پا می زد
 چو ماهی ذبح شد از گوش تا گوش اندر آغوشش^۳

* * *

شاه خون علی اصغر به سماء می پاشید
 که منم عاشق و معشوق تو این سنگ محک^۴

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون شرح حال حضرت علی اکبر علیه السلام به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۸ مراجعه شود. (محقق)

۲- جنگ ۱، ص ۱۲۰.

۳- جنگ ۲، ص ۵۴.

۴- جنگ ۱، ص ۱۳۸.

شاعری این اشعار را برای شاهزاده قاسم بن الحسن هنگام ورود او به

میدان سروده

ز برج خیمه برآمد چو قاسم بن حسن
 سهیل سرزده گفتی مگر ز سمت یمن
 ز خیمه گاه به میدان کین روان گردید
 رخی چو ماه تمام و قدی چو سرو چمن
 گرفت تیغ عدو سوز را به کف چو هلال
 نمود در بر خود پیرهن به شکل کفن^۱

[شعری در رثای عبدالله بن الحسن علیهما السلام]

دردم ز کودکی است که با روی همچو ماه
 از خیمه شد به یاری آن شاه کم سپاه
 بی تاب چون دل از بر زینب فرار کرد
 آمد چو طفل اشک روان در کنار شاه
 ای عمّ تاجدار به خاک از چه خفته ای
 برخیز از آفتاب و بیا تا به خیمه گاه
 هر کس که آب خواست دهندش ز تیغ آب
 ای عمّ بیا به خیمه و آب از کسی نخواه
 می گفت و می گریست که بی دینی از ستیز
 تیغی حواله کرد بدان شاه دین پناه

آن طفل دست خویش سپر کرد زیر تیغ
دست او فتاد از تن معصوم بی گناه
می داد جان به دامن شه الغیث گوی
می کرد شه به دیده حسرت بر او نگاه
وز بهر چاره شاه نمی دید چاره‌ای
بیچارگیش بود هلاک دوباره‌ای^۱

راجع به وداع حضرت با اهل بیت

سرگشته بانوان سراپرده عفاف
زد حلقه گرد او همه چون هاله گرد ماه
آن سرزنان به ناله که شد حال ما زبون
وین موکنان به گریه که شد روز ما تباه^{۲ و ۳}

* * *

فَقُمْنَ وَ أَرْسَلْنَ الدُّمُوعَ تَلْهُفًا وَ أَسْكَنَ مِنْهُ الذَّلِيلَ مُتَجِبَاتٍ
إِلَى أَيْنَ يَابْنَ الْمُصْطَفَى كَوَكَبِ الدُّجَى وَ يَا كَهْفَ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي الْأَزْمَاتِ
فِيَا لَيْتِنَا مِتْنَا وَ لَمْ نَرَ مَا نَرَى وَ يَا لَيْتِنَا لَمْ نُمْتَحَنَ بِحَيَاتِ
فَمَنْ لِلْيَتَامَى إِذْ تَهَدَّم رُكْنُهُمْ وَ مَنْ لِلْعَذَارَى عِنْدَ فَقْدِ وُلَاةٍ^{۴ و ۵}

* * *

۱- جنگ ۲، ص ۹۹.

۲- دیوان حجة الإسلام نیر تبریزی؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۷۷.

۳- جنگ ۱، ص ۱۲۹.

۴- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۷۷.

۵- جنگ ۱، ص ۱۲۹.

آمد به خیمه‌گاه و وداع حرم نمود
 بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه
 این را نشانند در بر و بر رخ فشانند اشک
 آن را گذاشت بر دل و از دل کشید آه
 در اهل بیت شور قیامت به‌پا نمود
 وز خیمه‌گاه گشت روان سوی قتلگاه^۱
 او سوی رزمگاه شد و در قفای او
 فریاد و آخاه شد و بانگ و آباه^۲

[زبان حال حضرت زینب با حضرت سیدالشهداء علیه السلام]

برادر بی تو در چشمم جهان تنگست می‌نالم
 فلک را بی سبب با من سر جنگست می‌نالم
 به صید آشیان گم کرد و مرغ بی‌پر و بالی
 ز هر سو دامن قومی پر از سنگست می‌نالم
 برادر مرده را با ناله دل‌داری دهند امّا
 سلامت باد من نای و دف و چنگست می‌نالم
 بیابان دور و مقصد ناپدید و ره‌زنان در پی
 جهان تاریک و ره پر سنگ و پالنگست می‌نالم^۳

۱- خ ل: حربگاه.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۹۹.

۳- جنگ ۱، ص ۱۲۹.

۴- دیوان حجة الاسلام نیر تبریزی، لالی منظومه.

۵- جنگ ۱، ص ۸۹.

[زبان حال حضرت سیدالشهداء علیه السلام]

شاه دین گفتا که من از خویشتن دل برگرفتم
 چون ز خود دل برگرفتم یک جهان دلبر گرفتم
 من به چشم خود به غیر از جلوۀ جانان نیبم
 چون که در روز ازل از دست او ساغر گرفتم
 من همای عالم قدسم که از یک پرگشودن
 عالم کون و مکان را جمله زیر پر گرفتم
 گر میان قتلگه روزی مرا در خون مکان شد
 ز آن چه غم ز آن جا مکان از لامکان برتر گرفتم
 گرچه از لعل لب من زنده شد صد آب حیوان
 تشنه بودم چون به وصل، آب از دم خنجر گرفتم
 از سلیمان برد دیو انگشتی شد ملکش از کف
 من دو عالم را به یک انگشت و انگشتر گرفتم
 گر یزید از جور با من ظلم بی حد کرد اَمّا
 خوش به مظلومی ز آن بیدادگر کیفر گرفتم^۱

* * *

تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم
 با وجودش ز من آواز نیاید که منم
 پیرهن گوهمه پر باش ز پیکان بلا
 که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم

عشق را روز بهار است کجا شد رضوان
تا برد لاله به دامن سوی خلد از چمنم
روز عهد است بکش اسپرم ای عقل ز پیش
تا تصوّر نکند خصم که پیمان شکنم
هاتفم می دهد از غیب ندا شمر کجاست
گو شتابی که به یاد آمده عهد کهنم
سخت دلتنگ شدم همّتی ای شه پر تیر
بشکن این دام بکش باز به سوی وطنم
دایه عشق ز بس داده مرا خون جگر
می دمد آبله زخم کنون از بدنم
گوی مطلع چه عجب گر برم از فارس فارس
تا به مدح تو شها نیر شیرین سخنم^۱

[اشعاری از مرحوم عمّان سامانی در وداع حضرت زینب با امام حسین

علیهما السّلام]

خواهرش بر سینه و بر سر زنان	رفت و تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را	دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان	بانگ مهلاً مهلنش بر آسمان
کی سوار سرگران کم کن شتاب	جان من لختی سبک تر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی تو	تا ببویم آن شکنج موی تو

۱- دیوان حجّة الاسلام نیر تبریزی، لالی منظومه.

۲- جنگ ۲، ص ۶۲.

شه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه چشمی به آن سو کرد باز
 دید مشکین مویی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان
 زن مگو مردآفرین روزگار زن مگو بنتالجلال أخت الوقار
 زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین
 پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رخس بوسد الف را دال کرد
 همچو جان او را در آغوشش کشید این سخن آهسته بر گوشش کشید
 کی عنان گیر من آیا زینبی یا که آه دردمندان در شبی
 جان خواهر در غم زاری مکن با صدا بهرم عزاداری مکن
 گر خورد سیلی سکینه دم مزن عالمی زین دم زدن بر هم مزن
 یا حبیبی یا حسین نور عینی یا حسین^۱

[اشعاری از انصاری قمی وفقه الله تعالی]

شد آفتاب دین چو روان با رخی چو ماه
 از شرق خیمه گاه سوی غرب رزمگاه
 از جلوه رخس رخ خورشید گشت زرد
 آن سان که شد ز تابش خود اندر اشتباه
 اندر قفای وی همگی بانوان نوان
 از خیمه گاه برون شده با حالتی تباه
 بر گرد ذوالجناح شهنش زدنند صف
 چون اختران که صف زده در چرخ گرد ماه

۱- گنجینه الأسرار.

۲- جنگ ۱۳، ص ۷۴.

پس با دلی شکسته و با حالتی پریش
 زینب گرفت دامن آن شه که یا آخاه
 خوش تن به مرگ داده و اکنون که می‌روی
 بنواز قلب خواهر زارت به یک نگاه
 یک دشت پر ز دشمن و من یک تن ضعیف
 یک تن کجا و چاره یک دشت کینه خواه
 باقی نماند غیر تو از بهر ما کسی
 جز این زنان بی‌کس و اطفال بی‌گناه
 ضرب خسان و طعن سنان بعد قتل تو
 بازوی این کبود کند روی آن سیاه
 در راه شام جملگی از من پناه جوی
 از بی‌پناه اگر چه بجوید کسی پناه
 ناورده دل به دست ز افسرده خواهرش
 پیچید دامنش به کف آزرده دخترش

* * *

کای جان باب از چه کنی در به در مرا
 از من چه دیده‌ای که نگیری به بر مرا
 از اسب شو پیاده و بنشین به روی خاک
 گردم ز رخ بشوی و غم از دل بیر مرا
 لختی عنان بدار که نیکو بینمت
 چون می‌روی چو نور بصر از بصر مرا
 در نیم ره تسلی ایتام بی‌پدر
 دادی که خود هنوز بود در نظر مرا

چندی نمانده بیش که من می شوم یتیم
 آخر پدر یکی ز یتیمان شمر مرا
 من درب خیمه منتظرم تا تو از وفا
 سازی به جرعه آب لب خشک، تر مرا
 تا سایه بلندتر از آفتاب تو
 باشد به سر ز چرخ نباشد حذر مرا
 ترسم پدر ز بعد توام خصم دون زند
 سیلی به روی چون نگرد بی پدر مرا
 فرمود شه به کودک شیرین زبان خویش
 کز آب دیدگان مزین آتش به جان ریش

* * *

زینب شنید شیبه اسب برادرش
 دانست آنکه چرخ چه آورده بر سرش
 از برج خیمه سر به در آورد بی حجاب
 چون قرص آفتاب و رخ خون دل ترش
 بر تن درید جامه بی طاقتی چو دید
 زین براق عشق تهی از پیمبرش
 گفتا به ذوالجناح که ای در گه روش
 پیشی گرفته بر فلک و باد صرصرش
 یک ذره از غبار سمت هفت آسمان
 و آن برق‌های نعل تو گردیده اخترش
 زین و عنان نگون و به خون یال و کاکلت
 در هر رگ و رفته فرو تیر تا پرش

آورده‌ای مگر خبر مرگ صاحب
یا دیده‌ای فتاده در زیر خنجرش
افکنده‌ای مگر چو گلش اندر آفتاب
آن تن که بود روح‌الأمین سایه گسترش
آن خسروی که تاج شفاعت به فرق اوست
آیا شده است زیب سنان سنان سرش^۱
افتاده بود بر جگرش آتش از عطش
سوزان سمندرانه چو دل من در آذرش
مادر به سر نبود که تا مرهمی نهد
از اشک چشم خود به جراحات پیکرش

* * *

نمرودیان چو کار خداوند ساختند
شادی‌کنان به سوی حرم باره تاختند
شطنجیان ماهر یزید قمارباز
هر نقد دین که در کفشان بود باختند
افراختند دست به تاراج خیمه‌گاه
وز کین لوای جور و ستم را فراختند
هم پاره گوش فاطمه شد بهر گوشوار
هم صورت سکینه به سیلی نواختند
پس طوق شد نفس به گلوگاه کودکان
تا کار خود ز طوق و گلوبند ساختند

۱- زیب سنان سنان: زینت تیزی نیزه‌ها. (محقق)

افروختند آتشی آنگاه در حرم
 کز شعله‌اش سرادق گردون گداختند
 کردند آهوان همه سر سوی دشت چون
 گرگان کوفه بر رخشان خنجر آختند
 پس شیشه شرافت و دین بر زمین زدند
 بر گردن عیسی غل آهنین زدند

* * *

آن قوم بی حقوق ز فرط بد اختری
 کردند پایمال حقوق پیمبری
 بازوی دختران علی را به ریمان
 بستند آن گروه ز ایمان و دین بری
 هر یک زن ستم زده داغ دیده‌ای
 افتاد بی گنه به کف هر ستمگری
 طفلان ماه روی به بالای اشتران
 چون برفراز چرخ فروزنده اختری
 افتاد راه قافله آنگه به قتلگاه
 برپای شد دوباره یکی شور محشری
 از روی ناقه جمله فتادند روی خاک
 چون ز آسمان که پرتو خورشید خاوری
 مادر گرفت جسم پسر تنگ در بغل
 خواهر کشید در بر نعش برادری
 ناگاه دید عصمت صغری در آن میان
 غلطان به خون و خاک یکی پاک پیکری

بر رخ کشید ناخن و از سوز دل کشید
آهی که زد به خرمن افلاک آذری
کاین وارث سریر امامت برای چیست
کاین سان به روی خاک سیه گشته بستری

* * *

کای کشته خوش به بستر ناز از چه خفته‌ای
ترک عیال در به درت از چه گفته‌ای
ما را نمانده بر رخ چون مه نقاب و تو
رخ در تراب تیره به هامون نهفته‌ای
اغماض تا به چند مگر از برای آب
از دخترت سکینه حدیثی شنفته‌ای
این غم مرا کشد که تو عریان و بی کفن
افتاده‌ای و از تف خورشید تفته‌ای
ای پرنیان بدن چه شد آن کهنه پیرهن
کز بهر حفظ خویشتن از من گرفته‌ای
تو آبیار گلشن دینی برای چیست
کز خار تیر و نیزه چو غنچه شکفته‌ای^۱

[اثری منظوم از آقای شیخ موسی دبستانی]

زینب ای بی‌دل بشکسته پر مضطر من خون‌جگر خواهر من
ز آتشین آه زنی چند به دل آذر من خون‌جگر خواهر من

ای که ناموس سرا پرده قدسی و جلال
سوز دل را بنشان و بنشین در بر من
به تو بینا بودم دیده حق بین به جهان
ای چراغ شب تار پدر و مادر من
ای که در مرتبه باشد ز رسالت حسبت
برگزیدت به مددکاری من داور من
نسخه ذات تو مجموعه اسماء و صفات
کاندر این مرحله جز تو نبود یاور من
چون نیاکان خود آگاه ز اسرار حقی
بشنو این راز من از سینه پر اخگر من
پی فرماندهی عالم امر و ابداع
بایدم رفت که این جا نبود کشور من
دختر شیر خدایی تو و دخت حیدر
کن در گوش خود این پند به از گوهر من
تو که طاووس ریاض جبروتی به شرف
ز آن منالی که شکسته شده بال و پر من
شاهد حال تو جانان بود ای جان عزیز
با چنین سوز بساز و مشکن خاطر من
شیشه صبرت اگر در ره تسلیم و رضا
ناپسند است مرا زآنکه تویی مظهر من
زنگ الحاد به آیینۀ توحید گرفت

دره التجاج کمال
خون جگر خواهر من
لاجرم بـالم از آن
خون جگر خواهر من
و از ولایت نسبت
خون جگر خواهر من
پیشه کن صبر و ثبات
خون جگر خواهر من
یاور و یار حقی
خون جگر خواهر من
که چو من نیست مطاع
خون جگر خواهر من
خواهرا پرده مدرّ
خون جگر خواهر من
باعث فخر سلف
خون جگر خواهر من
شمع وش اشک مریز
خون جگر خواهر من
بشکند سنگ قضا
خون جگر خواهر من
آه از این امر شگفت

۱- در نسخه حضرت علامه این مصرع خوانده نشد؛ ولیکن به حسب ظاهر این گونه است. (محقق)

خون جگر خواهر من
 آستانم فلک است
 خون جگر خواهر من
 عقل ماتم به صفات
 خون جگر خواهر من
 که جز این نیست شرف
 خون جگر خواهر من
 ذوالجلال متعال
 خون جگر خواهر من
 سنگ عدوان به جبین
 خون جگر خواهر من
 وین سیه رنگ دلان
 خون جگر خواهر من
 پیرهن چاک کنی
 خون جگر خواهر من
 روی مخراش و منال
 خون جگر خواهر من
 فرقه خون آشام
 خون جگر خواهر من
 درخور عصمت توست
 خون جگر خواهر من
 من به سر جانب دیر
 خون جگر خواهر من

باید او را بزدایی تو به خاکستر من
 گرچه خاک ره من سرمه چشم فلک است
 نیست غم گر بشود خاک سیه بستر من
 پرتوی عشق حبیبم بود از جلوه ذات
 عرش یک پایه پستی است ز کاخ فر من
 لیک اندر ره حق بگذرم از خود به شرف
 حبا طالع فرخنده نیک اختر من
 پی تشریف چنین خواسته ای مفخر آل
 که بینی تو دو صد چاک تن آنور من
 بر دلم تیر سه پهلو رسد از ترکش کین
 خنجر ظلم ز عدوان ببرد خنجر من
 بعد کشتن ز ستم این سپه سنگدلان
 اسب تازند همی بر بدن اطهر من
 آن مبادا به سر از حسرت و غم خاک کنی
 کز غمت شاد شود خصم شماتت گر من
 گر شود پیکرم از سم ستوران پامال
 که چنین کرده رقم کلک قضا دفتر من
 به اسیری چو برندت به سوی کوفه و شام
 به سراغ تو به ویرانه بیاید سر من
 جوهر فردی و از کنز خفی قسمت توست
 کنج ویرانه که عهدیست ز عهد زر من
 تو به پا گر نشتابی سوی ویرانه به سیر
 از شفاعت ندهد زیب خدا افسر من

گر بینی به سر نی سر من جلوه گر است
 مو پریشان مکنی بر سر و بر پیکر من
 مگذاری که به صد شیون و صد واویلا
 رو به هامون کند از داغ علی اکبر من
 وای بر حال دل مادر خونین جگرش
 گشته آغشته به خون پیش دو چشم تر من
 بهر یک جرعه آبی که بود مهر بتول
 هدف تیر شود حلق علی اصغر من
 اگرش غرقه به خون دیده رباب
 سوزد از شعله آهی همه خشک و تر من
 ساقی تشنه لبان را شود از تیغ جفا
 بلکه لبریز ز خونابه دل ساغر من
 گر به بالین وی آید به فقان با دل زار
 به سلامت بردار جان نبود باور من
 نوعروس ار به سر کشته داماد آید
 رخنه از ناله کند در دل غم پرور من
 جامه صبر بدرد به تن ار مادر او
 جای خلعت کفن و نعش وی اندر بر من
 ناله و اولدا برکشد از فرط آسف
 تازه داماد حسین آن حسن المنظر من
 مگذاری که سکینه به دو صد شیون و آه
 آید آن دم که برد خنجر کین خنجر من
 ناله اهل حرم را نبرد باد صبا
 تن من در گذر است
 خون جگر خواهر من
 همچو مجنون لیلا
 خون جگر خواهر من
 که بیند پسرش
 خون جگر خواهر من
 مادرم دخت رسول
 خون جگر خواهر من
 شود از غصه کباب
 خون جگر خواهر من
 از بدن دست جدا
 خون جگر خواهر من
 ام کلثوم نگار
 خون جگر خواهر من
 یا به فریاد آید
 خون جگر خواهر من
 بنگردد در بر او
 خون جگر خواهر من
 که مرارفت ز کف
 خون جگر خواهر من
 جانب قربانگاه
 خون جگر خواهر من
 از صف کربلا

به مدینه که بود چشم به ره دختر من خون جگر خواهر من^۱

اشعاری راجع به رزم حضرت در رزمگاه

به مرکز باز شد سلطان ابرار
 فلک سنگی فکند از دست دشمن
 چو زد از کینه آن سنگ جفا را
 که گلگون گشت روی عشق سرمد
 به دامان کرامت خواست آن شاه
 دلی روشن تر از خورشید روشن
 یکی الماس و ش تیری ز لشکر
 که از پشت پناه اهل ایمان
 مقام خالق یکتای بی چون
 سنان زد نیزه بر پهلو چنانش
 به دیدارش دل آرا رایت افراخت
 به شکر وصل فخر نسل آدم
 تَرَكَتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَا
 وَ لَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا
 که آساید دمی از زخم پیکار
 به پیشانی وجه الله أحسن
 شکست آینه ایزد نما را
 چه در روز احد روی محمد
 که خون از چهره بزاید به ناگاه
 نمایان شد ز زیر چرخ جوشن
 گرفت اندر دل شه جای تا پر
 عیان گردید زهر آلوده پیکان
 ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون
 که جنب الله بدرید از سنانش
 سمند عشق بار عشق بگذاشت
 به رو افتاد و می گفت اندر آن دم
 وَ أَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَا
 لَمَّا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَ^۲

مناجات حضرت سید الشهداء علیه السلام با حق تعالی

شاه چون افتاد از زین روی خاک
 رو نهادی روی خاک تابناک

۱- جنگ ۳، ص ۶۴.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۹۰۱.

۳- جنگ ۱، ص ۱۳۰.

خون و خاک از دیدگان بنمود پاک گفت صبراً یا الهی فی بلاک

أنت ربّی لیس معبودٌ سواک

بار الها آگهی از حال من وز دل شوریده و احوال من

واقفی بر ناله اطفال من حال زار دل پریشان آل من

أنت غوثی لیس لی غوثٌ سواک

بر سر کوی تو نالان آمدم با زنان مو پریشان آمدم

در منای عشق گریان آمدم چون ذبیح از بهر قربان آمدم

یا الهی عبدک العاصی أتاک

آدمم تا در رخت قربان شوم یوسف آسا طعمه گرگان شوم

در میان خاک و خون غلطان شوم پایمال مرکب عدوان شوم

قد ترکتُ الخلقَ طرّاً فی هواک

در بساطم آنچه در شاهوار داشتم اندر رخت کردم نثار

قاسم و عباس و عون نامدار اکبر و هم اصغر سیمین عذار

قد صرفتُ الوجهَ عنهم کی أراک

در طریق عشقت ای والا تبار عاشقت را با سر و سامان چه کار

سر چه باشد گر نباشد بهر یار عاشقم من زین گروه بی شمار

در ره عشقت ندارم هیچ باک

این تو و این پاره پاره پیکرم این تو و این خنجر و این حنجرم

این تو و نوک سنان و این سرم این تو و این تیر و حلق اصغرم

کلّ ذا سهلٍ یسیرٌ فی رضاک

این تو و این دختران بو تراب این تو و این خواهران بی نقاب

این تو و این کودکان دل کباب این تو و این کوفه و شام خراب

هل وفیت العهد شوقاً فی لقاک

* * *

شاه دین فرمود چون بنهاد صورت روی خاک

یا غیاث المستغیثین لیس معبود سواک

رَبِّ صَبْرًا فِی بِلَاک

ای پناه بی پناهان آگهی ز احوال من

آگهی از حال زار دل پریشان آل من

باشد از گردد جدا اندر رخت اوصال من

أنت ربی یا إلهی لیس لی ربُّ عداک

رَبِّ صَبْرًا فِی بِلَاک

من از آن عهدی که بستم با سر و جان آمدم

از صف قالوا بلی تا کوی قربان آمدم

با زنان و کودکان مو پریشان آمدم

قد ترکت الخلق طُرًّا یا إلهی فی هواک

رَبِّ صَبْرًا فِی بِلَاک

گر سرم اندر تنور گرم خولی جا کند

بر سر نی شکوه از این خصم بی پروا کند

در میان طشت زر شرح غم و بلوی کند

کُلِّ ذَا سَهْلٍ یسیرٌ یا غیاثی فی رضاک

رَبِّ صَبْرًا فِی بِلَاک

بر سر کوی تو یا رب آمدم با جسم چاک

تا که بر زخمم بتابد آفتاب سوزناک

در ره عشق تو یا رب عاشقت را نیست باک
 أنت غوثی یا ملاذی عبدک العاصی أتاک
 ربّ صبراً فی بلاک
 بار الها این تو و این جسم چاک اکبرم
 این تو و این قاسم و عباس و عون و جعفرم
 این تو و این کودکان بی پناه در برم
 قد صرّفتُ الوجهَ عنهم یا حییی کی أراک
 ربّ صبراً فی بلاک
 این تو و این دختران خردسال دل کباب
 این تو و این اشتران و این عیال بو تراب
 این سر و این نیزه و این ظلم‌های بی حساب
 هل و فیئتُ العهدَ یا ربّ اشتیاقاً فی لِقاک
 ربّ صبراً فی بلاک^۱

[اشعاری در رثای أباعبدالله علیه السلام]

لأبْدَانِ تَرِدَ الْقِيَامَةَ فَاطِمَةُ وَ قَمِيصُهَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخُ
 وَيَلُّ لِمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصْمَاؤُهُ وَ الصَّوْرُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ يُنْفَخُ^۲^۳

* * *

ای من به فدات یا أباعبدالله قربان وفات یا أباعبدالله

۱- جنگ ۵، ص ۳۵.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۳- جنگ ۱، ص ۱۳۲.

لعنت به جماعتی که منعت کردند از آب فرات یا أبا عبدالله^۱

[أشعارٌ في مقتل الحسين عليه السلام]

مِنَ أَيِّ ذَنْبِ الْحُسَيْنِ يُقْتَلُ وَبِالدَّمَاءِ جِسْمُهُ يُعَسَّأَلُ
وَيُنْسَجُ الْأَكْفَانُ مِنْ غَفْرِ الثَّرَى لَهُ جَنُوبٌ وَصَبَا وَشِمَالُ
وَقُطُنُهُ شَيْبَتُهُ وَنَعَشُهُ رُمْحٌ لَهُ الرَّجْسُ سِنَانٌ يُجْمَلُ
وَيُوطِئُونَ صَدْرَهُ بِخَيْلِهِمْ وَ الْعِلْمُ فِيهِ وَ الْكِتَابُ الْمُنزَلُ^{۲و۳}

[سرخ شدن درّی سفید به واسطه خون گلوی حضرت أبا عبدالله عليه السلام]

أَنَا ذُرٌّ مِنَ السَّمَاءِ نَثْرُونِي يَوْمَ تَزْوِيجِ وَالِدِ السَّبْطَيْنِ
كُنْتُ أَصْفَى مِنَ اللَّجِينِ بِيَاضًا صَبَّغْتَنِي دِمَاءَ نَحْرِ حُسَيْنٍ^{۴و۵}

[ابیاتی از مرحوم ناصرالدین شاه]

این رباعی از مرحوم ناصرالدین شاه است که در وصف سیدالشهداء عليه السلام سروده است:

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در معركة کرب و بلا از خاتم انبیا نگین افتاده

۱- جنگ ۲، ص ۷.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۴۵ به نقل از دیوان سید نصرالله حائری؛ ولیکن در این مصدر به جای «ذنب»، «جرم» ضبط گردیده است. (محقق)

۳- جنگ ۱، ص ۱۳۲.

۴- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۵- جنگ ۱، ص ۱۲۱.

قوله: «أویزه عرش»: متخذ است از قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الحسنُ والحسينُ شَنَفَا العرش». چون شَنَفَ به معنای گوشواره است.^۱

[اشعاری از دوازده بند محتشم کاشانی علیه الرَّحْمَةُ، در رثای امام حسین

علیه السلام]

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور نشور واهمه را در گمان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخم‌های کاری و تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او
سر زد چنان که آتش او در جهان فتاد
پس با زبان پرگله آن بضعة رسول
رو در مدینه کرد که یا أيها الرسول
* * *
این کشته فتاده به هامون حسین توست
وین صید دست و پا زده در خون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه از این جهان زده بیرون حسین توست
پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

* * *

کی مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
غلطان به خاک معرکه کربلا ببین^۱ و^۲

[به قتلگاه آمدن اهل حرم أباعبدالله الحسين عليه السلام]

آه از دمی که اهل حرم با دو چشم تر
کردند رو به قتلگه سید بشر
از جسم پاره پاره در آن دشت پر ز کین
دیدند گلشنی ز گل سرخ بی شمر
قربانیان کوی وفالاله گون کفن
گردون کبوتران حرم بسته بال و پر

۱- دیوان محتشم کاشانی، ص ۳۰.

۲- جنگ ۱، ص ۱۳۰.

تنها به خاک مانده و سرها به نیزه‌ها
 در خون صدف فتاده و یغما شده گهر
 زینب چو دید جسم برادر به خون طپان
 از جور چرخ طایر روحش گشود پر
 آهی کشید و از شتر افتاد و شد ز هوش
 آمد به هوش و نعره برآورد از جگر
 کای همسفر ز قافله وامانده [ای] چرا
 برخیز و کودکان رسن بسته را نگر
 زین العباد را نظری کن برهنه پا
 در گردنش رسن نگر و بی‌عمامه سر
 یک دم سکینه را ز محبت بدوش کن
 اطفال را ز گریه برادر خموش کن^۱

[زبان حال حضرت زینب علیها السلام با پیکر به خون غلطیده برادر]

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
 از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
 کی خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
 احوال ما پیرس و سپس خواب ناز کن
 ای وارث سریر امامت ز جای خیز
 بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن
 طفلان خود به ورطه دام بلا نگر
 دستی به دست‌گیری ایشان دراز کن

بس دردهاست در دلم از دست روزگار
دستی به گردنم کن و گوشم به راز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا
لب بر گلو رسان و به جان بی‌نیاز کن
برخیز شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن^۱

* * *

زینب از خیمه سوی دشت تماشا می‌کرد
نظری جانب آن لشکر اعدا می‌کرد
دم به دم این سخن از حزن خود انشا می‌کرد
آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد
کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
کوفیان بر رخ اولاد علی بستند آب
از پی قتل حسین حمله نمودند شتاب
ره به ما تنگ نمودند گروه اعراب
سخت دل‌تنگ شدم خانه صیاد خراب
کاش روی قفسم جانب صحرا می‌کرد^۲

* * *

۱- دیوان حجّة الاسلام نیر تبریزی، لآلی منظومه.

۲- جنگ ۱، ص ۸۷.

وصال شیرازی:

زینب چو دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون
بی حد جراحی نتوان گفتنش که چند
پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
گفت این به خون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در بر من بود تا کنون
یک دم فزون نرفت که رفت از کنار من
این زخم‌ها به پیکر او چون رسید چون
گر این حسین، قامت او از چه بر زمین
ور این حسین، رایت او از چه واژگون
گر این حسین من، سر او از چه بر سنان
ور این حسین من، تن او از چه غرق خون^۱

[تضمین اشعار حضرت زینب علیها السلام خطاب با سر بریده برادر]

چو دید زینب آن عصمت خدای تعالی آفتابش ز خلق یک نی به بالا
گفت و از دیده ریخت لؤلؤ لالا یا هلالاً لماً استتم کمالاً
غَالَهُ حَسْفُهُ فَأُبْدَا غُرُوبًا
تو که سلطان ملک عهد و دادی از چه رسم وفا ز دست بدادی
بر دلم داغ فرقت بنهادی ما توهمت یا شقیق فؤادی
کان هذا مَقْدَرًا مَكْتُوبًا^۲

۱- جنگ ۲، ص ۶۷.

۲- جنگ ۱، ص ۱۳۷.

خطاب زن خولی با سر حضرت ابا عبدالله علیه السلام

کیستی ای سر ز کجا آمدی	نیمه شب خانه ما آمدی
گلشن روی تو عجب باصفاست	ای سر بی تن بدنت در کجاست
می نگریم بی کس و بی یاورت	کاش نزادی به جهان مادرت
ای گل خوشبو ز درختت که چید	تیغ که رگهای گلویت برید
ای سر پر خون ز چه افسرده ای	هست گمانم که جوان مرده ای ^۱

[اشعار یزید علیه اللعنة، در پیشگاه رأس مقدس]

اشعاری است که یزید - علیه لعنة الله - در پیشگاه رأس مقدس حضرت سیدالشهداء [علیه السلام سروده است]:

۱. لَمَّا بَدَتِ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ
تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رُبِّي جَيْرُونَ

۲. نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: صَحْ أَوْ لَا تَصِحْ^۲
فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ دِيُونِي^۳

۱- این اشعار با خط مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ حسن نوری همدانی در جنگ آورده شده است. (محقق)

۲- جنگ ۱، ص ۱۴۸.

۳- خ ل: نُحْ أَوْ لَا تُنْح.

۴- لواعج الأشجان، ص ۲۱۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۸۹:

«۱. چون آن محملها پدیدار گشت، و آن خورشیدها بر بلندی مشرف بر قصر جیرون درخشید و اشراق کرد.

۲. کلاغ بر روی درخت شروع کرد به صدا کردن و اعلان جدایی و فراق دادن. پس من به آن کلاغ گفتم: نوحه سرایی بکنی یا نکنی، من حقاً دینهای خود را از پیغمبر باز پس گرفتم!»

۵- جنگ ۱، ص ۱۱۳.

[اشعار کفرآمیز یزید در مجلس اسراء]

گفتار یزید:

۱. لیتَ أشیاخی بیدرٍ شَهِدوا
 وَقَعَةَ الْحَزْرَجِ مَعًا وَقَعَ الْأَسَلُ
۲. لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا
 خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
۳. لَسْتُ مِنْ خَنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ
 مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلِ
۴. قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارَنَا
 وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ
۵. وَقَتَلْنَا الْقَرْنَ^۲ مِنْ سَادَاتِهِمْ
 وَعَدَلْنَاهُ بِيَدْرِ فَا نَعْدَلُ
۶. فَجَزَيْنَاهُمْ بِيَدْرِ مِثْلَهَا
 وَبِأَحَدٍ يَوْمَ أَحَدٍ فَا نَعْدَلُ
۷. لَو رَأَوْهُ لَأَسْتَهْلُوا فَرَحًا
 ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلُّ
۸. وَكَذَلِكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ
 فَاتَّبَعْتُ الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ^۳

۱-خ ل: من.

۲-خ ل: القوم.

۳-جنگ ۱، ص ۱۱.

۴-البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۲، ص ۲۰۴ و در ص ۲۲۴: نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۸.
 انوار الملکوت، ج ۲، ص ۸۰، تعلیقه:

«۱. ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می دیدند.

۲. فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند، پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

۳. از قبیله خندف نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

۴. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم.

۵. و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم، و انتقام کشته‌های خود را در جنگ بدر گرفتیم، ←

[اشعاری در رثای سالار شهیدان و غربت اُسرائ]

یزید چوب مزن بوسه گاه زهرا را
مکن تو خون، دل غمدیده، بیش ازین ما را
کنی تو دعوی اسلام و می زنی چویش
لبی که آب حیاتش دهد مسیحا را
ستاده عابد بیمار در برابر تو
نشانه بر سر کرسی زر نصارا را
تو چوب می زنی و گریه می کند زینب
مگر نمی شنوی ناله های زهرا را

* * *

میوه نخله رسالت را با سر چوب رسم چیدن نیست

* * *

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد
چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد
پر و بال ما شکستند و در قفس گشودند
چه رها چه بسته مرغی که پرش بریده باشد

* * *

◀ و اینک کفه ترازو مساوی گردید.

۶. و ما آنان را به کشته های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.
۷. اگر بزرگان قبیله من می دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم، از خوشحالی هلهله سر می دادند و می گفتند: ای یزید! هیچ گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.
۸. و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم. (منظورش اُبی سفیان بود) (معلق)»

ای ماه رخت هلال زینب / افزوده کن ای هلال زینب^۱

[زبان حال اسرای کربلا]

قافله رو واپسی ما ببین / ای کس ما بی کسی ما ببین
تادل آواره کجارو کند / تا به که این خسته دلان خو کند
می رود و می بردم بر ملا / می کشدم دل طرف کربلا
گر من و دل به کربلا جا کنی / بهتر از این از چه تمنا کنی^۲

شعری در راهی شدن کاروان اسراء به شام

چون کاروان دشت بلا ره به شام کرد / صبح امید اهل حرم رو به شام کرد
قوم یهود از پی تأیید کیش خویش / سجّاد را به بستن دست اهتمام کرد
چرخ دنی نگر که به کام سگان دون / لب تشنه آهوان حرم را به دام کرد
خاصّان سایه پرور سبط رسول را / خورشیدوار جلوه گر بزم عام کرد
آل زیاد را به سراپرده داد جای / سبط رسول را شرر اندر خیام کرد
گسترد بر یزید لعین بستر حریر / بالین سید حرم از خشت خام کرد
بیدار کرد فتنه خوابیده در جهان / تا خواب را به دیده زینب حرام کرد

نیر شرر به خرمن اهل جهان فکند

از آتشی که تعبیه اندر کلام کرد^{۳و۴}

۱- جنگ ۱، ص ۸۷.

۲- جنگ ۱، ص ۱۱۴.

۳- دیوان حجّة الاسلام نیر تبریزی، لالی منظومه.

۴- جنگ ۲، ص ۶۱.

[زبان حال حضرت رقیه در خرابه شام]

گفت این سخن و ز پا در افتاد لب بر لب او نهاد و جان داد
آری ره و رسم عشق این است جان دادن عاشقان چنین است

* * *

بابا چرا دیر آمدی در کنج ویران
کردی فراموش ای پدر از ما یتیمان
بی تن چرا آمد سرت ای شاه خوبان
ریشت به خون شد غوطه‌ور منزل مبارک
دارم خجالت از تو ای شاه حجازی
فرشی ندارم تا کنم مهمان نوازی
باید بدین ویرانه‌ام امشب بسازی
با خشت خام زیر سر منزل مبارک^۱

* * *

شبی بر دخترت در کنج ویرانه گذر کردی
نوازش ای پدر از این یتیم بی پدر کردی
شب تاریک من بر صبح روشن دل شرف دارد
چو تو بر من گذر بابا در این وقت سحر کردی
تواندر بزم شاه شام دیشب میهمان بودی
چو شد ناگاه یاد این غریب در به در کردی
سیاه از سیلی و از کوب نی شد پشت و روی من
مرا چون در نظر افکندی و عزم سفر کردی

به دیدارم پدر دیر از چه رو تشریف آوردی
 به من مهر و محبت پیشترها بیشتر کردی
 کدامین خشک دستی دور کرد از تن سرت کاین سان
 سر بی تن به نور چشم خود امشب گذر کردی
 در این ویرانه هر شب تا سحر چون جغد می نالم
 از این غم که چرا از دخترت صرف نظر کردی
 شها انصاری اندر آتش عشق تو می سوزد
 به شعر آتشین او را تو در گیتی سمر کردی^۱

[زبان حال حضرت زینب با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم]

کلمات حضرت زینب سلام الله علیها در مراجعت از وقعه کربلا، نزدیک قبر
 رسول الله صلی الله علیه و آله:
 برخیز و حال زینب خونین جگر پیرس
 از دختر ستم زده حال پسر پیرس
 با کشتگان به دشت بلا گر نبوده‌ای
 من بوده‌ام حکایتشان سر به سر پیرس
 از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام
 یک قصه ناشنیده حدیث دگر پیرس
 دارد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
 حال گل شکفته ز مرغ سحر پیرس

بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست

برخیز و حال طائر شکسته پر بپرس^۱

اشعار بشیر بن جذلم رو به روی قبر رسول خدا و اخبار از شهادت

سیدالشهداء

يا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ [بها] قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِيَ مِدْرَارٌ
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ^۲ و^۳

از اشعار نیر تبریزی در مصیبت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور

بی تو عالم همه ماتم کده تا نفخه صور

خاک بیزان به سر اندر سر نعش تو بنات

اشک ریزان بیر از سوگ تو شعرای غیور

ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم

ای سرت سرّنا الله و سنان نخله طور

دیده‌ها گو همه دریا شود و دریا خون

که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور

شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز

بهر ماتم زده کاشانه چه ظلمات و چه نور

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۲۷.

۲- اللّهوف، ص ۱۹۸؛ مشیر الأحرار، ص ۱۱۲.

۳- جنگ ۱، ص ۱۳۴.

پای در سلسله سجّاد و به سر تاج یزید
 خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور
 دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
 آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور
 تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان
 میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور
 سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف
 یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور
 جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
 در طف ماریه از یاد بشد شور نشور
 قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت
 حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور
 گوش خضرا همه پر غلغله دیو و پری
 سطح غبرا همه پر ولوله وحش و طیور
 غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
 دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور
 مرتضی با دل افروخته لا حول کنان
 مصطفی با جگر سوخته حیران و حضور
 کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
 آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
 انبیا گرم تماشا و ملائک مبهوت
 شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور^۱

* * *

اندر جهان عیان شده غوغای رستخیز
ای قامت تو شور قیامت به پای خیز
زینب برت بضاعت مزجات جان به کف
آورده با ترانهٔ یا ایها العزیز
هرکس به مقصدی ره صحرا گرفته پیش
من روی در تو و دگران روی در حجیز
بگشا ز خواب دیده و بنگر که از عراق
چونم به شام می برد این قوم بی تمیز
محمل شکسته، نالهٔ حدی، ساربان سنان
ره بیکران و بند گران، ناقه بی جهیز
خرگاه، دود آه و نقابم غبار راه
چتر آستین و معجر سر دست خاکبیز
گاهم ز طعن نیزه به زانو سر حجاب
گاهم ز تازیانه به سر دست احتریز
یک کارزار دشمن و من یک تن غریب
تو خفته خوش به بستر و این دشت فتنه خیز
گفتم دو صد حدیث و ندادی مرا جواب
معذوری ای ز تیر جفا خسته خوش بخواب

* * *

شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش
تو خصم بین که به غارت برند پیرهنش^۱

۱- خ ل: به یغما زره برد ز تنش.

زره به غارت اگر خصم خیره برد چه غم
 که بود جوشن تن زلف‌های پر شکنش
 شهی که سندس فردوس بود پوشش او
 روا ندید به تن خصم جامه کهنش
 لبی که روح قدس از دمش سخن گوید
 شگفت بین که بریدند بر دهن سخنش
 دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد
 ز یوسفی که قبا کرده گرگ پیرهش
 چراغ دوده طه فلک به یثرب گشت
 ز قصر شام سر آورد دود انجمش
 زمانه گلشن زهرا چنان به یغما داد
 که بار قافله شد ارغوان و یاسمش
 فلک سری که سرودش کلام یزدان بود
 نبود در خور چوب جفالب و دهنش
 گهش به دیر کشاندی گهش به قعر تنور
 گهی به نیزه و گه بر درخت و گه لگنش
 مگر وفا به مکافات روز بدر نکرد
 تطاولی که کشید از تو جسم ممتحنش^۱

* * *

ای چرخ سِفله تیرِ تو را صید کم نبود
 گیرم عزیز فاطمه صید حرم نبود

حلقی که بوسه گاه نبی بود روز و شب
 جای سنان و خنجر اهل ستم نبود
 انگشت او به خیره بریدی سر نگین
 دیوی سزای سلطنت ملک جم نبود
 کی هیچ سفله بسته به مهمان خوانده آب
 گیرم تو را سجویه اهل کرم نبود
 پای سریر زاده هند و سر حسین
 در کیش کفر سفله چنین محترم نبود
 ای زاده زیاد که دین از تو شد به باد
 آن خیمه‌های سوخته بیت الصنم نبود
 آتش به پرده حرم کبریا زدی
 دستت بریده باد نشان بر خطا زدی^۱

* * *

چون کرد خور ز توسن زرین تهی رکاب
 افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب
 غارتگران شام به یغما گشود دست
 بگسیخت از سرادق زر تار خور طناب
 کرد از مجرّه چاک فلک پرده شکیب
 بارید از ستاره به رخساره خون خضاب
 کردند سر ز پرده برون دختران نعش
 با گیسوی بریده سراسیمه بی نقاب

گفتی شکسته مجمر گردون و از شفق
 آتش گرفته دامن این نیلگون قباب
 از کله شفق به در آورد سر هلال
 چون کودکی طپیده به خون در کنار آب
 یا گوشواره‌ای که به یغما کشیده خصم
 بیرون ز گوش پرده‌نشینی چو آفتاب
 یا گشته زین توسن شاهنشاهی نگون
 برگشته بی سواره سوی خیمه با شتاب
 گفتم مگر قیامت موعود اعظم است
 آمد ندا ز عرش که ماه محرم است^۱

[فلک با عترت خیرالبشر قدری مدارا کن]

فلک با عترت خیرالبشر قدری مدارا کن
 مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن
 فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
 دو کودک از میان گم شد بگرد ای چرخ پیدا کن
 به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش
 تو هم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
 اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی‌پدر امشب
 مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن^۲

۱- دیوان حجة الاسلام نیر تبریزی، لالی منظومه.

۲- جنگ ۲، ص ۶۱.

۳- جنگ ۲، ص ۷۱.

رجز مسلم بن عوسجه

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَيْدٍ مِنْ فَرَعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ
فَمَنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ
فَقَالَ الْحُسَيْنُ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]:

”يَرْحَمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا﴾“^{۲، ۳، ۴}

[شعر یکی از تابعین هنگام مواجهه با رأس مطهر امام حسین علیه السلام
در شام]

در بحار الأنوار، جلد ۴۵، از طبع آخوندی، در صفحه ۱۲۸ گوید:
«ثم قال السيد: فروى أن بعض فضلاء التابعين لما شهد برأس الحسين بالشام
أخفى نفسه شهراً من جميع أصحابه؛ فلما وجدوه - بعد إذ فقدوه - سألوه عن سبب
ذلك؟ فقال: ألا ترون ما نزل بنا؟! ثم أنشأ يقول:

۱. جاءوا برأسك يا بن بنت محمدٍ مُتَزَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَزَمِيلاً
۲. وَكَأَنَّهَا بِكَ يَا بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جَهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا
۳. قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَا

۱- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹.

۲- سوره الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۲۳.

۳- مقتل الحسين، أبو مخنف، ص ۱۲۷.

۴- جنگ ۲، ص ۷.

۵- خ ل: لم يتدبروا.

۴. و يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلًا^۱ و^۲

* * *

در البداية و النهاية ابن كثير دمشقی، جلد ۸، صفحه ۱۹۸ آورده است که: «و

مَّا أَنشَدَهُ الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النِّشَابُورِيُّ وَغَيْرُهُ لِبَعْضِ الْمُحَقِّقِينَ فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ:

۱. جاءوا برأسك يا بن بنت محمدٍ مُتَزَمِّلاً بدمائه تَزَمِيلاً
۲. و كأنها بك يا ابن بنت محمدٍ قتلوا جهاراً عامدين رسولا
۳. قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَ لَمْ يَتَدَبَّرُوا^۳ فِي قَتْلِكَ الْقُرْآنَ وَ التَّنْزِيلَا
۴. و يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا^۴

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.

۲- جنگ ۶، ص ۴۶.

۳- خ ل: يترقبوا.

۴- نور ملكوت قرآن، ج ۱، ص ۸۳:

«۱. ای پسر دختر محمد! سر تو را به نزد یزید آوردند، در حالی که با خونهای سرازیر شده از خودش آغشته و در هم پیچیده بود.

۲. و گویا ای پسر دختر محمد! با کشتن تو، آنها از روی عمد و اراده، علناً و آشکارا پیغمبر را کشتند.

۳. تو را با دهان تشنه کشتند؛ و درباره کشتن تو، در قرآن و فرود آمدنش تدبیر و تفکری ننمودند.

۴. چون تو را کشتند صدا به تکبیر بلند کردند؛ در حالی که به واسطه کشتن تو، حقیقت تکبیر و تهلیل را کشتند.»

۵- جنگ ۱۶، ص ۱۳۱.

برگزیده احوالات

حضرت امام سجّاد علیه السّلام

[شمه‌ای از احوالات امام سجاده علیه السلام (ت)]^۱

۱- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۵:

«در ریاض السالکین از طبع سنه ۱۳۳۴، ص ۳۱؛ و از طبع جامعه المدرّسین، ج ۱، ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۳ آورده است:

او زین العابدین و سید الزاهدین و قدوة المقتدین و امام المؤمنین ابوالحسن و ابومحمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌باشد. مادرش شاه زنان دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری است. و گفته شده است: نام او شهربانویه بوده است و راجع به اوست آنچه را که ابوالأسود دثلی سروده است:

وإنَّ غلامًا بين كسرى و هاشم لأكرم من نيطت عليه السَّائم

سنه سی و هشت از هجرت در مدینه متولد گشت، قبل از دو سال از رحلت جدش امیرالمؤمنین علیه السلام، و مدت دو سال با جدش بود، و با عمویش حضرت امام حسن علیهما السلام، دوازده سال، و با پدرش امام حسین علیه السلام بیست و سه سال، و پس از پدرش سی و چهار سال، و در سنه نود و پنج هجری در مدینه رحلت نمود، در حالی که از عمرش پنجاه و هفت سال می‌گذشت، و در بقیع در قبری که عمویش امام حسن علیه السلام بود، در قبه‌ای که در آن عباس بن عبدالمطلب - رضی الله عنه - مدفون است به خاک سپرده شد.

و به او ذو الثَّفَنَات گویند؛ چون ثَفَنَة، با کسره فاء، در انسان به معنی زانو و مفصل ساقه پا و ران می‌باشد و این بدان سبب بود که طول سجده‌های آن حضرت در زانوها اثر گذارده بود.

زُهری گوید: «من هیچ‌کس از هاشمیین را افضل از علی بن الحسین ندیدم.»^۱

⇐

﴿ و از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که: "عادت علی بن الحسین علیه السلام چنان بود که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و باد او را مانند شاخه گندم تکان می داد. ^۲ و چون وضو می ساخت رنگش زرد می شد. اهل او به وی گفتند: این چه عادتی است که در حال وضو داری؟ در پاسخ فرمود: آیا می دانید من در مقابل چه کسی اراده قیام دارم؟! ^۳

و ابن عائشه گفت: "شنیدم از اهل مدینه که می گفتند: ما از صدقات سرّی محروم نشدیم مگر هنگامی که علی بن الحسین علیهما السلام جهان را بدرود گفت. ^۴

و چون رحلت نمود و بدنش را برای غسل برهنه کردند حاضران متوجّه آثار برآمدگی هایی در پشتش شدند و پرسیدند: اینها چیست؟ پاسخ داده شد: او شبها ظرف های پوستی از آرد را بر دوشش برای مستمندان مدینه حمل می کرد و در پنهانی بدیشان می رساند و این آثار آن پوست هاست. ^۵ و وی می فرمود: "إِنَّ صَدَقَةَ السَّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ". ^۶ «صدقات پنهانی، خشم پروردگار را خاموش می کند.»

و از علی بن ابراهیم از پدرش روایت است که: علی بن الحسین علیه السلام پیاده حج می کرد و مسافت فیما بین مدینه و مکه را در بیست روز و شب می پیمود. ^۷

و از زرارة بن أعین وارد است که: در نیمه شب سائلی می گفت: کجایند زاهدین دنیا و راغبین به آخرت؟! شنید که هاتقی از ناحیه بقیع که صوتش را می شنید و خودش را نمی دید جواب داد: اوست علی بن الحسین. ^۸

و از طاووس روایت است که گفت: شبی در حجر اسماعیل بودم که علی بن الحسین وارد شد. با خود گفتم: مردی است صالح از اهل بیت نبوت، بروم و به دعایش گوش فرا دارم! شنیدم که می گفت: "عَبِيدُكَ بِفِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ". من این دعا را در هیچ شدتی نخواندم مگر آنکه موجب فرج و گشایش من شد. ^۹

زمخشری در ربیع الأبرار حکایت کرده است که: "چون یزید بن معاویه جیش خود را به سرداری مسلم بن عقبه برای قتل و غارت و هتک نوامیس اهل مدینه گسیل داشت، علی بن الحسین چهارصد زن از مخالفین خود را با حشم و خدمتکارانشان ضمیمه عائله خود نمود، تا آنکه جیش مسلم از مدینه منصرف شد. یکی از آن زنان می گفت: ما عَشْتُ و الله بين أبويّ بمثل ذلك الشريف. ^{۱۰} «قسم به خدا

که من در میان خانه پدر و مادرم چنین گذرانی که در خانه این مرد شریف کردم نکرده ام!»
و آن حضرت بسیار به مادرش مهربان بود. به وی گفتند: تو از جمیع مردمان به مادرت مهربان تر می باشی، پس چرا ما ندیدیم تو را با او که در یک کاسه غذا بخورید؟! حضرت فرمود: "خوف أن ﴿

كرامات و عظام اخلاق حضرت امام زين العابدين عليه السلام

[الشّيعه و التّشيع] صفحه ۲۴۲:

«و من آثار العدل الإلهي قتل عبيدالله بن زياد يوم عاشوراء، كما قُتل الحسين عليه السلام يوم عاشوراء، و أن يُبعث برأسه إلى عليّ بن الحسين عليه السلام، كما بُعث برأس الحسين عليه السلام إلى ابن زياد. و هل أمهل يزيد بعد الحسين عليه السلام إلا ثلاث سنين، أو أقل؟! و آية موعظة أبلغ من أن كل من اشترك في دم الحسين عليه السلام اقتص الله منه، فقُتل أو نُكب؟!»

صفحة ۲۴۴: «و كان إذا رأى الشباب الذين يطلبون العلم، أدناهم إليه و قال: "مَرَحَبًا بكم! أنتم و دايغ العلم، و يوشك إذ أنتم صغار قوم أن تكونوا كبار قوم آخرين." و إذا جاءه طالب علم رَحَب به، و قال: "أنت و صيئة رسول الله؛ إن طالب العلم لم يَضَع رِجله على رَطْبٍ و لا يابسٍ من الأرض إلا سَبَّحت له الأرض إلى السابعة."»

↳ دارم كه به لقمه‌ای كه چشم او افتاده است، دست من سبقت گیرد و بنا بر این خود را عاق کرده باشم.^{۱۱}

به او گفته شد: حالت چطور است؟ فرمود: "به واسطه قرابتم با رسول خدا در خوف بسر می‌برم، در حالی كه جميع اهل اسلام به انتساب به رسول خدا در امان می‌باشند."^{۱۲}

۱. تذكرة ابن جوزی ص ۳۳۱؛ ارشاد، مفید ص ۲۵۷.

۲ و ۳. ارشاد، مفید ص ۲۵۶.

۴. البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۵۴.

۵ و ۶. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۷ الي ۹. ارشاد، مفید ص ۲۵۶.

۱۰. كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۰۷.

۱۱. مكارم الاخلاق، ص ۲۲۱.

۱۲. كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۰۷.

صفحة ٢٤٤: «و كان يُحسِن إلى مَنْ يُسِيء إليه. مِنْ ذَلِكَ أَنَّ هِشَامَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ كان أميرًا على المدينة، و كان يتعمد الإساءة إلى الإمام و أهل بيته. و لما عزله الوليد، أمر أن يُوقَف للنَّاسِ في الطَّرِيقِ العامِّ، لِيَقْتَصِّوا منه. و كان لا يَخافُ أحدًا كخوفه من الإمام السَّجَّادِ عليه السَّلَام، ولكنَّ الإمامَ أوصى أهله و أصحابه أن لا يُسيئوا إليه، و ذهب إليه بنفسه، و قال له: «لا بأسَ عليك منّا، و أَيْةُ حاجَةٍ تُعرِضُ لك فعلينا قضاؤها.»^١

راجع به امر يزيد بن معاوية به بيعت حضرت سجاد عليه السلام

در جلد ٤، صفحه ١٩٣ از *أعيان الشيعة* در ضمن بيان احوال آن حضرت گوید:
 «و كان معظماً مهيباً عند القريب و البعيد و الولي و العدو، حتّى أن يزيد بن معاوية لما أمر أن يُبايعه أهل المدينة بعد وقعة الحرّة على أئمتهم عبيد رُقٍّ له، لم يستثن من ذلك إلا عليّ بن الحسين، فأمر أن يُبايعه على أنه أخوه و ابن عمّه.»^٢
 و در جلد ٤، صفحه ٢١١ گوید:

«ثم إن جيش مسلم بن عقبة غلب على المدينة فأباحها مسلم ثلاثاً و دعا النَّاسَ للبيعة على أئمتهم خَوْلٌ^٣ عبيد ليزيد بن معاوية، يَحْكُمُ في دمائهم و أموالهم و أهليهم ما شاء.

ثم إن مروان أتى بعليّ بن الحسين، فأقبل عليّ يمشي بين مروان و ابنه عبد الملك يلتمس بهما عند مُسلم الأمان، فجاء حتّى جلس عنده بينهما فدعا مروان بشرابٍ،^٤

١- جنگ ٢٣، ص ٦٣.

٢- *أعيان الشيعة*، ج ١، ص ٦٣٠.

٣- خَوْلٌ: جمع خَوْلِيٌّ: العبيد و الإمام و غيرهم من الحاشية. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

٤- قال في تعليقه *أعيان الشيعة*: «المراد بالشراب هنا ما يتخذ من الثمار و الفواكه من الربوبات.» (محقق)

ليتحَرِّمُ^۱ بذلك من مسلمٍ، فَأُتِيَ له بِشِرابٍ، فَشَرِبَ منه مروانٌ شيئاً يسيراً، ثمَّ ناوله عليّاً. فقال له مسلمٌ: «لَا تَشْرَبْ مِنْ شِرابِنَا.» فَأَمْسَكَ. فقال مسلمٌ: «إِنَّكَ إِنَّمَا جِئْتَ تَمْشِي بين هؤلاء لتَأْمَنَ عندي! و الله لو كان الأمرُ إليهما لَقَتَلْتُكَ، ولكنَّ أمير المؤمنين أوصاني بك، فذلك نافِعُكَ عندي. فَإِنْ شِئْتَ فَاشْرَبْ شِرابَكَ في يدِكَ! و إن شِئْتَ دَعُونَا بغيره!»

قال: «هذه التي في كَفِّي أُريد.» فَشَرِبَهَا. ثمَّ قال: «إلى ههنا.» فَأَجْلَسَهُ معه.^۲ و^۳

فرزدق و كُثيْر عَزَّةَ از هواداران حضرت امام زين العابدين عليه السَّلام بودند

[يوم الإسلام] صفحة ۷۵:

«و كان هوى الفرزدق مع علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السَّلام و

قال فيه:

هذا الَّذِي تَعْرِفُ البَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ و البَيْتُ يَعْرِفُهُ و الحِلُّ و الحَرَمُ
هذا ابنُ خَيْرِ عِبَادِ اللهِ كُلِّهِمْ هذا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ العَلَمُ
و كان مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ تَعْصَباً لِلبَيْتِ العَلَوِيِّ كُثيْرُ عَزَّةَ، و قد غالى في الشَّيْبَعِ و ذهب
مذهبَ الكيسانيَّةِ و قال: بالرَّجْعَةِ و التَّناسُخِ و صرَّحَ بمذهبه و جادل فيه خصومه، و مع
ذلك لم يضطهده الأمويون بل عاملوه معاملةً حَسَنَةً و أَجَلَّوه، حتَّى لا يَناهِمُ أَذاهُ.^۴

۱- تَحَرَّمَ منه بحرمة: تَمَنَّعَ و تَحَمَّى بِذِمَّةٍ؛ تَحَرَّمَ به: عاشره و تَأَكَّدَتِ الحُرْمَةُ بينها. و يقال: تَحَرَّمْتُ بطعامك و مجالسك أي حَرَّمْتُ عليك مِنِّي بسببها ما كان لك أَخذُهُ. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

۲- أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۳۷.

۳- جنگ ۱۵، ص ۲۴.

۴- جنگ ۲۳، ص ۹۱/۱.

قصیده فرزدق درباره امام سجاد علیه السلام

در ناسخ التواریخ، جلد ۷ از مجلّدات حضرت سجاد علیه السلام، صفحه ۲۷۲ به بعد، داستان طواف حضرت سجاد علیه السلام را در موقع مشاهده هشام بن عبدالملک و اشعار فرزدق از کتاب فصول المهمّه، و وفیات الأعیان أحمد بن خلکان، و مرآة الجنان أبو محمد عبدالله بن أسعد یافعی نقل می کند؛ و ما در اینجا اشعار را ذکر می کنیم:

- | | |
|--|---|
| ۱. هذا الذی تعرّف البطحاء وطأته | و البیت یعرفه و الحُلّ و الحرّم |
| ۲. هذا ابن خیر عباد الله کلّهم | هذا التقی التقی الطاهر العَلَم |
| ۳. إذا رأته قریش قال قائلها | إلى مکارم هذا ينتهی الکرم |
| ۴. ینمی ^۱ إلى ذرّوة العزّ التي قصرت | عن نیلها عرب الإسلام و العجم |
| ۵. یکاد یمسکه عرفان ^۲ راحته | رُکن الحطیم إذا ما جاء یستلم |
| ۶. فی کفه خیزران ریحه عبّی ^۳ | من کفّ أروع ^۴ فی عرنینه ^۵ شمّم ^۶ |
| ۷. یغضی ^۷ حياء و یغضی من مهابته | فلا یکلّم إلا حین یتسّم |

۱- نمی ینمی الرجل إلى أبيه: نسبه إليه؛ ینمی إلى ذرّوة العزّ أي: نُسب. الذرّوة بالضم و الكسر:

المكان المرتفع، أعلى الشئ، ج ذری و ذری.

۲- عرفان راحته منصوبٌ لانه مفعول له.

۳- عبّی عبّاً الطیب: انتشرت رائحته؛ العبّی: النّشر.

۴- الأروع: من یعجبك بحسنه أو لشجاعته.

۵- العرنین: الأنف کلّه أو ما صلب منه.

۶- الشمّم: القرب، البعد (ضدّ): ارتفاع قصبه الأنف مع حسنها و استوائها.

۷- الإغضاء: إدناء الجفون؛ و أغضی علی الشئ: سکت.

٨. يَنْشَقُّ نَوْرَ الْهُدَى عَنْ نَوْرِ غُرَّتِهِ^١ كالشَّمْسِ يَنْجَابُ^٢ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلْمُ
 ٩. مُنْشَقَّةً^٣ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبَعْتُهُ طابت عناصره والخيم والشيمه
 ١٠. هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ بجده أنبياء الله قد ختموا
 ١١. اللَّهُ شَرَّفَهُ قَدَمًا وَعَظْمَهُ جَرَى بِذَلِكَ لَهُ فِي لَوْجِهِ الْقَلَمُ
 ١٢. فَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ العُربُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ
 ١٣. كَلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا تُسْتَوَكَّفَانُ^٦ وَلَا يَعْرُوهُمَا عَدَمُ
 ١٤. إِنْ قَالَ قَالَ بِمَا يَهْوَى جَمِيعُهُمْ وَإِنْ تَكَلَّمَ يَوْمًا زَانَهُ الْكَلِمُ
 ١٥. مَنْ جَدَّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ وَفَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهُ الْأُمَمُ
 ١٦. سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخَشَى بَوَادِرُهُ^٧ يَزِينُهُ اثْنَانِ حُسْنُ الْخَلْقِ وَالشَّيْمُ^٨
 ١٧. حَمَالٌ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا فُدِحُوا^٩ حُلُو الشَّمائِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمُ
 ١٨. مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهُدِهِ لَوْلَا التَّشْهُدُ كَانَتْ لِأَنَّهُ نَعَمُ

١- الغرة: بياض في جبهة الفرس، من الرجل: وجهه و كل ما بدا لك من ضوء أو صبح فقد بدت غرته.

٢- انجاب ينجاب، انفعال من مادة جَوَّبَ: انكشف الثوب.

٣- انشق النبع: شجر تتخذ منه السهام والقسي؛ والنبعة: واحدة شجر النبع؛ يقال: هو من نبعة كريمة أي: من أصل كريم.

٤- الخيم: الطيبعية والسجعية.

٥- الشيم بالكسر فالفتح: السجعية والطيبعية.

٦- استوكف: استقطر.

٧- بوادر: جمع البادرة، وهي ما يبدو من حدثك من الغضب من قول أو فعل.

٨- ل: يزينه خصلتان: الحلم والكرم.

٩- فُدِحوا: أي أثقلوا، لأنه من أفدحه الدين: أي أثقله.

١٩. لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ مِيمُونًا نَقِيَّتُهُ^١ رَحْبُ^٢ الْفِنَاءِ أَرِيْبٌ^٣ حِينَ يُعْتَرَمُ^٤
 ٢٠. عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَانْقَشَعَتْ^٥ عَنْهَا الْعَنَاءُ^٦ وَالْإِمْلَاقُ^٧ وَالْعَدَمُ
 ٢١. مِنْ مَعَشْرِ حُبِّهِمْ دِينَ^٨ وَبُعْضُهُمْ كُفْرٌ^٩ وَقُرْبُهُمْ مَنْجَى^{١٠} وَمُعْتَصَمٌ
 ٢٢. إِنْ عَدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أَيْمَتَهُمْ أَوْ قِيلَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمْ
 ٢٣. لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ غَايَتِهِمْ وَلَا يُدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَإِنْ كَرَّمُوا
 ٢٤. هُمْ الْغِيُوثُ^{١١} إِذَا مَا أَرْزَمَتْ^{١٢} الْأَرْزَمَةُ^{١٣} أَرْزَمَتْ هُمْ الْغِيُوثُ^{١٤}
 ٢٥. لَا يَقْبِضُ الْعُسْرُ بَسْطًا مِنْ أَكْفِهِمْ سِيَّانٍ ذَلِكَ إِنْ أَنْرَوْا^{١٥} وَإِنْ عَدِمُوا
 ٢٦. مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ فِي كُلِّ بَدءٍ [فَرَضٌ] وَتَحْتَوْمٌ بِهِ الْكَلِمُ

١- النَّقِيَّةُ: العقل والطبيعة المشورة؛ يقال: إِنَّهُ مِيمُونٌ النَّقِيَّةُ: أى محمود المختبر.

٢- رَحْبُ الْفِنَاءِ: كناية عن الكرم والجود.

٣- الأريب: العاقل.

٤- يُعْتَرَمُ عَلَى الْمَجْهُولِ: من العرام بمعنى الشدة، أى عاقل إذا أصابته شدةٌ ومصيبةٌ.

٥- انقشع: ارتفع و اضمحل.

٦- عَنَى يَعْنَى عنايةً الأمرُ فلاناً: أشغله و أهتمّه؛ و عُنى به: اشتغل و اهتمّ به و أصابه مشقةٌ بسببه؛ ولكنّ المجلسى فى البحار، فى المجلد الحادى عشر، من الطبع الكمپانى، ص ٣٦، أضبط العماية و هى من العمى و فقدان العين.

٧- الإملاق: المسكنة و الفقر.

٨- الغيث: المطر و السحاب الذى فيه المطر. الكلاء الذى ينبت بهاء الغيث، ج الغيوث.

٩- الأزيمة: الشدة و الضيق و القحط؛ أزمّ الدهر عليه: اشتدّ لصاحبه، لزمه؛ و معنى أزيمةٌ أزمّت: الشدة و الضيق لزمّت.

١٠- الشرى: (كعلّى) طريق فى سلمى كثيرة الأسد.

١١- احتدم عليه: تحرق النار، التهب - الدمّ: اشتدّت حمرة حتى تسود.

١٢- ثرى - ثرائاً، و أثرى إثرائاً الرجل: كثر ماله، فهو ثرى.

۲۷. يَا بِي لَهُمَ أَنْ يَحِلَّ الدَّمُ سَاحَتَهُمْ خَيْمٌ كَرِيمٌ وَ أَيْدٍ بِالنَّدَىٰ ۱ دِيمٌ [هُضُمُوا] ۲
 ۲۸. أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ لِأَوْلِيَّيَةِ هَذَا أَوْ لَهُ نَعَمٌ
 ۲۹. مَنْ يَعْرِفِ اللَّهَ يَعْرِفُ أَوْلِيَّيَةَ ذَا فَالَّذِينَ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَمُ ۳

۱- النَّدَى: المطر، و يستعار للعطاء الكثير.

۲- الدَّيْمَة: مطر يكون في سكون بلا رعدٍ و برق، ج دِيم و دِيوم.

۳- وفيات الأعيان، ج ۶، ص ۹۵؛ الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۷۷۳، پاورقی.
 امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۵۰:

«۱. این مردی که تو او را نمی شناسی، شخصیتی است که سرزمین بَطْحَاء (مسیل و رمل زار اطراف مکه تا سرزمین منی) جای یکایک گامها و قدمهای او را می شناسد، و بیت الله الحرام او را می شناسد. و حِلّ و حرم (تمام نقاط خارج از حرم مکّه و داخل آن) همگی او را می شناسند.

۲. این است پسر بهترین خلایق و تمامی بندگان خدا! این است مرد معتصم به تقوای الهی، و در مصونیت درآمده حفظ خداوندی، و مرد وارسته و پیراسته از هر زنگار عیب و نقص و کدورت، و آن مرد پاک و پاکیزه و طاهر، و قلّه مرتفع کوه فضیلت و شرافت!

۳. چون قبیله قریش به او بنگرد، گوینده آن بدون اختیار از زبانش این سخن می تراود که: مکرمت و مجدّ و کرم و جود و احسان در قبیله قریش به این سرور ارجمند منتهی می گردد، و همه باید کاروان نیاز خود را در این آستانه پر رحمت و سنگین بار فرود آورند، و از کرم او متمتع گردند.

۴. او منسوب است به أعلا نقطة قلّة عزّت و شرافتی که از نیل بدان، جمیع عالم اسلام از عرب آن و از عجم آن، کوتاه و قاصر آمده اند.

۵. به جهت شناخت دست پر عطا و کرم او نزدیک است که رکن حطیم در وقتی که او می آید تا بدان دست بیاساید و استلام نماید، خود او را برای اخذ نیازها و بهره وری و انتفاع خود، نزد خود نگه دارد.

۶. در دست او خیزرانی است که بوی آن، همه جا مشام جان را عطر آگین می نماید، از دست مرد شجاع و با فراستی که محاسن او شگفت آور است و بالای استخوان بینی او قدری برآمده و در کمال زیبایی و اعتدال می باشد.

۷. او از فرط حیا و آزر م چشم فرو می نهد، و از فرط مهابت و ابّهت او چشمها در برابر او فرو نهاده ⇐

﴿ می‌گردند؛ و بنابراین کسی با وی سخن نمی‌گوید مگر هنگامی که تبسم ملیح بر سیمایش هویدا می‌شود.﴾

۸. چنان از درخشش و لمعان نور پیشانی او پرده‌های تاریکی و ظلمت شکافته می‌شود، همچنان که از اشراق و طلوع خورشید جهان افروز، پرده‌های مه و تاریکی شکافته می‌گردد.

۹. شاخ وجودی او از اصل و تبار استوار رسول خدا جدا گردیده است؛ بنابراین عناصر غرائز و اخلاق و سجایا و صفات او، همه حمیده و پاک و طیب است.

۱۰. این پسر فاطمه است، اگر در نسب او جاهل می‌باشی! و در حسب، او کسی است که رسالت‌نامه پیامبران خدایی آسمانی به جد امجدش مختوم گردیده، مهر شده و خاتمه یافته است.

۱۱. از عهد قدیم، خداوند او را فضیلت بخشیده و شرافت داده است؛ و از ازل، قلم قضا بر لوح تقدیر وی این گونه جاری شده است.

۱۲. و این گفتارت که گفتی: کیست او؟! و تجاهل نمودی، ضرری به وی نمی‌رساند؛ چرا که تمام عرب و تمام عجم می‌شناسند این مردی را که تو او را ناشناس دانستی!

۱۳. هر دو دستش همچون باران‌های پر آب و سرشار است که ثمره و نفعش همگان را شامل می‌گردد. این دو دست پیوسته از آب زلال رحمت الهی تقاطر می‌کنند و هیچ‌گاه دستخوش کمی و کاستی و فقدان واقع نمی‌شوند.

۱۴. اگر به سخن درآید، گفتاری را ابراز می‌کند که جمیع ایشان آن را می‌پسندند؛ و اگر روزی کلامی بگوید، آن کلام موجب زینت و محمّدت او محسوب می‌گردد.

۱۵. این شخصیتی است که جمیع پیغمبران در مقابل فضل و شرف جدش در مرتبه پایین قرار گرفتند، و جمیع امت‌ها در مقابل فضل و شرف امتش، پست و حقیر به شمار آمدند.

۱۶. خلُق و خویش، نرم و ملایم است، به طوری که ابداً مردم از شدت خشم و حدّت غضبش هراس ندارند، و دو خصلت حلم و کرمش زینت بخش صفات علیا و اخلاق حمیده او هستند.

۱۷. او بارکش بارهای اقوامی است که از شدت تحمل آن به زانو درآمده‌اند، و در برخورد با مستمندان شمایی نیکو و سیمایی خوش ارئه می‌دهد، و جواب او به نعم (آری) دادن به نیازمندان برای وی شیرین است.

۱۸. او هیچ‌گاه در جواب تقاضای خلائق لفظ لا (نه) بر زبان نگذرانید، مگر فقط در تشهدش که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می‌گفت. و اگر هم احیاناً تشهدی در میان نبود لای او نعم بود (نه او، آری بود).

۱۹. خُلف وعده نمی‌کند، و باطن و طبیعتش سرشته با خیر و برکت و یمن و رحمت است. ﴿ در ﴿

و سپس مرحوم عباس قلی خان سپهر در شرح و بیان این قصیده می‌فرماید:

«دو بیت:

← خانه‌اش برای پذیرایی واردین و وافدین پیوسته گشوده است. وی شخصیتی است عاقل، و در برابر شدائد و مشکلاتی که به وی روی می‌آورد با عقل و درایت چاره‌سازی می‌نماید.
۲۰. تابش شمس فروزان وجود او به احسان و عنایت، همه را فرا گرفته؛ و بدین جهت از خلاق، ضلالت و گمراهی، فقر و پریشانی، و ظلم و بیدادگری وارد به بیچارگان (یا تاریکی‌ها) زدوده شده و از میان برافتاده است.

۲۱. او از گروهی می‌باشد که محبت بدان‌ها دین است، و عداوتشان کفر است، و نزدیک شدن به آنها نجات از هلاکت‌ها و اعتصام و پناه از گزندها و مصائب و آفات است.

۲۲. اگر وقتی اهل تقوا را به شمار آورند، آنان امامان و پیشوایانشان می‌باشند؛ و اگر از بهترین مردم روی زمین سخن به میان آورند، باز هم آنان امامان و نامبرده‌شدگان هستند.

۲۳. هیچ اسب یگه تاز تندرو میدان فضیلت و مجد و علو رتبت را توان آن نمی‌باشد که به آخرین مرحله سیر آنها خود را برساند، و هیچ قومی نمی‌تواند خود را بدان‌ها نزدیک کنند، و یا لا اقل همسایه و همجواریشان گردند؛ گرچه آن قوم، قومی بزرگوار و صاحب مجد و کرامت باشند.

۲۴. اگر قحط سالی روی آورد و سختی و تنگی دامن‌گیر مردم گردد، این خاندانند که باران‌های رحمت برای خلاق می‌باشند؛ و اگر شدت و بأس و کارزاری پیش آید، باز هم ایشانند که یگانه شیران هژبران دفاع از نوامیس مردم و حفظ بیضه اسلام و مسلمین می‌باشند.

۲۵. عُسْر و ضیق معیشت و تنگدستی ایشان نمی‌تواند آن دست‌های باز و بخشنده را فروبندد؛ بنابراین عطایشان پیوسته جاری و ساری است، چه دارا باشند و یا نادر.

۲۶. نام ایشان بعد از نام خدا در هر نماز واجب و فریضه‌ای واجب است، و در پایان سخن‌ها و خطبه‌ها و کتاب‌ها و قصائد، بردن اسم ایشان ختم‌کننده و پایان دهنده گفتار می‌باشد.

۲۷. خوی کریمانه از طرفی، و دست‌های پر عطا و بخشش از طرف دیگر، نمی‌گذارند تا مذمت و عیب در ساحت منزلشان بار فرو ریزد.

۲۸. کدام قبیله از قبایل است که در گردنشان یا از جد او و تبار او که اولین آنهاست، و یا از خود او نعمتی و متی نبوده باشد؟

۲۹. هر کس خدا را بشناسد، نیاکان و جد او را حتماً می‌شناسد؛ زیرا به امت‌های جهان، دین خدا از بیت این مرد رسیده است.»

فِي كَفِّهِ خَيْرٌ أَوْ رِيحُهَا عَيْتٌ مِنْ كَفِّ أُرْوَعٍ فِي عِرْنِينِهِ شَمَمٌ
يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَلَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَسَمُّ

بنا به عقیده ابوالفرج اصفهانی در مدح علی بن الحسین علیهما السلام نیست، چون از آن گونه اشعار نیست که مانند علی بن الحسین علیهما السلام را با آن فضل متعالیم که برای احدی نیست مدح توان نمود. و سپس گوید: اما ابوالفرج شعر ثانی را در جمله اشعاری که در جلد نوزدهم *أغانی*^۱، در ذیل احوال فرزدق مرقوم داشته، مسطور نموده است؛ و در هر حال شعر اول به هیچ وجه درخور مقام امام علیه السلام نیست، و ممکن است از حزین شاعر باشد که در وصف عبدالله بن عبدالملک سروده است. و شعر ثانی نیز ممکن است از حزین باشد در وصف او و فرزدق آن را در اشعار خود به عنوان تضمین آورده است؛ و ممکن است فرزدق نیاورده باشد، ولی چون روایت و نقله با اشعار فرزدق به یک وزن و روی دیده‌اند، آنها را سهواً به قصیده فرزدق ملحق ساخته‌اند؛ و الله اعلم.»

باری مرحوم سپهر در ضمن شرح این قصیده، در احوالات فرزدق گوید:

«این قصیده را مرحوم مجلسی در *بحار الأنوار*، و مرحوم قاضی نورالله در *مجالس المؤمنین*، و مرحوم علی بن عیسی اربلی در *كشف الغمّه*، و ابوالفرج اصفهانی در جلد نوزدهم و چهاردهم *أغانی*، و سبط ابن جوزی در *تذکرة خواصّ الأئمة*، و سید هاشم بحرانی در *مدینة المعاجز*، و نیز در کتاب *خرائج و جرائح* با مختصر تفاوتی آورده‌اند؛ و نیز در ترجمه کتاب *فتح الفتوح*، و در *فصل الخطاب* از شیخ الحرمین أبو عبدالله قرطبی راجع به فرزدق و انشاء او مطالبی مذکور است.»
و سپس می‌گوید:

۱- در مقدمه شرح *صحیفه سجادیه* آقای سید صدرالدین بلاغی، از طبع حسینیّه ارشاد، از ص ۱۱ تا ۲۳ قصیده فرزدق را با ترجمه ذکر کرده است و آن را از *أغانی ابوالفرج اصفهانی*، و *حلیة الأولیاء* حافظ ابونعیم، و *غرر و درر سید مرتضی علم الهدی* نقل نموده است. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

«انشاء این قصیده به وسیله فرزدق در مدح علی بن الحسین علیهما السلام در حضور هشام بن عبدالملک بن مروان جای تردید و شبهه در نزد اهل تاریخ نیست.» - انتهى ملخصاً.

مرحوم مجلسی غیر از ابیات مذکوره در این قصیده چند بیت دیگر نیز آورده و تمام قصیده را مجموع آنها دانسته است.^۱

۱. بیتی است در مطلع قصیده:

يا سائلي أين حلَّ الجودُ والكرمُ عندی بیان إذا طلابه قدموا

۲. بعد از هذا التقيّ النقيّ الطاهر العلم افزوده است:

هذا الذي أحمّد المختار والِدُه صلّى عليه إلهى ما جرى القلم
لو يعلم الركنُ من جاء يَلِثمه حَرَّ يَلِثم منه ما وطى القَدَم
هذا على رسول الله والِدُه أمست بنور هُداه تَهتدى الأمم
هذا الذي عمّه الطيّارُ جعفرُ والمقتولُ حمزة ليثٌ^۲ حُبّه قَسَم
هذا ابنُ سَيِّدة النّسوان فاطمة وابنُ الوصيّ الذي في سيفه نَقَم^۳
إذا رآته قريشُ قالَ قائلُها....

ثم أردف الأبيات التالية مع اختلافٍ يسيرٍ في اللفظ و الترتيب، ثم زاد خمسة

أبيات في آخرها و هي هذه:

يُوتهم من قريش يُستضاء بها في النائبات و عند الحكم إن حكّموا
فجده من قريش في أرومتها محمد و عليّ بعده علم

۱- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۲۵.

۲- الليث: الأسد، ج ليوث و مليثة.

۳- نَقَم و نَقَمًا من فلان: عاقبه؛ و ما تَنَقِم منّا: أي ما تطعن فينا؛ نَقَم الشيء: أكله سريعاً.

۴- الأرومة و الأرومة و الأروم: أصل الشجرة، ج أروم.

بَدْرٌ لَهُ شَاهِدٌ وَ الشَّعْبُ مِنْ أَحَدٍ وَ الخَنْدَقَانُ^۱ وَ يَوْمُ الفَتْحِ قَدْ عَلِمُوا
وَ خَيْبَرٌ وَ حُنَيْنٌ يَشْهَدَانِ لَهُ وَ فِي قُرَيْضَةَ يَوْمَ صَيْلَمَ^۲ قَتَمَ^۳
مَوَاطِنُ قَدْ عَلَتْ^۴ فِي كُلِّ نَائِبَةٍ عَلَى الصَّحَابَةِ لَمْ أَكْتُمْ كَمَا كَتَمُوا^۵

روایات غیر صحیح وارد در تفسیر منسوب به امام عسکری، و وارد در

کافی کلینی

حاجی نوری (ره) در خاتمه مستدرک، در فائده پنجم، از صفحه ۶۶۱ تا ۶۶۴، بحث در حجیت تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام می‌کند؛ و در آخر صفحه ۶۶۳ می‌گوید:

«نعم، قصّة المختار مع الحجاج المذكورة فيه مما يخالفه تمام ما في السير و التواريخ، من أنّ المختار قتله المصعب الذي قتله عبد الملك الذي ولّى الحجاج على العراق بعد ذلك؛ لكنّه لا يوجب عدم اعتبار التفسير، و إلاّ لزم عدم اعتبار الكافي، فإنّ ثقة الإسلام روى فيه عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب عن بريد بن معاوية، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول:

”إنّ يزيد بن معاوية دخل المدينة و هو يريد الحجّ، فبعث إلى رجلٍ من قريش، فأثاه. فقال له يزيد: أتقرُّ لي أنّك عبدٌ لي إن شئتُ بعثك و إن شئتُ استرقتك؟!“

۱- الخندقان: إشارة إلى غزوة الخندق، إمّا لكون الخندق محيطًا بطرفي المدينة أو لانقسامه في الحفر بين المهاجرين و الأنصار.

۲- الصيلم: الأمر الشديد و الداهية.

۳- القتام: الغبار؛ و الأتمم: الأسود؛ قتم الغبار قتمًا: ارتفع. أو رده حياض قتميم (كزبير): الموت حُلّ.

۴- علّة: مرض و ثقل.

۵- جنگ ۱، ص ۸۵.

فقال له الرَّجُلُ: و الله! ما أنت بأكرم منى في قريشٍ حَسَبًا و لا كان أبوك أَفْضَلَ من أبي في الجاهليَّة و الإسلام، و لا أنت بأفْضَلَ منى في الدِّين، و لا بخيرٍ منى! فكيف أُقِرُّ لك بما سألتَ؟!!

فقال له يزيدُ: إن لم تُقرِّ لي و الله قَتَلْتُكَ!

فقال الرَّجُلُ: ليس قَتَلْتُكَ إِيَّايَ بأعْظَمَ من قَتَلْتُكَ الحَسينَ بنَ عليِّ ابنَ رسولِ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله.

فأمَرَ به فقتل. ثم أرسل إلى علي بن الحسين عليهما السلام، فقال له مثل مقالته للقرشيِّ.

فقال له علي بن الحسين عليهما السلام: أَرَأَيْتَ إن لم أُقِرَّ لك أليس تَقْتُلُنِي كما قَتَلْتَ الرَّجُلَ بالأَمْسِ؟!!

فقال له يزيدُ لعنه اللهُ: بلي!

فقال علي بن الحسين: قد أقررتُ لك بما سألتَ. أنا عبدٌ مُكْرَهُ. فإن شئتَ فأَمْسِكْ و إن شئتَ فَبِعْ!

فقال له يزيدُ لعنه اللهُ: أَوْلَى حَقَنْتَ دَمَكَ و لم يَنْقُصْكَ ذلكَ مِن شَرَفِكَ!

و جعل (ره) لهذا الخبرِ عنوانًا في الرَّوضة؛ فقال: حديثُ علي بن الحسين عليهما السلام مع يزيد لعنه اللهُ.

هذا، و اتفق أهلُ السِّيرِ و التواريخ على خلافه. قال في البحار: و اعلم أن في هذا الخبر إشكالًا و هو أن المعروف في السِّير أن هذا الملعون لم يأت المدينة بعد الخلافة بل لم يخرج من الشام حتى مات و دخل النار.

فنقول: مع عدم الإعتداد على السِّير لا سيَّما مع معارضة الخبر، يمكن أن يكون اشتبه على بعض الرواة و كان في الخبر أنه جرى ذلك بينه عليه السلام و بين من أرسله

الملعون لأخذ البيعة، و هو مسلم بن عقبة، ثم نقل^١ ما في كامل الجزرى مما وقع بينه و بين مسلم، و كلّمَا ذكره (ره) يجرى في الخبر المتقدم. - انتهى ما في المستدرک^٢.

أقول: رَوَى صدرَ هذه الرواية في التروضة، صفحة ٢٣٤ و صفحة ٢٣٥، حديث ٣١٣ بعين ما نقل عنه النورى، و أبدل كلمة «استرققتك» بكلمة «استرقيتك»؛ و صدرُ الرواية الذى كان لعلّى بن الحسين عليهما السلام جعل له عنواناً؛ و هو «حديث على بن الحسين عليهما السلام مع يزيد لعنه الله».

ثم قال: ثم أرسل إلى على بن الحسين و أتى بتمام الرواية، و زاد كلمة «لك» بعد كلمة «أولى» فأورد: «أولى لك»^٣.

١- يعنى: المجلسى (ره).

٢- خاتمة المستدرک، ج ٥، ص ١٩٧.

٣- و قال فى التعليقه: «يعنى: الشّرّ قريب بك. و فى المرأة: "قال الجوهري: قولهم: أولى لك، تهدد و وعيد؛ و قال الأصمعيّ: معناه قاربّه ما يهلكه: أى نزل به." - انتهى. و هذا لا يناسب المقام و أن يكون ملعون بعد فى مقام التهديد و لم يرض بذلك عنه عليه السلام. و يحتمل أن يكون مراده: أن هذا أولى لك و أحرى مما صنع القرشيّ.» - انتهى كلام المعلق فى التعليقه.

٤- جنگ ١٨، ص ١٠٢.

برگزیده احوالات

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

[ترجمة أبو جعفر محمد بن علي بن حسين عليه السلام]

[الطبقات الكبرى، مجلد ٥، صفحة ٣٢١]:

«أبو جعفر محمد بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب؛ و أمّه أمّ عبدالله بنت حسن بن علي بن أبي طالب. فولد أبو جعفر جعفر بن محمد و عبدالله بن محمد و أمهما أمّ فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق.»

صفحة ٣٢٢: «أخبرنا الفضل بن دكين، قال: حدثنا نصير بن أبي الأشعث القرادى عن ثوير، قال: قال أبو جعفر: "يا أبا الجهم بم تخضب؟" قلت: بالحناء و الكتم. قال: "هذا خضابنا أهل البيت."»

صفحة ٣٢٣: «قال: أخبرنا معن بن عيسى قال: حدثني هارون بن عبدالله بن الوليد المعيصي قال: رأيت محمد بن علي على جبهته و أنفه أثر السجود، ليس بالكثير.»

صفحة ٣٢٣: «قال: أخبرنا أحمد بن عبدالله بن يونس قال: أخبرنا زهير قال: حدثنا عروة بن عبدالله بن قشير قال: سألت جعفرًا: في أي شيء كفنت أباك؟ قال: "أوصاني في قميصه و أن أقطع أزراره، و في رداءه الذي كان يلبس، و أن أشتري بردًا يمانيًا؛ فإن النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم كفن في ثلاثة أثواب أحدها برد يمان."»

صفحة ٣٢٤: «أخبرنا عبدالرحمن بن يونس، عن سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، قال: سمعتُ محمد بن عليّ يذاكر فاطمة بنت حسين شيئاً من صدقة النبيّ صلى الله عليه [و آله] و سلّم فقال: "هذه تُوفِّي لي ثمانياً و خمسين!" و مات لها. قال محمد بن عمر: و أما في روايتنا فإنّه مات سنة سبع عشرة و مائة و هو ابن ثلاث و سبعين سنة. و قال غيره: توفّي سنة ثمانى عشرة و مائة. و قال أبو نعيم الفضل بن دكين: توفّي بالمدينة سنة أربع عشرة و مائة. و كان ثقةً كثير العلم و الحديث و ليس يروى عنه من يُحتجّ به.»^١

[علت ملقب شدن امام پنجم به باقر العلوم]

[الشّيعه و التّشيع، محمد جواد مغنيه] صفحه ٢٥٠:

«و لُقّب بالباقر، لأنّه بقّر العلم بقرّاً، أى: أظهر محبّاته و أسرارّه، و رث علم النّبوة عن آبائه و أجداده، و كان مقصداً للعلماء من كلّ البلاد الإسلاميّة، سواء منهم الشّيعه و السنّة. و كان ممّن يقصده سفيان الثّوريّ، و سفيان بن عيينة محدث مكّة، و أبو حنيفة.»^{٢ و ٣}

روایت جابر درباره حضرت امام محمد باقر عليه السلام از لسان رسول

اکرم صلی الله عليه و آله

[رياض السالکين، طبع سنگی] صفحه ٩:

١- جنگ ٢٤، ص ٣٨٢.

٢- الإمام الصادق عليه السلام، الشّیخ أبوزهره، طبعه أولى، ص ٢٢.

٣- جنگ ٢٣، ص ٦٤.

«و لُقِّبَ بالباقِر لِمَا رَوَاهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: "يَا جَابِرُ! إِنَّكَ سَتَعِيشُ حَتَّى تُدْرِكَ رَجُلًا مِنْ أَوْلَادِي اسْمُهُ اسْمِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا؛ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ!" فَلَمَّا دَخَلَ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلِيَّ جَابِرٌ وَسَأَلَهُ عَنِ نَسَبِهِ فَأَخْبَرَهُ قَامَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَهُ وَ قَالَ لَهُ: جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

و أمُّه أُمُّ الْحَسَنِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ اجْتَمَعَتْ لَهُ وَوَلَادَةُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.
و فيه يقول الشاعر:

يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ لِأَهْلِ التُّقَى
وَ خَيْرَ مَنْ لَبَّى عَلِيَّ الْأَجْبَلِ
وَ كَانَتْ وَوَلَادَتُهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَ خَمْسِينَ بِالْمَدِينَةِ فِي حَيَاةِ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
وَ تُؤَوِّفِي فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْآخِرِ سَنَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَ مِائَةَ، وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً؛ وَ قِيلَ
غَيْرُ ذَلِكَ. وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ.

عن عطاء المكي قال:

مَا رَأَيْتُ الْعُلَمَاءَ عِنْدَ أَحَدٍ قَطُّ أَصْغَرَ مِنْهُمْ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ مَعَ جَلَالَتِهِ فِي الْقَوْمِ بَيْنَ
يَدَيْهِ كَأَنَّهُ صَبِيٌّ بَيْنَ يَدَيْ مَعْلَمِهِ.

وَ كَانَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ إِذَا رَوَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَيْئًا قَالَ:
حَدَّثَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^١

١- رياض السالكين، ج ١، ص ٨٠.

٢- جنگ ٢٢، ص ٣٧٢.

[کرامتی از امام باقر علیه السلام]

در جلد ۴۶ بحار، طبع حروفی، صفحه ۲۶۳ که در احوالات حضرت باقر علیه السلام است وارد است:

«عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ، سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُعَلِّمَنِي الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ، فَقَالَ: «ادْخُلِ الْبَيْتَ.» فَوَضَعَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، فَأَظْلَمَ الْبَيْتَ وَارْتَعَدَتِ فَرَائِصِي فَقَالَ: «مَا تَقُولُ؟ أَعْلَمُكَ؟»

قلتُ: لا. فَرَفَعَ يَدَهُ، فَرَجَعَ الْبَيْتُ، كَمَا كَانَ.»^۱

برگزیده احوالات

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام: «وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ»

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، جلد ۲، صفحه ۱۰۳ [رقم ۱۵۶] در ترجمه حال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گوید: و أمُّه أمُّ فَرْوَةَ بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر و أمُّها أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر، و لذلك كان يقول: «وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ»^۱ و^۲

[مطالبی از ملل و نحل شهرستانی درباره معنی تولیت و در فضائل امام صادق

علیه السلام]

شهرستانی در ملل و نحل که در هامش الفصل طبع شده است (طبع اول، سنه ۱۳۱۷ قمریه) در صفحه ۲۱۸ به بعد، از امامیه نقل می کند و بعضی از نصوص و آیاتی که نص در ولایت است و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، از جمله حدیث غدیر را در صفحه ۲۲۰ نقل می کند، و سپس در صفحه ۲۲۱ می گوید: «فإِنَّا نَنْظُرُ مَنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ مَوْلَىٰ لَهُ وَ بِأَيِّ مَعْنَىٰ،

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۸.

۲- جنگ ۱۳، ص ۳۲.

فَنَطْرُدُ ذَلِكَ فِي حَقِّ عَلِيٍّ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]، وَ قَدْ فَهَمَّتِ الصَّحَابَةُ مِنَ التَّوَلِيَةِ مَا فَهَمْنَاهُ، حَتَّى قَالَ عُمَرُ حِينَ اسْتَقْبَلَ عَلِيًّا: طُوبَى لَكَ يَا عَلِيُّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.^١

و در صفحه ٢٢٤ درباره حضرت صادق عليه السلام گوید:

«أبو عبد الله جعفر بن محمد [الصَّادِقُ]، [هُوَ] ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ فِي الدِّينِ، وَ أَدَبٍ كَامِلٍ فِي الْحِكْمَةِ، وَ زُهْدٍ بَالِغٍ فِي الدُّنْيَا، وَ وَرَعَ تَامًّا عَنِ الشَّهَوَاتِ. وَ قَدْ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ مُدَّةً يَفِيدُ الشَّيْعَةَ الْمُنْتَمِينَ إِلَيْهِ، وَ يُفِيضُ عَلَى الْمَوَالِينَ لَهُ أَسْرَارَ الْعُلُومِ؛ ثُمَّ دَخَلَ الْعِرَاقَ وَ أَقَامَ بِهَا مُدَّةً مَا تَعَرَّضَ لِلْإِمَامَةِ قَطًّا وَ لَا نَارَعَ أَحَدًا فِي الْخِلَافَةِ [قَطًّا]؛ وَ مَنْ غَرِقَ فِي بَحْرِ الْمَعْرِفَةِ لَمْ يَطْمَعِ فِي شَطِّ، وَ مَنْ تَعَلَّى إِلَى ذِرْوَةِ الْحَقِيقَةِ لَمْ يَخَفْ مِنْ حَطِّ؛ وَ قِيلَ: مَنْ أَنْسَ بِاللَّهِ تَوَحَّشَ عَنِ النَّاسِ، وَ مَنْ اسْتَأْنَسَ بِغَيْرِ اللَّهِ نَهَبَهُ الْوَسْوَاسُ؛ وَ هُوَ مِنْ جَانِبِ الْأَبِّ يُتَنَسَّبُ إِلَى شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ وَ مِنْ جَانِبِ الْأُمِّ يُتَنَسَّبُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. وَ قَدْ تَبَرَّأَ عَمَّا كَانَ يَنْسِبُ [إِلَيْهِ] بَعْضُ الْعُلَاةِ إِلَيْهِ وَ تَبَرَّأَ عَنْهُ [بِرِيءٌ مِنْهُمْ] وَ لَعْنَهُمْ وَ بِرِيءٌ مِنْ خِصَائِصِ مَذْهَبِ الرَّافِضَةِ وَ حِمَاقَاتِهِمْ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغَيْبَةِ وَ الرَّجْعَةِ وَ الْبَدَا وَ التَّنَاسُخِ وَ الْحُلُولِ وَ التَّشْبِيهِ.» الخ^٢.

[مطالبی از حیات الحیوان دمیری درباره حضرت صادق عليه السلام]

[دمیری در کتاب حیات الحیوان] در ماده ظَبِّي گوید:

«ذَكَرَ ابْنُ خَلِّكَانَ فِي تَرْجُمَةِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا حَنِيفَةَ: " مَا

١- الملل والنحل، ج ١، ص ١٦٣.

٢- همان مصدر، ص ١٦٦.

٣- جنگ ١٦، ص ٤٧.

تقول في مُحْرِمٍ كَسَرَ رَبَاعِيَّةَ ظَبِيٍّ؟!^١

فقال: يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم! لا أعلم ما فيه!

فقال: "إنَّ الظَّبِّيَّ لا يكون رباعياً، وهو ثنْيٌ أبداً."

كذا حكاه كشاجم في كتاب المصايد والمطارِد.

و قال الجوهري في مادة س ن ن في قول الشاعر في وصف الإبل:

فجاءت كسِنَ الظَّبِّيِّ لم أرَ مثلها شِفَاءً عليل أو حَلوبَةً جائع

أى: هي ثنِيَّاتٌ، لأنَّ الثنْيَ هو الذى يُلقَى ثنْيَتَهُ؛ و الظَّبِّيُّ لا تَنبُتُ له ثنْيَةٌ قطُّ،

فهو ثنْيٌ أبداً.

و قال ابنُ شُبْرُمَةَ: دخلتُ أنا و أبوحنيفة على جعفر بن محمد الصادق [عليهما

السَّلام]، فقلتُ: هذا رجلٌ فقيهٌ من أهل العراق!

فقال: "لعله الذى يقيس الدين برأيه! أ هو النعمان بن الثابت؟!"

قال: و لم أعلم باسمه إلا ذلك اليوم. فقال له أبوحنيفة: نعم! أنا ذلك.

أصلحك الله!

فقال له جعفر: "أتق الله و لا تقس الدين برأيك! فإنَّ أوَّلَ مَنْ قاس برأيه

إبليس؛ إذ قال: أنا خيرٌ منه، فأخطأ بقياسه، فضلَّ". ثم قال له: "أ تحسن أن تقيس

رأسك من جسدك؟! قال: لا!

قال جعفر: "فأخبرنى لِمَ جعلَ اللهُ المُلوحَةَ فى العينين، و المَرارة فى الأذُن، و

الهَاء فى المنخرين، و العذويَّة فى الشفتين؟ لأى شىء جعلَ اللهُ ذلك؟!"

١- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به امام شناسی، ج ١٦ و ١٧، ص ٥٠٣ الى ٥٠٨ مراجعه

شود. (محقق)

قال: لا أدري!

قال جعفر: "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَيْنَيْنِ فَجَعَلَ لَهَا شَحْمَتَيْنِ، وَ خَلَقَ الْمُلوحةَ فِيهَا مَنًّا مِنْهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَذَابَتَا فَذَهَبَتَا. وَ جَعَلَ المَرارةَ فِي الأذُنَيْنِ مَنًّا مِنْهُ عَلَيْهِ؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَهَجَمَتِ الدَّوَابُّ فَأَكَلَتِ دِمَاغَهُ. وَ جَعَلَ المَاءَ فِي المِنْخَرَيْنِ لِيَصْعَدَ مِنْهُ النَّفْسُ وَ يَنْزِلَ وَ يَجِدُ مِنْهُ الرِّيحَ الطَّيِّبَةَ مِنَ الرِّيحِ الرَّدِيئَةِ. وَ جَعَلَ العُدوبَةَ فِي السَّنَتَيْنِ لِيَجِدَ ابْنُ آدَمَ لَذَّةَ المَطْعَمِ وَ المَشْرَبِ."

ثم قال لأبي حنيفة: "أخبرني عن كلمة أولها شركٌ و آخرها إيمانٌ؟!"

قال: لا أدري!

قال جعفر: "هي كلمة لا إله إلا الله. فلو قال: لا إله ثم سكت كان شركًا." ثم قال: "ويحك! أيها أعظم عند الله إثماً؟ قتل النفس التي حرم الله بغير حقٍّ أو

الزُّنا؟"

قال: بل قتل النفس!

قال جعفر: "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ قَبِلَ فِي قَتْلِ النَّفْسِ شَهَادَةَ شَاهِدَيْنِ، وَ لَمْ يَقْبَلْ فِي الزُّنَا إِلَّا شَهَادَةَ أَرْبَعٍ؛ فَأَنَّى يَقُومُ لَكَ القِياسُ؟!" ثم قال: "أيها أعظم عند الله، الصَّومُ أَو الصَّلَاةُ؟!"

قال: الصَّلَاةُ!

قال: "فما بال الحائضِ تَقْضِي الصَّومَ وَ لا تَقْضِي الصَّلَاةَ؟ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَبْدَ اللَّهِ! وَ لا تَقْسِ الدِّينَ بَرَأِيكَ! فَإِنَّا نَقِفُ غَدًّا وَ مَنْ خَالَفَنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ؛ فنقول: قال اللهُ وَ قال رسولُ اللهِ. وَ تقول أنت وَ أصحابك سَمِعْنَا وَ رَأَيْنَا فَيَفْعَلُ اللهُ بِنَا وَ بِكُمْ ما يَشَاءُ."

و الجواب: في أن الزُّنا لا يَقْبَلُ فِيهِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ طَلَبًا لِلسَّتْرِ؛ وَ في أن الحائضَ لا تَقْضِي الصَّلَاةَ دَفْعًا لِلْمَشِيقَةِ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ مُتَكَرِّرَةٌ فِي اليَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ

بخلاف الصَّوم، فَإِنَّهُ فِي السَّنَةِ مَرَّةً؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

و جعفرُ الصَّادِق، هو جعفر بن محمَّد الباقر بن عليِّ زين العابدين بن الحسين بن عليِّ بن أبي طالب عليهم السَّلام.

و جعفرُ أحدُ الأئمَّة الإثني عشر على مذهب الإمامية من سادات أهل البيت. و لُقِّبَ بالصَّادِق لِصِدْقِهِ فِي مَقَالَتِهِ؛ وَ لَهُ مَقَالٌ فِي صِنْعَةِ الكِيمِيَا وَ الزَّجْرِ وَ الفَالِ.

و تقدَّم في باب الجيم في الجفرة عن ابن قتيبة أَنَّهُ قَالَ فِي كِتَابِهِ *أَدَبُ الكَاتِبِ*: "أَنَّ كِتَابَ الجُفْرِ جِلْدُ جُفْرَةٍ كَتَبَ فِيهِ الإِمَامُ جَعْفَرُ الصَّادِق [عَلَيْهِ السَّلَام] لِأَهْلِ البَيْتِ كُلِّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَى عِلْمِهِ، وَ كُلُّ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ."

وَ كَذَا حَكَاهُ ابْنُ خَلِّكَانَ عَنْهُ أَيضًا. وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ يَنْسِبُونَ كِتَابَ الجُفْرِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ وَ هُمْ. وَ الصَّوَابُ أَنَّ الَّذِي وَضَعَهُ جَعْفَرُ الصَّادِق [عَلَيْهِ السَّلَام] كَمَا تَقَدَّمَ.

[وصيت حضرت امام جعفر صادق به حضرت موسى كاظم عليهما السلام]

وَ أَوْصَى جَعْفَرُ ابْنَهُ مُوسَى الكَاظِمَ، فَقَالَ: "يَا بُنَيَّ! احْفَظْ وَصِيَّتِي تَعِشْ سَعِيدًا وَ تَمُتْ شَهِيدًا.

يَا بُنَيَّ! إِنَّ مَنْ قَنَعَ بِمَا قُسِمَ لَهُ اسْتَغْنَى، وَ مَنْ مَدَّ عَيْنَيْهِ إِلَى مَا فِي يَدِ غَيْرِهِ مَاتَ فَقِيرًا، وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِمَا قُسِمَ اللَّهُ لَهُ اتَّهَمَ اللَّهَ فِي قَضَائِهِ، وَ مَنْ اسْتَصَغَرَ زَلَّةَ نَفْسِهِ اسْتَغْظَمَ زَلَّةَ غَيْرِهِ.

يَا بُنَيَّ! مَنْ كَشَفَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ، وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ البَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَ مَنْ احْتَفَرَ لِأَخِيهِ بئْرًا سَقَطَ فِيهَا، وَ مَنْ دَاخَلَ الشُّفَهَاءَ حَقْرًا، وَ مَنْ خَالَطَ العُلَمَاءَ وُقْرًا، وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتَّهَمَ.

يَا بُنَيَّ! قُلِ الْحَقُّ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ! وَإِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ! فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الشَّحْنَاءَ فِي قُلُوبِ الرِّجَالِ.

يَا بُنَيَّ! إِذَا طَلَبْتَ الْجُودَ فَعَلَيْكَ بِمَعَادِنِهِ.

و روى أنه قيل لجعفر الصادق: ما بال الناس في الغلاء يزداد جوعهم بخلاف العادة في الرخص؟ فقال: "لأنهم خلقوا من الأرض و هم بنوها، فإذا أفضت أفضت، وإذا أخصبت أخصبوا."

وُلد جعفر - رحمة الله تعالى عليه - سنة ثمانين (٨٠) من الهجرة؛ و قيل: سنة ثلاث و ثمانين (٨٣)؛ و تُوفِّي سنة ثمان و أربعين و مائة (١٤٨). - انتهى^١.

علوم و فضائل حضرت صادق عليه السلام از إحصاء خارج است

[الشَّيعة و التَّشيع] صفحة ١١٤:

«و كان الإمام الصادق أشهر أهل زمانه علماً و فضلاً. قال مالك بن انس إمام المذهب المالكي:

”ما رأْتُ عَيْنٌ و لا سمعتُ أُذُنٌ، و لا خَطَرَ على قلبِ بشرٍ أَفْضَلَ من جعفر بن محمد علماً و عبادةً و ورَعاً، و كان كثيرَ الحديث، طيبَ المجالسة، جمَّ الفوائد.“
و قال الحسنُ بن زياد: ”سمعتُ أبا حنيفة، و قد سُئِلَ عن أَفقهِ مَنْ رأى، فقال: جعفرُ بن محمد.“

و قال ابنُ أبي ليلى: ”ما كنتُ تاركاً قولاً قلته، أو قضاءً قضيتُه لقول أحدٍ إلَّا رجلاً واحداً، هو جعفرُ بن محمد.“

و لم يُقَلِّ أحدٌ سلونى قبل أن تَفْقِدونى إِلَّا أميرَ المؤمنين على بن أبى طالب، و حفيده جعفر بن محمد.

و روى الجنازى فى معالم العترة الطاهرة عن صالح بن أسود:

سمعتُ جعفرَ الصادق عليه السلام يقول: "سلونى قبل أن تَفْقِدونى، فإنه لا يُحدِّثكم أحدٌ بعدى بمثل حديثى!" فكان يقول: "حديثى حديثُ أبى، و حديثُ أبى حديثُ جدّى، و حديثُ جدّى حديثُ على بن أبى طالب عليه السلام، و حديثُ على عليه السلام حديثُ رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم."

و قد انتشر عنه من العلوم الجَمَّة ما بهر العقول، و لم يَنْقُل العلماءُ عن أحدٍ ما نُقِلَ عنه؛ و لا لقيَ أحدٌ، و نقلَ عنه من الأخبار ما نُقِلَ عنه. فقد جمع أصحابُ الحديث أسماءَ الرِّوَاة عنه من الثقات على اختلاف الآراء و المقالات، فكانوا أربعة آلاف رجلٍ، ذكَّروهم الحافظُ ابنُ عقدة الزيدى فى كتاب رجاله، و ذكَّر مصنفاتهم فضلاً عن غيرهم، و استدرِك ابنُ الغضائرى على ابن عقدة، فزاد عليهم.

و روى عنه راوٍ واحد، و هو أبان بن تغلب ثلاثين ألفَ حديثٍ؛ و قال الحسن بن على الوشائى: أدركتُ فى مسجد الكوفة تسعَ مائة شيخٍ كلُّ يقول: "حدَّثنى جعفرُ بن محمد عليه السلام"؛ و برز بتعليمه من الفقهاء و الأفاضل جمٌّ غفيرٌ.^١

[أولاد الإمام جعفر الصادق عليه السلام]

[الشَّيعة و التَّشيع] صفحة ٢٥٢:

«أولاده: كان له عشرة أولادٍ، سبعة ذكورٍ و ثلاث إناثٍ: إسماعيل، و عبد الله،

و أسماء و تُكَنَّى بِأُمِّ فُرُوءَةَ - و أمُّهم فاطمة بنت الحسين بن علي بن الحسين - ؛ و الإمام موسى الكاظم عليه السلام، و محمد المعروف بالديباج، و إسحاق، و فاطمة الكبرى - و أمُّهم حميدة البربرية - ؛ و العباس، و علي، و فاطمة الصغرى، لأُمَّهَاتٍ شَتَّى .»

[كان جعفر بن محمد عليه السلام يُعطي حتى لا يبقى لعياله شيء]

[الشَّيْخَةُ وَ التَّشْيِيعُ] صفحة ٢٥٤ :

«جاء الإمام جعفرًا عليه السلام فقيرًا، فأعطاه أربع مائة درهمٍ فأخذها و ذهب شاكراً، فردّه الإمام عليه السلام و قال: "إِنَّ خَيْرَ الصَّدَقَةِ مَا أَغْنَتْ، وَ نَحْنُ لَمْ نُغْنِكَ، فَخُذْ هَذَا الْخَاتَمَ! فَإِنِّي أَعْطَيْتُ بِهِ عَشْرَةَ آلَافِ دَرَاهِمٍ."»

و كان إذا جاء الليل أخذ جراباً فيه الخُبْزُ وَ اللَّحْمُ وَ صُرَّرُ الدَّرَاهِمِ، فَيَحْمِلُهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَ يَقْسِمُهُ عَلَى أَهْلِ الْحَاجَاتِ، وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ تَمَامًا، كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَجْدَادُهُ وَ آبَاؤُهُ.

قال صاحبُ حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ: "كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعْطِي، حَتَّى لَا يَبْقَى لِعِيَالِهِ شَيْءٌ."^١

و كان إذا تَخَاصَمَ اثْنَانِ عَلَى مَالٍ يُصْلِحُ بَيْنَهُمَا مِنْ مَالِهِ الْخَاصِّ، وَ بَعَثَ غَلَامًا لَهُ فِي حَاجَةٍ، فَأَبْطَأَ، فَخَرَجَ يَبْحَثُ عَنْهُ، فَوَجَدَهُ نَائِمًا، فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ أَخَذَ يَرُوحُ لَهُ، حَتَّى انْتَبَهَ، فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَكَ اللَّيْلُ وَ لَنَا النَّهَارُ!"

و هَمَّ الْمَنْصُورُ بِقَتْلِ الْإِمَامِ أَكْثَرَ مِنْ مَرَّةٍ، وَ لَكِنَّهُ كَانَ حِينَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ يَهَابُهُ، وَ يَتْرُكُهُ وَ يُبَالِغُ فِي إِكْرَامِهِ، غَيْرَ أَنَّهُ مَنَعَهُ مِنَ النَّاسِ، وَ مَنَعَ النَّاسَ أَنْ تَسْتَفِيدَ مِنْهُ فِي أَيَّامِهِ الْأَخِيرَةِ.»

١-الإمام الصادق عليه السلام، الشيخ أبوزهرة، طبعة أولى، ص ٢٢.

[تنبيه مهم في سر اختلاف الأئمة في صفاتهم و ظهوراتهم]

[الشيعه و التشيع، صفحة ٢٥٤]:

«تنبيه مهم:

و هذا التنبيه ذكر السيد الأمين في سيرة الإمام الصادق عليه السلام، مجلد ٤ من الأعيان، و هو من عقيدة التشيع في الصميم، قال:

”إن ما ذكرناه من مناقب كل إمام قد يختلف عما ذكرناه من مناقب الآخر، و ليس معنى هذا أن المنقبة التي يتصف بها أحد الأئمة لا يتصف بها الآخر، فكلهم مشتركون في جميع المناقب و الفضائل، و هم نور واحد و طينة واحدة، و هم أكمل أهل زمانهم في كل صفة فاضلة.

ولكن لما كانت مقتضيات الزمان متفاوتة، كان ظهور تلك الصفات متفاوتة أيضًا؛ مثلًا ظهور الشجاعة من أمير المؤمنين عليه السلام و ولده الحسين عليه السلام ليس كظهورها من بقية الأئمة [عليهم السلام].“^١

[شهادت حضرت صادق عليه السلام با سم منصور]

[تاريخ الشيعة] صفحة ٤٥:

«و كم خاطبه^٢ بما يقصر القلم عن سطره، و ما كفاه ما ارتكبه منه من تلك الأذايا و المكاره و المواقف التي يهتز لها العرش، عظيمًا دون أن دس إليه السم على يد

١- يريد السيد هذه القاعدة المتسالم اليوم عليها من أن لكل إنسان ظروفه و بيئته الخاصة، و أن حياته ترتبط بها، بحيث يستحيل أن ينزع نفسه منها بحال. (الشيعه و التشيع)

٢- جنگ ٢٣، ص ٦٤.

٣- يعنى: الإمام جعفر الصادق عليه السلام. (الشيعه و التشيع)

عامله علی المدینه، فمات - روحی فداه - قتیلاً بسم المنصور.^۱ و^۲

[اشعار ابوهریره عجلی هنگام حمل جنازه امام صادق علیه السلام]

در منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۱۰۴ گوید:

«روایت شده از عیسی بن داب که چون جنازه نازنین حضرت صادق علیه السلام را روی سریری نهادند و حمل کردند به سوی بقیع برای دفن، ابوهریره عجلی که از شعرای مجاهدین اهل بیت شمرده می‌گشت، این اشعار بگفت:

۱. أقول و قد راحوا به یحملونه علی کاهل من حاملیه و عاتق
۲. أتدرون ماذا تحمّلون إلی الثّری؟! ثبیراً ثوی من رأس علیاء شاهق
۳. غداة حثی الحاثون فوق صریحه تراباً و أولى کان فوق المفارق^۳.

۱- اتفقت الشیعة علی ذلك و ذکر ذلك کثیراً من مؤلفی السنّة؛ انظر إسعاف الراغبین؛ نور الأبصار؛ تذکرة الخواص؛ الصّواعق المحرقة؛ و غیرها. (الشیعة و التشیع)
۲- جنگ ۲۰، ص ۳۱۰.

۳- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۴۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۳۳. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷ ص ۶۱۸:
«۱. می‌گویم من، در حالتی که او را بردند که حمل کنند بر روی شانه‌های حمل‌کنندگان و گردن‌هایشان.

۲. آیا می‌دانید شما چه چیزی را به سوی خاک حمل می‌نمایید؟! آن کوه ثبیر است که از فراز بلندی و ارتفاع، به درون زمین مسکن گزیده است.

۳. فرداست که خاک ریزان بر بالای مرقد وی خاک بریزند، و بهتر آن بود که خاک را بر روی سرهای خودشان بریزند.»

۴- جنگ ۱۳، ص ۸۱.

برگزیده احوالات

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

مطالبی از حیاة الحیوان دمیری درباره حضرت کاظم علیه السلام

دمیری در کتاب حیاة الحیوان در ماده بَعوض، از جمله مطالب بالمناسبة گوید:
«و یَقْرُب مِن هَذَا مَا حَكَاهُ ابْنُ خَلْكَانٍ فِي تَرْجُمَةِ مُوسَى الْكَاطِمِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ حَبَسَهُ فِي بَغْدَادٍ، ثُمَّ دَعَا صَاحِبَ شُرْطَتِهِ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لَهُ: رَأَيْتُ فِي مَنَامِي جَيْشًا أَتَانِي وَمَعَهُ حَرْبَةٌ وَقَالَ: إِنْ لَمْ تُخَلِّ عَن مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِلَّا نَحَرْتُكَ بِهَذِهِ الْحَرْبَةِ؛ فَاذْهَبْ فَخَلِّ عَنْهُ وَأَعْطِهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَقُلْ لَهُ: إِنْ أَحْبَبْتَ الْمَقَامَ عِنْدَنَا فَلِكِ عِنْدِي مَا تُحِبُّ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ الْمَضِيَّ إِلَى الْمَدِينَةِ فَامْضِ!»

قال صاحبُ الشُّرطة: ففعلتُ ذلك، و قلتُ له: لقد رأيتُ من أمرِك عجبًا! فقال: ”أنا أُخبرك بينما أنا قائمٌ إذ أتاني رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و قال: يا موسى! حُبستَ مظلومًا؛ فقل هذه الكلماتِ فإنك لا تبيت هذه اللَّيلةَ في السِّجنِ.
قل: يا سامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، و يا سابِقَ كُلِّ فَوْتٍ، و يا كاسِي العِظامِ لَحْمًا، و مُنْشِرَها بعد المَوْتِ، أسألكِ بِأسْمائِكِ العِظامِ و بِاسْمِكِ الأَعْظَمِ الأَكْبَرِ المَخزُونِ المَكْنُونِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ المَخْلُوقِينَ، يا حَلِيمًا ذَا أناةٍ لا يَقْدِرُ عَلَيَّ أَناتِهِ، يا ذا المَعْرُوفِ الَّذِي لا يَنْقَطِعُ مَعْرُوفُهُ أَبَدًا، و لا نُحْصِي لَهُ عَدَدًا؛ فَرِّجْ عَنِّي.“

فكان ما ترى و تُؤفِّي موسى الكاظم عليه السلام في رجب، سنة ثلاث (۱۸۳)؛
 و قيل: سنة سبع و ثمانين و مائة (۱۸۷) ببغداد مسموماً؛ و قيل: تُؤفِّي في الحبس.
 و كان الشافعي يقول: قَبْرُ موسى الكاظم عليه السلام التَّرياقُ المُجَرَّبُ.^۱

[سعایت بنی اعمام امام کاظم علیه السلام نزد هارون الرشید از ایشان]

در جلد اول، صفحه ۶۵ از کتاب یادداشت‌های قزوینی گوید:
 «در خصوص محمد بن اسماعیل و سعایت او از [حضرت] کاظم (علیه السلام) نزد رشید، علاوه بر منقولات عمدة الطالب در اصول کافی در ترجمه احوال [حضرت] کاظم (علیه السلام)، حدیث مفصّلی در این خصوص مروی است؛ ولی گویا در رجال استرآبادی دیدم که این واقعه را؛ یعنی سعایت از [حضرت] کاظم (علیه السلام) را به علی بن اسماعیل نسبت می‌دهد، به جای محمد بن اسماعیل، و هو سهو ظاهرًا؛ در هر صورت رجوع شود به رجال مذکور.^۲»

۱- جنگ ۱۶، ص ۲۲۴.

۲- جنگ ۶، ص ۱۳۹.

برگزیده احوالات
حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

علوم و معارف حضرت امام عليّ بن موسى الرضا عليه السّلام

[الشّيعه و التّشيع] صفحة ٢٦٠:

«هو الإمام الثامن من الأئمّة الأطهار [عليهم السّلام]، وُلِدَ بالمدينة سنة ١٥٣ من الهجرة، و تُوفِّي سنة ٢٠٢، و دُفِنَ بطوس من أرضِ خراسان، و أمّه أمّ ولد و تسمّى خيزران، و كُنِيَتْه أبو الحسن، و أشهرُ ألقابه الرضا.

أولاده: قال المفيد و الطبرسيّ و ابن شهر آشوب: لم يترك من الولد إلا محمّد

الجواد عليه السّلام.»

صفحة ٢٦٠: «و كان المأمون مولعاً بالسّماع إلى العلماء، و جداهم و نقاشهم، فكان يجمع له العلماء و الفقهاء و المتكلّمين من جميع الأديان، فيسألونه، و يجيب الواحد تلو الآخر، حتّى لم يبق أحدٌ منهم إلا اعترف له بالفضل، و أقرّ على نفسه بالقصور، و قد جاء في أكثر من كتاب أنّ بعض العلماء، و هو محمّد بن عيسى اليقطيني، جمع من مسائل الإمام الرضا عليه السّلام و أجوبتها ١٨ ألف مسألة، و فُقد هذا الكتابُ مع ألوف الكتب التي خسرتها المكتبة الإسلاميّة و العربيّة.»

صفحة ٢٦١: «و سُئِلَ عن معنى إرادة الله فقال: ”هو فعله لا غير؛ ذلك، أن

يقول للشّيء: كُن فيكون؛ بلا لفظٍ و لا نطقٍ بلسان، و لا همّةٍ و لا تفكيرٍ، و لا كيف

كذلك و لا كمّ.“

و منها: أنه سأل سائل عن معنى قول الإمام الصادق عليه السلام: ”لا جبر و لا تفويض بل أمر بين الأمرين.“

فقال الإمام: ”من زعم أن الله يفعل أفعالنا، ثم يُعذّبنا عليها، فقد قال بالجبر؛ و من زعم أن الله فوض أمر الخلق و الرزق إلى حُججه (أى: الأئمة) فقد قال بالتفويض؛ و القائل بالجبر كافّر، و القائل بالتفويض مُشركٌ. أمّا معنى الأمر بين الأمرين فهو وجود السبيل إلى إتيان ما أمر الله به، و ترك ما نهى عنه؛ أى: أن الله سبحانه أقدّره على فعل الشرّ و تركه، كما أقدّره على فعل الخير و تركه، و أمره بهذا و نهاه عن ذلك.“

[حديث يزيد بن سليط زیدی راجع به نصّ بر امامت حضرت رضا

عليه السلام]

در عيون أخبار الرضا، فى باب النصّ على إمامته، طبع سنكى، صفحة ١٥ تا
صفحة ١٧ آمده است:

«حدثنا أبى، و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، و محمد بن موسى بن المتوكل،
و أحمد بن محمد بن يحيى العطار، و محمد بن على ماجيلويه؛ قالوا:

حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ،
عن عبد الله بن محمد الشاميّ، عن الحسن موسى الخشاب، عن على بن أسباط، عن
الحسين مولى أبى عبد الله، عن أبى الحکم، عن عبد الله بن إبراهيم الجعفرىّ، عن يزيد بن
سليط الزيدى، قال: لقينا أبا عبد الله عليه السلام فى طريق مكّة و نحن جماعة.

فقلتُ له: بأبي أنت وأُمِّي! أنتم الأئمةُ المُطَهَّرُونَ والموتُ لا يَعْرِى^١ منه أحدٌ؛ فأحدتُ إلى شَيْئاً أَلْقِيَهُ إلى مَنْ يَخْلُفُنِي^٢.

فقال لي: "نعم، هؤلاء وُلدي وهذا سيِّدُهم (و أشار إلى ابنه موسى عليه السلام) وفيه الحِلْمُ و عِلْمُ الحُكْمِ^٣ و الفهْمُ و السَّخَاءُ و المَعْرِفَةُ بما يُحْتَاجُ النَّاسُ إليه فيما اختلفوا فيه من أمرِ دينهم، وفيه حُسْنُ الخُلُقِ و حُسْنُ الجِوَارِ و هو بابٌ من أبوابِ الله عزَّ وجلَّ؛ فيه أُخْرَى [هي] خيرٌ من هذا كُلِّهِ."

فقال له أبي: وما هي بأبي أنت وأُمِّي؟

قال: "يُخْرِجُ اللهُ عزَّ وجلَّ منه غَوثَ هذه الأُمَّةِ و غِيَاثَهَا و عِلْمَهَا و نورَهَا و فَهْمَهَا و حُكْمَهَا."

[و] خيرٌ مولودٍ و خيرٌ ناشئٌ يَحِقُّ اللهُ به الدِّمَاءُ و يُصْلِحُ به ذاتَ البَيْنِ و يَلْمُ به الشَّعَثَ^٤ و يَشَعْبُ^٥ به الصَّدْعُ، و يَكْسُو به العارِي، و يُشِعُّ به الجائِعَ، و يُؤْمِنُ به الخائفَ، و يُنْزِلُ به القَطْرَ، و يَأْتِمُرُ^٦ به العبادُ، خيرٌ كَهْلٍ و خيرٌ ناشئٌ؛ يُبَشِّرُ به عَشِيرَتَهُ

١- خ ل: لا يبرىء.

٢- خ ل: خَلَفِي.

٣- خ ل: و فيه العلم والحكم. (محقق)

٤- خ ل: نمًا.

٥- خ ل: الجواد.

٦- الشَّعَثُ: الأبر؛ و لم الله به شَعَثَهُم: جمع به أمرهم. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

٧- شَعَبَ - شَعَبًا الشَّيْءَ: جمعه؛ و الشَّعْبُ: الجمعُ. و الصَّدْعُ: التَّفَرُّقُ؛ و معنای شَعَبَ به الصَّدْعَ اين می شود که: به واسطه او تفرقه را تبدیل به جمعیت می کند. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

٨- يَأْتِمُرُ به العباد: أي: تشاور العباد به. (مرحوم علامه طهراني قدس سره)

قَبَلْ أَوْ إِنْ حُلِمِهِ،^۱ قَوْلُهُ حُكْمٌ، وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ؛ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. “
 قال: فقال أبي: بأبي أنت و أمي! فيكون له ولدٌ بعده؟
 فقال: ”نعم“، ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ.
 قال يزيد: ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا الْحَسَنِ، يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَعْدُ؛ فَقُلْتُ:
 بِأبي أنت و أمي! إني أريد أن تُخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك.
 قال: فقال: ”كان أبي عليه السلام في زمنٍ^۲ ليس هذا مثله.“
 قال يزيد: فَقُلْتُ: مَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!
 قال: فَضَحِكَ، ثُمَّ قَالَ: ”أخبرك يا أبا عمارة: إني خرجتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ فِي
 الظَّاهِرِ إِلَى بَنِي فَأَشْرَكْتُهُمْ مَعَ ابْنِي عَلِيٍّ وَ أَفْرَدْتُهُ بِوَصِيَّتِي فِي الْبَاطِنِ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ فِي الْمَنَامِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ، وَ مَعَهُ خَاتَمٌ وَ سَيْفٌ وَ عَصَا وَ

۱- در نسخه کافی، [ج ۱، ص ۳۱۴] در اینجا وارد است که:

«فقال له أبي: بأبي أنت و أمي! و هل وُلِدَ؟ قال: ”نعم!“ و مرّت به سنون.»

و در شرح این عبارت مرحوم مجلسی در *مرآة العقول*، طبع حروفی، ج ۳، ص ۳۵۰ اشکال کرده است که: «ولادت حضرت رضا علیه السلام در سنه وفات حضرت صادق [علیه السلام] است (ولادت ۱۱ ذوالقعدة ۱۴۸، و وفات حضرت صادق، ۲۵ شوال ۱۴۸) و بنابراین یا باید گفت: ”فقال له“ لفظ ”أبي“ ندارد؛ چنانچه در بعضی از نسخ این طور است و در این صورت سائل سلیط نبوده است، بلکه سائل یزید [بوده است]؛ و یا مَنْ روى عن يزيد بوده و مسئول نیز حضرت ابا ابراهیم بوده‌اند، نه حضرت صادق علیه السلام؛ و اما در نسخه‌هایی که در آن لفظ ”أبي“ دارد این توجیه صحیح نیست، و باید بگوییم که سائل سلیط بوده و مسئول حضرت ابا ابراهیم، لیکن بعد از گذشتن چند سال از این ملاقات؛ و اما در روایت وارده در *عیون* بدین لفظ آمده است که: ”فقال أبي: بأبي أنت و أمي! فيكون له ولدٌ بعده؟ قال: نَعَمْ. ثُمَّ قَطَعَ الْكَلَامَ.“ بنابراین، عبارت احتیاج به تکلف توجیه ندارد.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۲- خ ل: زمان.

كتاب و عِمامة. فقلت له: ما هذا؟

فقال: أَمَا الْعِمامَةُ فَسُلْطانُ اللَّهِ تَعَالى، و أَمَا السَّيْفُ فَعِزَّةُ اللَّهِ، و أَمَا الكِتابُ فَنورُ اللَّهِ، و أَمَا العِصا فَقُوَّةُ اللَّهِ، و أَمَا الخِتامُ فَجامِعُ هذه الأُمورِ.

ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: و الأمرُ يُخْرَجُ إلى عَلِيِّ ابْنِكَ.“
قال: ثم قال: ”يا يزيد! إيها وديعة عندك، فلا تُخبرها إلا عاقلاً أو عبداً امتحن الله قلبه للإيمان أو صادقاً! و لا تكفر نعم الله تعالى! و إن سُئِلتَ عن الشَّهادة فأدِّها، فإنَّ الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾،^١ و قال الله عزَّوجلَّ: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ﴾.^٢

فقلت: ما كنت لأفعل هذا أبداً.

قال: ثم قال أبو الحسن عليه السلام: ”ثمَّ وَصَفَنى لى رسولُ الله صلى الله عليه و آله و سلم، فقال: عَلِيُّ ابْنُكَ الَّذى يَنْظُرُ بنورِ اللَّهِ، و يَسْمَعُ بِتَفْهيمِهِ،^٣ يَنْطِقُ بِحِكمَتِهِ، يُصِيبُ و لا يُحْطِئُ، و يَعْلَمُ و لا يَجْهَلُ، و قد مَلِئَ حُكْماً و عِلْماً، و ما أَقَلَّ مُقامَكَ مَعَهُ، إنَّها هُوَ شىءٌ كانَ لَمْ يَكُنْ؛ فإذا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فأصْلِحْ أَمْرَكَ و افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ! فإنَّكَ مُنتَقِلٌ عَنْهُ و مُجاوِرٌ غَيْرَهُ؛ فأجْمَعْ وُلْدَكَ و أشْهِدِ اللَّهَ عَلَيْهِمْ جَميعاً! و كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً.“
ثم قال: ”يا يزيد! إنى أُوخِذُ فى هذه السَّنَةِ، و عَلِيُّ ابْنى سَمىُّ عَلِيِّ بنِ أبى طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و سَمىُّ عَلِيِّ بنِ الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أُعْطِىَ فَهَمَ الأَوَّلِ و عِلْمَهُ و نَصْرَهُ“

١- سورة النساء (٤) صدر آية ٥٨.

٢- سورة البقرة (٢) قسمتى از آية ١٤٠.

٣- خ ل: بتفهمه.

٤- خ ل: حلماً.

٥- خ ل: بصره.

و ردائه. و لیس له أن يتكلم إلا بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين، فاستأله عما شئت، يُجيبك إن شاء الله تعالى.^۱

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳. روح مجرد، ص ۲۳۸ تا ۲۴۱: «روایت کرد برای من پدرم، و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، و محمد بن موسی بن متوکل، و احمد بن محمد بن یحیی عطار، و محمد بن علی ماجیلویه؛ همگی گفتند: روایت کرد برای ما محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عبدالله بن محمد شامی از حسن بن موسی خشاب از علی بن اسباط از حسین مولی ابی عبدالله از ابو حکم از عبدالله بن ابراهیم جعفری از یزید بن سلیط زیدی که گفت: ما با حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام، در حالی که ما گروهی بودیم، در راه مکه ملاقات نمودیم.

من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم قربانت گردد! شما امامانی هستید که مطهر و پاکیزه شده‌اید؛ و احدی از خلائق را مفری از مرگ نیست؛ بنابراین شما برای من مطلبی را درباره خلافت و امامت بعدی بیان کنید تا من آن را به آنان که پشت سر دارم برسانم. حضرت فرمود: «آری؛ اینان پسران من می‌باشند، و این است سید و سالار آنها (و اشاره کرد به پسرش، موسی علیه السلام) و در اوست حلم و شکیبایی، و علم حکم، و فهم و سخاوت، و معرفت به آنچه که مردم بدان نیازمند می‌باشند در آنچه از امر دینشان که در آن اختلاف می‌نمایند. و در اوست حسن خلق و حسن رعایت و حفاظت حق جار و همسایه و همنشین. و اوست دری از درهای خداوند عزوجل. و در اوست چیز دیگری که از همه اینها پسندیده‌تر و محبوب‌تر است.» پدر من به حضرت گفت: آن چیز کدام است فدایت شود پدرم و مادرم؟! فرمود: «خداوند عزوجل بیرون می‌آورد از او غوث این امت را و غیاثش را، و علمش را و نورش را و فهمش را و حکمش را.

بهترین مولودی است که به دنیا قدم می‌گذارد، و بهترین جوانی است که لباس زیننده رشد و درایت را در بر کرده است. خداوند به واسطه او خون‌ها را حفظ می‌نماید. و در میان افراد با هم دشمن، صلح و صفا برقرار می‌سازد. و به واسطه او امور را مجتمع می‌کند، و پراکندگی‌ها و تفرقه‌ها را مبدل به جمعیت و اتفاق می‌نماید. و برهنگان را می‌پوشاند و گرسنگان را سیر می‌کند، و دهشت زدگان و خائفان را امان می‌بخشد، و باران رحمت از آسمان فرو می‌بارد، و بندگان خدا به مشورت گرد می‌آیند. او بهترین مرد مسن، و بهترین جوان آراسته است که خداوند پیش از زمان بلوغش عشیره و

﴿ طائفه‌اش را به او بشارت می‌دهد.

گفتارش راست و درست و قاطع، و سکوتش ناشی از فهم و درایت است. برای مردم روشن می‌سازد آنچه را که آنان در آن اختلاف دارند.

یزید گفت: پدرم گفت: پدرم و مادرم به فدایت! آیا وی نیز پسری پس از خود خواهد داشت؟! فرمود: «آری»؛ و پس از آن گفتار را قطع نمود.

یزید می‌گوید: سپس من حضرت أبوالحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام را بعد از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدرم و مادرم فدایت گردد! من می‌خواهم به من خبر دهی به مانند همان چیزهایی را که پدرت به من خبر داد!

فرمود: «پدرم علیه السّلام در زمانی بود که شدّت و تقیّه مثل این زمان نبود.

یزید گفت: کسی که از تو چنین جوابی را بپسندد و قانع شود، بر او لعنت خدا باد!

حضرت خندیدند و سپس گفتند: «ای أبوعمارة، من به تو خبر می‌دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه پسران خود و از جمله آنان علی را وصی خود قرار دادم؛ اما در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا را در خواب دیدم که أميرالمؤمنین علیهما السّلام هم با او بود؛ و با وی انگشتی بود، و شمشیری و عصایی و کتابی و عمامه‌ای. من گفتم: اینها چیست؟

رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت خداوند تعالی؛ و اما شمشیر عبارت است از عزّت خدا؛ و اما کتاب عبارت است از نور خدا؛ و اما عصا عبارت است از قوّت خدا؛ و اما انگشتی عبارت است از جامع این امور.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: امر ولایت و امامت به سوی پسر علی خارج می‌شود.

یزید گفت که حضرت فرمود: «ای یزید، این مطالب امانت است در نزد تو. کسی را از آن خبردار مکن مگر مرد عاقلی، یا بنده‌ای را که خداوند دل وی را در بوته ایمان آزمایش نموده است، یا مرد راست و درستی را؛ و بر نعمت‌های خداوند متعال کفران موزز؛ و اگر از تو خواستند که به این مطالب شهادت دهی، تو ادای شهادت کن! چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿حَقّاً خُذُوا شَهَادَةَ شِمَا رَا اَمْرٌ مِی‌کُنْدُ کِه اَمَانَتِهَا رَا بِه سُوی صَاحِبَانِش بَرگَرْدَانِید﴾؛ و نیز خدا می‌فرماید: ﴿کَدَامَ کَس سَتَمکَارَتَر اَسْت بِه خُذَا اَز اَن کِه شَهَادَتِی رَا کِه نَزْد اَوَسْت کَتْمَان نَمَیْد؟﴾»

من گفتم: من ابداً افشای سر نمی‌کنم، و کتمان شهادت نمی‌نمایم.

یزید گفت: پس از آن حضرت أبوالحسن موسی علیه السّلام گفت: «در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم او را برای من توصیف کرد و فرمود: علی پسر توست که به نور خدا نظر ﴿

این روایت شریفه را با مختصر اختلافی در لفظ و با تتمه‌ای، مرحوم کلینی در اصول کافی، جلد ۱، کتاب الحجّة، باب الإشارة و النصّ علیّی الحسن الرضا علیه السلام، صفحه ۲۱۱، با یک سند دیگر از ابوالحکم ارمنی و ابوالحکم ارمنی با دو سند دیگر از یزید بن سلیط روایت کرده است، و شایان مراجعه است.^۱

و در اثبات الهداة، جلد ۶، صفحه ۶ و ۷، فی الباب الرابع و العشرون، فی النصوص علیّیة امامة ابي الحسن الرضا علیه السلام به دو روایت جدا، از حضرت صادق و از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام تقطیع نموده و در تحت عنوان دو عدد ۱۱ و ۱۲ اختصار آن را ذکر کرده است.

[ترجمه یزید بن سلیط راوی روایت تصریح بر امامت امام رضا علیه السلام]

در رجال اردبیلی، جلد ۲، صفحه ۳۴۳ گفته است که:

«یزید بن سلیط الزیدی من أصحاب الکاظم علیه السلام، حدیثه طویل. عدّه

می‌کند و با تفهیم خدا می‌شنود و به حکمت خدا سخن می‌گوید، درست و راست کار می‌کند و خطا نمی‌نماید، و در امور می‌داند، و در امری به واسطه جهالت در نمی‌ماند. او سرشار از حکمت و فصل قضاء و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت شده است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او بعد از این کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل احصاء نیست. پس چون از سفرت بازگشتی به اصلاح امورت پرداز و از هر چه می‌خواهی خود را فارغ ساز؛ زیرا که تو از این دنیا در آستانه کوچ هستی و همنشین با غیر آن. پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر؛ و خداوند در گواهی و شهادت بس است.»

پس فرمود: «ای یزید، مرا در این سال می‌گیرند؛ و علی پسر من هم نام علی بن ابی طالب علیه السلام است و همنام علی بن الحسین علیهما السلام، که به او فهم و علم و نصرت و ردای عظمت امیرالمؤمنین داده شده است؛ و وی حقّ تکلم و اظهار ندارد مگر آنکه چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می‌خواهی بپرس که إن شاء الله تعالی پاسخت را خواهد داد.»

المفید فی إرشاده من خاصّة أبي الحسن موسى عليه السّلام و ثقاته و من أهل الورع و العلم و الفقه من شيعته.»

و در رساله توضیح الإشتباه و الإشکال، تألیف شیخ محمد علی ساروی، در صفحه ۳۰۳، تحت عدد ۱۴۸۵ فرموده است:

«یزید بن سلیط - بفتح السین - الزّیدیّ من أصحاب الكاظم عليه السّلام.»

و در تنقیح المقال، جلد ۳، صفحه ۳۲۶ فرماید:

«شیخ در رجالش و کشی، او را از اصحاب حضرت کاظم علیه السّلام شمرده‌اند؛ و شیخ گوید: از خواصّ اصحاب حضرت کاظم علیه السّلام و از ثقات آن حضرت و از اهل علم و ورع و فقه و روایت از شیعیان آن حضرت بوده است، و نصّ راجع به امامت حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده است.

و از همین جا جمعی از اساطین، که از جمله ایشان مولی صالح مازندرانی است، تصریح کرده‌اند که: زیدی بودن او به اعتبار نَسَب است، نه به اعتبار مذهب. و علامه حلّی گمان کرده است که به اعتبار مذهب بوده است، و این گمان و توهم از علامه از غرائب است؛ و گویا علامه آن حدیث طویل را که راجع به امامت حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده است، ملاحظه ننموده تا بر او روشن گردد که تصریحاتی در آن روایت است که دلالت دارد بر آنکه زیدی المذهب نبوده است.»

و سپس گوید:

«در کافی دو حدیث طویل از او روایت شده، که هر دو دلالت بر جلالت و امانت و عدالت او دارد، و در آنها حضرت سرّ خود را که در نزد غیر عادل امین نمی‌گذارد، در نزد او گذارده است.»

و سپس مقداری از آن دو روایت را، که یکی از آنها همین روایتی بود که ما در اینجا نقل کردیم، نقل می‌فرماید.

[در معنی غوث و غیاث و ...]

أقول: در هیچ‌یک از روایات صفت «غوث» و «غیاث» و «یُلْمُ به الشَّعَثَ و یَشَعْبُ به الصَّدْعَ» و «یؤمن به الخائف» لقب هیچ‌یک از ائمه علیهم السلام، غیر از حضرت بقیة الله عجل الله فرجه قرار نگرفته است؛ و فقط در این روایت حضرت رضا علیه السلام را بدین صفات متصف و بدین القاب ملقب نموده‌اند.

غوث در لغت به معنای کمک و معونه است، و غیاث که اصل آن غواث است، به معنای آن چیزی است که با او رفع حاجت مضطر را می‌نمایند؛ مانند غذا و طعام و سرمایه کسب و نحو ذلک.

الغوث و الغواث و الغواث: المعونة.

الغوث أيضا، و الغیاث و الغویث: ما أغثت به المضطر من طعام أو نجدة.

در لسان العرب گوید:

«و غوث الرجل، و استغاث: صاح و اغوثاه! و الاسم: الغوث و الغواث و الغواث. و استغاثنی فلان فاعثته، و الاسم: الغیاث، صارت الواو یاءاً، لكسرة ما قبلها.» باید دانست که در القاب حضرت حجّت هم غیاث نیامده است، بلکه فقط غوث ذکر شده است، و غوث الفقراء نیز آمده است.

در نجم الثاقب، صفحه ۳۰ گوید:

«وجه ملقب شدن آن حضرت به غوث در باب نهم خواهد آمد.» و در باب نهم صفحه ۱۵۲ خوابی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که در آن وارد است که به هریک از امامان باید درباره چه چیزی توسل نمود؛ تا آنکه درباره حضرت حجّت می‌فرماید که: «برای فریادرسی از گرفتاری‌ها باید متوسل شد.» و باید گفت: «یا صاحب الزمان! اغثنی یا صاحب الزمان! ادرکنی» و یا بگوید:

«یا مولای! یا صاحب الزمان! أنا مستغیث بك.»

و نیز گوید:

«جهت ملقب شدن آن حضرت به غوث الفقراء، در روایتی که در لقب بیست و هشتم ذکر شد، گذشت.»
و در صفحه ۲۳ گوید:

«بیست و هشتم: بقية الأنبياء. و این با چند لقب دیگر مذکور است، در خبری که حافظ برسی در مشارق الأنوار روایت کرده، از حکیمه خاتون به نحوی که عالم جلیل سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی در کتاب دفع المنادات از او نقل کرده که او گفت:

مولد قائم علیه السلام شب نیمه شعبان بود، تا آنکه می گوید: پس آن جناب را آوردم به نزد برادرم حسن بن علی علیهما السلام، پس مسح فرمود به دست شریف بر روی پر نور او که نور الأنوار بود و فرمود: "سخن گو! ای حجة الله و بقية أنبياء و نور أصفیاء و غوث فقراء و خاتم أوصیاء و نور أتقیاء و صاحب كرة بیضاء!"^۱

راجع به غربت حضرت امام رضا علیه السلام

به نظر حقیر جهاتی چند، شاید در عنوان این صفت در آن حضرت تأثیر داشته باشد:

گذشته از آنکه نفس عنوان ولایت فی حدّ نفسها از دسترسی بشر دور و به مقام قرب و حرم خاصّ خدا نزدیک، و لازمه این حقیقت، عدم انس و آشنایی قاطبه مردم با آثار و خواصّ ولایت و صفات ولیّ الله است؛ و لذا شخص متّصف به ولایت، پیوسته در خود منغم و در عالم عزّ خود مستغرق و در غیبت است - چه ظاهراً ظاهر باشد و چه نباشد - و معلوم است که عامّه را که افکار آنان از مشتبهات نفسانیّه و لذائذ خسیسه طبعیه تجاوز نمی کند، چه اندازه از آن عالم جان و حقیقت

جان و لطافت انوار ملکوتیه قدسیه دور بوده، و عدم تسانخ عالم کثرت و آثار آن از پابند بودن به آداب و رسوم اجتماعی و مرسومات زائده و مصلحت اندیشی های بی فائده و اعتباریات توخالی و بی محتوا با عالم وحدت و آثار آن، از گسستن زنجیرهای اسارت هوی و هوس و عبور از مراحل لذائذ طبیعی و منازل اعتباریه، به مقام ولایت عنوان عزت، و بالملازمه از طرف مردم عنوان غربت داده است؛ و لذا انبیاء و اولیاء پیوسته این عالم از غربت را گذرانیده اند.

۱. مُحِبُّ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يَتِيمٌ^۱ تَطَاوَلَ سُقْمُهُ فِدَوَاهُ دَاهُ
۲. سَقَاهُ عَنِ مَحَبَّتِهِ بِكَأْسٍ وَأَدَوَاهُ الْمَهْمُ يَمِينُهُ إِذْ سَقَاهُ
۳. فَهَامَ بِحُبِّهِ وَسَأَمَ إِلَيْهِ فَلَيْسَ يَرِيدُ مَحْبُوبًا سِوَاهُ
۴. كَذَاكَ مَنْ ادَّعَى شَوْقًا إِلَيْهِ يَهِيمُ بِحُبِّهِ حَتَّى يَرَاهُ^۲ و^۳

* * *

۱-خ ل: سقیم*.

۲- این اشعار درباره کنیزکی عاشق خدا گفته شده و در *نفحات الانس* جامی، در ص ۶۲۵ به بعد آورده است، در ضمن داستانی بسیار عجیب؛ فراجع.

۳- *روح مجرد*، ص ۲۱۰:

« ۱. دوستدار خدا در دنیا حکم مریضی را دارد که مرضش به طول انجامیده است، و دارو و درمان او همان دردی است که بر او عارض شده است. (که آن قدر باید این درد به طول انجامد تا نفس او را پاک، و عشق جانسوز او هستی او را محترق گرداند.)

۲. محبوب ازلی مهیمن و مراقب بر امور، به وی از محبت خودش یک کاسه شراب عشق خود را چشائید. و بنابراین، خداوند مهیمن با همین چشائیدن شراب ازلی او را سیراب نمود.

۳. بنابراین، این سالک راه او گیج و سرگشته محبت او شد و به سوی او حرکت نمود، و در عالم هیچ محبوبی را غیر او نخواست.

۴. آری همین طور است حال کسی که ادعای شوق و عشق او را بنماید، که به محبت او سرگشته و دچار می گردد تا زمانی که او را دیدار کند. »

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می کشم از برای تو

* * *

۱. مَعَشَرَ النَّاسِ مَا جَنَيْتُ^۱ وَلَكِنْ أَنَا سَكْرَانَةٌ وَقَلْبِي صَامِحٌ
 ۲. أَغْلَلْتُمْ يَدَيَّ وَ لَمْ آتِ ذَنْبًا غَيْرَ جَهْرِي^۲ فِي حُبِّهِ وَ افْتِضَاحِي
 ۳. أَنَا مَفْتُونَةٌ بِحُبِّ حَبِيبٍ لَسْتُ أَبْغِي مِنْ بَابِهِ مِنْ تَرَّاحٍ^۳
 ۴. فَصَلَّاحِي الَّذِي زَعَمْتُمْ فَسَادِي وَ فَسَادِي الَّذِي زَعَمْتُمْ صَلَّاحِي
 ۵. مَا عَلَيَّ مَنْ أَحَبَّ مَوْلَى الْمَوَالِي وَ ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ مِنْ جُنَّاحٍ^۴

انبیاء و اولیاء چون از کأس وصال نوشیده‌اند زبان حالشان پیوسته به این

ابیات مترنم است:

۱-خ ل: جُنَيْتُ.

۲-خ ل: جُهْدِي.

۳-خ ل: تَرَّاحٍ.

۴- *نفحات الأنس* جامی، ص ۶۲۳. *روح مجرد*، ص ۲۱۷:

«۱. ای گروه آدمیان! من مجنون و دیوانه نشده‌ام؛ ولیکن من مست محبت اویم در حالی که دلم هشیار است.

۲. آیا شما دو دست مرا در غُلّ نموده‌اید بدون آنکه جرم و گناهی مرتکب شده باشم غیر از آنکه من در محبت و عشق سوزان وی آشکارا شده‌ام و مشهور و شهره گشته‌ام، و بواطن و اسرار مخفیّه محبتّم را ظاهر ساخته‌ام؟!»

۳. من مفتون و گرفتار محبت دوستی و محبوبی شده‌ام که ابداً توان آن را ندارم تا از درش به جای دیگر تحوّل پیدا نمایم.

۴. بنابراین آنچه را که شما برای من مصلحت می‌پندارید فساد من است، و آنچه را که برای من مفسده به شمار می‌آورید صلاح حال من است.

۵. گناه و معصیتی ننموده است آنکه خدای مولى الموالی را دوست داشته باشد، و وی را برای محبت و همنشینی خود اتخاذ نموده باشد.»

۱. أَلْبَسْتَنِي ثَوْبَ وَصَلٍ طَابَ مَلْبَسُهُ فَأَنْتَ مَوْلَى الْوَرَى حَقًّا وَمَوْلَائِي
 ۲. كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُفَرَّقَةٌ فَاسْتَجَمَعْتَ مُذْ رَأَيْتَكَ الْعَيْنُ أَهْوَائِي
 ۳. مَنْ غَصَّ دَاوَى بِشَرْبِ الْمَاءِ غُصَّتَهُ فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنْ قَدْ غَصَّ بِالْمَاءِ
 ۴. قَلْبِي حَزِينٌ عَلَيَّ مَا فَاتَ مِنْ زَلَلِي فَالْنَفْسُ فِي جَسَدِي مِنْ أَعْظَمِ الدَّاءِ
 ۵. وَالسُّوقُ فِي خَاطِرِي وَالحُرُّ فِي كَيْدِي وَالحُبُّ مِنِّي مَصُونٌ فِي سُوَيْدَائِي
 ۶. تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَدِينَهُمْ شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَدُنْيَائِي
 ۷. فَصَارَ يَحْسُدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسُدُهُ وَصِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى إِذْ صِرْتُ مَوْلَائِي^۱

۱- روح مجرد، ص ۲۱۸:

«در *ریحانة الادب*، ج ۲، ص ۶۲، بیت دوم و ششم و هفتم از این ابیات را از منصور حلاج آورده است؛ و تمام آن را در *مکاتیب* گرامی اصفهانی ضمن نقل داستان مفصل کنیزک عاشق خدا به نام تحفه و ملاقات سری سقطی با او در بیمارستان، به طرز جالب و انشاء دلنشین آورده است.

علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب *الدَّریعة*، ج ۲۲، ص ۱۴۰، به شماره ۶۴۲۰ مکاتیب گرامی اصفهانی را ذکر کرده‌اند؛ و در ج ۹، ص ۹۲۹ به شماره ۶۱۱۷ دیوان او را ذکر نموده‌اند و اضافه کرده‌اند که: اسم او ابوالقاسم خان بوده است و به دهلی مسافرت کرد و در آنجا وفات یافت؛ او در لسان عامه معروف به «آقا بابا» می‌باشد.» [ترجمه]:

«۱. تو خلعت وصال را بر من پوشانیدی که پوشش آن پاک است؛ فلماذا تو حَقًّا و حقیقةً سید و سالار همه عالمیان هستی، و سید و سالار من می‌باشی.

۲. در دل من اندیشه‌ها و افکار متشتت و گوناگون بود؛ اما وقتی که چشمم به رویت افتاد، تمام آن آراء و افکار در تو خلاصه و جمع شد.

۳. آن کس که لقمه در گلویش گیر کند، با نوشیدن آب خود را علاج می‌نماید؛ اما آن کس که آب گلوگیرش شده است، خود را با چه چیز معالجه نماید؟!»

۴. دلم از تقصیر لغزش‌ها و خطاهایی که انجام داده‌ام غصه‌دار است، و نفس و جان من در این جسم و بدن من از بزرگ‌ترین دردهاست.

۵. اشتیاق به تو در خاطر من است، و آتش عشق تو در جگر من است، و محبت بی‌شائبه تو در نهان‌خانه ضمیر و دل من، دست‌نخورده و محفوظ است.

مشکلاتی که برای سالکین راه توحید پیش می‌آید اغلب به واسطه عدم انس و آشنایی مردم با این مراحل، و بالتیجه ایجاد زحمت و سدّ طریق، تا آنکه سالک را خواه و ناخواه به انزعال و دوری از جماعت می‌کشاند.

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم^۱

* * *

اگر زخون دلم بوی مشک^۲ می‌آید عجب مدار که همدرد نافه ختم^۳
و اما آن جهات خصوصی که در حضرت ثامن الحجج علیه السلام موجب
غربت شده است، چند چیز است:

اول: ابتلای آن حضرت به سیاست شیطنیه مأمون الرشید؛ چون با نقشه‌ای عجیب آن حضرت را تحت الحفظ از مقرّ و وطن مألوف خود، جوار قبر جدّش رسول اکرم [صلی الله علیه و آله و سلّم] حرکت داد، و زیر نظر خود تمام حالات و گزارشات را ملحوظ، و در ولایت مرو در حقیقت زندانی و تبعید و نفی وطن و حبس نظر نمود؛ و در ظاهر آن حضرت را به خلعت حکم و ولایت مخّلع، و در باطن آن حضرت را از همه شئون جدا و عزل نموده، اجازه فتوا و خواندن نماز جمعه و عید نمی‌دهد.

و با نکات دقیق و انظار خفیه خود، و با نقشه‌های محتالانه و زیرکانه، هر لحظه زهر جانکاه به کام آن حضرت می‌ریزد، در حالی که مردم می‌پندارند او کمال فدویّت و اخلاص [را] در بوتّه صدق و صفا گذارده و تقدیم آن حضرت می‌کند، و

۶. من دنیای مردم و دین مردم را به خودشان واگذار نمودم، و پیوسته به یاد تو مشغولم، ای دین من! و ای دنیای من!

۷. بنابراین آن کسانی که من بر آنها حسد می‌بردم، اینک آنها بر من حسد می‌برند؛ و از هنگامی که تو آقا و سید من شدی، من آقا و سید عالمیان شدم.»

۱- دیوان حافظ، طبع پیرمان غزل ۳۳۴.

۲- خ ل: شوق

۳- دیوان حافظ، طبع پیرمان، غزل ۳۳۲.

آن حضرت را مطلق‌الجناح و مبسوط‌الید در جمیع امور و در رتق و فتق امور لشکری و کشوری قرار داده است.

و در ظاهر کنیزکی زیبا از نصاری را به خدمت می‌گمارد، و خدم و هشم و غلمان را در اطراف می‌گمارد؛ ولی از آوردن اهل و عیال و فرزند دلبندش حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام عملاً منع می‌کند، به طوری که وحیداً غربیاً در حجره در بسته به زهر جفا شهید می‌شود.

و خود در تشییع جنازه پیرهن چاک می‌زند، و اشکش سرازیر، و مجالس فاتحه و تعزیه دائر، و به طور معروف برای بزرگداشت و تجلیل از آن حضرت عزای عمومی و تعطیل رسمی اعلام می‌کند؛ و مردم بخت برگشته جاهل هم توهم می‌کنند این کارها بر اساس اخلاص و مودت است. و لمثل هذا عمل السیاسیون. فهو لعنه الله رئیسهم و قائدهم لهذه الطریقه، و أعلم من أبیه هارون الذی اشته فی سیاسة مدینته بقتل أبیه موسی بن جعفر علیهما السلام.

دوم: عوض آنکه پس از شهادت پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان سندی بن شاهک (رئیس شرطه بغداد)، طرفداران و موالیان و سرسپردگان و کلای پدرش، یک‌باره اطراف او را بگیرند و امامت او را گردن نهند و او را تجلیل و تکریم نمایند و تمام شیعیان پدرش را به او دعوت کنند و اموال خطیری که به عنوان وکالت از پدر آن حضرت از مردم گرفته‌اند به آن حضرت بسپارند و ارکان ولایت و دعائم امامتش را تقویت و تأیید و تسدید کنند، این بی‌انصاف‌ها تصدیق نکردند، و حاضر نشدند تسلیم شوند و پول‌ها را بسپارند و جاه و اعتباری را که از برکت پدرش کسب کرده بودند به مبدأش و محورش و قطبش برگردانند.

هریک از وکلای مهم برای خود عنوانی و شخصیتی و رفت و آمدی و رتق و فتقی و افتاء و قضاوتی و روایت احادیث و اخباری و تفسیر آیه و سوره‌ای داشته، و با مصرف پول کلان امام موسی علیه السلام در آهواء و آراء شخصیه و طرفدارانشان،

حاضر نشدند سر تسلیم و اطاعت نسبت به امام زمانشان فرود آورند، و همه از حضرت رضا علیه السّلام برگشتند و گفتند که: موسی بن جعفر [علیهما السّلام] نمرده است و زنده است؛ مانند کیسانیه که قائل به حیات محمد بن حنفیه شدند، برای آنکه تسلیم امام زنده خود حضرت سجّاد زین العابدین [علیه السّلام] نشوند؛ و مانند عمر که در رحلت رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلّم] فریاد می زد: محمد نمرده است، چهل روز دیگر برمی گردد و با منافقین جنگ می کند، برای آنکه ابوبکر که در خارج مدینه در سُنْح^۱ بود، به مدینه برسد و مردم فوراً با امیرالمؤمنین [علیه السّلام] بیعت نکنند، و همین که ابوبکر رسید و گفت: رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلّم] مرده است، عمر گفت: محمد مرده است.

باری وکلای موسی بن جعفر [علیهما السّلام] بعد از شهادتش گفتند: امامت به همین امام ختم شده است و دیگر امامی نیست؛ و لذا آنها را «واقفیه» گویند و علناً، جحدواً و استکباراً حجّت خدا علی بن موسی الرضا [علیهما السّلام] را انکار کردند و او را که والی این ولایت بود، تکذیب نمودند؛ چه غربتی از این بالاتر؟!

و نه تنها خودشان تسلیم نشدند، بلکه شیعیان پدرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را نیز به خود دعوت نموده و از پیروی حضرت ثامن الائمه منع کردند، و برای خود حزب و دسته ای تشکیل داده و بدعت در دین گذارده و جماعت واقفیه از اسلام فرقه خاصی تشکیل دادند.^۲

احوال علی بن ابی حمزه بطائنی

یکی از بزرگان و وکلای حضرت موسی بن جعفر [علیه السّلام] و از دعائم

۱- محلی است در یک فرسخی مدینه که اهل ابوبکر آنجا بودند و برای ملاقاتشان می رفت. (محقق)

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به روح مجرد، ص ۲۰۹ الی ۲۴۴ مراجعه شود. (محقق)

فرقة واقفیه علی بن ابی حمزه بطائنی است، که ما برای شاهد و نمونه مطالبی را
اجمالاً درباره او در اینجا ذکر می کنیم.

در رجال مامقانی (تفیح المقال)، جلد دوم، صفحه ۲۶۰، فرموده است که:
«ایشان که اسم پدرش سالم است، شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت
صادق و حضرت کاظم علیهما السلام شمرده و گفته است: او از واقفیه است.
و قال النجاشی: "رَوَى عن أبي عبد الله و رَوَى عن أبالحسن، ثم وقف و هو
أحد عمدة الواقفة."»

و فی الخلاصة مثله مُضیفًا إلى ذلك قوله: قال الشيخ الطوسی (ره) فی عِدَّة
مواضع: إنه واقفی. و قال أبوالحسن علی بن حسن بن فضال: علی بن ابی حمزة کذاب
متهم ملعون، قد رَویتُ عنه أحادیث كثيرة و کتبتُ عنه تفسیر القرآن من أوله إلى
آخره إلا أني لا أستجیل أن أروى عنه حديثًا واحدًا.

و قال ابن الغضائری: علی بن ابی حمزة - لعنه الله - أصل الوقف و أشد عداوة
للمولی، یعنی الرضا علیه السلام بعد ابی ابراهیم علیه السلام. - انتهى ما فی الخلاصة. -
- انتهى موضع الحاجة.

و سپس روایاتی را شاهد مطلب می آورد، که ما بعضی از آنها را در اینجا
می آوریم و این روایات در رجال کشی است:

۱. «فمنها ما رواه عن محمد بن الحسين، قال: حدثني أبو علي الفارسي، عن

محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن قال:

دَخَلْتُ على الرضا عليه السلام فقال: "مات علي بن أبي حمزة؟" قلت: نعم.

قال: "دَخَلَ النَّارَ."

فَفَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ. قال: "أما! إنه سئل عن الإمام بعد موسى عليه السلام،

فقال: إني لا أعرفُ إمامًا بعده، فُضِرِبَ في قَبْرِه ضَرْبَةً اشْتَعَلَ قَبْرُهُ نَارًا.^۱

۲. و منها ما رواه عن حمَدَوِيه، قال: حدَّثني الحسن بن موسى، عن داود بن محمَّد، عن أحمد بن محمَّد بن محمَّد بن أبي نصر قال:
وَقَفَ أبو الحسن الرضا عليه السَّلام في بنى زُرَيْق، فقال لى و هو رافعٌ صَوْتَه:
”يا أحمدُ!“ قلتُ: لَبَّيْكَ.

قال: ”إنَّه لَمَّا قُبِضَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله و سلَّم جَهَدَ النَّاسُ في إطفاءِ نورِ الله، فأبى اللهُ إلَّا أن يُتِمَّ نورَه بأَميرِ المؤمنين عليه السَّلام؛ فلَمَّا تُوفِّي أبو الحسن عليه السَّلام جَهَدَ على بن أبى حمزة في إطفاءِ نورِ اللهِ فأبى اللهُ إلَّا أن يُتِمَّ نورَه.
و إنَّ أهلَ الحَقِّ إذا دَخَلَ فيهِم دَاخِلٌ سُرُّوا به و إذا خَرَجَ مِنْهُم خَارِجٌ لم يَمِزَعُوا عليه، و ذلك أتهم على يقينٍ مِنْ أمرِهِم. و إنَّ أهلَ الباطلِ إذا دَخَلَ فيهِم دَاخِلٌ سُرُّوا به و إذا خَرَجَ مِنْهُم خَارِجٌ جَزَعُوا عليه، و ذلك أتهم على شكٍّ مِنْ أمرِهِم. إنَّ اللهُ جَلَّ جلاله يقول: ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾.^۲ قال: ثم قال أبو عبد الله عليه السَّلام:
”المُسْتَقَرُّ الثَّابِتُ و المُسْتَوْدَعُ المُعَارُ.“^۳

۱- روح مجرد، ص ۲۲۴:

«روایت است از یونس بن عبد الرحمن که گفت: من بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدم. فرمود: «علی بن ابی حمزه مُرد؟!» گفتم: آری! فرمود: «داخل در جهنم شد.» من از این کلام حضرت به دهشت افتادم. فرمود: «آگاه باش که چون از امام پس از موسی علیه السلام از وی پرسیدند، گفت: من امامی را پس از او نمی شناسم؛ لهذا یک ضربه ای به قبرش زدند که از آن آتش بالا گرفت.»
۲- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۸.

۳- روح مجرد، ص ۲۲۴:

«و روایت است از أحمد بن محمَّد بن محمَّد بن ابی نصر که گفت: حضرت امام أبو الحسن الرضا علیه السلام در میان طائفه بنی زُرَیْق ایستادند، و در حالی که صدای خود را بلند نموده بودند به من گفتند: «ای احمد!» گفتم: لَبَّيْكَ! فرمود: «چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم رحلت نمودند، مردم ←

۳. و منها ما رواه عن علی بن محمد، قال: حدّثنی محمد بن أحمد، عن أحمد بن الحسين، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبدالرحمن قال: مات أبو الحسن علیه السلام و لیس من قوامه أحدٌ إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب و قفهم و جحودهم موته، و كان عند علی بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار^۱.

۴. و منها ما رواه علی بن محمد، قال: حدّثنی محمد بن أحمد، عن أبي عبدالله الرّازی، عن أحمد بن أبي نصر، عن محمد الفضیل، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام، قال: قال: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي خَلَفْتُ ابْنَ أَبِي حَمْزَةَ وَ ابْنَ مَهْرَانَ وَ ابْنَ أَبِي سَعِيدٍ أَشَدَّ أَهْلِ الدُّنْيَا عَدَاوَةً لِلَّهِ.

✍ برای خاموش کردن نور خدا کوشیدند؛ اما خداوند ابا نمود مگر از اینکه نور خود را تمام کند به امیرالمؤمنین علیه السلام. و چون ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وفات نمود، علی بن ابی حمزه در خاموش کردن نور خدا کوشید، اما خداوند ابا نمود مگر اینکه نور خود را تمام کند. اهل حق چنانند که: اگر یکی بر آنان وارد شود و به جمعیتشان افزوده گردد خوشحال می شوند، و اگر یکی از میانشان خارج شود و از جمعیتشان کم گردد جزع و فزع نمی کنند؛ چرا که ایشان امرشان بر یقین استوار است. و اهل باطل چنانند که: اگر یکی بر آنان افزوده شود خوشحال می گردند، و اگر یکی از میانشان خارج شود جزع و فزع می کنند؛ چرا که ایشان امرشان بر شک و تردید سوار است. خداوند جلّ جلاله می گوید: ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾؛ «ایمان بر دو گونه است: مستقر و مستودع.» حضرت رضا فرمود: «حضرت صادق علیه السلام فرمود: معنی مستقر، ثابت و پابرجاست؛ و معنی مستودع، عاریه و بدون بنیان.»

۱- روح مجرد، ص ۲۲۵:

«و روایت است از علی بن محمد که گفت: حدیث کرد برای من محمد ابن احمد از احمد بن حسین از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از یونس بن عبد الرحمن که گفت: حضرت امام ابوالحسن موسی علیه السلام که رحلت کردند، هیچ کس از وکلا و نائبان و مدبران امور آن حضرت نبود مگر آنکه در نزد وی مال بسیار بود، و همین امر بود که سبب شد مرگ موسی بن جعفر علیهما السلام را انکار کردند و در پذیرش امام رضا علیه السلام توقف نمودند. و تنها در نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود.»

قال: فقال: "ما ضَرَّكَ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتَ؛ إِيَّاهُمْ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَّبُوا فَلَانًا وَفَلَانًا وَكَذَّبُوا جَعْفَرًا وَمُوسَى وَلِي بَابَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أُسْوَةٌ." قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّا نَرُوي أَنَّكَ قُلْتَ لِابْنِ مَهْرَانَ: "أَذْهَبَ اللَّهُ نُورَ قَلْبِكَ وَادْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ."

فقال: "كيف حاله و حال برّه؟"

قلت: يا سيدي! أشدُّ حالٍ، هم مَكْرُوبُونَ بِبَعْدَادٍ وَ لَمْ يَقْدِرِ الْحَسِينُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعُمَرَةَ، فَسَكَتَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ: "أَمَا اسْتَبَانَ لَكُمْ كِذْبُهُ؟! أَلَيْسَ هُوَ الَّذِي يَرُوي أَنَّ رَأْسَ الْمَهْدِيِّ يُهْدَى إِلَى عَيْسَى بْنِ مُوسَى وَ هُوَ صَاحِبُ الشَّفِيانِي وَ قال: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ يَعُودُ إِلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ؟"^۱

۱- روح مجرد، ص ۲۲۶:

«روایت است از محمد بن فضیل که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم! من که اینک آمدم، در پشت سرم ابن ابی حمزه و ابن مهراَن و ابن ابی سعید را واگذاردم در حالی که آنان از همه مردم دنیا عداوتشان به خدا بیشتر بود. محمد بن فضیل می گوید: حضرت فرمود: گمراهی گمراهان به تو آسیبی نمی رساند در صورتی که تو راه را یافته باشی! آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب نمودند، و امیرالمؤمنین علیه السلام را تکذیب کردند، و فلان و فلان را تکذیب نمودند، و امام جعفر و امام موسی را تکذیب کردند؛ و من نیز در این جهت به پدرانم تأسی دارم. گفتم: فدایت شوم! ما در روایت داریم که شما به ابن مهراَن گفته اید: خداوند نور دلت را ببرد، و فقر و مسکنت را در خانهات داخل سازد!

حضرت فرمود: حالش چگونه است؟ و حال احسان و بخشش او چگونه است؟! عرض کردم: ای آقای من! در شدیدترین وضعی زیست می کنند؛ در بغداد زندگی دردناک دارند، و حسین (ابن مهراَن) قادر نبود به سوی عمره رهسپار شود. پس حضرت سکوت اختیار کرد. و من شنیدم که حضرت درباره ابن ابی حمزه می گفت: آیا دروغ وی برای شما آشکارا نشد؟! آیا

۵. و منها ما رواه بسند، عن اسماعیل بن سهلٍ فی حدیثٍ أسبقنا نقله فی ترجمة الحسن بن أبی سعید المکاری، تضمن مكالمة علی بن أبی حمزة هذا، مع الرضا علیه السلام و إنكاره إمامته و وقفه علی أبیه الكاظم علیه السلام و إنكاره موته.^۱

تا اینجا بعضی از روایات وارده در رجال کشی را نقل کردیم، و سپس مرحوم مامقانی بعضی از روایات وارده را از شیخ در کتاب غیبت نقل می کند، که شدت عناد او را نسبت به حضرت ثامن الحجج [علیه السلام] می رساند، با آنکه قبلاً معترف به وصایت آن حضرت بوده است.

۶. و در صفحه ۲۶۲، ذکر می کند که:

«و رَوَى فِي التُّعْيُونِ فِي الصَّحِيحِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخِزَّازِ قَالَ:

”خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ وَ مَعَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَ مَعَهُ مَالٌ وَ مَتَاعٌ، فَقُلْنَا: مَا هَذَا؟

فَقَالَ: هَذَا لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَني أَنْ أَحْمِلَهُ إِلَى ابْنِهِ وَ قَدْ أَوْصَى إِلَيْهِ.”

ثم قال: قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي حَمْزَةَ أَنْكَرَ

ذلك، بعد وفاتِ موسی و حَبَسَ الْمَالَ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲»

← او نبود که روایت می کرد سر مهدی را برای عیسی بن موسی هدیه می آورند و عیسی بن موسی رفیق و مصاحب سفیانی است؟! و او نبود که گفت: حضرت ابوالحسن امام موسی پس از هشت ماه برمی گردد؟»

۱- روح مجرد، ص ۲۲۸:

«و در روایتی که با سندی از اسماعیل بن سهل نقل کرده و ما سابقاً آن را در ترجمه حال حسن بن ابی سعید مکاری آوردیم، ذکر شده که علی بن ابی حمزه بطائنی همین مرد معروف و مشهور، با حضرت امام رضا علیه السلام مکالمه و گفتگوی شفاهی و حضوری داشت، و در آن محضر انکار امامتش را نمود، و توقفش را بر امامت حضرت موسی بن جعفر پدر حضرت امام رضا اظهار کرد، و انکار مرگ پدرش را نمود.»

←

۲- روح مجرد، ص ۲۲۸:

باری، با مطالعه احوال واقفیه و عناد رؤسای آنان نسبت به حضرت امام رضا علیه السلام، غربت آن حضرت در آن عصر شدت که عصر هارون الرشید و سپس مأمون الرشید است، خوب ظاهر می گردد.

سوّم: انکار امامت فرزندش محمد بن علی است، بلکه انکار فرزندى او را سلام الله علیهما. و این نه تنها از غریب صورت گرفته، بلکه اقوام نزدیک مانند اعمام و بنی اعمام آن حضرت، امامت و وصایت آن نوردیده را انکار کردند؛ مانند مخالفت‌هایی که با خود آن حضرت می نمودند، چون مخالفت برادرش زید النّار.

و در بحار الأنوار، جلد دوازدهم، صفحه ۱۲۴، از طبع کمپانی، روایت مفصّلی را راجع به آمدن هشتاد نفر از علمای بغداد و سایر شهرها به قصد حجّ بیت‌الله الحرام روایت می کند که:

«اول در مدینه وارد شده، برای آنکه حضرت أبوجعفر علیه السلام را دیدار کنند؛ و در این روایت است که در آن مجلس که در خانه حضرت امام صادق علیه السلام تشکیل شده، عبدالله بن موسی - که عموی حضرت جواد است - وارد شد و در صدر نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا! [صلی الله علیه و آله و سلّم] هر کس سؤال دارد بنماید.

حضار سؤال کردند و جواب عبدالله کافی نبود، تا آنکه حضرت جواد الأئمه علیه السلام که طفلی هفت ساله بود، وارد می شود و حضار سؤال می کنند و پاسخ کافی و وافى می شنوند، به طوری که همه آنها خوشحال می شوند و بر آن حضرت دعا کرده

﴿ در عیون أخبار الرضا به روایت صحیحه از حسن بن علی خزّاز روایت است که گفت: «ما به سوی مکه رهسپار شدیم و علی بن ابی حمزه نیز با ما بود، و با وی مال و متاعی بود. به او گفتیم: این اموال و امتعّه از کیست؟! گفت: مال عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام است؛ به من امر نموده است که به سوی پسرش علی ببرم، و او را وصی خود قرار داده است. سپس گفت: مصنّف این کتاب می گوید: علی بن ابی حمزه پس از وفات امام موسی انکار این مطلب را نمود، و اموال را به حضرت امام رضا علیه السلام نداد.»

و درودها فرستادند؛ و سپس گفتند: عموی شما عبدالله چنین و چنان فتوا داده است.
حضرت رو به عموی خود کرده فرمودند: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمَّ! إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ عَدَاً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تُفْتِي عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟!»^۱

تا آخر روایت که حاوی مطالب نفیسه است و این روایت را مرحوم جدّ ما مجلسی - رضوان الله علیه - از کتاب *عیون المعجزات* روایت نموده است.^۱
و مرحوم شیخ انصاری، در مکاسب محرّمه، در باب حرمت قیافه، روایتی نقل کرده است که شایسته دقت است:

«عن الكافي، عن زكريّا بن يحيى ابن نَعْمَانَ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: وَاللَّهِ! لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ الْحَسَنُ: إِي وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ! لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: إِي وَاللَّهِ! وَنَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! كَيْفَ صَنَعْتُمْ؟ فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَنَحْنُ أَيضًا: «مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلُ اللَّوْنِ.»^۲

فَقَالَ لَهُمُ الرَّضَا [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «هُوَ ابْنِي.»

فَقَالُوا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى إِلَيْهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ قَضَى بِالْقَافَةِ»^۳، فَبَيْنَا وَبَيْنَكَ

الْقَافَةُ.»

۱- بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۹۹.

۲- حال لونه: تغیر و اسودّ.

۳- القافه: جمع القائف، و هو الذي يعرف الآثار و الأشباه و يحكم بالنسب.

فقال: "ابعثوا أنتم إليهم! و أما أنا فلا. و لا تعلموهم لما دعوتهم إليه، و لتكونوا في بيوتكم."

فلما جاءوا و قعدنا في البستان و اصطف عمومتهم و إخوتهم و أخواتهم و أخذوا الرضا عليه السلام و ألبسوه جبته من صوف و قلنسوة [منها] و وضعوا على عنقه مسحة، و قالوا له: ادخل البستان كأنك تعمل فيه، ثم جاءوا بأبي جعفر عليه السلام و قالوا: ألحقوا هذا الغلام بأبيه.

فقالوا: ليس له هنا أبٌ ولكن هذا عمُّ أبيه و هذا عمُّه و هذه عمته و إن يكن له هنا أبٌ فهو صاحب البستان؛ فإن قدميه و قدميه واحدة.

فلما رجع أبو الحسن عليه السلام قالوا: هذا أبوه.

فقال علي بن جعفر: فقمتم و مصصت ريق أبي جعفر عليه السلام و قلت له: أشهد أنك إمامي عند الله! فبكى الرضا عليه السلام ثم قال:

"يا عم! ألم تسمع أبي و هو يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و آله [و سلم] بأبي ابن خيرة الإمام، ابن النويبة الطيبة الفم، المتعجبة الرحم. ويلهم! لعن الله الأعيس و ذريته صاحب الفتنة، و يقتلهم سنين و شهوراً و أياماً يسومهم حسفاً و يسقيهم كأساً مصرية. و هو الطريد الشريد الموتور بأبيه و جدّه صاحب الغيبة يقال: مات أو هلك، أي وادٍ سلك؟ أفيكون هذا يا عم إلا مني؟" فقلت: صدقت جعلت فداك! ٢

١- أقرب الموارد: «وتره - وترًا، وتره: إذا أصابه بذحل أو ظلم فيه.» (محقق)

٢- روح مجرد، ص ٢٣٢:

«از کتاب کافی از زکریا بن یحیی بن نعمان صیرفی روایت است که گفت: شنیدم علی بن جعفر را که با حسن بن حسین بن علی بن حسین گفتگو داشت و می گفت: تحقیقاً خداوند ابوالحسن الرضا علیه السلام را یاری کرد. حسن گفت: آری سوگند به خدا، فدایت شوم؛ برادران او با او از در ←

﴿ بغی و ستم وارد شدند.

علی بن جعفر گفت: آری سوگند به خدا؛ و ما هم که عموهای وی محسوب می شدیم با او ستم نمودیم.

حسن گفت: فدایت شوم، شما با او چکار کردید؟ برای من بازگو کنید، زیرا که در مجلس شما حضور نداشتم.

علی بن جعفر گفت: برادران امام رضا و همچنین ما عموهایش، همگی به او گفتیم: تا به حال در میان ما امامی با چهره تند و سیاه رنگ نیامده است.

امام رضا به آنها گفت: "او پسر من است."

آنها گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حکم قیافه شناسان تن در داده است، اینک قاضی و حاکم میان ما و میان تو قیافه شناسان هستند.

حضرت فرمود: "شما بفرستید به دنبالشان بیایند، و اما من نمی فرستم. و آنان را از مطلب و مرادتان با خبر نکنید، و شما در خانه های خود بمانید!"

چون قیافه شناسان آمدند، و ما در بستان نشستیم و عموهای حضرت و برادرانش و خواهرانش صف بستند، و به حضرت امام رضا علیه السلام جبهه ای پشمینه پوشاندند و یک کلاه (قَلَنْشُوه) برزگری و کار بر سرش نهادند و بر گردنش یک بیل نهادند، و به او گفتند: تو داخل بستان برو به طوری که خود را نشان دهی که چون کارگر عمله در آنجا به کار اشتغال داری! و سپس حضرت ابوجعفر امام محمد تقی را آوردند و به قیافه شناسان گفتند: این طفل را به پدرش ملحق کنید! آنها گفتند: از میان این جمعیت هیچ کس پدر او نیست؛ ولیکن این عموی پدر اوست، این عموی اوست، این عمه اوست. و اگر در اینجا پدری برای او باشد همانا صاحب بستان است؛ به علت اینکه قدم های او با قدم های وی یکسان است.

و چون حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام از میان بستان به سوی ایشان باز آمدند، گفتند: این است پدر این طفل.

علی بن جعفر می گوید: من که این واقعه را مشاهده کردم برخاستم و آب دهان حضرت ابوجعفر را مکیدم و به او گفتم: شهادت می دهم که تو امام من در نزد خدا می باشی.

پس حضرت رضا علیه السلام گریستند و گفتند: ای عمو جان من! آیا نشنیدی که پدرم می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: "پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان باد! او پسر

کنیزی است از بلاد نوبه، که دهانش پاک و طیب است، و رحمش برگزیده و اختیار شده است. ﴿

این روایت را مرحوم انصاری تا «أشهد أنك إمامی» روایت نموده،^۱ و ما تتمه آن را از کافی، جلد اول (اصول)، کتاب الحجّة، باب الإشارة و النصّ علی ابی جعفر الثانی علیه السّلام، صفحه ۳۲۲ و ۳۲۳ آوردیم.

پس در این صورت آیا امامی که برای معرفی فرزند خود به اعمامش - که نزدیکترین افراد به او هستند - مجبور به گریه می شود و دلش می شکند، و به قول قیافه شناسان - که خود بدان راضی نیست، و این عمل را رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلّم] منع فرموده است - تن در می دهد، آیا غریب نیست؟!

و در کافی این روایت را از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمّد القاسانی جمیعاً، از زکریا بن یحیی الصیرفی روایت می کند.

یکی [دیگر] از جهات غربت امام رضا علیه السّلام آن است که مطالبی بس نفیس و عالی در باب معرفت و توحید ذات مقدّس تعالی بیان فرموده است، که در *عیون اخبار الرضا* و سایر کتب مسطور است، و روی این روایات باید بحث‌ها و دقّت شود و در حوزه‌های علمیّه، مدارسی برای تحلیل و تجزیه و تفهیم این معانی به وجود آید؛ ولی مع الأسف هیچ بحثی نشده و حقایق این معانی در بوتّه خفاء

«ای وای بر این مردم! لعنت خداوند بر اعیس و ذریّه او باد! اوست صاحب فتنه که آنها را در سال‌هایی و ماه‌هایی و روزهایی می‌کشد و ایشان را به خاک مذلت می‌نشانند و از کاسه تلخ زهر آلود به آنان می‌آشاماند.

و آن پسر، فراری و سرگردان در بیابان‌هاست، و هنوز خونخواهی پدرش و جدّش را نکرده است. صاحب غیبت است به طوری که درباره‌اش می‌گویند: او مرده است و یا هلاک شده است، و یا در کدام وادی و درّه و بیابان رفته و ناپدید گردیده است؟» ای عمو جان! مگر این پسر ممکن است وجود داشته باشد مگر از ذریّه من؟!

من گفتم: راست می‌گویی؛ من به فدایت!

۱- *المکاسب*، ج ۲، ص ۹.

مانده، و مستور از افهام طلاب است. و این غربت از همه مراتب غربت گذشته شدیدتر است. صلوات الله علیه.^۱

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام در رجب

در کافی، جلد ۴ از فروع، کتاب الحجّ و المزار، در باب فضل زیارت
ابی الحسن الرضا علیه السلام، صفحه ۵۸۴ روایت کرده است که:

«أبوعلی الأشعری، عن الحسن بن علی الكوفی، عن الحسين بن سیف، عن
محمد بن أسلم، عن محمد بن سلیمان قال:

سألت أبا جعفر علیه السلام عن رجل حجّ حجّة الإسلام، فدخل مُتَمَتِّعًا
بالعمرة إلى الحجّ، فأعانه الله على عمرته و حجّه، ثم أتى المدينة فسلم على النبي صلی
الله عليه وآله، ثم أتاك عارفًا بحقك، يعلم أنك حجّة الله على خلقه و بأبه الذي يؤتی
منه، فسلم عليك؛ ثم أتى أبا عبد الله الحسين صلوات الله عليه، فسلم عليه؛ ثم أتى
بغداد و سلم على أبي الحسن موسى عليه السلام، ثم انصرف إلى بلاده. فلما كان في
وقت الحجّ رزقه الله الحجّ؛ فأیها أفضل: هذا الذي قد حجّ حجّة الإسلام یرجع أيضًا
فیحجّ، أو یخرج إلى خراسان إلى أبيك علی بن موسى عليه السلام فیسلم عليه؟! »

قال: «[لا!] بل یأتی خراسان فیسلم علی أبي الحسن علیه السلام، أفضل؛
ولیکن ذلك فی رجب؛ و لا ینبغی أن تفعلوا [فی] هذا اليوم، فإنّ علینا و علیکم من
السُّلطانِ شُنعَةً.»^۲

۱- جنگ ۷، ص ۲۷۵ الی ۲۸۵.

۲- روح مجرد، ص ۲۴۵:

«روایت می کند أبوعلی اشعری از حسن بن علی کوفی از حسین بن سیف از محمد بن أسلم از
محمد بن سلیمان که گفت:

در تفسیر ذیل این حدیث مبارک، دو وجه به نظر می‌رسد:

اول: آنکه مراد از «هذا اليوم» زمان خلافت خلیفه جائر زمان بوده باشد؛ و بنابراین مفاد حدیث چنین می‌شود: باید زیارت در ماه رجب بوده باشد و سزاوار نیست در این زمان و در این دوره که بر ما و شما از سلطان وقت خوف تشنیع هست بجای آورید، بلکه صبر کنید تا این دوره سپری شود و در آن وقت در ماه رجب مشرف شوید و زیارت کنید.

و اشکالی که به این احتمال وارد می‌شود آن است که: شاید تا چندین سال بعد از این، این خلافت جائره سپری نشود و این دوره به پایان نرسد؛ پس چرا حضرت جواد الائمه [علیه السلام] آن مرد را از حج در موسم خود منع فرموده با آنکه بنا به فرض، تمکن از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا [علیهما السلام] را ندارد؟!

من از حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام پرسیدم راجع به مردی که حجة الاسلام خود را انجام داده بود متمتعاً با عمره؛ یعنی حج تمتع بجای آورده بود، و خداوند وی را کمک نموده بود تا اینکه آنها را صحیحاً بجای آورد؛ و پس از آن به مدینه آمده بود و زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بجای آورده بود، و سپس با معرفت به حق تو و به اینکه تو حجّت خداوند در روی زمین هستی و در خدا می‌باشی که باید از آن در وارد شد، به سوی تو آمده بود و تو را زیارت نموده و بر تو سلام داده بود. و پس از آن به سوی حضرت اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه آمده و بر آن حضرت سلام داده، و سپس به بغداد رفته و بر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام سلام داده و زیارت نموده، و پس از آن به سوی شهر خود مراجعت نموده است. اینک که موسم حج فرا رسیده است، او متمکن از حج می‌باشد، بفرماید: برای او با این کیفیت که ذکر شد که حجة الاسلام خود را انجام داده است، آیا باز حج بیت الله الحرام برای او افضل است، یا اینکه به سوی خراسان برود و بر پدرت علی بن موسی علیهما السلام سلام کند؟!

حضرت فرمود: "نه! بلکه به خراسان رود و بر حضرت ابوالحسن علیه السلام سلام کند؛ البته آن افضل است؛ ولیکن باید زیارت و سلامش در ماه رجب باشد. و سزاوار نیست که زیارت آن حضرت را در امروز بجای آورید؛ زیرا سلطان وقت این عمل را برای ما و برای شما قبیح و ناپسند می‌شمرد."

دوم: آنکه مراد از «هذا الیوم» یوم حجّ و موسم حجّ باشد؛ و بنابراین حضرت می فرمایند: این شخص که موسم حجّ رسیده و امر دائر است بر اینکه یا حجّ کند یا زیارت پدرم را و زیارت مقدّم است؛ در ایام حجّ و موسم حجّ به خراسان نرود و زیارت نکند، زیرا خلیفه می گوید: اینان حجّ خود را زیارت قبر حضرت امام رضا [علیه السلام] قرار داده اند. و در موسم حجّ که مشهود است تمام زائرین بیت الله الحرام از اوطان خود خارج و به سوی مکّه می روند، معلوم است که اگر کسی به سمت خراسان و برای زیارت سفر کند این سفر چشمگیر و مشخص خواهد شد و خلیفه می گوید: اینان از عمل حجّ با چنین و چنان اهمیّت اعراض نموده و محلّی دیگر را که قبر امامشان است، بدان سوی قصد می کنند و حجّ می کنند.

پس در موسم حجّ به زیارت نروید و صبر کنید در زمانی که از نقطه نظر تدریج زمان در مقابل موسم حجّ قرار دارد و آن، ماه رجب است که در ضمن دارای شرف و فضیلت و شهر الله الأصبّ است زیارت کنید، تا این احتمال تشنیع از شما برداشته شود. در این صورت زیارت کرده اید و سلطان را نیز نسبت به خود در شکّ و شبهه نینداخته اید!

و این وجه از احتمال بسیار خوب است و اشکالی ندارد. مضافاً به آنکه در زیارت حضرت امام رضا [علیه السلام] در موسم حجّ به بیان مقدّم، خوف تشنیع هست نه مطلق زیارت گرچه در ماه رجب باشد؛ چون زیارت ائمه علیهم السلام به طور مطلق در آن زمانها رائج و دارج بوده، و شیعیان به زیارت قبور ائمه خود معروف بوده اند.

باری، علیّ ای الاحتمالین عبارت روایت، لفظ رجب است بالجیم المعجّمة؛ ولی یکی از دوستان: جناب آیت الله آقای حاج سید موسی شبیری زنجانی گفتند:
در نسخه کافی که به تصحیح مرحوم آیه الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری - أعلى الله مقامه الشریف - طبع شده است، رجب را بالحاء المهملة ضبط کرده اند.

و جناب محترم آیه الله آقای حاج سید رضا صدر، که کتابی در باب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نوشته‌اند، این ضبط را ترجیح داده و گفته‌اند: عبارت رَجَب است؛ یعنی باید زیارت را در سعه بجای آورید، و در این زمان که زمان شدت و ضیق است خودداری کنید، چون از سلطان خوف تشنیع است.

و بنابراین زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام در ماه رجب خصوصیتی ندارد؛ چون مناط توهم خصوصیت، فقط همین روایت است؛ و بعد از آنکه معلوم شد: عبارت روایت رَجَب است نه رَجَب، این مناط برچیده می‌شود.

أقول: بر این احتمال - یعنی احتمال ضبط رَجَب بالحاء المهملة - وجوهی از ایراد و اشکال است.

اولاً: مرحوم محدث و علامه مجلسی در بحار الأنوار این حدیث را از کتاب عیون أخبار الرضا با سند دیگر از ابن المغیره، عن جدّه الحسن، عن الحسين بن سیف، عن محمد بن أسلم، عن محمد بن سلیمان، از حضرت أباجعفر علیه السلام روایت می‌کند، و در آن لفظ رَجَب بالجیم المعجمة مضبوط است. (بحار، طبع کمپانی، جلد ۲۲، کتاب مزار، صفحه ۲۲۵)^۱

و در آخر این باب، صفحه ۲۲۶ فرموده است:

«وقد مرَّ استحبابُ كونها في رَجَب.»

و ثانیاً: مرحوم مجلسی در تحفة الزائر، رَجَب ضبط فرموده، چون در صفحه ۴۰۲ از این کتاب در ضمن ترجمه این حدیث شریف گوید:

«و باید که در ماه رجب باشد، و در این زمان مکنید که بر ما و شما از خلیفه

خوف تشنیع است.

۱- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۷.

و مرحوم محدث قمی، در هدیه الزائرین، صفحه ۲۸۳، عین همین ترجمه مجلسی را در ترجمه این فقره از حدیث آورده است.

و ثالثاً: ابن قولویه در کامل الزیارات، صفحه ۳۰۶، با سند متصل خود از پدرش و محمد بن الحسن و علی بن الحسین جمیعاً از سعد بن عبدالله بن ابی خلف از حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره از حسین بن سیف بن عمیره از محمد بن أسلم جبلی از محمد بن سلیمان از حضرت ابی جعفر الجواد علیه السلام، عین این روایت را با لفظ رَجَب با جیم معجمه، روایت کرده است.

و در وسائل الشیعه، بابی را به عنوان استحباب اختیار زیارة الرضا علیه السلام و خصوصاً فی رجب منعقد نموده است. (طبع امیر بهادر، جلد ۲، صفحه ۴۱۰)^۱

و رابعاً: مرحوم شیخ فضل الله نوری در این حدیث شریف ضبط رجب را به حاء مهمله نفرموده است و تصریحی بر ماده رَحَب ندارد و فقط چنانچه در صفحه ۳۲۶ از جلد اول فروع کافی ملاحظه می شود، عبارت به لفظ رَحَب نوشته شده است؛ بنابراین به چه دلیل می توان گفت: این تصحیح آن مرحوم است؟ بلکه به ظنّ قریب به یقین، در کتابت کاتب نقطه جیم را نگذارده است.

و خامساً: اگر شک کنیم که در اصل رَحَب بوده یا رَجَب، أصالة عدم زیادة النُّقطة مقدّم علی أصالة عدم التَّقیصه؛ و بنابراین باید گفت رَجَب در نسخ صحیح است نه رَحَب.

و سادساً: معنای رَحَب مناسب با مقام نیست، چون رَحَب به معنای وسعت در مکان و محلّ است نه هر سعه‌ای. و از موارد استعمال آن مشاهده می شود که پیوسته در موارد سعه مکانی و محلّی از آن استفاده می شود، و اگر احیاناً به معنای مطلق سعه آید، باز به عنایت استعمال لفظ خاصّ در معنای مطلق آن است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۵.

در لسان العرب گوید:

و الرَّحْبُ بِالْفَتْحِ وَ الرَّحِيبُ: السَّيِّءُ الْوَاسِعُ. تَقُولُ مِنْهُ: بَلَدٌ رَحْبٌ وَ أَرْضٌ رَحْبَةٌ. الْأَزْهَرِيُّ: «ذَهَبَ الْفَرَاءُ إِلَى أَنَّهُ يُقَالُ: بَلَدٌ رَحْبٌ وَ بِلَادٌ رَحْبَةٌ؛ كَمَا يُقَالُ: بَلَدٌ سَهْلٌ وَ بِلَادٌ سَهْلَةٌ.» وَ قَدْ رَحَبْتَ تَرَحَّبٌ وَ رَحَبَ يَرْحَبُ رُحْبًا وَ رَحَابَةً وَ رَجَبْتَ رَحْبًا. قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: «وَ أَرَحَبْتَ، لُغَةٌ بِذَلِكَ الْمَعْنَى.» وَ قَدَّرَ رُحَابٌ أَى: وَاسِعَةٌ.

ابن الأعرابي: «و الرَّحْبَةُ: مَا اتَّسَعَ مِنَ الْأَرْضِ، وَ جَمَعُهَا رُحْبٌ؛ مِثْلُ قَرِيَّةٍ وَ قُرَى.»

إلى أن قال صاحب لسان العرب:

وَ رَحْبَةٌ الْمَسْجِدُ وَ الدَّارُ - بِالتَّحْرِيكِ -: سَاحَتُهَا وَ مُتَّسِعُهَا. قَالَ سِيبَوَيْهٍ: «رَحْبَةٌ وَ رِحَابٌ كَرَقَبَةٍ وَ رِقَابٍ وَ رَحَبٌ وَ رَحَابَاتٌ.» الْأَزْهَرِيُّ: «قَالَ الْفَرَاءُ: يُقَالُ لِلصَّحْرَاءِ بَيْنَ أَفْنِيَةِ الْقَوْمِ وَ الْمَسْجِدِ: رَحْبَةٌ وَ رَحْبَةٌ؛ وَ سُمِّيَتْ الرَّحْبَةُ رَحْبَةً لِسَعَتِهَا بِمَا رَحَبْتَ، أَى: بِمَا اتَّسَعَتْ. يُقَالُ: مَنْزِلٌ رَحِيبٌ وَ رَحِبٌ.»^۱

و در صحاح اللغة گوید:

الرُّحْبُ بِالضَّمِّ: السَّعَةُ؛ تَقُولُ مِنْهُ: فَلَانٌ رُحْبُ الصِّدْرِ. وَ الرَّحْبُ بِالْفَتْحِ: الْوَاسِعُ؛ تَقُولُ مِنْهُ: بَلَدٌ رَحْبٌ وَ أَرْضٌ رَحْبَةٌ. وَ قَدْ رَحَبْتَ بِالضَّمِّ تَرْحَبُ رُحْبًا وَ رَحَابَةً. وَ قَوْلُهُمْ: مَرَحَبًا وَ أَهْلًا أَى: أَتَيْتَ سَعَةً وَ أَتَيْتَ أَهْلًا فَاسْتَأْنَسَ وَ لَا تَسْتَوْحِشْ. وَ قَدْ رَحَبَ بِهِ تَرَحَّبًا، إِذَا قَالَ لَهُ: مَرَحَبًا... وَ قَدَّرَ رُحَابٌ أَى: وَاسِعَةٌ. وَ الرَّحْبِيُّ: أَعْرَضُ الْأَضْلَاعِ. وَ إِنَّمَا يَكُونُ النَّاجِزُ فِي الرَّحْبِيِّينَ وَ هُمَا مَرَجِعُ الْمَرْفَقَيْنِ. وَ هُوَ أَيْضًا سِمَةٌ فِي جَنْبِ الْبَعِيرِ. وَ الرَّحِيبُ: الْأَكُولُ.

و فلانٌ رَحِيبُ الصَّدْرِ أی: واسعُ الصَّدْرِ. و رَحَائِبُ التُّخُومِ: سَعَةُ أَقْطَارِ
الأَرْضِ. و رَحَبَتِ الدَّارُ و أَرَحَبَتِ بِمَعْنَى أی: اتَّسَعَتْ. - إلى آخر ما أفاده.^۱
و مشابه آنچه گفته شد در تاج العروس آمده است.^۲
و محصل از آنچه ذکر شد آنکه: این توهم فقط و فقط از نگذاردن یک نقطه
رجب به وجود آمده است. و بما ذکرنا کله عرفت أنه توهم بلا مورد؛ فلا تغفل.
و سابقاً: از آنچه اخیراً در معنای رُحْب ذکر شد معلوم شد که: رُحْب به معنای
سعه است و رُحْب به معنای واسع؛ و روایت شریفه بر فرض صحّت بدون نقطه و وارد
شدن آن با حاء مهمله باید رُحْب بالضم باشد، نه رُحْب بالفتح؛ و چون در نسخه کافی
مطبوع مرحوم شیخ، رُحْب بالفتح نوشته شده است و فتحه روی حاء مشهود است،
بنابراین متعین حذف نقطه است از جیم معجمه نه به غلط ضمّه را فتحه قرار دادن.
و [ثامناً]: علّت آنکه حضرت جواد علیه السلام ماه رجب را معین می‌کنند،
مضافاً إلى ما ذکرناه آنکه زیارت همه ائمه علیهم السلام در ماه رجب مستحب است و
حائز فضیلت بیشتری از سایر شهور است؛ کما آنکه در اقبال، در باب اعمال رجب،
صفحه ۶۳۱، راجع به استحباب زیارت هریک از مشاهد مشرفه در ماه رجب می‌فرماید:
رَوَيْنَا بِإِسْنَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ (ره) فِي مَا ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
قَالَ: حَدَّثَنِي جُبَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَوْلَانَا - يَعْنِي أَبَا الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ، رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ - قَالَ: زُرْتُ أَيْ الْمَشَاهِدِ كُنْتُ بِحَضْرَتِهَا فِي رَجَبٍ تَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَشْهَدَنَا مَشْهَدَ أَوْلِيَائِهِ فِي رَجَبٍ و أَوْجَبَ عَلَيْنَا مِنْ حَقِّهِمْ مَا قَدْ وَجَبَ» - تا
آخر زیارت شریفه وارده.^۳

۱- الصّاح، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- تاج العروس، ج ۲، ص ۱۸.

۳- جنگ ۷، ص ۲۹۱ إلى ۲۹۶.

[حدیث امام رضا علیه السلام: «لا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا

إِلَى قُبُورِنَا»]

در جلد ۲۲ بحار الأنوار، طبع کمپانی، کتاب مزار، صفحه ۲۲۵، از کتاب
عیون أخبار الرضا و أمالی^۱ روایت می‌کند:

«از همدانی، عن علی، عن أبیه، عن یاسر الخادم قال: قال الرضا علیه السلام:
”لا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قُبُورِنَا. أَلَا! وَ إِنِّي مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلْمًا وَ
مَدْفُونٌ فِي مَوْضِعٍ غُرْبَةٍ، فَمَنْ شَدَّ رَحْلَهُ إِلَى زِيَارَتِي اسْتُجِيبَ دُعَاؤُهُ وَ غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ.“^۲ و^۳

[در فضیلت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام]

در کتاب مزار بحار الأنوار، طبع کمپانی، صفحه ۲۲۳، در فضل زیارت
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کند:

«از عیون و أمالی، از ابن المتوکل، از علی، از پدرش، از هروی قال: سَمِعْتُ
الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ”وَ اللَّهُ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ!“
فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قال: ”سَرُّ خَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفِنُنِي فِي دَارٍ مَضِيعَةٍ وَ بِلَادِ
غُرْبَةٍ. أَلَا! فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ مِائَةِ أَلْفِ

۱- در بحار الأنوار این روایت را از عیون أخبار الرضا علیه السلام و خصال صدوق نقل نموده
است، ولیکن چون در بحار الأنوار علامت اختصاری خصال «ل» و أمالی «لی» می‌باشد، لذا ظاهراً
سهوی صورت گرفته و به جای خصال، امالی نوشته‌اند. (محقق)

۲- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۶.

۳- جنگ ۶، ص ۲۰۶.

صَدِّيقِ و مَائَةِ أَلْفِ حَاجِّ و مُعْتَمِرٍ و مَائَةِ أَلْفِ مُجَاهِدٍ و حُشِرَ فِي زُمْرَتِنَا و جُعِلَ فِي
الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَفِيقَنَا.»^۱

و نیز در صفحه ۲۲۴ از عیون و آمالی روایت کرده است:

«از طالقانی، از احمد همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از حضرت رضا علیه السلام آنه قال له رجلٌ من أهل خراسان: یا بن رسول الله! رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام كأنه یقول لی: «کیف أنتم إذا دفن فی أرضکم بعضی فاستحفظتم و دیعتم و غیب فی تراکم نجمی؟»

فقال له الرضا [علیه السلام]: «أنا المدفون فی أرضکم، و أنا بضعةٌ من نبیکم، و أنا الودیعةُ و النجمُ. ألا! فمن زارنی و هو یعرف ما أوجب الله تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاءه یومَ القيامة؛ و من کنا شفعاءه یومَ القيامة نجا و لو کان علیه مثل وزر الثقلین الجنّ و الإنس؛ و لقد حدّثنی أبی عن جدی عن أبیه عن آبائه علیهم السلام أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من زارنی فی منامه فقد زارنی؛ لأنّ الشیطان لا یتمثّل فی صورتی و لا فی صورة أحدٍ من أوصیائی و لا فی صورة أحدٍ من شیعتهم؛ و إنّ الرؤیا الصادقة جزءٌ من سبعین جزءاً من النبوة.»^{۲ و ۳}

کرامت حضرت امام رضا علیه السلام در استجابت دعای دختر

مرحوم حیدری

حضرت آیه الله آقای حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - فرزند مرحوم آیه الله حاج سید ابوالقاسم، در روز یکشنبه ۱۴ شهر صفر الخیر ۱۴۰۴، در منزل

۱ و ۲- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۲.

۳- جنگ ۶، ص ۲۰۹.

حقیر در مشهد مقدس رضوی علیه السلام از کرامت حضرت رضا علیه السلام حکایتی نقل کردند که جالب است.

این حکایت متعلق به دختر مرحوم آقا سید علی نقی حیدری صاحب کتاب *أصول الاستنباط*، فرزند مرحوم آقا سید مهدی حیدری صاحب کتاب *جنگ انگلیس و عراق*، فرزند مرحوم آقا سید احمد حیدری بانی *حسینیة حیدریها* در کاظمین علیهما السلام است. و حکایت از این قرار است:

«تقریباً در حدود ده سال قبل از این، دختر مرحوم آقا سید علی نقی حیدری که مدتی شوهر کرده بود و از او اولادی به هم نرسیده بود، با جمعی از ارحام خود ولی بدون شوهر از کاظمین برای زیارت قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به مشهد مقدس آمدند؛ و روزی برای دیدار با اهل بیت ما، که با هم سابقه آشنایی داشتند، در منزل ما آمدند. اهل بیت ما به آنها خیر مقدم گفت، ولی بسیار ایشان را مهموم و مغموم دید.

از علت پرسید، گفتند: این دختر سالیان درازی است که ازدواج کرده ولیکن اولادی نیاورده؛ و اینک شوهر او در صدد تجدید فراش است. و از وقتی این خبر به این دختر رسیده است زندگانی برای او تلخ شده؛ نه روز دارد و نه شب. پژمرده و پلاسیده شده و پیوسته در تشویش و نگرانی بسر می برد.

اهل بیت ما به آنها می گوید: هرکس به زیارت امام رضا علیه السلام بیاید و سه حاجت بخواهد، آن حوائج و یا یکی از آنها (تردید از ناقل است) برآورده خواهد شد. الآن وضو بگیر و به حرم مطهر مشرف شو و از آن حضرت طلب اولاد کن!

دختر برمی خیزد و وضو می گیرد و به حرم مطهر مشرف می شود و دعا می کند و این خانواده پس از زیارت مشهد به کاظمین مراجعت می کنند.»

آقای حاج سید علی لواسانی فرمودند:

«ما عادت‌مان این بود که در هر سال یک بار به اعتاب عالیات مشرف می شدیم

و فصل زمستان را در آنجا می‌ماندیم. چون به کاظمین مشرف شدیم و در منزل مرحوم حیدری رفتیم، دیدیم صدای گریه طفل نوزاد بلند است، و اهل منزل آن قدر خوشحالند که در پوست نمی‌گنجند؛ و گفتند: همین که ما از مشهد مراجعت کردیم و شوهر این دختر با او مضاجعت کرد، به مجرد آمیزش حمل برداشت و اینک که نه ماه می‌گذرد، بچه تولد یافته است. و بهترین موهبت و عطای حضرت رضا علیه السلام به ما رسیده است.»^۱

خدعه مأمون در تفویض ولایت به حضرت رضا

[تاریخ الشیعة] صفحه ۵۱:

«فلما دخل خراسان و اجتمع به المأمون أظهر المأمون للإمام أنه يريد أن تنازل له عن الخلافة، لأنه وجده أحقَّ بها لفضله، فقال له الإمام: "إن كانت الخلافة حقًا لك من الله فليس لك أن تخلعها عنك و توليها غيرك، و إن لم تكن لك فكيف تهب ما ليس لك؟"»

فقال: إذن، تقبل ولاية العهد، فأبى عليه الإمام أشدَّ الإباء، فقال له المأمون: ما استقدمناك باختيارك فلا نعهد إليك باختيارك، فوالله! إن لم تفعل صربت عنقك، فلم يجد الإمام بدءًا من الاستسلام، غير أنه اشترط على المأمون أن لا يتداخل في شؤون الدولة أبدًا، فقبل المأمون منه ذلك. و أمر فبايع الناس الرضا عليه السلام بولاية العهد، و ضرب السكة باسمه و أجرى المراسيم الباهرة و وفدت الشعراء للتهنئة و أجزل لهم العطاء، و كتب إلى البلاد كلها بأخذ البيعة بالولاية للرضا عليه السلام.»^۲

۱- جنگ ۷، ص ۵۷۸.

۲- كان ذلك في عام قدومه من المدينة و هو عام ۲۰۱، و زوجته بابنته أم حبيبة في عام ۲۰۲، و قتله بالسّم في الشهر الثاني من عام ۲۰۳. (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

[اخبار امام رضا عليه السلام به مأمون از كيد و خدعه او در بيعت]

[تاريخ الشيعة] صفحة ۵۲:

«إِنَّ الإِمَامَ الرِّضَا أَخْبَرَ المَأْمُونَ بِمَا يَكِيدُهُ بِهَذِهِ البَيْعَةِ، فَاغْتَاظَ لِذَلِكَ المَأْمُونَ وَ قَالَ: مَا زِلْتَ تُقَابِلُنِي بِمَا أَكْرَهُ. إِنَّ الفِطْنَ مِنْ أَرْبَابِ السِّيَاسَةِ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ تِلْكَ المَكِيدَةُ ذَلِكَ اليَوْمِ، فَكَيْفَ بِالرِّضَا؟! وَ لَكِنَّ ذَلِكَ التَّدْبِيرَ يَجْهَلُ مَغْزَاهُ سِوَاكَ النَّاسِ، وَ إِذَا هَدَأَتْ فُورَتُهُمْ فَمَنْ يَنْهَضُ الرَّعِيمَ الثَّائِرُ؟»^۱

[مذاكرات بين امام رضا عليه السلام و مأمون]

بحار الأنوار، طبع كمپانی، صفحه ۳۱، از جلد ۱۲، از عيون أخبار الرضا:
«ابنُ المْتَوَكِّلِ وَ ابنُ عِصَامٍ وَ الحَسَنُ بنُ أَحْمَدَ المُوَدَّبِ وَ الوَرَّاقُ وَ الدَّقَّاقُ جَمِيعًا، عَنِ الكُلَيْنِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بنِ إِبْرَاهِيمَ العَلَوِيِّ الجَوَانِيِّ، عَنِ موسى بنِ مُحَمَّدِ المُحَارِبِيِّ، عَنِ رَجُلٍ ذَكَرَ اسْمَهُ، عَنِ أَبِي الحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّ المَأْمُونَ قَالَ: هَلْ رَوَيْتَ مِنَ الشَّعْرِ شَيْئًا فَقَالَ: "قَدْ رَوَيْتُ مِنْهُ الكَثِيرَ." فَقَالَ أَنشِدْنِي أَحْسَنَ مَا رَوَيْتَهُ فِي الحِلْمِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

"إِذَا كَانَ دُونِي مَنْ بُلِيْتُ بِجَهْلِهِ أَيْبْتُ لِنَفْسِي أَنْ تُقَابِلَ بِالجَهْلِ
وَ إِنْ كَانَ مِثْلِي فِي مَحَلِّي مِنَ النُّهْيِ أَخَذْتُ بِحِلْمِي كَى أُجَلَّ عَنِ المِثْلِ
وَ إِنْ كُنْتُ أَدْنَى مِنْهُ فِي الفَضْلِ وَ عَرَفْتُ لَهُ حَقَّ التَّقَدُّمِ وَ الفَضْلِ"^۲
قال له المأمون: ما أحسنَ هذا! هذا من قاله؟ فقال: "بعضُ فتیاننا"

۱- جنگ ۲۰، ص ۳۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۸.

قال: فَأَنْشِدُنِي أَحْسَنَ مَا رَوَيْتَهُ فِي السُّكُوتِ عَنِ الْجَاهِلِ وَ تَرَكِ عِتَابِ الصِّدِّيقِ،

فقال عليه السلام:

”إِنِّي لِيَهْجُرُنِي الصِّدِّيقُ تَجْبُّبًا فَأُرِيهِ أَنْ لِيَهْجُرِهِ أَسْبَابًا
وَأَرَاهُ إِنْ عَاتَبْتُهُ أَغْرَيْتُهُ فَأَرَى لَهُ تَرَكَ الْعِتَابِ عِتَابًا
وَإِذَا بُلِيْتُ بِجَاهِلٍ مُتَحَكِّمٍ يَجِدُ الْمُحَالَ مِنْ الْأُمُورِ صَوَابًا
أَوْكَيْتُهُ مِنْ السُّكُوتِ وَرُبَّمَا كَانَ السُّكُوتُ عَنِ الْجَوَابِ جَوَابًا“
فقال له المأمون: ما أحسنَ هذا! هذا من قاله؟ فقال عليه السلام: ”بعضُ

فتياننا“

قال: فَأَنْشِدُنِي أَحْسَنَ مَا رَوَيْتَهُ فِي اسْتِجْلَابِ الْعَدُوِّ، حَتَّى يَكُونَ صَدِيقًا، فقال

عليه السلام:

”وَ ذِي غَلَّةٍ سَأَلْتُهُ فَفَهَّرْتُهُ فَأَوْفَرْتُهُ مِنْ لِعَفْوِ التَّجْمُلِ
وَ مَنْ لَا يُدَافِعُ سَيِّئَاتِ عَدُوِّهِ بِإِحْسَانِهِ لَمْ يَأْخُذِ الطَّوْلَ مِنْ عِلِّ
وَ لَمْ أَرِ فِي الْأَشْيَاءِ أَسْرَعَ مَهْلِكًا لِعَمْرٍ قَدِيمٍ مِنْ وَدَادِ مُعْجَلٍ“
فقال له المأمون: ما أحسنَ هذا! هذا من قاله؟ فقال: ”بعضُ فتياننا“ فقال:

فَأَنْشِدُنِي أَحْسَنَ مَا رَوَيْتَهُ فِي كِتْمَانِ السَّرِّ، فقال عليه السلام:

”وَ إِنِّي لَأَنْسَى السَّرَّ كَيْلًا أَذِيعُهُ فَيَا مَنْ رَأَى سِرًّا يُصَانُ بِأَنْ يُنْسَى
مَخَافَةَ أَنْ يَجْرِيَ بِبَالِي ذِكْرُهُ فَيَنْبِذَهُ قَلْبِي إِلَى مِثْلَتَوَى حَشَا
فِيُوشِكُ مَنْ لَمْ يُفْشِ سِرًّا وَ جَالَ فِي حَوَاطِرِهِ أَنْ لَا يُطِيقَ لَهُ حَبْسًا“

فقال له المأمون: إذا أمرت أن تُتَرَّبَ [يُتَرَّبَ] الكتابُ كيف تقول؟ قال:

”تُرَّبُ“ قال: فَمِنْ السَّحَا؟ قال: ”سَحَّ“ قال: فَمِنْ الطَّيْنِ؟ قال: ”طَيَّنَ“ فقال: يا غلام! تُرَّبُ هذا الكتابُ وَ سَحَّ وَ طَيَّنَهُ وَ امضِ بِهِ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ وَ خُذْ لِأَبِي الْحَسَنِ

ثَلَاثَ مِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ.^۱

قال المجلسی: «بیان:

• الغُلُّ بالكسر: الحِقْدُ و الضَّغْنُ • و يقال: أُتِيْتُ مِنْ عُلِّ أَيْ: مِنْ مَوْضِعٍ عَالٍ
• و الغِمْرُ بالكسر: الحِقْدُ و العِغْلُ • قوله [عليه السلام]: "فيا مَنْ رأى" كلامٌ على
التعجب، أَيْ: مَنْ رأى سَرًّا يَكُونُ صِيانَتُهُ بِنِسْيَانِهِ و الحالُ أَنَّ النسيانَ ظاهراً ينافي
الصيانةَ • و قوله "مخافة" متعلقٌ بالمصرعِ الأولى • قوله: "إلى مُلتَوَى حَشًّا" أَيْ: مَنْ
يَكُونُ لَوِي و زحيراً في أحشائه. و في بعضِ النُّسخِ حَسًّا بكسر الحاءِ المهملة و تشديد
السينِ المهملة: و هو وَجَعٌ يأخذُ النَّفساءَ بعد الولادة؛ و على التقديرين كنايةٌ عن عدم
الصَّبْرِ على ضَبِطِ السَّرِّ و منازعةِ النَّفسِ إلى إفشائه. و قال الجوهري: "سِحَاةٌ كُلُّ شَيْءٍ
قَشْرُهُ، و سِحَاءُ الكِتَابِ: مَكْسُورٌ مَمْدُودٌ، و سَحَوْتُ القُرْطاسَ و سَحَيْتُهُ أسحاه: إِذَا
قَشَرْتَهُ، و سَحَوْتُ الكِتَابَ و سَحَيْتُهُ: إِذَا شَدَدْتَهُ بالسَّحَاءِ."^۲ و^۳

کشتن مأمون فضل بن سهل و به شهادت رساندن حضرت رضا

عليه السلام را

در تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۴۴ آمده است که:

«پس از خاتمه و کشته شدن محمد بن هارون الرشید در سنه ۱۹۶، مأمون به

خلافت نشست و اهل شهرها با او بیعت کردند.»

۱- روایت فوق در *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، طبع سنگی، ص ۳۴۷ [طبع حروفی، ج ۲، ص ۱۷۴] موجود است؛ و نیز در *روضه بحار الأنوار*، از طبع آخوندی، ج ۷۸، ص ۳۵۲ [طبع بیروت، ج ۷۳، ص ۴۹] موجود است.

۲- *بحار الأنوار*، ج ۴۹، ص ۱۰۷.

۳- *جنگ ۵*، ص ۱۷۵.

و در صفحه ٤٤٨ گوید:

«و أشخَصَ المأمونُ الرضاَ عليَّ بن موسى بن جعفر من المدينة إلى خراسان؛ و كان رسوله إليه رجاءً بن أبي الضحاك قرابةً الفضل بن سهل. فقدم بغداد، ثم أخذ به على طريق ماء البصرة، حتى سار إلى مرو. و بايع له المأمون بولاية العهد من بعده؛ و كان كذلك يوم الإثنين لسبعِ خلون من شهر رمضان، سنة ٢٠١.

و ألبسَ الناسَ الأخضرَ مكانَ السواد، و كتبَ بذلك إلى الآفاق؛ و أخذت البيعةُ للرّضا، و دُعِيَ له على المنابر، و ضربتِ الدنانيرُ و الدراهمُ باسمه؛ و لم يبقَ أحدٌ إلا لبسَ الخُضرةَ إلا إسماعيلَ بن جعفر بن سليمان بن عليّ الهاشمي؛ فإنه كان عاملاً للمأمون على البصرة، فامتنع من لبسِ الخُضرة و قال: هذا نقضُ لله و له.»

و در صفحه ٤٥١ و ٤٥٢ گوید:

«و خرج المأمون من مرو متوجّهاً إلى العراق سنة ٢٠٢، و معه الرضا و هو وليُّ عهده، و ذو الرئاستين الفضل بن سهل وزيره؛ و قد كتب للفضل الكتابَ الذي سمّاه كتابَ الشُّرط و الحِباء؛ يصف فيه طاعته و نصيحته و عظته و عنايته و ذهابه بنفسه عن الدنيا و ارتفاعه عمّا بذل من الأموال و القطائع و الجواهر و العقود. و يشرط له على نفسه كلّ ما يسأل و يطلب، لا يدفّعه و لا يمنعه، و وقع فيه المأمون بخطّه، و أشهد على نفسه.

فلما صار المأمون بقومس، قُتِلَ الفضل بن سهل و هو في الحمام؛ دخل عليه غالبُ الروميّ و سراجُ الخادم بالسُّيوف، فقتلها المأمون جميعاً و قتل قوماً معها. و قتل ذا العَلَمين عليّ بن أبي سعيد؛ و كان ابن خالة الفضل [بن سهل]. و قال: إنّه الذي دسّ في قتله، و وجّه برأسه إلى الحسن بن سهل إلى العراق. و قتل خلف بن عمر البصريّ المعروف بالحلف و موسى البصريّ و عبدالعزيز بن عمران الطائيّ و غالباً الروميّ و

سَرَّاجًا الخادم، و أَقْصَى قَوْمًا مِنْ قُوَادِهِ سَيَّاهِمِ الشَّامِ مَتَّةً و أَظْهَرَ عَلَيْهِ أَشَدَّ جَزَعٍ.^١

و در صفحه ٤٥٣ گوید:

«و لَمَّا صَارَ إِلَى طُوسٍ تُوِّفِيَ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِقَرِيْبَةٍ يُقَالُ لَهَا: النَّوْقَانِ، أَوَّلَ سَنَةِ ٢٠٣، و لم تكن عِلَّتُهُ غَيْرَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. فَقِيلَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ هِشَامٍ أَطْعَمَهُ رُمَانًا فِيهِ سَمٌّ. و أَظْهَرَ الْمَأْمُونَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا.

فحدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ بْنُ أَبِي عُبَادَةَ قَالَ: رَأَيْتُ الْمَأْمُونَ يَمْشِي فِي جَنَازَةِ الرَّضَا حَاسِرًا فِي مُبْطِنَةٍ بَيْضَاءَ، و هُوَ بَيْنَ قَائِمَتِي النَّعْشِ يَقُولُ: «إِلَى مَنْ أَرْوَحُ بَعْدَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟!»
و أَقَامَ عِنْدَ قَبْرِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُؤْتِي فِي كُلِّ يَوْمٍ بَرغِيفٍ و مِلْحٍ فَيَأْكُلُهُ، ثُمَّ انصَرَفَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ و كَانَتْ سُنُّ الرَّضَا أَرْبَعًا و أَرْبَعِينَ سَنَةً.

و قَالَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ أَبِي عُبَادَةَ: سَمِعْتُ الرَّضَا يَقُولُ: «إِنَّ مَشِيَّ الرَّجَالِ مَعَ الرَّجْلِ فِتْنَةٌ لِلْمَتَّبِعِ و مَذَلَّةٌ لِلتَّابِعِ.» و سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ:
أَيُّهَا الْمَلِكُ الْمَغْرُورُ! إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ لَتُبْنِي الْبُنَى، و لَا لِتَجْمَعَ الدُّنْيَا، و لَكِنْ بَعَثْتُكَ لِتَرُدَّ عَنِّي دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنِّي لَا أَرُدُّهَا و لَوْ كَانَتْ مِنْ كَافِرٍ!»

و قَالَ لِلْمَأْمُونَ: «مَا التَّقَتِ فِتْنَانِ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ اللَّهُ أَعْظَمَهُمَا عَفْوًا.»
و قَالَ: «إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ و يُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَّعِظُ؛ فَأَمَّا صَاحِبُ سَيْفٍ و سَوْطٍ فَلَا. إِنَّ مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ، فَأَصَابَتْهُ مِنْهُ بَلِيَّةٌ لَمْ يُؤَجَّرْ عَلَيْهَا و لَمْ يُرَزَّقِ الصَّبْرَ فِيهَا.»

و قدم المأمون مدينة السلام في شهر ربيع الأول، سنة ٢٠٤، و لبأسه و لباس

١- در كتاب قضاء أمير المؤمنين عليه السلام، تأليف آقا حاج شيخ محمد تقى تسترى، از ص ١٤٠ تا ص ١٤٢، راجع به قتل فضل بن حسن مطالبى است.

قُوَادِهِ وَجُنْدِهِ وَ النَّاسِ كُلِّهِمُ الْخُضْرَةَ! فَأَقَامُ جُمُعَةً، ثُمَّ نَزَعَهَا، وَ أَعَادَ لِبَاسَ السَّوَادِ.»^۱

[شعری که بر فراز قدمگاه امام رضا علیه السلام نوشته شده است]

بر فراز قدمگاه حضرت امام رضا علیه السلام در بالای نشانه دو جای قدم مبارک نوشته بود:

گر میسر نشود بوسه زخم پایش را هر کجا پای نهاد بوسه زخم جایش را
بر زمینی که نشان کف پای تو بود سال‌ها بوسه گه اهل نظر خواهد بود^۲

اشعار دعبِلِ خُزَاعِي در خدمت حضرت رضا علیه السلام

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا فَقَدَ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
وَقَبْرُ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ أَلَحَّتْ عَلَيَّ الْأَحْشَاءُ بِالزَّفَرَاتِ
خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ وَاقِعُ يَقُومُ عَلَيَّ اسْمُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَيَّ النِّعْمَاءَ وَ النِّقَمَاتِ^۳ و^۴

قصیده معروفه للسیّد إسماعیل الحمیری

نقل از مجالس المؤمنین:

«شیخ ابو عمر کشی (قدّه) که از مجتهدین شیعه امامیه است، در کتاب رجال

از سهل بن ذبیان روایت نموده که او گفت:

۱- جنگ ۱۶، ص ۱۵۱.

۲- جنگ ۱۳، ص ۳۳.

۳- جنگ ۱، ص ۱۰۹.

۴- الغدیر، ج ۲، ص ۳۹؛ امام شناسی، ج ۷، ص ۶۹ و ۱۸۱ و ۱۸۲.

روزی به خدمت حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم، پیش از اینکه دیگری از شیعه او حاضر شوند. پس دیدم که آن حضرت متفکروار سر مبارک را پیش انداخته، نکت ارض می نمود. چون آن حضرت مرا دیدند فرمودند: "مرحبا ای ابن ذبیان! همین ساعت رسول من به طلب تو می آمد." من عرض کردم: چه خدمت بود یا بن رسول الله؟

فرمودند که: "خوابی غریب دیده‌ام که مرا در اضطراب و سوز و گداز انداخته." آنگاه فرمودند که: "دیدم که گویا نردبانی صدپایه از برای من در جایی نصب کرده‌اند، و من بالای آن رفته، از آنجا به گنبد سبزی درآمدم که از غایت لطافت بیرون او از اندرون ظاهر است. پس دیدم که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشسته، و از جانب راست او جوانی خوب روی بر سر زانوی مرد پیری نشسته، که از غایت پیری موی ابروی او حاجب باصره‌اش شده بود، و اتفاقاً او اسماعیل بن محمد حمیری بود.

پس حضرت رسالت به من فرمودند: سلام کن بر پدر خود علی بن ابی طالب! سلام کردم. فرمودند که: سلام کن بر پدران خود حسن و حسین! سلام کردم. دیگر فرمودند که: سلام کن بر شاعر و صاحب و ندیم ما در دنیا و آخرت، اسماعیل بن محمد حمیری! من سلام کردم.

آنگاه آن حضرت بر آن مرد پیر که اسماعیل بود متوجه شده، فرمودند که: اعاده نما آنچه را که به آن مشغول بودیم! پس اسماعیل این قصیده را انشاد نمود: لَأُمُّ عَمْرٍو... الخ؛ و چون به این ابیات رسید که: قالوا له لو شئت... الخ، حضرت فرمود که: توقّف کن ای اسماعیل! آنگاه دست مبارک خود را به آسمان برداشته گفتند:

إلهی و سیدی! إِنَّكَ شاهدٌ عليهم و علیّی أَنّی قد عَلِمْتُهُمْ أَنَّ الغایةَ و المَفْرَعِ
إلیه. و قال: یا علی! احْفَظْ هذه القصیدة، و مُرْ شیعتنا بحفظِها! فَمَنْ حَفِظَها ضَمِنْتُ
لَه علی الله الجنّة.

قال الرضا (عليه السلام): و لم يزل جدى يكررها و يقررها حتى حفظتها؛ و

هي هذه القصيدة:

- | | |
|---|---|
| ١. لَأُمِّ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرَبَعٌ | طَامِسَةً أَعْلَامُهَا بَلَقَعُ |
| ٢. تَرُوحُ عَنْهُ الطَّيْرُ وَحَشِيَّةٌ | وَالْأَسَدُ مِنْ خَيْفَتِهِ تَجَزَعُ |
| ٣. بَرَسِمِ دَارٍ مَا بَهَا مُؤْنَسٌ | إِلَّا صِلَالٌ فِي الثَّرَى وَقَعُ |
| ٤. رُقُشٌ يَخَافُ الْمَوْتَ مِنْ نَفْثِهَا ^٢ | وَالسَّيِّمُ فِي أَنْبَاهِهَا مُنْقَعُ ^٣ |
| ٥. لَهَا وَقْفَنَ الْعَيْسُ ^٤ فِي رِبْعِهَا | وَالْعَيْنُ مِنْ عِرْفَانِهَا تَدْمَعُ |
| ٦. ذَكَرْتُ مَنْ قَد كُنْتُ أَهْوَبَهُ | فَبِتُّ وَالْقَلْبُ شَجٍ ^٥ مُوَجَعُ |
| ٧. كَأَنَّ بِالنَّارِ لَهَا شَفَنِي | مِنْ حُبِّ أَرْوَى كَبْدِي تُلْدَعُ |
| ٨. عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ أَتَوْا أَحْمَدًا | بِخُطْبَةٍ لَيْسَ لَهَا مَوْضِعُ |
| ٩. قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا | إِلَى مَنْ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعُ |
| ١٠. إِذَا تَوَفَّيْتِ وَفَارَقْتَنَا | وَفِيهِمْ فِي الْمُلْكِ مَنْ يَطْمَعُ |
| ١١. فَقَالَ لَوْ أَعْلَمْتَكُمْ مُعَلَّنًا | كُنْتُمْ عَسَيْتُمْ فِيهِ أَنْ تَصْنَعُوا |
| ١٢. صَنِيعَ أَهْلِ الْعِجْلِ إِذْ فَارَقُوا | هَارُونَ فَالْتَرَكُ لَهُ أَوْدَعُ |
| ١٣. وَفِي الَّذِي قَالَ بَيَانٌ لَنَا | كَانَ إِذَا يَعْقِلُ أَوْ يَسْمَعُ |
| ١٤. ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٍ | مِنْ رَبِّهِ لَيْسَ لَهَا مَدْفَعُ |

١- مار سياه و سفيد.

٢- دميدن.

٣- ثابت.

٤- شتر سفيد.

٥- هول و تب.

١٥. أبلغ وإلا لم تكن مبلغا
 ١٦. فعندها قام النبي الذي
 ١٧. يخطب مأمولا وفي كفه
 ١٨. رافعها أكرم بكف الذي
 ١٩. يقول والأملك من حوله
 ٢٠. من كنت مولاة فهذا له
 ٢١. وذل قوم غاضهم فعله
 ٢٢. فاتهموه وانحنت منهم
 ٢٣. حتى إذا واروه في قبره
 ٢٤. ما قال بالأمس وأوصى به
 ٢٥. وقطعوا أرحامه بعده
 ٢٦. وأزمعوا غدرا بمولاهم
 ٢٧. لا هم عليه يردوا حوضه
 ٢٨. حوض له ما بين صنعا إلى
 ٢٩. ينصب فيه علم للهدي
 ٣٠. يفيض من رحمته كوثر
 ٣١. حصاه ياقوت ومرجانة
- و الله منهم عاصم يمنع
 كان بما يأمره يصدع
 كف على ظاهرا يلمع
 يرفع والكف الذي يرفع
 والله فيهم شاهد يسمع
 مولى فلم يرضوا ولم يقنعوا
 كاتما أنافهم تجدع
 على خلاف الصادق الأضلع
 وانصرفوا عن دفنه ضيعوا
 واشتروا الضرر بما ينفع
 فسوف يجزون بما قطعوا
 تبألما كانوا به أزمعوا
 غدا ولا هو فيهم يشفع
 أيلة أرض الشام أو أوسع
 والحوض من ماء له مترع
 أبيض كالفضة أو أنصع
 ولؤلؤ لم تجنيه أصبع

١- إشارة إلى قوله تعالى [الحجر (١٥) صدر آيه ٩٤]: ﴿فَأَصْدَعُ بِمَا تَأْمُرُ﴾.

٢- بي وفابي كردن.

٣- سفيدتر.

یَهْتَزُ مِنْهَا مَوْزِقٌ مَرَبَعٌ	٣٢. بَطْحَاؤُهُ مِسْكٌ وَ حَافَاتُهُ ^١
وَ فِاقِعٌ أَصْفَرٌ أَوْ أَنْصَعٌ	٣٣. أَخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ
يَذُبُّ عَنْهُ الرَّجُلُ الْأَصْلَعُ	٣٤. فِيهِ أَبَارِيقٌ وَقِدْحَانُهُ
ذَبَّابٌ كَجَرَبِيٍّ إِبِلٍ شَرَعٌ	٣٥. يَذُبُّ عَنْهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ
ذَاكَ وَقَدْ هَبَّتْ بِهِ زَعَزَعٌ	٣٦. وَالْعِطْرُ وَالرَّيْحَانُ أَنْوَاعُهُ
ذَاهِبَةٌ لَيْسَ لَهَا مَرَجِعٌ	٣٧. رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةٌ
قِيلَ لَهُمْ تَبَّالِكُمْ فَارْجِعُوا	٣٨. إِذَا دَنَوْا مِنْهُ لِكَيْ يَشْرَبُوا
يُرْوِيكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يُشْبِعُ	٣٩. دُونَكُمْ وَأَلْتَمَسُوا مِنْهَا
وَلَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يُتْبَعُ	٤٠. هَذَا لِمَنْ وَالَى بَنِي أَحْمَدَا
وَالذُّلُّ وَالْوَيْلُ لِمَنْ يُمْنَعُ	٤١. فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ
خَمْسٌ فَمِنْهَا هَالِكٌ أَرْبَعٌ	٤٢. وَالنَّاسُ يَوْمَ الْحَشْرِ رَايَاتُهُمْ
وَ سَامِرِيٌّ الْأُمَّةِ الْمُشْنِعُ	٤٣. فَرَايَةُ الْعَجَلِ وَ فِرْعَوْنِهَا
عَبْدٌ لِيَمِّمٌ لُكَّعٌ أَكْوَعٌ ^٣	٤٤. وَ رَايَةُ يَقْدُمُهَا أَدْلَمٌ ^٢
لِلزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ قَدْ أَبَدَعُ	٤٥. وَ رَايَةُ يَقْدُمُهَا حَبْرٌ ^٤
لَا بَرْدَ اللَّهُ لَهُ مَضْجَعُ	٤٦. وَ رَايَةُ يَقْدُمُهَا نَعْتَلٌ ^٥
لَيْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرِهَا مَطْلَعُ	٤٧. أَرْبَعَةٌ فِي سَقَرٍ أَوْ دَعَا

١- کنار نهرها.

٢- سیاه بدن.

٣- خ ل: أوكع.

٤- روباه و مرد کوتاه قد.

٥- گرگ و پیر احمق.

۴۸. و رَايَةً يَقْدُمُهَا حَيْدَرٌ و وَجْهَهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ
 ۴۹. غَدًا يُلَاقِي المُّصْطَفَى حَيْدَرٌ و رَايَةً الحَمْدِ لَهُ تُرْفَعُ
 ۵۰. مَوْلَى لَهُ الجَنَّةُ مَأْمُورَةٌ و النَّارُ مِنْ إِجْلَالِهِ تَفْرَعُ
 ۵۱. إِمَامٌ صِدْقٍ وَ لَهُ شِيعَةٌ يَرَوُوا مِنَ الحَوْضِ وَ لَمْ يُمْنَعُوا
 ۵۲. بِذَلِكَ جَاءَ الوَحْيُ مِنْ رَبِّنَا يَا شِيعَةَ الحَقِّ فَلَا تُجْزَعُوا
 ۵۳. وَ الحَمِيرَى مَا دِحْكَمَ لَمْ يَنْزِلْ وَ لَوْ يُقَطَّعُ أَصْبَعًا أَصْبَعُ
 ۵۴. وَ بَعْدَهُ صَلَّوْا عَلَى المُّصْطَفَى وَ صِنُوهُ حَيْدَرَةَ الأَصْلَعِ»^۱ و^۲
 حسن النوری^۳

[اشعاری از نیر تبریزی در توسل به حضرت ثامن الائمه علیه السلام]

در توسل به حضرت ثامن الائمه گوید:

نسیم قدسی یکی گذر کن به بارگاهی که لرزد آنجا
 خلیل را دست، ذبیح را دل مسیح را لب، کلیم را پا
 نخست، نعلین ز پای بر کن سپس قدم نه به طور ایمن
 که در فضایش ز صیحه لَنُ فتاده مدهوش هزار موسی

۱- شرح و ترجمه این قصیده معروف را حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در *معادشناسی*، ج ۹، ص ۴۶۵ الی ۴۸۰ با قدری اختلاف آورده‌اند، ولیکن به رسم حفظ امانت همان‌گونه که در مکتوبات خطی تدوین نموده بودند، در این مقام آورده شد. (محقق)

۲- *مجالس المؤمنین*، طبع اسلامی، ج ۲، ص ۵۰۸: *دیوان سید حمیری*، با قدری اختلاف.

۳- در انتهای اشعاری که به خط خوش و زیبای مرحوم آقا میرزا حسن نوری در جنگ خطی مرحوم علامه تحریر شده بود، امضای ایشان به جهت حفظ امانت باقی گذارده شد؛ رحمة الله علیهما رحمة واسعة. (محقق)

۴- جنگ ۲، ص ۱۰۹.

ز آستانش ملایک و روح	رسانده بر عرش صدای سبوح
به خاک راهش چو شاه مذبح	رسل به ذلت همی جبین سا
نسیم جنت وزان ز کویش	شراب تسنیم روان ز جویش
حیات جاوید دمیده بویش	به جسم غلمان به جان حورا
فلک به گردش پی طوافش	ملک به نازش ز اعتکافش
ز سربلندی ندیده قافش	صدای سیمرغ نوای عنقا
مهین مطاف شه خراسان	امین ناموس زمین عصیان
سلیل احمد خلیل رحمان	علیّ عالی ولیّ والا
بگو که نیر به آرزویت	کند ز هر گل سراغ بویت

مگر گشاید پری به کویت

چو مرغ جنت به شاخ طوبی^۱

به قلم: نوری

۱- دیوان حجّة الاسلام نیر تبریزی، لالی منظومه.

۲- جنگ ۲، ص ۵۵.

برگزیده احوالات

حضرت امام جواد علیه السلام

راجع به حضرت جواد الأئمة عليه السلام

داستان حرکت مأمون را در کوچه با همراهان خود که به شکار می‌رفتند و بچه‌ها بازی می‌کردند و حضرت جواد علیه السلام که در میان اطفال بود فرار نکرد و مأمون از وی سؤالاتی نمود، و سپس پس از مراجعت او را در گفتارش امتحان کرد و لذا دختر خود را به او داد، ابن شهر آشوب در مناقب در احوال حضرت جواد علیه السلام، و ابن صباغ مالکی در *الفصول المهمة*، طبع سنگی، صفحه ۲۸۲ و صفحه ۲۸۳ آورده است.^۱

[الشّیعة و التّشیع] صفحه ۲۶۳:

«الإمام محمد الجواد علیه السلام

قال المفید: كان له أربعة أولاد: ذکران، و هما الإمام علیّ الهادی علیه السلام و موسی، و بنتان، و هما فاطمة، و أمامة. و کُنیته أبو جعفر، و لَقَبُهُ الجوادُ.»

صفحة ۲۶۴: «و إنَّ صِغَرَ السَّنِّ فِيهِمْ لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكِمَالِ؛ فَقَدْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَ هُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ، وَ قَبْلَهُ مِنْهُ، وَ حَكَمَ لَهُ بِهِ، وَ لَمْ

۱- *الفصول المهمة في معرفة الأئمة*، ج ۲، ص ۱۰۴۰.

۲- جنگ ۱۸، ص ۱۷۱.

يَدْعُ أَحَدًا فِي هَذِهِ السَّنِ، كَمَا دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَايَعَ الْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، وَهُمَا دُونَ سِتِّ سِنِينَ، وَ لَمْ يَبَايِعْ صَبِيًّا غَيْرَهُمَا. أَفَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ خَصَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، وَأَتَمَّ ذُرِّيَّتَهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ، يَجْرِي لِآخِرِهِمْ مَا يَجْرِي لِأَوَّلِهِمْ.»^١

قتل معتصم حضرت جواد عليه السلام را با سمّ توسط زوجته اش دختر مأمون

[تاريخ الشيعة] صفحة ٥٦ :

«عاد الجوادُ عليه السلام إلى المدينة وبقى بها مقصدًا لأوليائه، إلى أن اعتلى المعتصمُ منصّة الحُكم عام ٢١٨، فاستدعى الجوادَ و معه زوجته أمّ الفضل و قد علم بانحرافها عن أبي جعفر فأرادها ذريعةً لنفوذ تدبيره في أبي جعفر، و لم يكن المعتصمُ شقيقَ المأمون في دَهائِهِ و لا رضيعَ لبانِهِ في سياسته. و من ثَمَّ انتقضت عليه كثيرٌ من البلاد و خلعوا رِبْقَةَ الطّاعة و استقلّوا بالأمر، فكان لُقُرب عوره يضيق على الجواد مرّةً، و يُوسّع عليه أخرى، و يجبسه مرّةً و يُطلقه تارةً.

و كان يجمّع له العلماء ليُحاجّوه، زعمًا منه أن يجد له زلّةً يؤاخذه فيها أو يسقط مقامه بها. و زوّر عليه مرّةً كتبًا تتضمّن الدعوة لبيعته، فلا يكون مَعْبُوثًا ذلك إلاّ إعلاء شأن أبي جعفر و إظهار الكرامة و الفضل له؛ فكان المعتصم لا يزداد لذلك إلاّ حَنَقًا و غَيْظًا، و لا يَقْوَى على كتمان ما يُسرّه من الحَسَدِ و الحِقْدِ، فحبسه مرّةً و ما أخرجه من السّجن حتى دَبَّر الأمر في قتله.

و ذلك أن قدّم لزوجته ابنة المأمون سمًّا و حملها على أن تدفعه للإمام، فأجابته إلى ما أراد فمات قتيلاً بسمّ المعتصم، و عند ما شاهدت أثر السمّ قد بان في بدن الإمام

تَرَكَتْهُ وَحِيدًا فِي الدَّارِ، حَتَّى قَضَى نَحْبَهُ وَاحْتَشَدَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى الدَّارِ وَاسْتَخْرَجُوا
جَنَازَتَهُ وَالسَّيْفُ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدْ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَوْتِ، لِأَنَّ الْمَعْتَصِمَ حَاوَلَ أَنْ
يَمْنَعَهُمْ عَنْ تَشْيِيعِهِ.»^١

برگزیده احوالات

حضرت امام هادی علیه السلام

عداوت شدید متوکل با حضرت هادی و اذیت‌های پی در پی

[تاریخ الشیعة] صفحه ۵۸:

«بقی الهادی فی المدینة و الشیعة نافرةً إلیه، للتفقه فی الدین و اغتنام محاسن الأخلاق، حتی سنة ۲۳۶، و كانت ناصیة الحکم یومئذ بید المتوکل و هو شدید البغض لعلی و لأهل بینه علیهم السلام، و زاد فی الطین بلةً أنه أحيط بئدماء قد اشتهروا بالنصب و البغض لعلی».

منهم علی بن الجهم الشاعر الشامي من بنی شامة و عمرو بن فرخ الرخجی و أبو السمط من ولد مروان بن أبي حفصة من موالی بنی أمیة و عبدالله بن محمد بن داود الهاشمی المعروف بابن أترجة، و كانوا یخوفونه من العلویین و یثیرون علیه بإبعادهم و الإعراض عنهم و الإساءة إلیهم، ثم حسنوا له الوقیعة فی أسلافهم الذین یعتقد الناس علو منزلتهم فی الدین و لم یرحوا به، حتی ظهر منه ما هو معروفٌ.

و مما ذكره ابن الأثیر فی حوادث عام ۲۳۶ (مجلد ۷، صفحه ۱۸)؛ و ابن جریر

۱- گویند: ما زاد الطین بلةً؛ یعنی آنچه موجب خراب‌تر شدن کار شد. رجوع کنید به فرهنگ معاصر آذرتاش آذرنوش. (محقق)

(مجلد ١١، صفحة ٤٤)؛ و صاحبُ فواتِ الوَفَيَاتِ (مجلد ١، صفحة ١٣٣)، فعَلَهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْهَدْمِ وَالْحَرْثِ وَ الْبَذْرِ وَ السَّقْيِ وَ مَنَعَ النَّاسَ مِنْ زِيَارَتِهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ مَشْهُورٌ عَنْهُ.

و قال صاحبُ الفواتِ: و كان معروفًا بالنَّصَبِ، فتألَّم المسلمون لذلك و كتَبَ أهلُ البغدادِ شتمَه على الحيطانِ و هجَاه دَعْبُلٌ و غيرُه، و في ذلك يقول ابنُ السَّكَيْتِ - و قيل هي للْبَسَامِيِّ -:

تَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ أُمِّيَّةٌ قَدْ أَتَتْ	قَتَلَ ابْنَ بِنْتِ نَيْيِّهَا مَظْلُومًا
فَلَقَدْ أَتَتْهُ بَنُو أَبِيهِ بِمِثْلِهِ	فَعَدَا لَعْمَرُكَ قَبْرَهُ مَهْدُومًا
أَسْفُوا عَلَى أَلَا يَكُونُوا شَارِكُوا	فِي قَتْلِهِ فَتَتَّبَعُوهُ رَمِيًّا

و ما اقتصر على ما فعله بقبر الحسين عليه السلام من الإساءة لأهل البيت و أوليائهم، بل قد جَدَّ في النَّيْلِ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ نَسَبًا و مَذْهَبًا. و استقدم أبا الحسن الهادي عليه السلام من المدينة إلى سامراء في عام ٢٣٦ و أبقاه في سامراء، يتعاهده بالأذى و السَّوءِ، كما يتعاهد المحبُّ حبيبه بالتُّخَفِ و الطُّرْفِ.

و قد وجد أعداء آل محمد انحرافَ المتوكِّل عنهم ذريعةً للإساءة إلى أبي الحسن عليه السلام فسَعَوْا به إلى المتوكِّل و أَخْبَرُوهُ أَنَّ فِي مَنْزِلِهِ سِلَاحًا و كِتَابًا و غيرَهَا مِنْ شِيعَتِهِ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ لَيْلًا مَنْ هَجَمَ عَلَيْهِ الدَّارَ عَلَى غِرَّةٍ فَوَجَدُوهُ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ و عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ شَعْرِ، و على رأسه مَلْحَفَةٌ مِنْ صُوفٍ، و لا بساطَ في البيتِ إِلَّا الرَّمْلُ و الْحَصَى، متوجِّهًا إلى رَبِّهِ يترنمُ بآياتٍ مِنَ الْقُرْآنِ فِي الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ، فَأَخَذَ عَلَى مَا وُجِدَ وَ حُمِلَ إِلَى الْمَتَوَكِّلِ. ^(١)

١- أنظر تاريخ أبي الفداء، ج ٣، ص ٤٧؛ و مروج الذهب، ج ٢، ص ٢٦٥ [طبع دار الهجرة، ج ٤،

ص ١١]. (تاريخ الشيعة)

٢- جنگ ٢٠، ص ٣١٢.

الإمام عليّ بن محمّد الهادي عليه السّلام و تبعيد به سامراء و جنایات متوكّل

[الشّيعه و التّشيع] صفحة ٢٦٦:

«الإمام عليّ الهادي عليه السّلام مع المتوكّل:

كان المتوكّل يُبغض عليّاً و ذرّيته عليهم السّلام. و لما بلغه مُقام الإمام الهادي عليه السّلام بالمدينة، و ميلُ النَّاسِ إليه، خاف منه، و دعا يحيى بن هرثمة، و أمره بالذهاب إلى المدينة و إحصار الإمام.

قال يحيى: "لما دخلتُ المدينة ضجّ أهلها ضجيجاً عظيماً ما سمع النَّاسُ بمثله، خوفاً على الإمام الهادي عليه السّلام، و قامت الدنيا على ساقٍ، لأنّه كان مُحسناً إليهم، مُلازماً للمسجد، و لم يكن عنده ميلٌ إلى الدنيا، فجعلتُ أُسكتهم، و أحلف أنّي ما أمرتُ به بسوءٍ، و أنّه لا بأس عليه، ثمّ فَتَشْتُ منزله فلم أجد فيه إلاّ المصاحفَ و الأدعيةَ و كُتُبَ العلم، فعظمتُ في عيني، و تولّيتُ خدمته بنفسي و أحسنتُ عشرته."

و ما وصل الإمام إلى سامراء، و استقرّ به المُقام، حتّى بعث إليه المتوكّل جماعةً من الأتراك، فهجموا داره ليلاً، و حملوه إلى المتوكّل على الحالة التي كان عليها، و قالوا له: لم نجد في بيته شيئاً، و وجدناه يقرأ القرآن مستقبلاً القبلة.

و كان المتوكّل حين دخل الإمام في مجلس الشُّرب حاملاً الكأس بيده، فلما رآه هابه و عظّمه و كان في المجلس عليّ بن الجهم، فسأله المتوكّل: مَنْ أشعر النَّاسِ؟ فذكر ابنُ الجهم الشُّعراء في الجاهليّة و الإسلام. فسأل الإمام عن ذلك.

فقال: "أشعر النَّاسِ الحِمْيَرِيُّ حيثُ يقول:

لقد فاخرتنا من قريشٍ عصابةً بمَطِّ خُدودٍ و امتدادِ أصابع
فلما تنازعنا المقال قَضَى لنا عليهم بما نهوى نداء الصّوامع

تَرَانَا سَكُوْتًا وَ الشَّهِيْدُ بِفَضْلِنَا عَلَيْهِمْ جَهِيْرُ الصَّوْتِ فِي كُلِّ جَامِعٍ
فَإِنَّ رَسُوْلَ اللهِ أَحْمَدَ جَدُّنَا وَ نَحْنُ بَنُوهُ كَالنُّجُوْمِ الطَّوَالِعِ“

فقال له المتوكل: و ما نداء الصوامع يا أبا الحسن؟!

قال: ”أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلى الله عليه و آله و سلم رسول

الله.“^۱

[شهادت یعقوب بن سکیت به دست متوکل عباسی]

در صفحه ۲۵ محاکمه در تاریخ آل محمد، وارد است که:

«چون یعقوب بن سکیت در مجلس المتوکل عباسی نشسته بود، که دو پسر خلیفه: المعتمد و المعتز داخل اطاق می شوند. در این أثناء خلیفه خطاب می کند: ای یعقوب! این دو پسر من اشرفند یا حسن و حسین؟! بیچاره یعقوب به ذائقه نور ایمان بداهه در جواب گفت: ”و الله! قنبر که خادم حسن و حسین بود، هم از تو و هم از پسران تو اشرف است!!“ متوکل در حین استماع این جواب حق و صحیح، به جلاد امر می کند که زبان عالم بیچاره را از پشت سرش بیرون می کند!»^۲

۱- جنگ ۲۳، ص ۶۸.

۲- جنگ ۹، ص ۷.

برگزیده احوالات

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام

[سیر علوم و تاریخ شیعه در عصر امام حسن عسکری علیه السلام]

[تاریخ الشیعة] صفحة ٦٢:

«و لعلّ سلمان الفارسیّ أوّل من وّضِعَ فیها حَجَرَ التَّشِيعِ، و بنی علیه حدیفةُ ابن الیّمان، و لا تَسَلُّ عن الکوفة فی ذلك الیوم، بل و فیما قبله و ما بعده، فإیّها من أكبر مُدُن الشّیعة فی الولاة.»^{۳۲}

۱- ای: مدائن. (محقق)

۲- جنگ ۲۰، ص ۳۱۴.

۳- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۲۰:

«در زمانی که متوکّل حضرت امام هادی علیه السلام را از مدینه طلبید، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام* هم همراه پدر بودند. و همیشه آن حضرت با پدرشان در سامراء بودند تا وقتی که پدر به رفیق اعلی واصل شد.

آنگاه حضرت در این مدت کوتاه عمرشان پس از این در سامراء با زندگی توأم با مرارت و اذیت گذراندند، و با پدرشان در تحمل مصیبت‌ها شریک بودند. و پس از ارتحال پدرشان منفرداً تحمل بدی‌ها و زشتی‌های بنی عباس را می‌نمودند. حال و رفتار عباسیون با وی، از اسائه و چشم‌پوشی از مقامات و تضییق بر او و زندان، مثل حال و رفتارشان با پدرش بوده است، بدون اندک فُسحتی و إرفاقی که به او برسد.

شیعیان در عصر او حالشان به مثابه حالشان با پدرش بوده است. و شهر قم در عهد او و در عهد پدرش ⇐

﴿ از زمان پیش، عاصمه بزرگی از عواصم و محل های علم شیعه بوده است. در بلده قم به مقداری که از شمارش و حساب بیرون می باشد راویان شیعه، و به مقدار بسیاری از مؤلفین در علم حدیث و در سایر فنون علم مجتمع بوده اند.

و در سامراء و اطراف مجاور سامراء به قدری شیعه زیاد بوده است که به مقدار معتناهی بالغ می گردیده است. و در بلده بغداد خلق کثیری شیعه بوده اند. شهر مدائن در آن عصر معمور و آباد بوده است و تشیع در آن دارای قدح معلی** بوده است. و پیوسته مواصلات میان شیعیان آنجا و میان امام، متوالی و مرتب بوده است. و شاید سلمان فارسی اولین واضع حجر تشیع در آنجا بوده است، و روی آن حجر بوده است که حذیفه بن یمان بنای تشیع کرده است. و اما از کوفه آن عصر چیزی می پرس. کوفه در آن عصر، و ما قبل از آن، و ما بعد از آن از بزرگ ترین شهرهای تشیع محسوب می گردیده است ...

باری، پیوسته حال بنی عباس با امام عسکری علیه السلام بر همان منوال خشونت بود، تا آنکه مُعتمد عباسی او را با سم پنهانی شهید کرد. و شیعه نیز بر همان منوال بودند تا حضرت امام علیه السلام از دنیا رحلت نمود.

* آن حضرت در شهر ربیع الآخر از سنه ۲۳۱ و یا ۲۳۲ متولد شدند، و در سامراء هشتم ربیع الاول از سنه ۲۶۰ علی الأشهر رحلت یافتند، و با پدرشان در خانه خودشان مدفون شدند. ایام امامت آن حضرت شش سال و عمرشان ۲۸ یا ۲۹ سال بوده است؛ و علی هذا بعد از حضرت امام محمد تقی علیه السلام کوچک ترین امامان بوده اند.

** قدح با کسره قاف و سکون دال: عبارت است از تیری که پرتاب می کنند پیش از آنکه تراشیده و تسویه گردد. و به تیر میسر (قمار) نیز قدح گویند. و معلی: عبارت است از هفتمین تیر از سهام میسر قمار که از همه دارای برد بیشتری بوده است. در زمان جاهلیت نوعی از قمار بود که بدان ازلام می گفتند و آن بدین گونه بود که شتری را به قیمت خود می خریدند و آن را به قمار می گذاردند. بدین طریق که هشت نفر برای قمار مجتمع می شدند و هشت چوبه تیر را در ظرفی می نهادند و روی یکی می نوشتند: یک سهم و روی دیگری دو سهم و همین طور تا روی هفتمین می نوشتند هفت سهم و هر یک از اینها اسم خاصی را دارا بود؛ مثلاً نام هفتمی از آنها معلی بود، و روی هشتمین می نوشتند: بدون سهم. آنگاه این شتر را به ۲۸ سهم تقسیم می نمودند؛ یعنی به ۷ سهمی و ۶ سهمی و ۵ سهمی تا یک سهمی که مجموعاً ۲۸ سهم می گردد. هشت تن قمارباز می آمدند بر سر آن ظرف و چوبه های تیر را بر می داشتند. آن چوبه ای که بر روی آن عدد یک نوشته بود یک سهم را می برد، و آن که به روی آن عدد دو نوشته بود دو سهم را می برد. و همین طور آن کس که عدد ۷ را بر می داشت ۷ سهم از شتر را می برد، که بزرگ ترین سهم بوده است. و آن کس که چوبه بدون سهم را بر می داشت بازنده در این قمار بود، و می بایست به تنهایی تمام قیمت شتر را بپردازد. و در این نوع قمار هفت نفر برنده بوده اند به سهام های متفاوت، ﴿

جعفر کذاب از حضرت عسکری و شیعیانش نزد متوکل و غیره سعایت می نمود و آنها را مورد حبس و شکنجه و تبعید می ساخت

[الشّیعة و التّشیع] صفحه ۲۷۰:

«جعفر الکذاب:

كان للإمام العسکریّ أخٌ یُسَمَّى جعفرًا، و كان یكید له و یُدسّ علیه و علی شیعتہ الدّسائس عند الخلفاء، و قد لحق بالمؤمنین الأذى و الحبس و التّشريد من وِشائتِه و افتراءتِه، و ادّعى الإمامة بعد أخیه، و لذلك قيل له: الكذاب. و جاء جعفرٌ هذا إلى الوزير ابن خاقان بعد أن قبض أخوه الإمام و قال له: اجعل لي مرتبة أبي و أخي، و أعطيك في كل سنة عشرين ألف دينار. فنهره الوزير، و قال له: يا أحمق! إنَّ السّلتان جرّد سيفه و سوطه على الذّین والوا أباك و أخاك، لیردّهم عن ذلك، فلم یقدر، و جهد أن یزِيل أباك و أخاك عن تلك المرتبة فلم یتهیأ له؛ فإن كنت عند شیعة أیك و أخیک إمامًا فلا حاجة بك إلى إمام یرتبک مراتبهم؛ و إن لم تكن عندهم بهذه المرتبة لم تنلها، و إن ساندك السّلتان و غیره. ثم أمر الوزير أن یُجَب عنه جعفرٌ، و لا یؤذَن له علیه بالدخول.»^۱

[وصایای امام حسن عسکری علیه السلام به علی بن الحسین بن بابویه القمّی]

فی بیان الغیب، صفحه ۶۶:

← و یک نفر بازنده بود. و چون بالاترین بُرد برای هفت سهمی بوده است؛ لهذا این مثال قدح مُعلّی در عرب برای صاحب نصیب اعظم استعمال می شود. و مرحوم مظفر در این عبارت می فرماید: "نصیب اتمّ و أكمل در تشیع نصیب اهل مدائن، دست پرورده سلیمان فارسی و حذیفه بوده است."

«توقیع وارد از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به سوی علی بن الحسین بن بابویه القمی:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ، وَالنَّارُ لِلْمُلْجِدِينَ،
وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ،
وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ.

أَمَّا بَعْدُ: أُوصِيكَ يَا شَيْخِي وَمُعْتَمِدِي وَفَقِيهِي أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ
بَابُويهِ الْقَمِي - وَفَقَّكَ اللَّهُ لِمَرْضَاتِهِ وَجَعَلَ مِنْ وُلْدِكَ أَوْلَادًا صَالِحِينَ بِرَحْمَتِهِ - بِتَقْوَى
اللَّهِ تَعَالَى وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، فَإِنَّهُ لَا تُقْبَلُ الصَّلَاةُ مِنْ مَانِعِي الزَّكَاةِ.
وَأُوصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَصِلَةِ الرَّحِمِ، وَمُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ، وَ
السَّعْيِ فِي حَوَائِجِهِمْ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، وَالْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ، وَالتَّقْوَى فِي الدِّينِ، وَ
التَّثَبُّتِ فِي الْأُمُورِ، وَالتَّعَهُدِ لِلْقُرْآنِ، وَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ
الْمُنْكَرِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا حَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾^١، وَاجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا.

وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ! فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ!» وَ مَنْ
اسْتَخَفَّ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا. فَاعْمَلْ بِوَصِيَّتِي، وَ أَمْرُ جَمِيعِ شِيعَتِي بِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ،
حَتَّى يَعْمَلُوا عَلَيْهِ.

وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَانْتِظَارِ الْفَرَجِ! فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

١- سورة النساء (٤) صدر آية ١١٤.

”أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْ تَظَارُ الْفَرَجَ.“ وَ لَا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ، حَتَّى يَظْهَرَ وَ لَدَى الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، حَيْثُ قَالَ: «إِنَّهُ [إِنَّهُ] يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.»

فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي! وَ أَمْرُ جَمِيعِ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ؛ فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ شِيعَتِنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. «- انتهى^١.

١- خاتمة المستدرک، ج ٣، ص ٢٧٧.

٢- جنگ ٣، ص ١٤٦.

برگزيده احوالات

حضرت حجّة بن الحسن المهدي عجلّ الله تعالى فرجه الشّريف

[ولادة الإمام الحجّة محمد بن الحسن عليه السلام]

[الشّيعَة و التّشيع] صفحة ٢٧٢:

«هو الإمام الثاني عشر من أئمة آل الرسول. وُلد للنّصف من شعبان سنة ٢٥٥ من الهجرة في سامراء أيام الخليفة المُعتمد، و لما وُلد أمر أبوه أن يُفرّق عنه عشرة آلاف رطلٍ من الخبز، و مثلها من اللحم، كما عُقّ عنه ثلاث مائة رأسٍ من الغنم.»

[سفرای اربعة امام زمان عليه السلام]

[الشّيعَة و التّشيع] صفحة ٢٧٣:

«و كان السّفيرُ الأوّل بين الإمام الغائب و شيعته رجلٌ يدعى عثمانُ بن عمرو العُمريّ الأسدّي،^١ و كان عثمانُ هذا وكيلاً للإمام عليّ الهاديّ عليه السلام جدّ الإمام الغائب، ثمّ وكيلاً لأبيه الإمام حسن العسكريّ عليه السلام، ثمّ صار سفيراً للمهديّ عليه السلام. و لما تُوفّي عثمانُ تولّى السّفارة بعده وُلده محمدٌ بأمير المهديّ عليه

١- با توجه به اینکه سفير اول امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف جناب عثمان بن سعيد بن عمرو العُمريّ می باشد، که البته العُمريّ نیز وارد شده است؛ لذا ظاهراً سهو قلم و یا افتادگی عبارت است. (محقّق)

السَّلام، ثمَّ تولَّاهَا بعده الحسينُ بن روح النُّوبختيَّ، ثمَّ عليُّ بن محمَّد السَّمُرِيَّ، و بعد هؤلاء السَّفراء الأربعة انتهت الغيبة الصَّغرى.

أما الغيبة الكبرى فُتبتدئُ بمنتصف شعبان ۳۲۸ هـ، و فيها انقطعت الاتِّصالاتُ و السَّفارةُ بين الإمام و شيعته، و الله سبحانه أعلمُ بحكمتها؛ فإنَّها سرٌّ من أسرارهِ عزَّوجلَّ، و الشُّكُّ في أسرار الله جُحودٌ؛ و الجهلُ ليس عذرًا يسوِّغُ الإنكارَ، إذ ليس كلُّ ما هو كائنٌ يجبُ أن نَعلمه بالتفصيل. فنحن المسلمین جميعًا نُؤمنُ بالقرآن الكريم كلمةً كلمةً، و حرفًا حرفًا، و مع ذلك نَجْهَلُ بعضَ معاني ألفاظهِ؛ كفتوح السُّور التي قيل: إنَّ علمها عند الله وحده، و قال آخرون: إنَّ علمها عند الله و نبيِّه لا غيره، و قلنا: نحن عندهما و عند الأئمة الآل الأطهار فقط سلام الله و صلواته على جدِّهم و عليهم أجمعين.»^۱

[خواجه پارسا تصریح به روایت امام زمان دارد]

[النجم الثاقب] صفحه ۱۲۸:

«و محمَّد بن محمَّد بن محمود الحافظی البخاری - که معروف است به خواجه محمَّد پارسا، و ملا جامی در نفحات الأُنس او را مدح بلیغ نموده - در کتاب فصل الخطاب گفته:

”و چون گمان کرد ابو عبدالله جعفر بن ابی الحسن علی الهادی علیه السَّلام که فرزندی برای برادرش ابی محمَّد حسن العسکری علیه السَّلام نیست و ادعا کرد که برادرش حسن العسکری علیه السَّلام امامت را در او قرار داد، نامیده شد کذاب. و عقب از وُلدِ جعفر بن علی در علی بن جعفر است؛ و عقب این علی در سه نفر است:

۱- جنگ ۲۳، ص ۷۰.

محبی‌الدین عربی در فتوحات تصریح به امام زمان پسر امام حسن عسکری علیهما السلام کرده است ۴۳۵

عبدالله و جعفر و اسماعیل. و أبو محمد حسن العسکری علیه السلام، فرزندش محمد معلوم است در نزد خاصه اصحاب او و ثقات اهل او.

آنگاه مختصری از حدیث حکیمه خاتون نقل کرده و در آخر آن گفته که:
”حضرت عسکری علیه السلام فرمود: ای عمه! ببر این فرزند را نزد مادرش!

پس او را بردم و به مادرش برگرداندم. حکیمه گفت: پس آمدم نزد ابي محمد حسن عسکری علیه السلام، پس دیدم آن مولود را که در پیش روی اوست و بر او جامه زردی است. آن قدر بهاء و نور داشت که قلب مرا مأخوذ داشت؛ پس گفتم: ای سید من! آیا در نزد شما علمی هست در این مولود مبارک، پس آن را القا فرمایم به من؟

فرمود: ای عمه! این است آنکه باید انتظار او را داشت! این است که ما را بشارت دادند به او!

حکیمه گفت: پس من به سجده افتادم برای شکر خداوند بر این مژده.
گفت: آنگاه تردد می کردم نزد ابي محمد حسن عسکری علیه السلام، پس او را نمی دیدم؛ پس روزی به او گفتم: ای مولای من! چه کردی با سید و منتظر ما؟
فرمود: سپردیم او را به کسی که سپرد مادر موسی به او پسر خود را.“

محبی‌الدین عربی در فتوحات تصریح به امام زمان پسر امام حسن عسکری علیهما السلام کرده است

[النجم الثاقب صفحه ۳۳۹]:

«و ابن عربی مالکی با آن همه نصب و عداوتی که با امامیه دارد، حتی در سامره خود می گوید: ”رجب یون جمعی از اهل ریاضتند در ماه رجب که اکثر کشف ایشان اینست که: رافضیان را به صورت خوک می بینند.“ در باب سیصد و شصت و

شش از فتوحات خود می گوید:

و بدانید که لابد است از خروج مهدی علیه السلام؛ لکن بیرون نمی آید تا پر شود زمین از جور و ظلم؛ پس پر می کند آن را از قسط و عدل. و اگر نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند طولانی می کند آن روز را تا آنکه خلافت کند این خلیفه. و او از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است، از فرزندان فاطمه. جد او حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است. و والد او حسن عسکری است پسر امام علی نقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر امام موسی کاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام حسین پسر علی بن ابی طالب.

تا آخر کلام که شرحی است از اوصاف و حالات خروج آن جناب، و گذشت در باب چهارم با ذکر جماعتی دیگر از اهل سنت که موافقند در این رأی با معاشر امامیه. ^۱ و ^۲

احادیثی درباره حضرت مهدی از طریق عامه

[الشَّيعة و التَّشيع] صفحه ۹۵:

۱. «قال ابن ماجة في سننه، مجلد ۲، طبعة سنة ۱۹۵۳، الحديث رقم ۴۰۸۲:

”قال رسول الله: إنا أهل بيتٍ اختار الله لنا الآخرة على الدنيا. وإن أهل بيتي سيلقون بعدى بلاءً شديدًا و تطريدًا، حتى يأتي قومٌ من قِبَلِ المشرقِ معهم راياتٌ سودٌ، فيسألون الخَيْرَ فلا يُعطونه، فيقاتلون فينتصرون فيُعطون ما سألوا، فلا يقبلونه،

۱- جهت اطلاع از آراء و انظار جناب محیی الدین عربی به روح مجرد، ص ۳۰۹ الی ۴۶۸ مراجعه شود. (محقق)

۲- جنگ ۲۳، ص ۳۳۸.

- حَتَّى يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا.“
٢. و الحديث رقم ٤٠٨٣: ”قال رسول الله: يكون في أمتي المهدي، إن قُصِرَ فسَبَّحُ. و إِيَّا فَتَسْبَعُ. تَنَعَمَ فِيهِ أُمَّتِي نِعْمَةً لَمْ تَنَعَمْ مِثْلَهَا قَطُّ، تُؤْتَى أَكْلُهَا وَ لَا تَدَّخِرُ مِنْهُ شَيْئًا وَ الْمَالُ يَوْمئِذٍ كُدُوسٌ، فَيَقُومُ الرَّجُلُ يَقُولُ: يَا مَهْدِيُّ! أَعْطِنِي. فيقول: خُذْ.“
٣. و الحديث رقم ٤٠٨٥: ”المهديُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.“
٤. و الحديث رقم ٤٠٨٦: ”المهديُّ مِن وُلْدِ فَاطِمَةَ.“
٥. و الحديث رقم ٤٠٨٧: ”نحن بنو عبدالمطلب سادة أهل الجنة: أنا و حمزة و عليٌّ و جعفرٌ و الحسنُ و الحسينُ و المهديُّ.“
٦. و قال أبوداود السجستاني في سننه، مجلد ٢، طبعة سنة ١٩٥٢، صفحة ٤٢٢ و ما بعدها:
- ”قال رسول الله: لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ لطول الله ذلك اليوم، حتى يبعث رجلاً من أهل بيتي، يُواطئ اسمه اسمي، و اسمُ أبيه اسمُ أبي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.“
٧. و في حديثٍ آخر: ”المهديُّ مِنِّي. يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ.“
٨. و جاء في صحيح الترمذي، مجلد ٩، طبعة سنة ١٩٣٤، صفحة ٧٤:
- ”قال رسول الله: لا تذهب الدنيا، حتى يملك العرب رجلٌ من أهل بيتي يُواطئ اسمه اسمي.“
٩. و في صفحة ٧٥: ”قال رسول الله: يلي رجلٌ من أهل بيتي، يُواطئ اسمه اسمي، و لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ واحدٌ لطول الله ذلك اليوم، حتى يلي.“
١٠. و جاء في كتاب كنوز الحقايق للإمام المناوي، المطبوع مع كتاب الفتح

المبين سنة ١٣١٧، صفحة ٣: «أبشري يا فاطمة، المهدى منك.»

١١. [الشيعه والتشيع] صفحة ٩٧:

«و ينطبق عليهم الحديث الذي نقله صاحب الأعيان، في الجزء الرابع، عن فرائد السمطين لمحمد بن إبراهيم الحموي الشافعي، عن النبي: «من أنكر خروج المهدى فقد كفر بما أنزل على محمد.»^١

دليل بر وجود مهدى و روايات وارده از رسول خدا صلى الله عليه و آله

[الشيعه و التشيع] صفحة ٩٨:

«إن القول بخروج المهدى و ولادته و كل ما يتصل به، لا مستند له إلا الأحاديث النبوية. غاية الأمر أن خروجه في آخر الزمان ثبت بطريق السنة و الإمامية، أما ولادته فقد ثبتت بطريق الإمامية فقط؛ و ليس من الضروري لأن يؤمن المسلم بشيء إن ثبت بطريق الفريقين، و إنما الواجب أن يؤمن بما ثبتت عنده، على شريطة أن لا يناهض إيمانه حكم العقل و يصادمه، و قد بينا أن بقاء المهدى حيًا تمامًا كالخوارق التي حدثت لإبراهيم و داود و سليمان و موسى و عيسى و غيرهم من الأنبياء، لا تتنافى و شيئًا مع حكم العقل بالإمكان؛ لأنها قد حدثت بالفعل، و الدال على الوقوع دال على الإمكان بالضرورة.»^٢

خلاصه گفتار آقاي حلي دامت إفاداته، راجع به امام زمان ارواحنا فداه

اين خلاصه گفتار آقاي حاج شيخ محمود حلي - دامت إفاداته - است كه در

١- جنگ ٢٣، ص ١٣.

٢- جنگ ٢٣، ص ١٥.

اصفهان، در یکی از شب‌های ماه رمضان ۱۳۹۳ هجریه قمریه بیان نموده‌اند:

﴿يَسْمِعُ اللَّهُ الرِّجْزَ الزَّجْرَ﴾

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱.

حجج الهیه از انبیاء و اوصیاء دو نشانه دارند که حق از باطل، و پیغمبران از متنبیان باطل شناخته شده و متمایز می‌گردند. عیناً نواب آنها نیز باید دارای این دو نشانه باشد: اول: علم الهی، دوم: قدرت الهیه، تا بتوانند با این دو جناح مردم را به علوم و اسرار الهیه رهبری نموده و ولایت امر مردم را در دست گیرند. در بین امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر از ائمه دوازده‌گانه شیعه، هیچ‌یک دارای چنین مقامی نبوده‌اند. مسلم و ابوداود در صحاح خود بیان کرده‌اند و همچنین صاحبان صحاح سته، به استثنای بخاری آورده‌اند. بخاری هم آورده ولی به صورت و کیفیت دیگر که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: "لا يزال يكون هذا الدين عزيزاً منيعاً ما ولاهم اثنا عشر." بعد آهسته فرمودند: "كلهم من قريش."^۲
و متظافراً از آنها وارد شده است که: "كلهم يجمع على الهدى و دين الحق." و به عبارت دیگر وارد است که: "كلهم يجمع عليه الأمة."

این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ کدام یک از این پنج مذهب حنفی، حنبلی، مالکی، شافعی و وهابی طبق این حدیث رفتار نموده است؟! به جز مذهب شیعه ما، همه سنی‌ها در این حدیث وامانده‌اند.

۱- سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳.

۲- منابع روایت در کتب اهل تسنن با اختلاف در متن روایت: مسند أحمد، ج ۵، ص ۹۳؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۵؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۲.

قاضی عیاض دامان خود را به کمر زده و خیال کرده است که این حدیث را با مذهب اهل تسنن تطبیق دهد، و چنین استدلال کرده است که:

”چون در این حدیث وارد است که این دوازده نفر مورد اتفاق و اجماع امت هستند؛ بنابراین افرادی را که امت بر آنها اجماع کرده‌اند عبارتند از: ۱. ابوبکر ۲. عمر ۳. عثمان ۴. علی بن ابی طالب ۵. معاویة ۶. یزید بن معاویة ۷. عبدالملک بن مروان، و چهار نفر از اولاد عبدالملک: (۸. هشام بن عبدالملک ۹. ولید بن عبدالملک ۱۰. یزید بن عبدالملک ۱۱. سلیمان بن عبدالملک) و دوازدهمین عمر بن عبدالعزیز است.

چون چهار نفر از اولاد عبدالملک به خلافت رسیدند، شبی عبدالملک در خواب دید که چهار بار در محراب پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] رفته و ادرار کرده است. معبر را احضار کرد. معبر تعبیر نمود که از تو چهار پسر به ظهور خواهد رسید که همه آنها خلیفه مسلمین خواهند شد.

و عجیب تعبیری نموده است، چون همه آنها محراب و منبر پیغمبر را گرفتند، چه گرفتنی؟!

آری، قاضی عیاض می‌گوید: ”اینها چون مورد اتفاق و اجماع امتند، لذا مرجع حدیث شریف آنها خواهند بود.“

هشام بن عبدالملک با آن جنایت‌های روشن جزو این دوازده نفر است و ولید بن عبدالملک نیز جزو آنهاست؟!

آن ولیدی که قرآن را بر سر نیزه نموده و با تیر سوراخ سوراخ نموده و می‌گفت:

تهددنی بجبار عنید فهأنا ذاك جبار عنید
إذا لاقیت ربك يوم حشر فقل یارب مرقنی الولید

اینها کسانی هستند که اسلام به وجود آنها عزیز و منیع است؟! آن وقت پس از عمر بن عبدالعزیز چه شد؟ آیا اسلام از عزت و مناعت افتاد؟ یا آنکه اسلام به حسب ظاهر عزیزتر شد.

رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] می فرماید:

بعد از این دوازده نفر **ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ وَالْمَرْجُ** «امور پاچیده و از هم گسیخته خواهد شد.»

آیا بعد از عمر بن عبدالعزیز چنین شد؟ یا آنکه اسلام منیع تر و عزیز شد؟ باری این نهایت کوششی است که یک عالم سنی مذهب برای توجیه این حدیث نموده است.^۱

آن دوازده نفری که موجب عزت و مناعت اسلام هستند، همین دوازده نفری هستند که ما می گوییم: **اِثْنَا عَشَرَ شِيعَةً عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**. و عجب آن است که در بعضی از روایات دیگر که از آنها نقل شده است، اسامی آنها بیان شده است. در بعضی از روایات یک یک از اسامی آنها و در بعضی دیگر اسم بعضی از آنها.

ثعلبی که از علماء و مفسرین معروف آنهاست، روایت می کند که: در یک روز صبح، بعد از فریضة صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بر آمد و فرمود:

مَنْ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْيَتَمَسَّكَ بِالْقَمَرِ! وَمَنْ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلْيَتَمَسَّكَ بِالْفَرَقْدَانِ!
و مَنْ افْتَقَدَ الْفَرَقْدَانَ فَلْيَتَمَسَّكَ بِالنُّجُومِ الزَّاهِرَةِ!

۱- و **أنا أقول**: در اینجا باید به قاضی عیاض گفت: اگر ملاک عزت و مناعت آن چیزی است که او می پنداشته است، و بنا بر آن اصل، حدیث [را] بر این دوازده نفر منطبق نموده است، باید گفت: چرا اصولاً رسول خدا دوازده نفر معین فرموده است؟ با آنکه بسیاری از خلفا چون هارون و مأمون و متوکل و غیرهم مسلماً از نقطه شوکت ظاهری از این دوازده نفر کمتر نبودند، پس اشکال باید به رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] وارد باشد که عزت و مناعت اسلام را منحصر به اینها نموده است. (مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه)

به مقتضای قواعد عربیه باید بفرماید: «فلیتمسک بالفرقدین»؛ لکن در اینجا یک نکته علمی است که فرقدان فرموده است.^۱

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که مراد شما از شمس و قمر و فرقدان و انجم زاهره چیست؟

حضرت فرمودند:

شمس منم، تا من هستم به من متوسل باشید. من که از بین شما رفتم علی است، به علی متمسک باشید. چون علی از میان شما رفت به دو ستاره روشن حسن و حسین، و بعد از آن دو به ائمه دیگر (که در بعضی از روایات اسم این دوازده نفر بیان شده است) متمسک باشید.

که در کتب اهل سنت است.^۲

قرآن هم شاهد است، قرآن می گوید:

گواه پیغمبر کسی است که در او علم الکتاب باشد.^۳

و غیر از دوازده نفر امامان شیعه، کسی که دارای علم کتاب باشد نیست. بعضی از امامان و پیشوایان علمشان سبب کشته شدن آنان شده است، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و به بحث و تفسیر و تحلیل و نقد می پرداخت، تا آنکه او را به زندان بغداد فرستاده و شهیدش ساختند.

۱- در جمیع کتب و مصادر موجود «بالفرقدین» آمده است. ظاهراً در نسخه موجود نزد مرحوم حلبی «بالفرقدان» بوده است. (محقق)

۲- *قصص الأنبياء المسمى عرائس المجالس*، ص ۸، با قدری اختلاف؛ *كفاية الأثر*، ص ۴۰؛ *بحار الأنوار*، ج ۳۶، ص ۲۸۹.

۳- اشاره دارد به سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». (محقق)

شاگردان آنها عجیب بودند: هشام بن حَکَم یکی از شاگردان مکتب حضرت صادق [علیه السَّلام] است. هارون یک مناظره و سخنرانی او را از پس پرده شنید و گفت: زبان این مرد بر علیه من از صد هزار شمشیر برنده زیان آورتر است. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السَّلام در مسجد رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] می نشست و چنان مناظره می نمود که هرکس را مبهوت می ساخت و می فرمود: "از هر مقوله که می خواهید از من بپرسید." به آن حضرت می گفتند: "سَيْفُ هَارُونَ يَقَطُرُ دَمًا."

حضرت می فرمود:

همان طور که جَدَم رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] می فرمود: اگر ابوجهل بتواند یک مو از بدن من کم کند من رسول خدا نیستم، من می گویم: اگر هارون بتواند یک مو از بدن من کم کند من وصی رسول خدا نیستم.

لذا در صلوات بر آن حضرت خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید:

و الْحُجَّجِ الرِّضْوِيَّةِ.

حضرت جواد الأئمه علیه السَّلام در یک نشست (یعنی در یک دوره، نه در یک جلسه) سی هزار مسأله را پاسخ گفت. حضرت هادی علیه السَّلام همین طور بود. از حضرت عسکری علیه السَّلام یک روایت در باب توحید وارد است که مکتوب به خط خود آن حضرت هم بوده است، در آن یک اقیانوس از علم مندرج و مندمج است.

قرآن باید علمش در خزانه‌ای در افراد بشر باشد، و باید محفوظ باشد تا روز قیامت.

ما دو قسم معلّم داریم: معلّم نظری و معلّم عملی. گرچه تعلیم نظری حائز اهمیت است و شاعر در این باب گوید:

به سخن پخته شود خام همه به سخن زنده شود نام همه

نیست در کان گهری بهتر از این یا در امکان هنری برتر از این ولی تعلیم عملی چیز دیگری است. ائمه طاهرین با وجود خود مردم را تعلیم می نمودند، با عمل و حس و وجدان مردم را به سرچشمه هدایت و ایقان دعوت می نمودند. **فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ تُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ**^۱.

امام زمان پای برهنه در قبرستان بقیع می روند، از در قبرستان از همان جا که از پله ها بالا می روید. بعضی آن حضرت را بدین حال زیارت کرده اند؛ این تعلیم عملی است. ائمه پیشوایان در تعلیم و تربیت اند، پیشوایان در ارتباط با خدا هستند.

در حدیث معتبر در **فقه الرضا** شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت می کند که:

و انو عند افتتاح الصلاة ذكر الله و ذكر رسوله [صلى الله عليه وآله وسلم].
و اجعل واحداً من الأئمة نصب عينيك!^۲

این حدیث بسیار معتبر است؛ و اصولاً فقه الرضا معتبر است. ولی از این حدیث بعضی سوء استفاده نموده و در حال نماز صورت مرشد را در نظر می آورند، غافل از این که در این حدیث وارد است: **”عند افتتاح الصلاة“** نه **”في الصلاة“**. علاوه در این حدیث صورت ملکی نیامده است، بلکه مراد حقیقت ملکوتی امام است. از اینها گذشته ائمه علیهم السلام را عند افتتاح الصلاة باید در نظر داشت، نه هر که بوق و من تشائی به دست دارد و خود را پشم علی شاه نام نهاده است. عالم به کتاب غیر از دوازده معصوم کسی نیست، و الآن غیر از حضرت حجت کسی نیست.

۱- **ینابیع المودة**، ج ۲، ص ۲۴۳، با قدری اختلاف.

۲- **فقه الرضا** علیه السلام، ص ۱۰۵؛ **بحار الأنوار**، ج ۸۱، ص ۲۰۷.

او می تواند بیان کند که معنی ﴿كَهَيْعَصَ﴾^۱ چیست؟ از حروف مقطعه قرآن غیر از دوازده معصوم نتوانسته است درباره آن چیزی بگوید. هرچه در این باره بیان شده است، از آنها رسیده است.

از حضرت صاحب الأمر راجع به ﴿كَهَيْعَصَ﴾ سؤال کردند، فرمود:

﴿ك﴾ راجع به قصه کربلاست، و ﴿ه﴾ هلاکت حضرت سیدالشهداء، و ﴿ی﴾ یزید ملعون است، و ﴿ع﴾ عطش سیدالشهداء، و ﴿ص﴾ صبر آن حضرت است.^۲

قصه مقدس اردبیلی و تشرّف او به خدمت حضرت امام زمان عجل الله فرجه در مسجد کوفه برای رفع معضله در مسأله مشهور است.

أثمّه زنده‌اند! در اذن دخول حرم‌های آنان می خوانیم:

أشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ
مَرْزُوقٌ.

گر مرد این دری بدرآ کاندرین سرا دربان برای منع خروج است نی دخول
سِرِّ غِيبِ آن را سزد آموختن کز تکلم لب تواند دوختن
بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى، وَ السَّبَبُ الْمَتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ.

امروز امیر در میخانه تویی تو فریاد رس ناله مستانه تویی تو
مرغ دل ما را که به کس رام نگرده آرام تویی دام تویی دانه تویی تو
ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو»

در گفتار دیگری حضرت آقای حلبی - دامت برکاته - در تحت عنوان ﴿وَلَقَدْ

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

۲- مناقب آل ابي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۷.

وَصَلِّنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۱ راجع به لزوم وجود ولی خدا در دنیا تا هنگامی که بشر در دنیا زندگی می کند بیاناتی دارند:

«صلواتی که بر ائمه طاهرین فرستاده می شود موجب رقاء درجه و علو مقام ایشان است، و هیچ گاه آنها از کسب فیض از درگاه حضرت باری تعالی شأنه مستغنی نخواهند بود.

اللَّهُمَّ أعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ.^۲

در روز قیامت به قاری قرآن می گویند: «أَقْرَأَ وَارْقَ»^۳.

[در] روایت وارد است که ائمه طاهرین می فرمایند:

”در هر شب جمعه علم ما زیاد می شود از راه پیغمبر“؛ یعنی علم خدا به رسول الله افاضه می گردد و از آن حضرت به ائمه افاضه می شود.^۴

﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.^۵ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾.^۶

هر چه بر قدرت و علم آنها افزوده شود باز محتاجند، زیرا استغناء و غنی اختصاص به ذات مقدس پروردگار دارد. در دعای شریف ندبه که دارای مضامین بسیار عالی است، می خوانیم:

بنفسی أنت من عبید عز لا یسامی.^۷

۱- سوره قصص (۲۸) آیه ۵۱.

۲- مصباح المنهجد، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۶۷. (ذیل دعای معروف به حریق)

۳- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۳، باب فی أن الأئمة یزادون فی لیلة الجمعة.

۵- سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۷۴.

۶- سوره الجمعة (۶۲) صدر آیه ۴.

۷- در دعای ندبه «بنفسی أنت من عبید عز لا یسامی» وارد است که این گونه معنی می شود: «جانم به فدای تو که خدای متعال مقامی را به تو إعطاء نموده که با آن مقام به قلۀ عزتی رسیده ای که ⇨

آری، آن حضرت از بندگانی است که به بندگی و عبودیت لباس عزتی پوشیده که بالای آن عزت و مقامی نیست. هر که بامش بیش برفش بیشتر.

يَأْتِي بِمِثَالٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدًا.

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱

خوشا آن زمانی که ساقی تو باشی دهی دم به دم باده‌های نهانی
خوشا آن زمانی که هر ذره از ما به رقص اندر آید که ربی سقانی
ز سر گیرد این دل عروج منازل ز نو گیرد این تن مزاج جوانی

در سنه بیست و یک خورشیدی که به کربلا در خدمت حضرت آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله تعالی مقامه - رسیدم، در نجف اشرف ایشان به اندازه‌ای به من محبت و احترام نمودند که حد ندارد. و در یک شب که خدمتشان بودم و سه ساعت در مجلس خصوصی بتمام معنی الکلمه سخن می‌گفتم و من اعتراضاتی گستاخانه داشتم و می‌گفتم: چرا چنین و چنان نمی‌کنید؟! و الآن وظیفه شما است که پنجاه میلیون تومان در سامره خرج کنید و شیعیان شهر بلد را به آنجا ببرید تا خانه تهیه نموده و کسب کنند و شهر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و شهر امام زمان را پاسداری کنند.

پس از آن که خوب سخنان مرا گوش داد، برخاست و از دولابچه‌ای که در بالا سر او بود مقدار بسیاری پاکت‌های مختلف بیرون آورده و همه را جستجو نمود، تا رسید به یک پاکت، آن را بوسید و به من داد و فرمود: بخوان! من پاکت را باز نموده کاغذی در آن بود که در بالای آن نوشته بود:

← هیچ‌کس را توان رسیدن به آن نیست. «(محقق)

۱- سوره الرعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳.

فَرَمَانُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "قُلْ لَهُ: أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيْزِ وَ
أَقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ! نَحْنُ نَنْصُرُكَ."

این نامه‌ای است که یک نفر از کسانی که با حضرت صاحب الأمر مراد و ارتباط داشته است، به دستور آن حضرت در مقابل کسب تکلیفی که ایشان از حضرت نموده بودند نوشته، و قل له خطاب به اوست، به سید ابوالحسن چنین بگو. آن واسطه هم بعداً معلوم شد که کیست.

در این حال مرحوم سید ابوالحسن فرمودند: خیال نکنید ما هم بی‌ربط هستیم و هر چه می‌کنیم خودسر می‌کنیم. - انتهى.
حضرت صاحب الأمر خودشان فرموده‌اند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَاسْتَبْتَكُمُ الْأَعْدَاءُ.^۱
و در جواب سید حلاوی که در غیبت آن حضرت قصیده شکوائیه معروف خود را ساخت و جداً تقاضای ظهور نمود و از گرفتاری شیعیان مفصلاً آورد، حضرت چنین فرمودند: "لَيْسَ الْأَمْرُ بِبَيْدٍ."^۲

غیبت صغری از روز تولد حضرت امام زمان بوده است

[تاریخ الشیعة] [صفحة ۶۴]:

«فَكَانَتْ غَيْبَتُهُ الصَّغْرَى مِنْ يَوْمِ مَوْلِدِهِ، وَ هَذَا لَا يَخْتَلَفُ فِيهِ اثْنَانِ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَ أَشَارَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَهْلِ السَّنَةِ أَيْضًا؛ مِثْلَ ابْنِ الصَّبَّاحِ الْمَالِكِيِّ، فِي كِتَابِهِ النِّصُولِ الْمَهْمَةِ، فِي الْفَصْلِ الْحَادِي عَشَرَ، فِي أُخْرِيَّاتِ تَرْجَمَةِ الْإِمَامِ الْعَسْكَرِيِّ، قَالَ: "وَ خَلَّفَ

۱- الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴. در تمامی مصادر موجود به جای

لفظ «لاستبلكم» لفظ «لاصطلمتكم» آمده است. (محقق)

۲- جنگ ۷، ص ۳۳۷.

أبو محمد الحسن من الولد ابنه الحجة القائم المنتظر لدولة الحق؛ و كان قد أخفى مولده و ستر أمره لصعوبة الوقت و خوف السلطان و تطلبه للشيعة و حبسهم و القبض عليهم.»^۱

صفحة ۶۵: «و كان مسكنهم جميعاً ببغداد و بها مواضع قبورهم و هي اليوم معروفة و تزار، و كان هؤلاء السفراء و سطاء بين الشيعة و الإمام لحمل أسلتهم إليه و أخذ الجواب منه بتوقيعه إليهم، و السفير هو أستاذ التدريس في وقته، يحمل إلى و زاد العلم علوم الإمام الغائب، و من بعدهم انقطع الوصول إليه و الأخذ عنه رأساً، و انحصر أخذ الأحكام بالاجتهاد.»

غيبت كبرى از سنة ۳۲۹ بوده است

[تاريخ الشيعة] صفحة ۶۶:

«انتهت الغيبة الصغرى بموت السمرى - رضوان الله عليه - عام ۳۲۹، و بعدها وقعت الغيبة الكبرى، و عنها يخرج عجل الله فرجه و سهل مخرجه، و الفارق بين الغيبتين أن الصغرى توفقت لمشاهدته و الاجتماع به خواص مواليه، و في هذه

۱- كان عثمان بن سعيد من قوام العسكريين و وكلاهما و يُلقب بالسنان، كما يُلقب بالعمري؛ و خرج التوقيع من الحجة بسفارته و لم تطل أيامه، ثم خرج التوقيع بسفارة ابنه محمد و كان من قبل وكيلاً لأبي محمد العسكري و كانت وفاته في أواخر جمادى الأولى عام ۳۰۴ أو ۳۰۵. ثم خرج التوقيع أيام حياة محمد بسفارة الحسين من بعده، و هو من بنى نوبخت، و كانت وفاته في شعبان عام ۳۲۶. و في أيام الحسين خرج التوقيع بسفارة السمرى من بعده، و لما توفى السمرى عام ۳۲۹ لم يخرج التوقيع بسفارة أحد بل ذكر الشيخ في كتاب الغيبة، ص ۲۵۷: «أن توقيعاً خرج على يد السمرى يعزى فيه الشيعة بموته، و يُذكر فيه انقطاع السفارة بعده و وقوع الغيبة الكبرى.»

الكبرى التي نحن فيها لا يتوقف لذلك إلا خواص الخواص. وفقنا الله تعالى لمشاهدة تلك الطلعة الرشيدة والعرة الحميدة، وجعلنا من أنصاره وأعوانه في غيبته وعند ظهوره؛ إنه سميع مجيب.^١

راجع به عدم ایراد رقاغ وارده از ناحیه، در فقه جعفری

الغدیر، مجلد ٣، صفحه ٢٨٠ و ٢٨١:

«كيف يخفى على الباحث؟ أن الإمامية لا تتعبد بالرقاع الصادرة من المهدي المنتظر، وكلام الرجل و من لف لفة^٢، كما يأتي عن القصيمي في الصراع بين الإسلام والوثنية أوضح ما هنا لك من السر المستسر في عدم تعبدهم بها؛ وعدم ذكر المحامدة الثلاثة مؤلفي الكتب الأربعة التي هي عمدة مراجع الشيعة الإمامية في تلکم التأليف شيئاً من الرقاغ والتوقعات الصادرة من الناحية المقدسة.

و هذا يوظف شعور الباحث إلى أن مشايخ الإمامية الثلاثة كانوا عارفين بما يؤول إليه أمر الأمة من البهرجة وإنكار وجود الحجة؛ فكأنهم كانوا منهيين عن ذكر تلك الآثار الصادرة من الناحية الشريفة في تأليفهم، مع أنهم هم رواتها وحملتها إلى الأمة.

و ذلك، لئلا يخرج مذهب العترة عن الجعفرية الصادقة إلى المهدوية، حتى لا يبقى لرجال العصبية العمياء مجال للقول: بأن مذهب الإمامية مأخوذ من الإمام الغائب الذي لا وجود له في مزعمتهم، وأنهم يتعبدون بالرقاع المزورة في حساباتهم؛

١- جنگ ٢٠، ص ٣١٤.

٢- أي: من انضم إليه. (محقق)

و هذا سرٌّ من أسرار الإمامة يُؤكِّد الثقة بالكتب الأربعة و الاعتقادَ عليها.
 هذا ثقة الإسلام الكليني، مع أن بيئته (بغداد) تجمَع بينه و بين سُفراء الحجّة
 المنتظر الأربعة، و يجمعهم عصرٌ واحدٌ؛ و قد تُوفِّي في الغيبة الصغرى، سنة ٣٢٣؛ و
 ألف كتابه خلالَ عشرين سنةً تراه لم يذكر قطُّ شيئاً من توقيعات الإمام المنتظر في
 كتابه (الكافي) الحافلِ المشتملِ على ستّة عشر ألف حديثٍ و مائةٍ و تسعةٍ و تسعين
 حديثاً (١٦١٩٩) مع أن غير واحدٍ من تلك التوقيعات يُروى من طرقه؛ و هو يذكر
 في كتابه كثيراً من توقيعات بقيّة الأئمة من أن أهل بيت العصمة سلام الله عليهم.»

راجع به علت عدم ايراد توقيعات و رقاع وارده از ناحيه در كتب اربعة

و هذا أبو جعفر ابن بابويه الصدوق، مع روايته عدّة من تلك الرقاع الكريمة في
 تأليفه [كمال الدين] و عقده لها باباً فيه، صفحة ٢٦٦، لم يذكر شيئاً منها في كتابه
 الحافل [من لا يحضره الفقيه].

نعم، في موضع واحدٍ منه [على ما وقفت] يذكر حديثاً في مقام الاعتضاد من
 دون ذكرٍ و تسمية للإمام عليه السلام؛ و ذلك، في مجلد ٢، صفحة ٤١، طبع لكهنو،
 قال: "الخبز الذي روى في من أفطر يوماً من شهر رمضان مُتعمداً أن عليه ثلاث
 كفارات، فإنني أفتي به في من أفطر بجماعٍ مُحرمٍ عليه، أو بطعامٍ مُحرمٍ عليه لوجود ذلك
 في روايات أبي الحسين الأسيدي - رضی الله عنه -، في ما ورد عليه من الشيخ أبي جعفر
 محمد بن عثمان العمري، قدس الله روحه."

و بعدهما شيخ الطائفة أبو جعفر الطوسي؛ فإنه مع روايته توقيعات الأحكام
 الصادرة من الناحية المقدسة إلى محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري في كتاب
 [الغيبة] صفحة ١٨٤ - ٢١٤ و ٢٤٣ - ٢٥٨، لم يُورد شيئاً منها في كتابه [التهديب و

الاستبصار] اللذين يُعدّان من الكتب الأربعة عمّد مصادر الأحكام.»

و أيضاً [الغدیر، مجلد ٣] در صفحه ٢٨٣ و ٢٨٤، در ردّ سیّد محمد رشید

رضا در المنار تبعاً لآلوسی گوید:

«ولیتنی أقف و قومی علی تلك الرقاع الكثيرة و قد جمعها العلامة المجلسی فی

المجلد الثالث عشر من البحار فی اثنتی عشرة صحيفةً، من صفحة ٢٣٧ - ٢٤٩، و

التي تُرجع منها إلى الأحكام إنّها تُعدّ بالآحاد و لا تبلغ حدّ العشرات.

فهل مستندُ تعبد الإمامیّة من بدء الفقه إلى غایته، هذه الصحایف المعدودة؟ أم

یحقّ أن تكون تلك المعدودة بالآحاد هي مأخذُ غالبِ مذهبهم؟»

راجع به علّت عدم ایراد توفیعات و رقاع صادرة از ناحیه در احکام فقهیه

[الغدیر، مجلد ٣، صفحه ٢٨٤]:

«أنا لا أدري، لكن القارئ يدري، ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

بِعَايَتِ اللَّهِ﴾^١.

و لیته كان يذكر رُقعةً علی بن الحسين بن بابويه بنصّها، حتّى تعرف الأمة أنّها

رُقعةٌ واحدةٌ لیست إلا؛ و ليس فيها ذكرٌ من الأحكام، حتّى تتعبد بها الإمامیّة، و إليك

لفظها بروایة الشيخ فی کتاب الغیبة:

”کتب علی بن الحسين إلى الشيخ أبي القاسم حسين بن روح علی يد علی بن

جعفر أن يسأل مولانا الصّاحب أن يرزقه أو لاداً فقهائاً.

فجاء الجواب: إنك لا تُرزق من هذه و ستملكُ جاريةً ديلمیّةً؛ و تُرزقُ منها

١- سورة النحل (١٦) صدر آیه ١٠٥.

وَلَدَيْنَ فُقَيْهَيْنِ.

آتری هذه الرُّقعةَ مما يُؤخذ منه المذهبُ؟ أو فيها مَسَّةٌ بالتَّعبد؟^۱
و أما رِقاعُ مُحَمَّد بن عبد الله بن جعفر الحَميرىِّ التى توجَد فى كتابى الغيبة و
الاحتجاج، فليست هى إلا رِقاعاً أربعاً ذَكَر الشَّيخُ فى الغيبة منها اثنتين فى صفحة
٢٤٤ - ٢٥٠ تحتوى إحداهما تسعَ مسائل و الأخرى خمسةَ عشرَ سؤالاً؛ و زادهما
الطَّبْرسيُّ فى الاحتجاج رُقعَتين. و لو كان المُفترى منصفاً لكان يَشعرُ بأنَّ عدمَ إدخال
الشَّيخ هذه المسائل فى كتابيه التَّهذيب و الاستبصار، إنَّما هو لِدَحْضِ هذه الشبهة و
قطع هذه المَزَعمة.

[الغدیر، مجلد ٣] و در تعلیقه صفحه ٢٨٦ گفته است:

«قیامُ الشَّیعة عند ذِکرِ الإمام (المنتظر) لیس لحضوره، كما زعمه آلوسی، و
إنَّما هو لما جاء عن الإمامین الصادق و الرضا علیهما السلام من قیامهما عند ذِکره و
هو لم یولد بعد؛ و لیس هو إلا تعظیماً له، كالقیام عند ذِکر رسول الله المندوب عند
أهل السنَّة؛ كما فى السیرة الحلبیة، مجلد ١، صفحه ٩٠.»^٢

[شعری راجع به امام زمان عجل الله تعالى فرجه از نجم الثاقب]

این غزل راجع به حضرت امام زمان عجل الله تعالى فرجه می باشد، و این
بنده از صفحه آخر کتاب نجم الثاقب، صفحه ٢١١ در اینجا یادداشت نموده ام:

بر در پیر خرابات رهى باید کرد

تکيه بر دولت صاحب کلهی باید کرد

١- الغيبة للطوسي، ص ٣٠٨.

٢- جنگ ١٥، ص ١٤١.

هر شب آه دلی آن سوی روان باید داشت
 عرض حاجات به هر صبحگهی باید کرد
 هدف تیر ملامت چو گدایان تا چند
 خویشان را هدف تیر شهی باید کرد
 تا شوی مورد بخشایش دریای کرم
 خویش را غرقه بحر گنهی باید کرد
 پای از بزم دف و باده نبایست کشید
 دست در زلف بت ساده گهی باید کرد
 تا به پایان برسد قصه شب‌های دراز
 قصه‌ای از سر زلف سیاهی باید کرد
 مهر اگر نور به مه داد ولی کسب ضیاء
 بهر خود هر دمش از روی مهی باید کرد
 از ازل تا به ابد دیده رحمت باز است
 پس به ماهم ز ترحم نگهی باید کرد
 گر طربخانه جاوید وفا می‌خواهی
 بر در میکدهات خانگهی باید کرد
 در دل مظهر حق حجّت قائم مهدی
 از ره طاعت و اخلاص رهی باید کرد^۱

[اشعاری از جناب خواجه حافظ شیرازی در مدح حضرت ولی عصر

علیه السلام]

در غزل ذیل که از خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی - اعلی الله درجته -

می باشد، نکات و اشارات و استعارات لطیفه‌ای به کار برده شده است در صراحت بر آنکه وی به حضور اقدس آن حضرت در عالم ظاهر و جهان طبیعت برای اولین بار تشرّف حاصل نموده؛ و اینک در پی آن ملاقات، این غزل را در معرفت او و شرائط آن سروده است:

یا رب این نو گل خندان که سپردی به منش

می سپارم به تو از چشم حسود چمنش

گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور

دور باد آفت دور فلک از جان و تنش

گر به سر منزل سلمی رسی ای باد صبا

چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه

جای دل‌های عزیزست بهم بر مزنش

گو دلم حقّ وفا با خط و خالت دارد

محترم دار در آن طرهٔ عنبر شکش

در مقامی که به یاد لب او می نوشند

سقله آن مست که باشد خبر از خویشتنش

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

هر که این آب خورد رخت به دریا فکش

هر که ترسد ز ملال آنده عشقش نه حلال

سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

از دیوان مصحح: حسین پژمان، صفحه ۱۳۱ و صفحه ۱۳۲، غزل شماره ۲۹۷.^۱

[شعر حافظ در وصف امام زمان عجل الله تعالی فرجه]

به دلائل و شواهد کثیره‌ای شعر ذیل که از حافظ است، راجع به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. از طبع پژمان، صفحه ۲۰ و ۲۱، غزل شماره ۴۰:

ای غائب از نظر به خدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و به جان دوست دارمت
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست ز دامن بدارمت
صد جوی آب بسته‌ام از دیده بر کنار
بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت
بارم ده از کرم سوی خود تا بسوز دل
در پای دم‌به‌دم گهر از دیده بارمت
محراب ابروان بنما تا سحرگهی
دست دعا بر آرم و در گردن آرمت
گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی
صد گونه ساحری بکنم تا بیارمت
می‌گیریم و مرادم ازین اشک سیل‌بار
تخم محبت است که در دل بکارمت

خواهم که پیش میرمت ای بی وفا طیب
بیمار باز پرس که در انتظارمت
خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد
منت پذیر غمزه خنجر گذارمت
حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست
فی الجملة می کنی و فرو می گذارمت^۱

[اشعاری در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف]

مژده ای دل که رسد جان به تن إن شاء الله
آید آن شمع همه انجمن إن شاء الله
البشارة که گه عزت و شادی برسید
گذرد دوره رنج و محن إن شاء الله
عن قریب است که از عدل شهی، دار سرور
شود این دهر چو بیت الحزن إن شاء الله
زود باشد که سلیمان جهان بستاند
خاتم خود ز کف اهرمن إن شاء الله
نجل نامی حسن آید و دین حق را
بکند حفظ به وجه أحسن إن شاء الله
صاحب گلشن دین آید و از گلشن دین
بکند بیرون زاغ و زغن إن شاء الله

آمدی نیمه شعبان و بیاید به جهان
 حجّت حق ولی ذوالمنن إن شاء الله
 لشکر کفر به هم درشکند آنکه بود
 صاحب بازوی لشکرشکن إن شاء الله
 برسد ناصر اسلام و ز غم خصمانش
 چاک سازند به تن پیرهن إن شاء الله
 خلعت شادی پوشید محبان کاین شاه
 بر تن خصم بپوشد کفن إن شاء الله
 آخرین حجّت حق می رسد و می گیرد
 ز وفادست تو و دست من إن شاء الله
 یوسف دین خدا را نگذارد أعداء
 بفروشدند به بخش ثمن إن شاء الله^۱

* * *

ای حجّت کبرای خداوند یگانه خون شد به عزایت جگر اهل زمانه
 بحر غم و اندوه تو را نیست کرانه ای تیر غمت بر دل عشاق نشانه
 جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
 هر چند بود خاک درت کعبه احرار و آن خاک ملائک را کحل است بر ابصار
 عشاق ز آثار نجویند به جز یار حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه
 در وادی جان بازی مستانه تویی تو نور حق و شمع همه کاشانه تویی تو

چه کعبه چه بتخانه که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه^۱

در استمداد از حضرت امام زمان ارواحنا فداه

انصاری قمی:

بیا جدّ غریبت را ز راه مهر یاری کن
ز خون دشمنان او هزاران نهر جاری کن
بیا بر آن بدن‌هایی که روی خاک افتاده
کفن کن غسل ده بالینشان بنشین و زاری کن
شهنشاه‌ها شکیب و صبر هم اندازه‌ای دارد
بکش شمشیر آتشبار و ترک این بردباری کن
بیا ای زاده احمد تو گلزار بنی‌هاشم
به دشت کربلا از اشک چشمان آبیاری کن
جهان باشد عزاخانه برای جدّ مظلومت
بیا در این عزاخانه ز جان خدمت‌گذاری کن
بیا بر کام خشک تشنگان از دیده آبی ده
بیا بر جسم چاک نوجوانان سوگواری کن
دل زن‌هاست همچو لاله پر داغ غم و محنت
بیا دلجویی غمدیدگان کن غم‌گساری کن
ره بسیار در پیش است و کوهان شتر لاغر
برای کودکان بی‌پدر فکر عماری کن

ستون کن زانوت را زیر پای عمّات زینب
 بگیرش زیر بازو یاریش وقت سواری کن
 ز زنجیر گران بین گردن بیمار را خونین
 بیا آن گردن مجروح را مرهم گذاری کن
 ز شعر تو شرار افروخت انصاری به جان و دل
 تو انصاری خود را خسروا در حشر یاری کن^۱

در مدح حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

ای علمت کنیه و نام نبی	خورده لبست آب ز جام نبی
مهدی دین هادی عالم تویی	روشنی دیده آدم تویی
حافظ شرعی و امام امم	طاعت تو فرض همی بر ذمم
جان تویی و هر دو جهانت تن است	مهر و مه از نور رخت روشن است
آهن مریخ شده موم تو	عیسی عقل آمده مأموم تو
چرخ که این اوج فروشی کند	بر در تو حلقه به گوشه کند
عقل که لافش ز سروشی بود	پیش تو در نکته نیوشی بود
فتنه بر اقطار جهان تاخته است	تیغ حوادث ز نیام آخته است
بهر چه یک لحظه به خون ستم	گل نکنی خاک وجود و عدم
ای به درت مقتدی افلاکیان	سایه فکن بر سر این خاکیان
ما همه مقهور و تویی قهرمان	خون دل و دین ز جهان و استان
شرع تو کشتی است بیانوح باش	ما همگی تن تو بیا روح باش

درد تو جان داروی جان‌های ماست خاک درت آب روان‌های ماست
دیده به دیدار بیا باز کن
پرده آهنگ دگر ساز کن^۱

آثار منتشره

آثار منتشره

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- ۱- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - ۲- اربعین در فرهنگ شیعه
 - ۳- اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - ۴- حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - ۵- اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - ۶- تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - ۷- مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری، از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله سره)
 - ۸- افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - ۹- مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ)؛ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة
 - ۱۰- مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله سره
 - ۱۱- مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة
 - ۱۲- حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - ۱۳- گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - ۱۴- مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة
 - ۱۵- مقدمه و تزییلاتی بر سر الفتوح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

کتاب در دست تألیف

۱- ارتداد در اسلام

۲- اجتهاد و تقلید

۳- نوروز از دیدگاه عقل و شرع

رسالة طهارت انسان:

این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

رسالة اربعین در فرهنگ شیعه:

در این رساله عنوان «اربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی واقع شده و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؛ لذا اربعین گرفتن برای اموات چه به قصد ورود و چه به نیت رجاء، بدعت و محرم تلقی می‌گردد و در سیره و سنت پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت علیهم السلام هرگز چنین مطالبی به چشم نمی‌خورد.

اسرار ملکوت ۱ و ۲:

شرح حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است.

اصل این مجموعه، بیانات حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی است که بر محور مبانی عرفانی و سلوکی مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - ایراد نموده و سپس حاصل آن بیانات را با قلمی شیوا به رشته تحریر در آورده و منتشر فرموده‌اند. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشد. از این مجموعه تاکنون دو جلد منتشر شده است.

اسرار ملکوت، جلد سوم

این مجلد به دنبال دو مجلد قبلی در شرح حدیث عنوان بصری می‌باشد، و در آن مباحثی از امام صادق علیه السلام که در ابتدای این حدیث شریف ذکر شده است، مورد توجه و دقت نظر قرار می‌گیرد، و همچنین مباحثی چون لزوم اهتمام پیروان اهل بیت علیهم السلام در حفظ و حراست از حریم و حدود مبانی تشیع، و رعایت مراتب ولایت در کیفیت استفاده از تعبیرات و کلمات، و عدم نفوذ شئون افراد و حدود شخصیت‌ها در حریم معصومین علیهم السلام، و حرمت استفاده از تعبیر مختصه به اهل بیت عصمت و

طهارت، و نیز از مباحثی چون لزوم متابعت از دستورات و برنامه‌های اخلاقی و سلوکی اولیای الهی و عرفای بالله در صورت عدم وصول به ولیّ حیّ و استاد کامل و مربّی مهذب، سخن به تفصیل می‌آید.

حریم قدس:

مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است. این مقاله با توجه به اهمیت موضوع سیر و سلوک و تضارب آراء و اختلاف مسالک و مکاتب متنوع، توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

اجماع:

این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسئله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاها و اجتهاد، که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله الهیه پرداخته است.

نظر به اهمیّت تأثیر استنباط احکام بر سعادت مکلفین، مؤلف محترم بدون مجامله و سهل‌انگاری در ادای وظیفه الهی، به بررسی، نقد، و در نهایت ردّ این مسأله پرداخته، و به تحقیق نظر عامه و علمای شیعه می‌پردازد؛ و نهایتاً اثبات می‌فرماید: اجماع، اصلی جز افکار ردی و سخیف عامه نداشته و به هیچ وجه قابلیت استدلال و توان حجّیت شرعیّه را ندارد، و احکام متّجه از آن برای تکامل نفوس بشری و تحقّق به مقام انسانیّت مضرّ و از مهالک است.

صلاة الجمعة:

این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می‌باشد که توسط حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

مرحوم علامه طهرانی بر اثبات وجوب صلاة جمعه عیناً و تعیناً اصرار نموده، ولیکن آن را مشروط به تحقّق حکومت اسلامی می‌داند؛ اما معلق محترم قدم را جلوتر نهاده و با همان ادله مستمسکه والد محترم خویش، قائل به وجوب صلاة جمعه عیناً و تعیناً من دون ای شرط و قید، لا فی الوجوب و لا فی الصّحة، می‌شوند.

انوار الملکوت:

این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می‌باشد که از منظری توحیدی و عرفانی و... به اسرار روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا می‌پردازد. مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی‌هایشان در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم

طهران، این سلسله مباحث را ایراد فرموده و چکیده آن را در جُنگ‌های خود ثبت نموده بودند. ایشان به توفیق الهی در هنگام حیات پر برکشان مباحث مربوط به قرآن را در چهار جلد تحت عنوان «نور ملکوت قرآن» به چاپ رساندند، که بعد از رحلت ایشان، این دست‌نوشته‌ها در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر شد.

افق وحی:

این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می‌باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می‌شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

این کتاب مشتمل بر ۴ فصل است: فصل اول: در توحید افعالی، فصل دوم: در حقیقت علم و ادراک است، فصل سوم: بررسی حقیقت وحی و الهام، فصل چهارم: به بررسی مطالب مطرح شده از طرفین پرداخته شده و مؤلف محترم نتیجه‌گیری می‌کنند که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حقیقت اسماء و صفات الهی دست یافته و وفود در حریم عصمت و طهارت نموده‌اند، لذا جاودانگی و ابدیت در انحصار کلام ایشان می‌باشد، و قلب ایشان به روی حقایق نهفته و مکتوم هستی باز، و تشبیه حقایق و حیانی و واردات قلبی ایشان به واردات قلبی شعرا در قالب کلی اشتباه است.

مطلع انوار:

این موسوعه گرانسنگ حاصل زحمات سالیان متمادی عمر شریف و پربرکت حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که توسط خود ایشان، تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ و سخنرانی‌هایی به عنوان دست‌مایه‌های اولیه جهت تدوین کتب «دوره علوم و معارف اسلامی» جمع‌آوری شده بود تا در فرصت مناسب به تبویب و تنقیح و تهذیب و تحقیق آن پردازند که پس از رحلت ایشان در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس معلق محترم آماده طبع و نشر گردیده است.

أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

جلد اول: احوالات شخصی مرحوم علامه طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی؛ ملاقات‌ها و منقولات و مکتوبات و مراسلات.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان ایشان.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و برخی از شخصیت‌های تأثیرگذار در جامعه و

زمان خود.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: اباحت فلسفی و عرفانی؛ اباحت هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ اباحت ادبی و بلاغی.
 جلد ششم: اجازه نامه‌های مختلف روایی و اجتهادی مرحوم علامه توسط برخی از آیات عظام؛
 مباحثی پیرامون وضع و جعل حدیث و منع از کتابت آن در صدر اسلام؛ مباحث تفسیری و روایی.
 جلد هفتم: اباحت فقهی (فقه عامه و خاصه) و مباحث اصولی.
 جلد هشتم و نهم: این دو مجلد مشتمل بر اباحت کلامی است تحت عنوان مباحث توحیدی،
 معاد و علائم آخر الزمان؛ و به طور خاص پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.
 جلد دهم: این جلد یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی است.
 جلد یازدهم: اباحت رجالی پیرامون شخصیت‌ها و افرادی از صحابه یا تابعین یا تابعین تابعین
 یا راویان حدیث از ائمه طاهرين عليهم السلام.
 جلد دوازدهم و سیزدهم: این دو مجلد مشتمل بر خلاصه مواعظ و سخنرانی‌های نورانی حضرت
 علامه طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ ق می‌باشد، که در طهران
 ایراد فرموده‌اند.
 جلد چهاردهم: فهارس عامه (آیات و روایات، اشعار و اعلام، کتب و اماکن و ...) سیزده جلد
 مطلع انوار.

تفسیر آیه نور

این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر
 عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می‌باشد، که صوت آن
 پیاده شده و پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج
 سید محمد محسن حسینی طهرانی به زیور طبع آراسته گردیده است.

آیین رستگاری

این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
 - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای
 ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوار ایشان
 حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید:

این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ
 صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

از آنجا که مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در وصیت نامه اخلاقی و سلوکی خویش قرائت این آیین نامه فلاح و رستگاری را فرض و واجب شمرده، و بر لزوم نگارش ترجمه ای صحیح و روان برای آن توصیه نموده اند (مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۲۳)؛ لذا مؤلف به نگارش شرح و تفسیری اجمالی بر این وصیت نامه اقدام فرمودند.

گلشن اسرار:

این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

شیوه معظم له با الهام از صدر المتألهین شیرازی، بیان تدریجی اصول و مبانی و دستاوردهای علوم الهی و مطالب عرفانی، حکمی به همراه بیان حکایات و قصص و مکاشفات و شهودات بزرگان می باشد. صوت پیاده شده این دروس پس از تحقیق و ویرایش اجمالی، طبع و نشر گردید تا معظم له در مجال و موقعیت مقتضی به تفسیر و شرح تفصیلی آن اقدام فرمایند.

مهر فروزان:

این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با عنوان الشمس المنیره به عربی نیز ترجمه شده است.

سر الفتوح ناظر بر پرواز روح:

این کتاب که در دو بخش کلی تدوین شده، مقاله ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است.

در فصل اول: حضرت علامه - رضوان الله علیه - محورهای اساسی مورد توجه صاحب کتاب پرواز روح را در سه امر خلاصه نموده اند:

اول: عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریه؛

دوم: انتقاد از خواندن فلسفه؛

سوم: نهایت سیر سالک که به شناخت ولی مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه منتهی

می شود.

آنگاه برای پاسخ، علاوه بر استشهاد به آیات الهی و روایات اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین به تبیین جواب های حلّی و نقضی تمسک جسته، و هرگونه راه گریز و فراری را بر مخالفین مکتب عرفان و توحید مسدود نموده اند. همچنین مشکل عمده صاحب کتاب پرواز روح و امثال

ایشان را در نگاه استقلالی به وجود مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء می‌شمارند.

فصل دوم: مشتمل است بر تقریضاتی که حضرت علامه - رضوان الله علیه - بر پاره‌ای از مطالب کتاب *پرواز روح* نگاشته‌اند.

لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه - رضوان الله علیه - به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود تا مورد استفاده عموم علاقه‌مندان قرار گیرد، لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - تقاضای برخی از اصدفای ایمانی خویش را اجابت نموده و این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

نرم افزار آوای ملکوت

این مجموعه صوتی در چهار DVD عرضه شده و شامل سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - با موضوعات مواعظ اخلاقی، مبانی سیر و سلوک، تفسیر آیه نور و ... می‌باشد. و همچنین سخنرانی‌های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را با موضوعاتی مانند: شرح احوال حضرت آقای حاج سید هاشم حداد - رضوان الله علیه - شرح حدیث عنوان بصری، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، مبانی سیر و سلوک الی الله و ... شامل می‌شود.

نرم افزار کیمیای سعادت

مجموعه‌ای است شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - که مشتمل بر تألیفات و سخنرانی‌های ارزشمند ایشان در ارائه مبانی، موازین و معارف مکتب تشیع، و نیز حاوی اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی علامه طهرانی، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - می‌باشد که به طور جد و یقین باید عنوان دایرةالمعارف مکتب اسلام و تشیع را بر آن نهاد که گمشده هر طالب و رهجویی را می‌توان در آنها جستجو کرد، که به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی ارائه شده است. این نرم افزار همچنین شامل مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابوحمزه و سایر معارف اسلامی می‌باشد.

محتوا و امکانات این نرم افزار عبارت است از: متن کامل ۱۶ عنوان کتاب در ۶۳ جلد از حضرت علامه طباطبایی، متن کامل ۳۵ عنوان کتاب در ۱۰۵ جلد و بیش از ۱۰۰ ساعت مواعظ اخلاقی از حضرت علامه آیه الله طهرانی رضوان الله علیه، متن کامل ۱۲ عنوان کتاب در ۱۴ جلد و بیش از ۶۰۰ ساعت سخنرانی از حضرت آیه الله سید محمد محسن حسینی طهرانی، نمایش متن کامل کتب با فهرست درختی

و گزینشی، امکان جستجوی پیشرفته در متون، ارائه امکانات پژوهشی در امر تحقیق، ارائه صوت و تصاویر در نگارخانه و ...

آثار در دست تألیف:

ارتداد در اسلام:

در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

اجتهاد و تقلید:

این کتاب که حاصل تقریر بحث‌ها و درس‌های مرحوم آیه الله العظمی وحید عصر و فرید دهر، شیخ محمد حسین حلّی - رضوان الله علیه - در حوزه علمیه نجف است، در سال‌هایی که مرحوم والد معظم حضرت آیه الله العظمی علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی - روحی فداه - در درس ایشان حضور داشته‌اند توسط ایشان به رشته تحریر و تقریر درآمده است.

مؤلف سال‌ها پس از ارتحال ایشان روزی بر حسب اتفاق به این کتاب برخورد نمود و از مضامین عالیه و مطالب رشیکه آن انگشت تعجب به دندان گزید، و بسیار افسوس خورد که چرا تاکنون نسبت به نشر این سفر قویم اقدام ننموده است! حیرت و شگفتی آنجا مضاعف گردید که شاهد گردید صدور چنین مطالب از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه‌های تحقیق چگونه میسر شده است. ولی با تمام این اوصاف به نظر رسید که هنوز جای توضیح و اضافاتی بر مطالب کتاب در ذیل و حاشیه ضروری می‌نماید، چنانچه این مسأله در کتاب شریف صلاة الجمعة توسط علامه معظم - قدس سره - از این قلم انجام شد.

نوروز از دیدگاه عقل و شرع:

در این کتاب به مسأله نوروز و سنن متعارف در آن و اعتقاد به عید در تحویل سال جدید پرداخته شده است. در این کتاب دیدگاه شرع و عقل، و اختلاف آن با آرای توهمی و تخیلی و انتساب آنها به شرع و دیانت، و مخالفت دین مقدس اسلام با اسم آئین‌ها، و پرداختن به این توهمات، بحث خواهد شد، و از معیارها و شاخص‌های وارده از جانب دین مقدس اسلام درباره اعیاد و تشکیل مناسبت‌های مختلف سخن به میان خواهد آمد، و نسبت به ادله و مستندات وارده در این موضوع صحبت خواهد شد.

در این کتاب دیدگاه جدیدی نسبت به باورها و معتقدات در فضای ارزش‌های والای انسانی صرف نظر از ورود آن در مبانی شریعت عرضه خواهد گردید.

مؤلف نیز امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.